

سیاحنامہ شازدن

ترجمہ
محمد عباسی



مؤسسه چاپ و انتشارات ایران

دائرة المعارف تمدن ایران سیاحتنامه شاردن

تاریخ علوم ایرانیان
(قسمت دوم)

ترجمه :

محمد عباسی

با حواشی و تعلیقات و توضیحات لغوی و تاریخی و فرهنگ اصطلاحات و فهارس

جلد ششم

سیاقتنامه شاردن



مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

این کتاب در چاپخانه‌های اتحاد، پیروز ورنکین در سال ۱۳۳۸ به چاپ رسیده است

تاریخ ایران^(۱)

ایرانیان را در تاریخ نیز معرفت اندك است ، و این علم در میان ایشان در مرحله ابتدایی می باشد (۲) ؛ واستنباط این نکته از آنچه که درباره جغرافیا گفتیم ، سهولت امکان پذیر می گردد (۳) ؛ زیرا وقتیکه با اوضاع و احوال مردمان ممالك دوردست آشنایی ندارند ، بطریق اولی از گذشته ایشان نیز آگاهی نخواهند داشت (۴) . نمی توان جهل مرکب ایرانیان (۵) را در این قسمت تصور کرد ، و اگر من در نتیجه مطالعات و

(۱) بقیه فصل سیزدهم که در جغرافیا و تاریخ ایران است.

(۲) مصنف را از تالیفات عظیم الحجم و جلیل القدر تاریخی ایرانیان اطلاعی نبوده است ، برای آگاهی از تصانیف تاریخی ایرانیان رجوع بضمایم و تعلیقات مترجم در پایان همین فصل فرمایند .

(۳) از توضیحات منضمه ببخش جغرافیایی ، مسلم و معلوم شد ، که شاردن را در این موضوع ، بمانند جغرافیا اشتباهات عظیمی دست داده است .

(۴) نتایج مستخرجه از مقدمات غلط ، بالطبع غلط خواهد بود . ایرانیان در هزار سال پیش از تاریخ و جغرافیای تمام نقاط معلوم دنیای قدیم آگاه بوده اند ؛

کتاب هند بیرونی ، سیاحتنامه سلیمان و ابوزید سیراقی صورالاقالیم ابوزید بلخی ، 'مسالك الممالك اصطخری ، صورة الارض ابن حوقل نزهة المشتاق ادریسی ، معجم البلدان یاقوت و جزاینها ، بهترین دلیل اطلاعات بسیط و محیط ایرانیان بر اوضاع و احوال جغرافیایی جهان بشمار می رود .

(۵) ایرانیان از تاریخ مردمان گوناگون و ملل مختلف جهان اطلاعات

دقیق و درستی داشته اند چنانکه بخش تاریخ اروپای جامع التواریخ رشیدی طبع کارل یان Karl Jahn شاهد صادق آنست ، و ما در ضمایم و تعلیقات در این قسمت بخصوص مدارك و اسناد دیگری نقل خواهیم کرد .

مشاهدات ممتد خویش یقین حاصل نکرده بودم، خودم نیز نمی توانستم آنرا باور کنم؛ فی‌المثل در ایران ده نفر پیدا نمی‌شود که از استقرار اصول حکومت جمهوری (۱) در کشور هلند اطلاعی داشته باشد؛ در صورتیکه هشتاد سالست، که شرکت هند شرقی هلند در نقاط مختلف کشور شاهنشاهی بخصوص در پایتخت مملکت (اصفهان) مستقر شده است؛ و این موضوع راجزبجهل مرکب ایرانیان در علم تاریخ، بچیز دیگری نمی‌توان حمل کرد.

البته در این مورد بخصوص، خطای عمده از ناحیه خود شرکت مزبور ناشی شده‌است، که در میان مردمان دوردست از (اروپا)، نظریه نادرستی درباره اصول حکومت کشور متبوع خود اشاعه داده‌است؛ و این بدانجهت است، که چون شرکت از تمایلات استبدادی دول مشرق و مخالفت شدید ایشان با حکومت جمهوری آگاهست؛ و چون هیچگاه اصول جمهوریت در آسیا وجود نداشته، (ماهیت) حکومت جمهوری هلند برای آسیاییان مطلقاً مجهول مانده‌است (۲). اولیای شرکت هیچگاه ذکری از دولت جمهوری (۳) متبوع خویش بمیان نمی‌آورند، و هنگام اعزام سفیر به ایران، اعتبارنامه‌وی یا از مقام فرمانفرمای کل باتاویا و یا از طرف پرنس درانژ (۴) و یا بنام وی صدور می‌یابد، و چنان جلو می‌کند

(۱) بعد از شاردن اصول حکومت هلند تغییر کرده، و بازطرز حکومت سلطنتی در آن کشور مستقر شده است.

(۲) هرودت مدعی است که ایرانیان با اصول حکومت جمهوری آشنا بوده‌اند. رجوع بضمایم و تعلیقات مترجم بهمین فصل شود.

(۳) Etats Généraux

(۴) Prince d'Orange

که اوسلطان کشور است . ایرانیان بدون اینکه در صدد کسب اطلاعات بیشتری برآیند، اعتماد دارند، که (اصول حکومت) هلند نیز بمانند (دیگر دول اروپائی) سلطنتی است. حقیقت آنست که اگر سفیران و بازرگانان دول متعدد اروپایی که به ایران می‌روند، و چیزی حکایت می‌کنند نبودند، ایرانیان از تمام حوادث و وقایع اروپا مطلقاً بی‌اطلاع می‌مانند.

اما درباره تاریخ ایران و تاریخ کشورهای همسایه، که ایرانیان را با ایشان روابطی هست، باید متذکر شوم، که کتابهایی که ازین مقوله صحبت می‌دارند، مبهم و غیر قابل اعتماد می‌باشند، و از پیدایش آیین اسلام بتحقیق دقیق وقایع می‌پردازند، بطوریکه مندرجات این کتب در باره حوادث پیش از اسلام بخصوص از نظر تاریخ وقایع (۱) مطلقاً غیر قابل اعتماد است، چنانکه در تعیین اوقات حوادث و وقایع، مورخین را اشتباهات عظیم و تخلیط و التباس عجیب در تعیین اعصار دست داده است، و آشفتگی شدیدی از لحاظ تاریخ بوجود آمده است (۲).

اعظم مورخین ایرانی عبارتند از: میرخواند (۳)، خواند میر (۴)

(۱) Chronologie

۲- رجوع بتعلیقات منضمه بهمین فصل شود .

۳- مصنف روضة الصفا در هفت جلد، که سه جلد نیز از طرف هدایت بدان الحاق گشته، ورشته سخن تازمان ناصرالدین شاه قاجار کشیده شده، و معروف به روضة الصفاى ناصرى می‌باشد .

۴- یعنی مصنف حبیب السیر ولی در متن فرانسه شاردن «امیر خواند» (Emir Kauvend) آمده است ؟!

و فردوسی (۱)؛ و اما چندتن مؤلف معاصر، در بخش چهارم سیاحتنامه ذکر ایشان خواهد آمد.

اما محتویات تمام آثار این مورخین درباره قرون قبل از اسلام، مشحون از افسانه و داستان است، و مشتمل بر هزار قصه و حکایت عاری از حقیقت می باشد؛ بویژه **روضة الصفا**، که با شرح اوضاع جهان، پیش از داستان **حوا** آغاز می شود، زیرا مورخین ایرانی، چنان که در بخش مذهب خواهد آمد، مدعی هستند، که پیدایش جهان، روزگاران دراز پیش از آدم بعمل آمده است، و نخست دیوان و اهریمنان (۲) در روی زمین سکونت داشته اند، که بعلت عصیان علیه خداوند، به دوزخ رانده شده اند، و آدم و نژاد بشری بفرمان الهی، بجای اجنه، در دنیا مستقر شده اند.

تاریخ ایران علی الظاهر از کتب یار و ایات بهدینان (۳)، که ایرانیان باستان می باشند، اقتباس شده است (۴). ایرانیان سخت کم بمطالعه تاریخ می پردازند، و بتقریب هیچ کس در صدد تحقیق تواریخ و رفع اشتباهات تاریخی بر نمی آید (۵).

۱- در متن شاردن، نام فردوسی نیامده، ولی اسم شاهکار جاویدان وی، بسبک قدما، بجای مصنف در ردیف مورخین ذکر شده است، **شاهنامه** را شاردن گاهی: **Chant Royal** و گاهی به: **Histoire des Rois** ترجمه کرده، و **روضة الصفا** را نیز چنین آورده:

Journal ou Diaire des Saints

(۲) Demons et Esprits

(۳) در متن اصلی کبران آمده است که اصطلاح نادرستی است.

(۴) رجوع بتعلیقات فرمایند.

(۵) بضمایم همین فصل رجوع شود.

شاهنامه، یا **تاریخ پادشاهان**، شعرست، و منظومه گرانمایی است، که در سرتاسر مشرق زمین مطلوب و معطوب می باشد، همچنانکه **هومر** (۱) و **یرژیل** (۲) در میان ما (اروپاییان). مصنف این کتاب **فردوسی طوسی** است، (ومولد شاعر) از بلاد **باختریان** (خراسان - ۳) در حدود **ترکستان صغیر شرقی** (۴) می باشد، که مهد پرورش دانشمندان بسیار در تمام فنون بوده است.

فردوسی در آغاز سده پنجم هجری (۵)، در دوره سلطنت **سلطان محمود غزنوی**، که پادشاه این قسمت (۶) از ایران بوده، زیسته است حکایت می کنند، که نظم **شاهنامه** مدت چهل سال طول کشیده است، و این اثر مشتمل بر شصت و شش هزار بیت می باشد، و مقرر بوده است که

Homere(۱)

Virigile(۲)

(۳) چنانکه در **سیاحتنامه شاردن** معهود است مصنف برای تسمیه تمام ولایات و ایالات ایران، اسامی باستانی، مندرج در کتب یونانیان و رومیان قدیم را بکار برده است، و بهمین جهت **خراسان** را **باختریان** خوانده است، رجوع بتعلیقات فرمایند.

(۴) La petite Tartarie Orientale

(یعنی ماوراءالنهر، و ترکستان روس کنونی)

(۵) علی الظاهر اتمام نظم شاهنامه در چهار صد هجری بوده است، چنانکه ازین بیت مستفاد می شود :

ز هجرت شده پنج هشتاد بار

که گفتم من این نامه شاهوار

(۶) یعنی خراسان

(۷) ولی آنچه که مسلم و معروف است، شماره ابیات شاهنامه شصت هزار بیت است، مگر اینکه **ملحقات** را نیز جزو متن اصلی بشمارند، مرحوم **ادیب پیشاوری** فرماید :

شمارش هزارست دو باری

نخستینه شعری که در پارسی

سلطان بیاداش هر بیستی يك، دینار طلای ناب بیردازد، و این مسكوك در آن عهد معادل دو پیستول (۱) عصر حاضر بوده است.



ضمایم و تعلیقات بخش تاریخ

ص ۷۶۹ : « ایرانیان را در تاریخ معرفت اندک است ، و این علم در میان ایشان در مرحله ابتدایی می باشد ، واستنباط این نکته از آنچه که درباره جغرافیا گفتیم ، سهولت امکان پذیر می گردد . . . » .

چنان که در تعلیقات بخش جغرافیایی متذکر شدیم ، مصنف را اطلاعات لازم در تاریخ ایران و آثار مورخین ایرانی و اسلامی ، بمانند جغرافیا ، بسیار اندک و محدود بوده است ، واستنباط این موضوع از تعداد قلیل آثار تاریخی که نام آنها در متن آمده (یعنی روضة الصفا ، حبیب السیر و شاهنامه) با کمال وضوح بشود می پیوندد .

اینک ادای حق مطلب را ، باجمال درباره کتب تاریخی و کیفیت تحقیقات مورخین ایران و اسلام ، بنسگارش سطور زیر مبادرت می شود :



تاریخ و تقسیمات آن در آثار ایرانیان :

در مفاتیح العلوم لامام الادیب اللغوی الشیخ ابی عبد الله محمد ابن احمد بن یوسف الکاتب الخوارزمی ، که قدیمترین کتابی است ، که تقسیمات و تعریفات علوم و فنون ایرانی و اسلامی در آن آمده ، باب مستقل و مخصوصی تحت عنوان الاخبار در نه فصل برای تاریخ اختصاص

داده شده است (۱). ولی باید متذکر شویم که خوارزمی هرگز عنوان واصطلاح «تاریخ» را در کتاب خود نیاورده است، بلکه چنانکه گفته شد، تحت عنوان الاخبار در نه فصل از تاریخ عمومی جهان سخن رانده است. بدین ترتیب:

الفصل الاول: فی ذکر ملوک الفرس و القابهم.

الفصل الثانی: فی ذکر الخلفاء و ملوک الاسلام و نعتهم و

القابهم.

الفصل الثالث: فی ذکر ملوک الیمن فی الجاهلیة و القابهم.

الفصل الرابع: فی ذکر عن ملک مغدا من ملوک الیمن.

الفصل الخامس: فی ذکر ملوک الروم و الیونانیین.

الفصل السادس: فی الفاظ یکثر جریها فی اخبار الفرس،

الفصل السابع: فی الفاظ یکثر ذکرها فی الفتوح و المغازی و

اخبار عرب الاسلام.

الفصل الثامن: فی الفاظ یکثر ذکرها فی اخبار ملوک عرب

الجاهلیة.

الفصل التاسع: فی الفاظ یکثر ذکرها فی اخبار ملوک الروم.

در کتاب نقایس الفنون فی عرایس العیون لمحمد بن محمود

الآملی، فن تاریخ ضمن اقسام علم محاوره و محاضره (۱) تحت عنوان

(۱) مفاتیح العلوم خوارزمی، صفحات ۶۲ - ۷۲، طبع مصر،

۱۳۴۲ هجری.

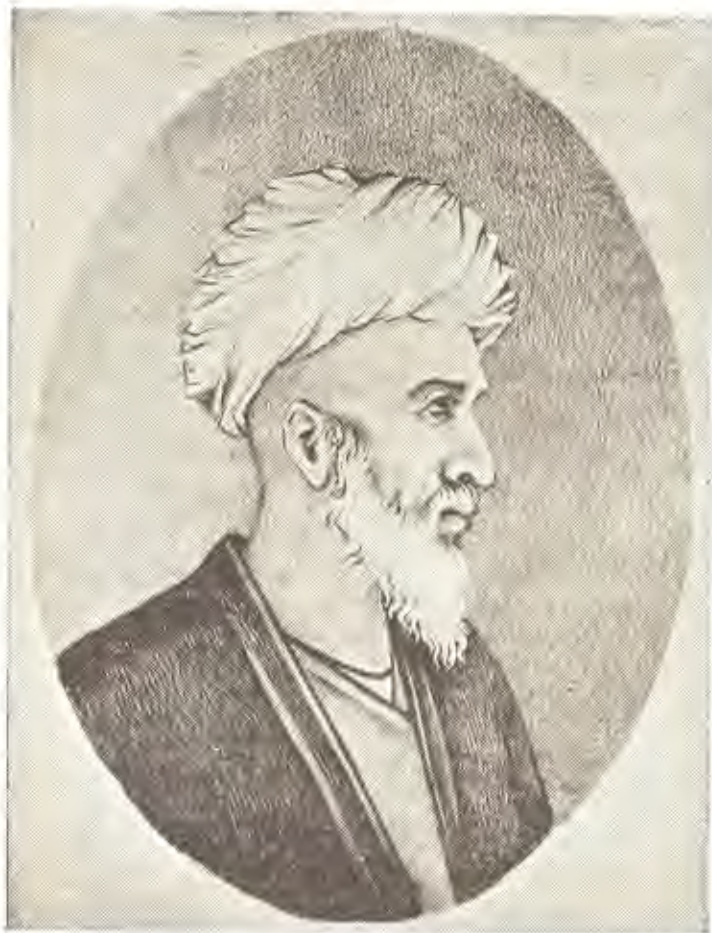
(۱) «محاورت که آن عبارتست از معرفت مواقع کلام و بدایع حدیث

باطبقات اقوام، موشح بلطایف و نکات و امثال و ابیات، و بعضی این فن را

علم محاضرات خوانند، و تعریف بر این وجه کنند، که هوما تجاضربه

صاحبك من حدیث غریب او شعر عجیب»

(نقایس الفنون، طبع طهران، ص ۲۴۶، از جلد نخست)



شیخ سعدی

(از مجموعه موزة هند)

علم تواریخ و سیر ذکر شده است (۱) :

و علم و تواریخ و سیر چنین توصیف و تعریف شده : « و هر چند این دو علمند : یکی مخصوص بکمیت اعمار و مدّة دولت انبیا و ملوک و ارباب ملک و ملت ، و دوم مخصوص بکیفیت احوال و طریقت هریک ، اما بنا بر آنکه بحسب شهرت مجموعرات تواریخ خوانند ، و همه را در یک سلك کشند ، ما نیز بر قاعده مستمر هر دو را با هم ایراد کردیم ، و مقصود از این دو علم پند و اعتبار است ، نه استحضار قصه و اخبار ، تا اولوالابصار بدانند ، که این حشمت و مال ، و نعمت و اقبال ، از بزرگان بسیار ، و سروران بیشمار یادگار است اعتماد را نشاید ، و بسی بر نیاید ، و بخیره دل در دنیا نبندند ، و برفوت محبوبی و نعمتی ، یا حدوث مکروهی و محنتی متألم نگردند و چند روزه مهلت را غنیمت شمرده ، فرصت از دست ندهند ، و آن سرمایه بقای ابدی و وسیله سعادت سرمدی ساخته ، بحکم انما المرء حدیث بعده ، فکن حدیثاً حسناً لمن دعی ، ابدال دهر نام خود را بد کر جمیل و ثنای جزیل زنده دارند (۲) . »

مورخ محقق و فیلسوف معروف عبدالرحمن بن خلدون ، در مقدمه کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر ، فن تاریخ را چنین تحلیل و انتقاد کرده (۳) :

(۱) نقایس الفنون ، مجلد اول ، صفحات ۲۴۶ و ۲۶۱ ، طبع

طهران .

(۲) نقایس ، مجلد اول ، صفحات ۲۶۱-۲۶۲

(۳) مقدمه ، طبع مصر ، صفحات ۵-۳

« فان فن التاریخ من الفنون التي تتداوله الامم والاجيال ، وتشد اليه الر كائب والرحال ؛ وتسمو الى معرفته السوقه والاغفال ، وتتنافس فيه - الملوك والاقبال ، وتساوى في فهمه العلماء والجهال ، اذ هو في ظاهره لا يزيد على اخبار عن الايام والدول ، والسوابق من القرون الاول^۱ ، تنمو فيها الاقوال وتضرب فيها الامثال ، وتطرف بها الانديه اذا غصها الاحتفال ، وتودى لنا شأن الخليقه كيف تقلبت الاحوال واتسع للمدول فيها النطاق والمجال ؛ و عمروا الارض، حتى نادى بهم الارتحال ، و حان منهم الزوال ، و في بساتنه نظر وتحقيق، وتعليل للمكائنات ومبادئها دقيق ، و علم بكيفيات الوقائع و اسبابها عميق ، فهو لذلك اصيل في الحكمة عريق ، و جدير بان يعد في علومها و خليق ، وان فحول المورخين في الاسلام، قد استوعبوا اخبار الايام و

« تاريخ از فنون متداول در میان همه ملتها و نژادهاست ، برای آن سفرها و جهانگردیها می کنند، هم مردم عامی و بی نام و نشان بمعرفت آن اشتیاق دارند ، و هم پادشاهان و بزرگان به شناختن آن شیفتگی نشان می دهند ، و در فهمیدن آن دانایان و نادانان یکسانند ، چه در ظاهر اخباری بیش نیست درباره روز کارها و دولتهای پیشین و سر گذشت قرون نخستین ، که گفتارها را بآنها می آرایند و بدانها مثلها می زنند ، و انجمنهای پر جمعیت را بنقل آنها آرایش می دهند .

« مارا بهال آفریدگان آشنای کند که چگونه اوضاع واحوال آنها منقلب می گردد، دولتهایی می آیند، و فرصت جهانگشایی می یابند و بآبادانی زمین می پردازند ، تاندای کوچ کردن و سپری شدن آنان را درمی دهند و هنگام زوال و انقراض ایشان فرامی رسد .

بقیه ترجمه در صفحه بعد

جمعوها ، وسطورها فی صفحات الدفاتر و اودعوها ، و خلطها المتطفلون بدسایس من الباطل و هموفیها و ابتدعوها ، و زخارف من الروایات المضغه لفقوها و وضعوها ، و اقتفی تلك الآثار الكثير ممن بعدهم و اتبعوها ، و اودوها الینا كما سمعوها ، ولم یلاحظوا اسباب الوقایع و الاحوال ولم یراعوها ، و لارفضوا ترهات الاحادیث و لادفعوها ، فالتحقیق قلیل ، و طرف التنقیح فی الغالب کلیل ، و الغلط و الوهم نسیب للاخبار و خلیل ، و التقليد عریق فی الآدمیین و سلیل ، و التطفل علی الفنون عریض طویل ، و مرعی الجهل

بقیه ترجمه از صفحه قبل

« و اما در باطن ، اندیشه و تحقیق درباره حوادث و مبادی آنها و جستجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست ، و علمی است درباره کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنها ، و بهمین سبب تاریخ از حکمت سرچشمه می گیرد ، و سزااست که از دانشهای آن شمرده شود .

« و مورخان بزرگ اسلام بطور جامع اخبار روز کار گذشته را گرد آورده و آنها را در صفحات تواریخ نگاشته و بیاد کار گذاشته اند ، ولی ریزه خواران آن اخبار را بنیرنگهای باطل در آمیخته اند ، و در مورد آنها یادچار توهم شده یا به بدعت پرداخته اند ، و روایات زراوند ضعیفی تلقیق کرده و ساخته اند ، و بسیاری از آیندگان ایشانرا پیروی کرده ، و همچنانکه آن اخبار را شنیده اند ، برای ما بجای گذاشته اند ؛ بی آنکه بموجبات و علل وقایع و احوال درنگ کنند و اخباریایه و ترهات را فرو گذارند ، از اینرو روش تحقیق اندك ، و سلاح تنقیح غالباً کند و زنك زده است ، و غلط و کمان آنچنان با تاریخ در آمیخته اند که کویی بمنزله خویشاوندان

بقیه ترجمه در صفحه بعد

بین الانام و خیم و بیل ، و الحق لایقاوم سلطانه ، و الباطل یقذف بشهاب النظر
شیطانہ ، و الناقل انما هو یملی و ینقل ، و البصیرة تنقد الصحیح اذا تمقل ،
و العلم یجلوها صفحات القلوب و یصقل .

« هذا وقد دون الناس فی الاخبار و اکثروا ، و جمعوا تواریخ الامم و
الدول فی العالم و سطورا ، و الذین ذهبوا بفضل الشهرة و الامامة المعتبره
و استفرغوا دواوین من قبلهم فی صحفهم المتاخرة ، هم قلیلون لایکادون
یجاوزون عددا لانامل ، و لاکثر کات العوامل ، مثل ابن اسحق و الطبری
و ابن الکلبی و محمد بن عمر الواقدی و سیف بن عمر الاسدی و

بقیة ترجمه از صفحه قبل

و یاران اخبار اند . تقلید در رک و پیوند آدمیان ریشه دوانیده ، و میدان
طفیلی کری و ریزه خواری در فنون بسیار پهناور شده است ، و فرجام نادانی
در میان مردم ، و خیم و ناساز گار است .

« اما در برابر سلطنت حق پایداری نتوان کرد ، و بصیرت چون
شهابی است است که اهریمن باطل رامی راند .

« هر چند نقل کننده اخبار تنهابه باز گفتن و نقل اکتفا می کند ، ولی
هر گاه به آن نگریسته شود ، دیده بصیرت می تواند اخبار را انتقاد کند ،
و بنیروی دانش می توان صفحات صواب را روشن و تابناک ساخت . باینوصف
مردم اخبار را تدوین کرده و آثاری فراوان بیادگار گذاشته و تواریخ
ملتها و دولتها را در سراسر جهان گرد آورده اند ، ولی آنانی که بفزونی امانت
و اعتبار نامور شده ، و کتب پیشینیان را تتبع کرده ، و در آثار خویش
آورده اند ، گروهی اندک و آنکشت شمار بیش نیستند ، مانند : ابن اسحاق
و طبری و ابن کلبی و محمد بن عمر واقدی و سیف بن عمر اسدی و
بقیة ترجمه در صفحه بعد

المسعودی و غیرهم من المشاهیر ، المتمیزین عن الجماهیر ، وان کان فی کتب المسعودی والواقدی من المطنن و المغمز ما هو معروف عند الانبات ، ومشهور بین الحفظه و الثقات ، الا ان الکافة اختصتهم بقبول اخبارهم ، واقتفاء سننهم فی التصنيف و اتباع آثارهم و الناقد البصیر قسطاس نفسه تزییفهم فیما ینقلون او اعتبارهم ، فللمعمران طبائع فی احواله ترجع الیها الاخبار ، و تحمل علیها الروایات و الآثار ، ثم ان اکثر التواریخ لهؤلاء عامة المناهج و المسالك ، لعموم الدولتین صدر الاسلام فی الآفاق

بقیة ترجمه از صفحه قبل

مسعودی و دیگر نامورانی که در میان همه مورخان متمایزند .

« و هر چند بطوریکه نزد ثقات و حافظان معتبر حدیث مشهور است در کتب مسعودی و واقدی موارد عیبجویی یافت می شود ، ولی با همه این عموم مورخان اخبار ایشانرا پذیرفته ، و شیوه ها و آثار آنانرا در تصنیف پیروی کرده اند .

« و انتقاد کننده بینامی تواند با مقیاس هوش خویش سره بودن یا ناسره بودن منقولات ، یا درجه اعتبار آنها را بسنجید ، چه در احوال او طبایعی از تمدن و عمران رسوخ یافته ، که می تواند اخبار را به آنها رجوع دهد ، و روایات و آثار را بر آنها عرضه کند . گذشته از این بیشتر تواریخ این گروه دارای روشها و شیوه های کلی و عمومی است ، و دو دولت صدر اسلام (بنی امیه و بنی عباس) را در سراسر آفاق و ممالک تعمیم داده و در اتخاذ منابعی که بر گرفته ، یا فرو گذاشته اند ، هدفهای دوری را دنبال کرده اند گروهی از آنان هم بطور جامع و کامل درباره دولتها و ملتهای پیش از بقیة ترجمه در صفحه بعد

والممالك ، وتناولها البعيد من الغايات فى المآخذ والمتارك ، ومن هولاء من استوعب ما قبل المله من الدول والامم ، و الامر العمم ، كالمسعودى و من نحا منحاه ؛ وجاء من بعدهم من عدل عن الاطلاق الى التقييد و وقف فى العموم والاحاطة عن الشأ والبعيد ، فقيد شوارد عصره واستوعب اخبار افقه وقطره ، واقتصر على تاريخ دولته ومصره ، كما فعل ابوحيان (ابن ابى حيان) مورخ الاندلس والدولة الامويه بها ، وابن الرقيق مورخ افريقيه والدولة التى كانت بالقيروان ، ثم لم يات من بعد هولاء المقلد ، وبليد الطبع

بقية ترجمه از صفحه قبل

اسلام سخن رانده اند ، مانند مسعودى و ديگر كسانى كه ويرا پيروي كرده اند .

«دسته ديگرى پس از ايشان از روش كلّى و عمومى عدول كرده ، و بمسائل معينى پرداخته اند ، هدفهاى دور و دراز را رها كرده ، و خصوصيات و غرايب عصر خويش را گرد آورده اند ، اخبار ناحيه و شهر خود را كاملا فراهم آورده ، و بتاريخ دولت و كشور خويش اكتفا كرده اند چنانكه ابن حيان نويسنده تاريخ اندلس و دولت اموى آن سرزمين ، وابن الرقيق (؟) مورخ افريقيه و دولتى كه در قيروان بوده اين شيوه را برگزيده اند .

«آنگاه پس از اين گروه كه نام برديم كسانى كه پديد آمده اند جز مشتى مقلد كند ذهن و كم خرد بيش نبوده اند كه عيناً روش گروه نخستين را تقليد كرده و آنها سر مشق خويش ساخته اند و بكملى از تحولاتى كه روزگار پديد آورده و تغييراتى كه بسبب عادات و رسوم ملتها و نسلها

بقية ترجمه در صفحه بعد

والعقل او متبلد ، ينسج على ذلك المنوال ، ويحتذى منه بالمثال ، ويذهل عما حالته الايام من الاحوال ، و استبدلت به من عوائد الامم والاجيال ، فيجلبون الاخبار عن الدول ، وحكايات الوقائع فى العصور الاول ، صوراً قد تجردت عن موادها ، وصفاً انتزعت من انماها ، ومعارف تستنكر للجهل بطارفيها و وتلاذها ، انما هي حوادث لم تعلم اصولها ، وانواع لم تعتبر اجناسها ولا تحققت فصولها ، يكررون فى موضوعاتها الاخبار المتداوله باعيانها ، اتباعاً لمن عنى من المتقدمين بشانها ، ويففلون امر الاجيال

بقية ترجمه از صفحه قبل

روى داده است ، غفلت ورزیده اند .

از اينرو اخبار دولتها وحكايات مربوط بوقايع قرون نخستين را چنان گرد آورده اند كه كويى صورتهايى مجرد از ماده ، و شمشيرهايى بى غلاف ، ومعلوماتى است كه تازه و كهنه آنها مجهول باشد ، بلكه صرفاً حوادثى است كه اصول آنها نامعلوم است ، وبانواعى مى ماند كه جنس وفصل آنها مشخص نباشد .

« اين گروه بتقليد از پيشينياني كه آنها را سرمشق خود ساخته اند اخبار دست بدست گشته را عيناً بى كم و كاست در خصوص حوادث تاريخ خود تكرر مى كنند ، و از ياد كردن مسائل مربوط به نسلهاي تازه و نوظهور غفلت مى ورزند ، چه تشريح وتفسير آنها برايشان دشوار است ، و در نتيجه اينگونه قضايا را مسكوت مى گذارند ، وبر فرض كه در باره دولتى بگفتگو پردازند ، اخبار مربوط بآنها همچنان كه شنيده اند خواه راست يادروغ نقل مى كنند وبهيچرو متعرض آغاز ومنشأت تشكيل بقية ترجمه در صفحه بعد

الناشئه فی دیوانها ، بما اعوز علیهم من ترجمانها ، فتستعجم صحفهم عن بیانها ، ثم اذا تعرضوا لذكر الدولة نسقوا اخبارها نسقاً ، محافظین علی نقلها وهماً او صدقاً ، لا يتعرضون لبدايتها ، ولا یذکرون السبب الذی رفع من رایتها و اظهر من آیتها ، ولا علة الوقوف عند عنايتها ، فیبقی الناظر متطلعاً بعدالی افتقاد احوال مبادئ الدول و مراتبها ، مفتشاً عن اسباب تراحمها

بقیه ترجمه از صفحه قبل

آن نمی شوند؛ و علت رسیدن تاج و تخت بآندولت و چگونگی پدید آمدن آنرا یاد نمی کنند ، و هم سبب توقف و بقای آنرا در مرحله نهائی سلطنت از یاد می برند ، از اینرو خواننده همچنان پرشش کنان باقی می ماند ، و درباره چگونگی مقدمات و مبادی تشکیل دولتها و مراتب آنها بجستجو می پردازد؛ و موجبات کشمکش های بادست بدست گشتن دولتها را می جوید و دلایل مقنعی برای اختلافات یا سازشکاریهای آنها می طلبد ، همچنانکه ما در مقدمه این کتاب کلیه این مسائل را یاد خواهیم کرد .

«از آن پس گروه دیگری از مورخان پدید آمده اند که در اختصار راه افراط پیموده اند ، و تنها بیاد کردن نامه های پادشاهان اکتفا کرده و از انساب و اخبار مربوط بآنها خودداری نموده و حروف غبار را بجای اعداد روز کار سلطنت ایشان بکار برده اند ، مانند روش ابن رشیق در میزان - العمل و دیگر کسانی که بیهوده او را پیروی کرده اند . این گروه را نه گفتاری قابل اهمیت است ، و نه موضوعی را بشبوت رسانیده ، یا نقل کرده اند ، که شایسته ملاحظه باشد ، زیرا مطالب سودمند را از دست داده و شیوه های معروف و عادات و رسوم مورخان را فرو گذاشته اند (مقدمه ابن خلدون ترجمه جناب آقای محمد پروین گنابادی ، طبع تهران ، صفحات ۲-۶)



دربار باتو نوۀ چنگیزخان
(از جامع التواریخ رشیدی)

او تعاقبها، باحثا عن المقنع فی تباینها او تناسبها، حسبما نذکر ذلك كله فی مقدمة الكتاب، ثم جاء آخرون بافراط الاختصار، وذهبوا الى الاكتفاء باسماء الملوك والاختصار، مقطوعة عن الانساب والاخبار، موضوعة عليها اعداد ايامهم بحروف الغبار، كما فعله ابن رشیق فی میزان العمل، ومن اقتفى هذا الاثر من الهمل، وليس یعتبر لهؤلاء مقال، ولا یعدلهم ثبوت و لانتقال لما اذهبوا من الفوائد، واخلوا بالمذاهب المعروفة للمورخين والعوائد (۱)

پس از تمهید این مقدمات، ابن خلدون از فضیلت فن تاریخ و تحقیق روشهای تاریخی و اغلاط و اوهامی که مورخان را دست داده، و علل و موجبات این لغزشها صحبت می دارد و چنین می گوید: ^{*} «اعلم ان فن التاريخ فن عزیز المذهب، جم الفوائد، شریف الغایه، اذهو یوقفنا علی احوال الماضین من الامم فی اخلاقهم. والانبیاء فی سیرهم والملوك فی دولهم و سیاستهم، حتی تتم فائدة الاقتداء فی ذلك لمن یرومه فی احوال الدین والدنیا، فهو محتاج الى ما أخذ متعددة، ومعارف متنوعه

^{*} «بدان که فن تاریخ را روشی است که هر کس بدان دست نیابد، و آنرا سودهای فراوان، و هدفی شریف است، چه این فن مارا بسر گذشتها و خوبیهای ملتها، و سیرت های پیغمبران، و دولتها و سیاستهای پادشاهان گذشته آگاه می کند، و برای آن که جوینده آنرا در پیروی از این تجارب، و در احوال دین و دنیا فایده تمام نصیب گردد، او بمنابع متعدد و دانشهای گوناگونی نیازمند است، و هم باید ویرا حسن نظر و پایداری بقیة ترجمه در صفحه بعد

وحسن نظر وثبت یفزیان بصاحبهما الی الحق ، وینکبان به عن المزلات والمغالط ، لان الاخبار اذا اعتمد فیها علی مجرد النقل ، ولم تحکم اصول العادة وقواعد السیاسة وطبیعة العمران ، والاحوال فی الاجتماع الانسانی ، ولا قیس الغائب منها بالشاهد والحاضر بالذاهب ، فربما لم یؤمن فیها من العثور والمزلة القدم والحید عن جادة الصدق ، وکثیراً ما وقع للمورخین و المفسرین وایمة النقل من المغالط فی الحکیات والوقائع لاعتمادهم فیها علی مجرد النقل غثا اوسمینا ، ولم یعرضوها علی اصولها ، ولا قاسوها باشباهها ، ولا سبروها بمعیار الحکمة ، والوقوف علی طبائع الکائنات و تحکیم النظر والبصیرة فی الاخبار ، فضلوا عن الحق وتاهوا فی بیداء الوهم والغلط ولا سیمما فی احصاء الاعداد من الاموال والعسا کر ، اذا عرضت فی الحکیات ، اذهی مظنة الکذب ومطیة الهذر ، ولا بد من ردها الی الاصول وعرضها علی القواعد (۱)

بقیة ترجمه از صفحه قبل

خاصی باشد ، تااو را بحقیقت رهبری کند ، واز لغزشها وخطاها برهاند ، چها گرتنها بنقل کردن اخبار اعتماد کند ، بی آنکه بقضوات اصول عادات ورسوم وقواعد سیاستها ، وطبیعت تمدن ، وکیفیات اجتماعات بشری بپردازد ، وحوادث نهان را بسا وقایع پیدا ، واکنون را بارفته ، نسنجد ، چه بسا که از لغزیدن در پرتگاه خطاها وانحراف از شاهراه راستی در امان نباشد .

بارها اتفاق افتاده که تاریخ نویسان ومفسران وپیشوایان روایات ،

بقیه ترجمه در صفحه بعد

آنگاه مورخ فیلسوف، بذکر نمونه لغزشهای عظیمی که مورخین بزرگ را دست داده می‌پردازد، و درباره مندرجات آثار مسعودی، طبری جرجانی و غیرهم بحث و انتقاد میکند (۱).

مورخ شهیر ایرانی رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۷۱۸ - ۶۴۵ هجری مطابق ۱۳۱۸ - ۱۲۴۷ میلادی) در کتاب معروف جامع التواریخ روش تحقیقات مورخین را درباره حوادث و وقایع تاریخی چنین تحلیل می‌کند: «چون محقق است که مورخ قضایا و حکایاتی که نویسند و تقریر کنند، هیچکدام برای العین مشاهده نکرده باشند و از آن جماعت نیز که صاحب قضیه و حادثه باشند و تاریخ احوال ایشان بود که ذکر رود، بمشافهه نشنیده، الا که بنقل راویان نویسند و گویند، و نقل

بقیه ترجمه از صفحه قبل

وقایع و حکایات را بصرف اعتماد بر اوی یا ناقل، خواه درست یا نادرست، بی‌کم و کاست نقل کرده، و مرتکب خطاها و لغزش‌ها شده‌اند، چه آنان وقایع و حکایات را بر اصول آنها عرضه نکرده، آنها را بـانظایر هریک نسنجیده، و بمعیار حکمت و آگاهی بر طبایع کائنات، و مقیاس تحکیم نظر و بصیرت نیازموده و بغور آنها نرسیده‌اند، پس از حقیقت گذشته، و در وادی وهم و خطا گمراه شده‌اند.

اینگونه اغلاط بویژه در بسیاری از حکایات هنگام تعیین اندازه ثروت، یا شماره سپاهیان روی داده است، زیرا که حکایتها در مظان دروغ و دستاویز یاوه گویی است، و ناچار باید آنها را با اصول بازگردانید، و در معرض قواعد قرارداد (مقدمه صفحه ۱۲)

دو نوع است :

« یکی متواتر که موجب علم باشد ، و در آن شبهتی نه ، چنانکه ما را بتواتر وجود پیغمبران و پادشاهان و مردمان مشهور که قرنهایش بوده اند ، و وجود شهرهای دور چون مکه و مصر و دیگر بلاد مشهور بعید ، با آن که ندیده ایم ، معلوم شده بر وجهی که هیچ تردید در آن نمانده و بناء تمامت شرایع و ادیان برین نقل متواترست ؛ و این نقل متواتر در بعضی قضایا نزد عموم خلق اعتبار دارد ، و در بعضی نزد طایفه ای مخصوص ؛

و نوع دوم نقل غیر متواترست و این نقل غیر متواتر که آنرا احاد خوانند و آن محتمل صدق و کذب باشد و محل اختلاف و نزاع و بیشتر حکایات و احوال که مردم از آن خبر کنند ، بدینطریقه غیر متواتر باشد و بجهت آنکه بتجربه و محسوس ، معلوم و محقق است که قضیه کی دی - روز واقع شد ، اگر صاحب واقعه امروز تقریر باز کند ، قطعاً کماهی آن بر خاطر نداشته باشد ، بلکه در هر مجلسی که باز گوید در عبارت و الفاظ تغییر و تبدیل واقع شود ؛

و از این بهشت که با آنکه در شرعیات احتیاج تمام بجای آورده اند اختلاف بسیار در آن افتاده ، تا غایت که بعضی احادیث نبوی نیز بواسطه اختلاف حال راویان مشکوک فیہ می دانند ، و ایمة متقدم تتبع بسیار کرده اند ، و بعضی را باز گزیده و آنرا صحاح می خوانند و باقی در تحسیر و تردد و توقیف باقی و بیشتر اختلاف ایمة در مسایل شرعی بنا برین معنیست و مع هذا انکار آن مختلف فیہ شاید کرد چه در دین آنکس که انکار کند مگر خلل آید ؛ پس یقین حاصل می شود که نواریخ چندان اقوام

مختلف وازمان متطاوول مطلقا محقق نتواند بود ، وروایاتی که در آن باب کرده باشند و کنند ، متساوی و متفق علیه نه ، هر آینه هر کس چنانک بتواند بوی رسیده باشد ، یا بسپیل اخبار ، شنیده روایت کنند و بسیار بود که راوی بر حسب دلخواه خود زیادت و نقصان کرده در تقریر آورد ، و اگر نیز دروغ محض نگوید و در عبارت مبالغه و تا کیدی چند نماید که متضمن وقوع اختلاف باشد ؛

و چون اجرای سنت الهی برین جملتست که ذکر رفت و طبیعت آدمی برین شیوه مجبول ، هر آفریده که خواهد که برخلاف این معانی تقریری کند ، محال اندیش باطل گوی باشد و چون چنین است اگر مورخ اندیشه کند که چیزی نویسد که محقق و مالا کلام باشد ، قطعاً هیچ حکایتی ایراد نتواند کرد ، چه هر آنچه او ایراد کند ، روایتی باشد از جمعی بزرگان که آنرا مشاهده کرده باشند ، یا بنقل از دیگران شنیده ، یا از کتب متقدمان مطالعه کرده ، و بهر حال چنان که ذکر رفت ، محل اختلاف باشد و اگر بدین سبب ترك نوشتن و گفتن گیرند و آن اندیشند که مبدا که مردم اعتراض کنند و پسندیده ندارند ، هر آینه جمله قصص و اخبار و احوال عالم متروک ماند و عموم خلق از فواید آن محروم ؛

پس وظیفه مورخ آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و هر طایفه بموجبی که ایشان در کتب خویش آورده باشند و بر آن روایت تقریر کنند ، از کتب مشهور متداول میان آن قوم و از قول مشاهیر و معتبران ایشان نقل می کنند و می نویسند و العهده علی الراوی ؛

و چون شرح داده شد که هر صنفی از اصناف مردم و هر طایفه ای از طوایف خلائق ، نقل اخبار و روایات احوال بر حسب معتقد خویش کند ، و هر آینه آنرا

بر معتقدات دیگران ترجیح کنند، و در باب حقیقت آن مبالغه بلیغ نمایند، و ممکن نه که مجموع خلائق در جمیع قضایا متفق الکلمه باشند و این معنی نزد همگنان واضح و لایح، مورخ چون نقل از اقوام مختلف کرده باشد لاشک در سخن او اختلاف نمایند و بعضی مردم در بعضی مواضع و حکایات اختلاف کنند اما نیک و بد و عیب و هنر بوی راجع نباشد، چه او چنانک گفته شد تقریر احوال و اخبار ایشان می کند و البته و اصلاً تحقیق حقیقی نتواند کرد چنانک ذکر رفت و بجهت آن که باتفاق جمهور نقل متواتر معتبر و مقبول است و اگر چه تواتر مسلمانان معتبر تر از همه باشد، اما بناء روایت اقوام مختلف بر آن نتوان نهاد، پس بالضروره هر آنچه نزد هر طایفه بتواتر منقول باشد، معتبر باید داشت، چه متواتر گفتیم که یا نزد عموم خلق اعتبار دارد یا پیش طایفه مخصوص و آنچه بسبیل غیر متواتر نقل کنند و محتمل صدق و کذب باشد، وظیفه مورخ چنانک یاد کرده شد، آنقدر تواند بود که از قول اهل اعتبار و کتب معتبر متداول نقل کرده می نویسد، و اگر بر وفق تصور خویش در آن تصرفی نماید بلا کلام بیوجه و ناصواب افتد؛

مقصود از این کلمات آن که چون این ضعیف بتألیف این کتاب جامع التواریخ مأمور شد، هر آنچه در کتب مشهور هر طایفه ای مسطور یافت و آنچه نزد هر قومی بنقل متواتر شهرت داشت و آنچه دانایان و حکمای معتبر هر طایفه ای بر حسب معتقد خود تقریر کردند، هم بر آن منوال بی تغییر و تصرف، در قلم آورد و ممکن که بسبب قصور فهم و اهمال راوی بعضی از آن جمله فوت شده باشد و مع هذا دلخواه بود که در تنقیح حکایات اجتهادی هر چه تمامتر رود، لیکن در آن باب زیادت

سعی میسر نشد ، چه پوشیده نیست که چنین کارها را استعدادی تمام و مهارتی در جمیع علوم باید و این معانی در خود موجود ندید و نیز بزمان دراز درس جوانی و فراغت هر چه تمامتر توان کرد و اتفاق اشتغال در این کار در آخر سن کهولت افتاد و جهت آنکه در بندگی حضرت ، این ضعیف را در سلك نواب آورده اند و بمعظمت امور مأمور گردانیده ، با آنکه استعداد آن کار بزرگ نداشت و قوت عقل و فکر بدان وافی نه ، امتثال فرمان را اشتغال بدان لازم بود و بقدر وسع سعی در آن بساب واجب و چون ذهن بدان امر وفانمی کرد ، بجمع تواریخ نیز که از معظمت امورست ، چگونه وفا کردی ، بنابراین اسباب و اعذار که مذکور رفت ، امید بملطف عمیم بزرگانی که این کتاب را در مطالعه آورند وائق دارد که بر آنچه محل خطا و خلل و موقع سهو و زلل باشد ، ذیل عفو و اغماض پوشانیده ، اصلاح و الحاقی که لایق و مناسب دانند فرمایند و این ضعیف مأمور را معذور دارند .

و هر چند تواریخ بعضی اقوام که کفار و عبدة الاصنام اند ، اباطیل خیالات و اضالیل حکایات نامعقول ایشانست ، جهت آن ایراد کرده شد ، تا اولوالابصار را موجب اعتبار باشد و اهل اسلام و ایمان را از مطالعه آن بر معتقدات فاسده ارباب ضلالت اطلاع باشد و از آن معانی اجتناب بسته بداء و ظایف شکر نعمت هدایت و نور ایمان که مساورای جمله الطاف و کرامات ربانی است قیام نمایند . (۱)
و نیز همو گوید:

(۱) Histoire des Mongols de la Perse , publiée
par Quatremere . Paris , 1836

«وتاریخ متضمن دو فایده است: یکی آنک چون پادشاهان در احوال ادوار و اطوار اسلاف ملوک و سلاطین و بسطت ملک و نفاذ حکم و جلالت قدر و کمکاری و فرمان روایی ایشان نظر کند، بدانند که تصاریف ایام و تغایر شهر و اعوام برایشان ابقا نکرد و مآل همه بزوال کشید و از ایشان جز آثار خیر و شر و اخبار خوب و زشت و اسماء نیک و بد باز نماند، امعان او در امضاء معانی خیر و نیکی موکدتر گردد و رغبت او در تقدیم آن صادقتر شود، دوم آنک قدر و مراتب و مدارج علماء و فضلاء و ارباب هنر و فرهنگ بشناسند و بدانند که پادشاهان ماضی دفاین جهان و خزاین عالم بر ارباب شمشیر خرج و صرف کردند و بنند گانرا بر کشیدند و در ملک جهان مساهم و مشارک خویش گردانیدند و هیچکس از ایشان بیش از مدت حیوة و فانی نمود و بعد از انقضاء ایام عمر بکاری نیآمد و بوسائط و وسایل مورخ و مداح بطبقی کاغذ و قرصی انقاس که دودرم سیم سیاه ارزد بذر کرمان و مناقب و دوام یاز باقی بر صحیفه ایام نگاشت و داغ عدل و بذل ایشان بر پیشانی روزگار نهاد و نام ایشان تا بدموید و مغلط گردانید و بطون دفاتر و متون صحایف بذکر آثار و اقوال و افعال ایشان آراسته کرد همة دولت محمود بن سبکتگین و آل بویه و سلجوقیان بکلی سپری شد و نام و نشان از جرائد خواطر محو گشت، پس پادشاه زمان را که امداد عمر او بامتداد روزگار مقرون باد، واجبست که این معنی از صحیفه ایام دریابند و آنچه از متقدمان فائت شد، حال خود پندارد (۱)

مورخ شهیر ابن لاثیر الجزری، (متوفی ۶۳۰ هجری) در کتاب

(۱) جامع التواریخ جلد دوم، جزء چهارم، صفحات ۱-۲ طبع

احمد آتش، ترکیه، ۱۹۵۷

الكامل فى التاريخ فوايد فن تاريخ راجنين تحليل مى كند :

«... ولقد رأيت جماعة ممن يدعى المعرفة والدراية ويظن بنفسه التبجح فى العلم والرواية يحتقر التواريخ ويزدريها ويعرض عنها أو يبالغ فيها ظنانه ان غاية فائدتها انما هو القصص والاخبار ونهايه معرفتها الاحاديث و الاسمار، وهذه حال من اقتصر على القشر دون اللب نظره واصبح مخشبا جوهره، ومن رزقه الله طبعاً سليماً وهادياً صراطاً مستقيماً علم ان فوائدها كثيرة ومنافعها الدنيوية والاخروية جمعة غزيرة وهذا نحن نذكر شيئاً مما ظهر لنا فيها ونكل الى قريحة الناظر فيه معرفة باقياها .

«فاما فوائدها الدنيوية : فمنها ان الانسان لا يخفى انه يحب البقاء ويؤثر ان يكون فى زمرة الاحياء فيا ليت شعري؛ اى فرق بين ما رآه امس او سمعه و بين ما قرأه فى الكتب المتضمنه اخبار الماضين وحوادث المتقدمين؟ فاذا طالعها فكانه عاصرهم واذا علمها فكانه حاضرهم.

ومنها أن الملوك ومن اليهم الامر والنهى اذا وقفوا على ما فيها من سيرة اهل الجور والعدوان ورأوا مدونة فى الكتب يتناقلها فيرونها خلف عن سلف ونظروا الى ما عقيبت من سوء الذكرو قبيح الاحدثة وخراب البلاد وهلاك العباد وذهاب الامول وفساد الاحوال استقبحوها واعرضوا عنها واطرحوها، واذا رأوا سيرة الولاة العادلين وحسنها وما يتبعهم من الذكرا الجميل بعد ذهابهم وان بلادهم وممالكهم عمرت واموالها درت استحسنوا ذلك و رغبوا فيه وثابروا عليه وتركوا ما ينافيه ؛

هذا سوى ما يحصل لهم من معرفة الآراء الصائبة التى دفعوا بها مضرات الاءداء وخلصوا بها من المهالك واستصانوا نفائس المدن وعظيم الممالك ولولم يكن فيها غير هذا لكفى به فخرا .

«ومنها ما يحصل للانسان من التجارب والمعرفة بالحوادث وماتصير اليه عواقبها فانه لا يحدث أمر الا قد تقدم هواو نظيره فيزداد بذلك عقلا ويصبح لان يقتدى به اهلا ولقد احسن القائل حيث يقول :

رأيت العقل عقليين	فمطبوع ومسموع
فلا ينفع مسموع	اذالم يك مطبوع
كما لا تنفع الشمس	وضوء العين ممنوع

يعنى بالمطبوع العقل الغريزي الذي خلقه الله تعالى للانسان و بالمسموع ما يزداد به العقل الغريزي من التجربة و جلعه عقلا ثانيا توسعا وتعظيما له والافهو زيادة في عقله الاول .

«ومنها ما يتجمل به الانسان في المجالس والمحافل من ذكرشي من معارفها ونقل طريقة من طرائفها فترى الاسماع مصغية اليه والوجوه مقبلة عليه والقلوب متاملة ما يورده و يصدره مستحسنة ما يذكره .

«واما الفوائد الاخرى به: فمنها أن العاقل اللبيب اذا تفكر فيها ورأى تقلب الدنيا باهلها وتتابع نكباتها الى اعيان قاطنيتها وانها سلبت نفوسهم وذخائرهم واعدمت اصاغرهم واكبرهم فلم تبق على جليل ولا حقير ولم يسلم من نكدها غنى ولا فقير زهد فيها واءرض عنها واقبل على التزود للآخرة منها اورغب في دار تنزهت عن هذه الخصائص وسلم اهلها من هذه النقايس ولعل قائل يقول : ما نرى ناظراً فيها زهد الدنيا واقبل على الآخرة و رغب في درجاتها العليا فياليت شعري! كم رأى هذا القائل قارئاً للقرآن العزيز - وهو سيد المواعظ وافصح الكلام - يطلب به اليسير من هذا الحطام؟ فان القلوب مولعة بحب العاجل .

ومنها التخلق بالصبر والتأسي وهما من محاسن الاخلاق فان العاقل

اذا رأى ان مصاب الدنيا لم يسلم منه نبى مكرم ولا ملك معظم بل ولا احد
من البشر علم انه يصيبه ما اصابهم وينوبه ما انا بهم :
وهل انا الامن غزيرة ؟ ان غوت

غویت وان ترشد غزيرة ارشد

ولهذه الحكمة وردت القصص فى القرآن المجيد «ان فى ذلك
لذكرى لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد» .
فان ظن هذا القائل ان الله سبحانه اراد بذكرها الحكايات والاسمار
فقد تمسك من اقوال الزيف بمحكم سببها حيث قالوا : هذه الاساطير الاولين
اكتبها (۱) .



ص ۷۶۹: «ایرانیان را از اوضاع کشورهای دوردست اطلاعی بدست
نیست ...»

این نظریه مصنف نیز ناصواب می نماید، زیرا مورخین معروف و
معتبر ایرانی را آثاری بوده و هنوز هم موجود است که دال بر معرفت عمیق
و دقیق ایشان با اوضاع تاریخی و جغرافیایی اطراف و اکناف جهان و
مخصوصاً کشورهای **فرنگستان (اروپا)** است. فی المثل در کتاب **جامع
التواریخ رشیدی** فصل بسیار مفصل و مفیدی با اوضاع تاریخی ملل و
ممالک اروپائی تخصیص داده شده است و خوشبختانه همین قسمت توسط
یکی از مستشرقین معروف معاصر، **کارل یان (Karl Jahn)** بطبع
رسید است .

(۱) الکامل فی التاریخ، للامام ابی الحسن علی الشیخیانی المعروف بابن
الاثیر الجزری، ج ۱، صفحات ۹ - ۷ طبع مصر

علاوه بر جامع التواریخ رشیدی، کتاب گرانبه‌های روضه‌اولو-
الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب که بسال هفتصد و هفده هجری مطابق
هزار و سیصد و هفده میلادی بقلم **ابوسلیمان داود بناکتی** تحریر یافته و
معروف به **تاریخ بناکتی** است نیز مشتمل بر توضیحات دقیق و صحیحی
از مردمان گوناگون (اروپایی) است؛

بناکتی از نمایندگان ملل مختلف: **یهود، مسیحیان، هندو،**
چینیان و مغولان که بدر بار مغول رفت و آمد داشته‌اند اطلاعات دقیقی
جمع آوری کرده و در اثر نفیس خود بیاد کار گذاشته است.

«در هیچ کتاب تاریخی قبل از دوره مغول فقط در چند تاریخ
بعد از آن اینقدر اطلاعات و اشارات باماکن و نفوس و حوادث تاریخی که
خارج از دائرة علم غالب مورخین اسلامی است دیده نمی‌شود.

ممالکی مانند: **پرتقال، لهستان، بوهمی، انگلند، ایرلند**
اسکاتلند، کاتالونی، لومباردی، پاریس، کولونی و نفوسی مانند
امپراطوران رمان روملوس ببعده و از سلسله پاپها از زمان پطرس
مقدس تا زمان **پاپ معاصر** مولف که از قرار مذکور دوست و دونفر
بتوالی بوده‌اند و همچنین حوادثی مانند **مجالس شوراها** **عیسویان**
و مسیحی شدن سکنه **برقانی در زمان (پاپ الوتریوس)** فساد عقیده
نسطوری‌ها و امثال این و قایع همه در کتاب **تاریخ بناکتی** مندرج
است. بطور نمونه یکی از مطالب قابل توجه را که شرح **فن طباعت**
چینی بوسیله قطعات چوب می‌باشد در اینجا نقل می‌نماییم (۱) **مولف**

(۱) **مار کوپولو** جهانگرد شهیر و نیزی هم شرح مشبمی از فن طباعت در میان
چینیان در سیاحتنامه خود آورده است که بسیار شایان توجه می‌باشد رجوع فرمایند
به کتاب **جهانگردی مار کوپولو** ترجمه **محمدعباسی** (طهران ۱۳۳۴ شمسی)

بعد از آنکه دقت و اهتمام چینیان را در نقل کتابت صفحات کتب قدیمه خود از تاریخ آنان نقل می نماید چنین می گوید :

آنگاه بموجبی که عادت ایشان است از آن کتاب نسخه ها کرده و می کنند چنانکه در آن هیچ تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان نمی تواند بود. و آن چنان است که چون بهترین کتب آن تواند بود که درست باشد و خطش بغایت خوب و مجال تغییر در آن نه ، رعایت هر سه معنی را وضعی کرده اند که هر کتاب که نزد ایشان معتبر افتاد ، خطاطی خوش نویس را حاضر کرده اند ، تا هر صفحه از آن کتاب بخطی پاکیزه بر لوحی نوشته است و تمامت دانند گان آن قسم با احتیاط تمام مقابله و تصحیح آن کرده و خط خویش بر ظهر لوح مثبت گردانیده ، آنگاه نقاران ماهر استاد را فرمود ، تا آنرا نقاری کرده اند و چون از تمام صفحات کتاب بر این طریق نسخه گرفتند گرفته است و بر هر یک عدد آن بر توالی نبشته ، آن لوحها را همچون سکه دارالضرب در کیسه ها بمهرامنا و معتمدان معین سپرده اند و در دکانهای مخصوص بآن مصلحت مضبوط نهاده و بر آن عمل تمغایی معین سپرده اند و مقرر گردانیده بهر وقت که کسی نسخه از آن خواهد پیش آن جماعت رود و حقوق دیوانی آن بدهد ، ایشان لوحهای آن کتاب بیرون آرند و بر مثال سکه زر ، بر اوراق کاغذ نهند و بوی تسلیم کنند و بدین طریق ممکن نیست در هیچ کتابی از کتب ایشان زیادت و نقصانی تواند بود ، بدان سبب بر کتب مذکور اعتماد کرده ، نقل از تاریخ ایشان می رود و العهده علی الراوی ، قسم هفتم ، باب اول (۱) .

(۱) *Aliterary History of Persia by Edward G. Browne, Volume 111, ps. 107-103, 1951, Cambridge.*

و ترجمه فارسی آن بقلم آقای حکمت ، صفحات ۱۲۳-۱۲۵



ص ۷۷۰: جمهوری هلند . . . پرنس دورانت « در تاریخ هلند بطور کلی سه مرحله مهم و متمایز موجود است که دو قسمت آن مربوط به عهد شاردن و یک قرن مقدم بروی می باشد در مرحله سوم بعد از پدید آمده است ، بدین شرح :

۱ - هلند در تصرف اسپانیا :

« جنگهای مذهبی سی سال فرانسه را بخود مشغول داشت و نگذاشت که در خارج کاری از پیش رود ؛ اما مملکت اسپانیا در سایه اقتدار فیلیپ دوم (۱۵۵۶ - ۱۵۹۸ میلادی) فرزند شارل کن ، در اروپای غربی شوکت و قدرت بسیار حاصل کرد .

در آن وقت هیچ پادشاهی بقدر فیلیپ دوم لشکر نداشت . گذشته از خطه اسپانیا در قطعه اروپا ، قسمت بیشتر ایتالیا و تمام ساردنی ، سیسیل ، ناپل و میلان و نواحی فرانیش کونته ، آرتوا ، فلاندر و هلند را مالک بود . در خارج اروپا نیز یک امپراطوری عظیم استعماری که امریکای مرکزی و قسمت بزرگتر امریکای جنوبی را فرا می گرفت جزء متصرفات او محسوب می گشت و هر سال ۳۰ میلیون ها یعنی کشتیهای اسپانیایی میلیونها سیم وزری را که از معدنهای مکزیک و پرو استخراج می شد ؛ برای او به اسپانیا حمل می کرد .

« در هزار و پانصد و هشتاد میلادی سلسله سلطنتی پرتغال از میان رفت ، و فیلیپ دوم آن سرزمین را بممالک خویش ملحق ساخت ، و امپراطوری پرتغال یعنی برزیل و مؤسسات تجارتی افریقا و هندوستان و جزائر معروف ادویه باختیار او درآمد . این قدرت را در انظار مردم تأثیر

فراوان بود، چنانکه می‌گفتند: هر وقت اسپانیا بجنبد زمین می‌لرزد. در سال ۱۵۵۶ شارل کن ممالك خود را بفرزند بیست و پنج ساله‌اش سپرد و باو گفت که:

مصلح امور مذهبی را بیش از هر چیز عزیز و محترم دارد: فیلیپ دوم هیچگاه گفته‌پدر از یاد نبرد، و همه عمر بفکر دفاع مذهب کاتولیک بود، و در جنگ با ارتداد (پرستانها) پایداری عجیب می‌نمود، چنانکه حتی روزی بر زبانش رفت، که: «اگر خون من که در عروق فرزند منست، فاسد شود، نخستین کسی که ویرا در آتش اندازد منم».

فیلیپ دوم با قدار خویش دلبستگی بسیار داشت. مردی بددل بود با کبر و نخوتی چندان که باید برای رعایت عزت و احترام او بزانو درآیند، و با او سخن گویند. می‌خواست در جزئی و کلی امور نظارت نماید، و هر موضوع را خود حل و فصل کند؛ همیشه در قصر غم‌انگیز اسکوریال وقایع ممالك وسیع خویش را بادقت و باریک‌بینی رسیدگی می‌کرد، ولیکن همواره فکرش بجنبه‌های مذهبی توجه داشت، و تمام عواید متصرفات خود را در این راه خرج می‌نمود، و چه در قلمرو خویش، و چه در ممالك خارج بحفظ و حمایت مذهب می‌پرداخت.

جمعی مسلمان که در فلاحت بیمانند بودند، در سرزمین قدیم غرناطه زندگی می‌کردند، و نواحی جنوبی اسپانیا بایشان آبادان بوده. فیلیپ دوم آنرا در اطراف و اکناف اسپانیا متفرق کرد، و بتقریب مقدار همین ایام بر پروتستانها کار را سخت گرفت. اداره تفتیش مذهبی همه ایشانرا توقیف کرد، و هشتصد نفر را بیکبارگی در شهر سویل بآتش سوختند. این سیاست سخت و شدید اسپانیا را فقیر کرد، و هر چند مقصود

حاصل آمد، یعنی ارتداد (پرستانیسیم) از میان برخاست، و وحدت مذهبی محفوظ ماند، اما در سرزمین پی با (هلند) پیشرفت روی نمود، و عاقبت فیلیپ دوم قسمت مهمی از متصرفات خود را از دست داد، و دولتی جدید بنام **جمهوری ایالات متحده** تشکیل یافت. و بدین طریق مرحله نوینی در تاریخ هلند پدید آمد.

پی با آبادترین و پر نعمت ترین متصرفات شارل جسور، بلژیک و مملکت امروزی پی با (هلند) را شامل، و بهفده ایالت تقسیم می گشت. ایالتهای جنوبی که در ایام سابق جزء فرانسه محسوب می شد، از دیر زمانی بروت و تجارت و کارخانه های پارچه بافی شهرت داشت، و بیشتر ساکنان آنها فرانسوی بودند. ایالات شمالی واقع در ماوراء رود موزو رن در آبادی بیای ایالت جنوبی نمی رسید، و سکنه آنها صیادان ژرمنی بودند، ولی چه مردم شمال (هلند) و چه مردم جنوب (بلژیک) در این سرزمین، همه با آزادی خویش دلبستگی بسیار داشتند.

بواسطه همسایگی آلمان با پی با (هلند) مذهب لوتر بزرودی در آن نفوذ یافت. شارل کن برای آنکه پیشرفت مذهب پروتستان را مانع آید، فرمانهایی سخت صادر کرد، که از بس شدید بود، می گفتند آنها را باخون نوشته اند.

فیلیپ دوم عزم آن داشت، که اوامر پدر را با کمال دقت انجام دهد، در این ایام عدد پرستانها افزوده، و مذهب کالون جانشین طریقت لوتر شده بود. خلاصه چون اول نجبا و اشراف، و بعد بورژواها (ثروتمندان سرمایه دار) درخواست کردند، که بساط انکیزیسیون (تفتیش عقاید) بر چیده شود، و نیز برای بهبودی اوضاع مذهبی با یکدیگر متحد

گشتند ، و پروتستانها هم بشکستن مجسمه‌ها و غارت کلیساها پرداختند (بسال ۱۵۶۶ میلادی) ؛ فیلیپ دوم سپاهی از اسپانیا بفرماندهی **دوک دالب (۱) به پی با (هلند)** فرستاد . سپهسالار هر چند زودتر محکمه‌ای موسوم به **شورای انقلابات** و معروف به **محکمه خون** تأسیس کرد ، تا باین وسیله مرتدان (پروتستانها) و همدستان ایشانرا بدست آورد ، و در سه ماه هزار و هشتصد نفر کشته شدند . چنین بیدادگری از طرفی ، و مالیاتهای سنگین از طرف دیگر شورش خلق را باعث آمد . مردم اسپانیا ، شورشیان **پی با (هلند)** را راهزن می خواندند ، و **گیوم دو ناسو (۲)** معروف به **پرنس دورانژ (۳)** و ملقب به «خاموش» رئیس ایشان بود (سال ۱۵۷۲ میلادی) .

هفده ایالت **پی با** در آغاز کار بایکدیگر متفق گشتند ، و بسال هزار و پانصد و هفتاد و شش میلادی ، در ناحیت **سمان** استقلال خود را اعلام کردند ، اما اتحاد آنها سه سال هم طول نکشید . در ایالات جنوبی - **بلژیک** امروزی - کاتولیکها غلبه داشتند ، و باین سبب یکی از جانشینان **دوک دالب** موسوم به **آلکساندر فارنر (۴)** بر آن شد که ایشانرا با خود همراه کند . اختلاف نژاد و زبان ساکنان ایالت شمالی و جنوبی کارویرا آسان کرد . باری در سال هزار و پانصد و هفتاد و نه میلادی اتحاد **سمان** از میان رفت ، ایالتهای جنوبی - **بلژیک** کنونی - با اختیار فیلیپ دوم در آمد

۱- Duc d'Albe

۲- Guillaume de Nassau

۳- Prince d'Orangd

۴- Alexandre Farnése

و مملکتی که بنام پی‌های اسپانیایی معروفست تشکیل یافت .

۲- مرحله دوم : دوره جمهوری

مقارن این احوال هفت ایالت شمالی پس از عقد اتحاد و امضای صلحنامه اوترکت (۱) حکومت جمهوری ایالات متحده (هلند) را تأسیس کردند . در این دولت هر ایالت استقلال داشت ، ولی شور در مصالح عمومی آنها باید در مجمعی مرکب از نمایندگان انجام پذیرد . ایالات متحده گیوم درانتر را نیز بسپهسالاری - اشتاتودر (۲) انتخاب کردند .

فیلیپ دوم در سر کوبی شورشیان جد و جهد بسیار کرد . جنگ و جدال سی سال برپا بود ، و اسپانیاییها درنده‌خویی بسیار نمودند ، گیوم درانتر را کشتند (سال ۱۵۸۴ میلادی) ، و در چندین شهر ، مثلاً در شهر هارلم (۳) تمام سکنه را خفه کردند ، اما سرکشان که در آن وقت هم بمناسبت اهمیت و اعتبار ایالت هلند ، همه هلندی خوانده میشدند ، بواسطه لطمه‌ای که بتجارت اسپانیا زدند ، و در سایه همت خویش و مدد الیزابت و هانری چهارم از این حوادث نجات یافتند . عاقبت در سال هزار و شصده و نه میلادی ، فیلیپ سیم فرزند فیلیپ دوم ناگزیر عهد نامه جنگ را امضا کرد . امضای معاهده مذکور که به متارکه دوازده ساله معروفست در حکم شناختن استقلال هلندیان بود ، ولی استقلال حقیقی ایشان پس از یک رشته جنگهای بیست و هفت ساله (۱۶۲۱-۱۶۴۸) یعنی بموجب

۱- Utrecht.

۲- Stathouder.

۳- Harlem.

عهدنامه وستفالی بسال هزار و ششصد و چهل و هشت میلادی صورت خارجی یافت (۱).

در دوره جمهوری تارینخ هلند بسیار مشعشع می باشد ، در این دوره هلندیان با اسپانی و انگلستان و فرانسه دم برابری زدند ، و بقتوحات درخشانی نایل آمدند ، و صاحب مستملکات وسیعی در اکناف واقطار جهان شدند .

مرحله سوم دوره سلطنتی هلند

بتقریب يك قرن بعد از شاردن ، یعنی در سال هزار و هشتصد و شش میلادی ، اصول حکومت جمهوری در هلند پایان یافت ، و ترتیب پادشاهی بوجود آمد و این کشور بامپراطوری ناپلیون ملحق گشت . ولی بسال هزار و ششصد و سیزده میلادی هلند استقلال از دست رفته را بدست آورد ، گیوم نخست دناسو (۲) پادشاه آن کشور گشت ؛ و اینك يك قرن و نیم از استقرار اصول سلطنت در هلند می گذرد .



(۱) تاریخ آلماله ، قرون جدید ، ترجمه آقای شادمان ، صفحات

۱۵۶-۱۵۹ از چاپ کمیون معارف

(۲) Cvillaume 1. de Nassau .



س ۷۷۰: دول مشرق باستبداد حکومت می کنند و نسبت باصول
جمهوریت سخت نفرت دارند .

بطوریکه نگارنده از مطالعات خود در تاریخ تمدن ایران استنباط
کرده ، اصول جمهوریت در تاریخ ایران ریشه های بسیار دیرین باستانی
دارد ، و ما این نکته را از تاریخ هرودت (۱) می توانیم به سہولت تمام دریابیم .

(۱) Herodote ابوالمورخین هرودت از اهل « هالیکارناس »
مستعمرة یونانی در آسیا صغیر بود و چون این شهر جزو مستملکات ایران بشمار
می رفت مورخ مذکور از تبعه ایران محسوب می شد مدت زندگانی او را
از ۴۸۴ تا ۴۲۵ ق . م دانسته اند .

هرودت سیاحت های زیاد در ممالك مشرق قدیم کرده و تحقیقات خود
را راجع باحوال و تاریخ بعضی این ممالك نوشته : نوشته های او دارای نه
کتاب است و از این جهت آنرا « تاریخ درنه کتاب » نامند . در آثار هرودت
سنوات وقایع درهم و برهم است در موارد زیاد داستان کوئی جای تاریخ را
گرفته و خود داستانها هم از این جهت که از نسل بنسل رسیده مشوش است
که باز حمت می توان مقصود را دریافت . بر این معایب يك چیز هم افزوده :
یونانیهای قدیم عاشق چیزهای فوق العاده و غریب بودند و چون مصر را
سرزمین معجزات و چیزهای خارق عادت می دانستند ، می خواستند چیزهای
عادی را هم بطور فوق العاده تأویل کنند یا فوق العاده را بر عادی ترجیح دهند
این نکته نیز از نوشته های هرودت بخود درك می شود .

راجع به آسور و بابل هم نوشته های هرودت چنین است و بلکه بدتر .
بقیه حاشیه در صفحه بعد

ابوالمورخین در کتاب سوم (بند ۸۰-۸۸) از تاریخ گرانهای خود ضمن حکایت سقوط گوماهای مغ و جلوس داریوش بتخت سلطنت هخامنشی چنین آورده :

«... پنج روز بعد هم قسم‌ها جمع شده درباب اوضاع آتیه دولت مذاکره کردند. در این موقع نطقهایی شد؛ که برای یونانیها مورد تردید است، ولی فی الواقع این نطقها شده.

اتانس «Otanés» گفت: بنظر من کسی از ماها نباید بتنهایی حکمران بشود این کار کاری است بد و هم مشکل. شما دیدید که خود-سری کمبوجیه کار را بکجا کشانید و از خودسری مغ هم خودتان در عذاب بودید. کلیه دولت چگونه می‌تواند با حکومت یکنفر منظم باشد؟ چون یکنفر می‌تواند هر چه خواهد بکند، اگر آدم لایقی هم

بقیه حاشیه صفحه قبل

بالاخره باید در نظر داشت که سیاحت او در مشرق قدیم طولی نکشیده در مصر شاید سه چهار اقامت داشته. خودش گوید در بابل بوده ولی بعضی محققین جدید باین عقیده اند که اصلاً هیچگاه در این شهر نبوده. او گوید که غالباً اطلاعات را از کاهنان گرفته ولی تصور نمی‌رود که منبع تحقیقات او روحانیون درجه اول بابل یا مصر بوده است.

این است بطور کلی آنچه از نوشته‌های هرودت استنباط می‌شود ولی با وجود این کتابهای او از این حیث مفید است که رویهمرفته بطور کلی منظره مشرق قدیم را در قرن پنجم قبل از میلاد می‌نماید آنچه را که خودش دیده درست نوشته. فقط در بعضی جاها اختراعی کرده مانند قضیه سلن و گرزوس...

ارقامی را که هرودت ذکر میکند گاهی اغراق آمیز است و غالب مورخین قدیم از این نقص مبری نیستند.

(ایران باستان. سرچشمه‌های قدیم، صفحات ۶۹-۶۶).

باشد ، بالاخره خودسری می شود. نعمت هایی ، که او را احاطه دارد ، وی را بخود سری می دارد ، و چون حسد از صفات جبلی انسان است ، با این دو عیب او هم فاسد می شود ، یعنی این شخص از نعم سیر و مرتکب بی اعتدالی هایی می گردد که بعضی از خود سری ناشی است و برخی از حسد .

« هر چند که چنین حکمرانی ، باید مصون از حسد باشد ، چه تمام

فیوض و نعمت ها را داراست ، ولی طرز رفتار او با مردم ، برخلاف این قاعده است . این نوع حکمران بزندگانی و سلامت مردمان صالح حسد برده ، مردم فاسد را حمایت می کند و اقراء و تهمت را بیش از هر کس یاور دارد . رضای خاطر او را بجا آوردن مشکل تر از استرضای خاطر هر کس است ، چه اگر در تمجید و ستایش او میانه روی کنند ، ناراضی است ، و گوید که چرا ستایش او فوق العاده نیست و اگر ستایش فوق العاده باشد ، باز ناراضی است چه گوینده را متملق می داند .

مهمتر از همه این نکات آنکه ، او بر ضد عاداتی است که از دیر گاه پاینده است : بناموس زنان تعدی می کند ، و بی محاکمه مردم را می کشد . اما حکومت مردم ، اولاً این حکومت اسم خوبی دارد که تساوی حقوق است (۱) و دیگر اینکه مردم کارهایی را که مالک الرقاب می کند ، مرتکب نمی شوند . انتخاب مستخدمین دولت بقرعه است ، هر شغلی مسئولیتی دارد ، و هر تصمیم را بمجلس رجوع می کنند . بنابراین پیشنهاد می کنم ، که حکمرانی یکنفر را ملغی کرده ، اداره امور را بمردم واگذاریم اهمیت در کمیت است (۲) ؛ چنین بود عقیده اتاناس .

(۱) Isonomie

(۲) و هر کیفیتی محصول کمیات گوناگون

مگابیز «Mégabyze» عقیده به اولی گارشی (یعنی حکومت
 عدهٔ قلیل - ۳) داشت و چنین گفت :

با آنچه اتاناس در باب حکومت یکنفر گفت ، من موافقم؛ ولی او
 در اشتباه است ، از این حیث که پیشنهاد می کند حکومت را بدست مردم
 بدهیم و حال آنکه چیزی خود سر ترو پوچ تراز رجاله نیست . محال است
 که مردم خود را از خود سری حکمرانی نجات دهند ، برای اینکه
 اسیر خود سری رجاله کردند ، چه اگر جبار **Tyran** کاری بکند ، باز
 معنایی دارد ، ولی کار مردم پوچ است (!؟) . بالاخره چه توقعی می توان
 از کسی داشت ، که چیزی یاد نگرفته و خودش هم چیزی نمی داند ، و
 مانند سیلی بی فهم و شعور خود را باینکار و آن کار می زند . حکومت مردم
 را باید اشخاصی پیشنهاد کنند ، که دشمن پارسیها هستند (؟!) ولی ما
 عده ای را انتخاب می کنیم ، که لایق باشند ، و حکومت را بآنان می سپاریم .
 در این عده خود ما هم داخل خواهیم بود . تصمیم بهترین اشخاص البته
 بهترین تصمیم است (نظیر كلام الملوك ملوك الکلام ؟!) چنین بود رأی
 مگابیز .

سومین کسی که حرف زد ، داریوش بود ، و چنین گفت :
 من گمان می کنم ، که عقیدهٔ مگابیز راجع بحکومت مردم صحیح
 است (!؟) ، ولی در باب حکومت عدهٔ قلیل ناصحیح .

از سه طرز حکومتی که ما پیشنهاد می کنیم ، در صورتی که هر یک
 را بهترین وجهی تصور کنیم ، یعنی از بهترین حکومت مردم ، بهترین
 حکومت عدهٔ قلیل ، و بهترین حکومت سلطنتی ، من آخری را ترجیح

می‌دهم . چیزی بهتر از حکومت بهترین شخص نیست . چون این شخص دارای بهترین نیت است ، بهترین وجه امور مردم را اداره خواهد کرد ، و در این صورت کارهایی که مربوط بدشمن خارجی است ، بهتر مخفی خواهد ماند . برعکس در حکومت عدّه قلیل ، چون اداره امور در دست چندین نفر آدم نالایق است بین آنها اختلافات شدید روی می‌دهد ، و چون هر يك از آنها می‌خواهند نفوذ یافته ریاست نمایند ، منازعه بین آنها حتمی است . از اینجا هیجانهای داخلی روی می‌دهد ، و از هیجانهای داخلی خونریزی . خونریزی بالاخره منجر بحکومت يك نفر می‌گردد . پس حکومت يك نفر بهترین طرز حکومت است (۱۹)

ثانیاً در حکومت مردم ، از وجود مردم فاسد نمی‌توان احتراز کرد و هرگز مردم فاسد برای منافع دولت با هم در جنگ نشوند ، بلکه با هم بسازند ، زیرا عادة اشخاصی که برای دولت مضرت ، همه با هم برضد دولت دست بهم میدهند . این اوضاع دوام می‌یابد ، تا یکی از آنها در رأس مردم قرار گرفته باین احوال خاتمه دهد . چنین شخصی باعث حیرت مردم گشته ، بزودی مالك الرقاب میشود . پس باز ثابت شد که ، حکومت يك نفر بهترین طرز حکومتهاست (۲۰)

« چون آنچه گفته شد ، جمع و خلاصه کنیم ، این سؤال پیش می‌آید ، آزادی ما از کجاست ، و کی آنها بما داده؟ از مردم بما رسیده ، یا از حکومت عدّه قلیل و یا از حکومت يك نفر ؟ من تصور می‌کنم ، که يك نفر ما را آزاد کرده از این نظر ، و نیز از نظر اینکه تغییر ترتیبانی که ریشه دوانیده ، ثمری برای ما نخواهد داشت ، ما باید حکومت مطلقه را حفظ کنیم (۲۱) . »

«چنین بود سه عقیده‌ای که اظهار شد، چهار نفر دیگر از هفت نفر با عقیده داریوش موافق شدند؛ و چون اتانس دید که مغلوب شده رو بر رفا گرفته چنین گفت:

«رفعا، روشن است که یکی از ما بر حسب قرعه یا بمیل مردم شاه پارس خواهد شد. چه این یکنفر را خود مردم انتخاب کنند، چه او بوسیله دیگر متوسل شود، من باشما رقابت نخواهم کرد، زیرا من نه بسلطنت مایلیم، و نه بتابعیت. من از حکومت کنار میروم، که خود و اولاد تابع هیچیک از شما نشوم.

«هرشش نفر این شرط اتانس را پذیرفتند، و او از رفقایش جدا شده بیرون رفت. حالا این یگانه خانواده آزادی است، که در پارس وجود دارد. این خانواده اطاعت می‌کند، بقدری که مایلمست، بی این که قوانین پارس را نقض کند.

«شش نفر دیگر در شور شدند، که بچه ترتیب شاه را معین کنند؟ و چنین قرار دادند که، که هر کس از آنها شاه شود، باید به اتانس و به اعقابش هدایایی، که باعث افتخار است بدهد، هدایای مورد بحث عبارت است از لباس مادی و سایر چیزها، که در نزد پارسیها گرانبها است.

«پس از آن گفتند، که اتانس اول کسی بود، که باعث تغییر سلطنت شده اتحادی بوجود آورد. بنابراین برای اتانس و رفقای دیگر او، که شاه نشدند، چنین مقرر کردند: هر کدام از این شش نفر، هر زمان که بخواهند، می‌توانند بی تحصیل اجازه داخل سرای شاه گردند، مگر وقتی که شاه با حرم خودش است. ثانیاً شاه زن خود را

باید از خانواده یکی از شش نفر مزبور انتخاب کند .
 راجع بانتخاب شاه چنین قرار دادند ؛ که در طلیعه آفتاب هر
 يك در حومه شهر سوار بر اسب خواهد شد ، و اسب هر يك شیهه کرد
 صاحب آنرا باید شاه بشناسند ... » (۱)
 ☆☆☆

باز طبق حکایت ابوالمورخین **هرودت** (کتاب نخست بند نود
 و شش) : « اول مردمی ، که سر از اطاعت آسوری ها پیچیدند **مادی ها**
 بودند . این ها برای آزادی جنگیدند ، و رشادتها نمودند از قید بندگی
 رستند . پس از آن سایر مردمان بآنها تاسی کرده ، برودی تمام مردمان
 قاره آسیا آزاد و مستقل گشتند .. » (۲)
 ☆☆☆

« در دولت پارت (اشکانیان) ، يك وضع اساسی ، یا چنان که
 گویند ، **يك قانون اساسی** وجود داشت ، و این قانون حکومت شاه
 را محدود ساخته بود ، کدام يك از شاهان اشکانی این وضع را ایجاد
 کرده بود ، درست معلوم نیست .

از نوشته های ژوستن تلویحاً و اجمالاً چنین استنباط میشود ؛
 که **تیرداد اول اشکانی** آنرا برقرار کرده ، ولی **راولین سن عقیده**
 دارد ، که مؤسس این وضع **مهرداد اول** بوده باشد ، زیرا در زمان او
 دولت اشکانی دولت وسیعی ، یا چنانکه مؤلف مزبور گوید ، **يك**

(۱) برای بقیه حکایت رجوع شود به «ایران باستان» ، جلد اول
 صفحات ۵۲۹ - ۵۲۸ شود ، که روایت هرودت نیز از همان کتاب نقل
 شده است .

(۲) ایران باستان جلد اول ص ۱۷۵ .

امپراطوری شد (ششمین دولت مشرق ، صفحه ۸۴) ، ولی بعقیده ما ، هر کدام از آنها این کار را کرده باشد ، اوضاع پارت جهت اصلی آن بوده ، پس درواقع امر مؤسس این اساس نه تیرداد بوده نه مهرداد ، این اساس در وضع زندگانی سیاسی پارتی ها سابقه داشته ، وعادات و اخلاق پارتی ها آن را اقتضامیکرد ، و چون ریشه دوانیده بود ، بعد از بزرگ شدن پارت هم ، با تغییراتی که ذکر شد ، باقی ماند.

برای روشن بودن این نظر ، باید بخاطر آورد ، که آریاییها چنانکه از اوستا استنباط میشود ، وقتی که بایران آمده اند شکل حکومت ملوک الطوائفی بوده ، قوم به عشیره ها تقسیم می شده و عشیره ها به تیره ها ، و تیره ها به خانواده ها .

خانواده را اوستا « نافه » می نامد ، و خانه را « نمان » ، تیره را « ثوما » و محل سکنای آن را « ویس » یعنی ده ، عشیره را « زنتو » و مسکن آن را « ده یو » یا « دن یو » رؤسای خانواده ها رئیس تیره انتخاب می کنند و او را « ویس پت » می نامند ، ویس پت ها رئیس عشیره را بر می گزینند خود ده یوپت یا رئیس مملکت هم انتخابی است .

معلوم است که با این وضع ، حکومت « ده یوپت » محدود بوده و او می بایست با رؤساء عشایر و تیره ها و متنفذین قوم شور کند ، و در میان آنها فقط شخص اول باشد .

این وضع در ایام صلح بود ، ولی در هنگام جنگ ، چون ده یوپت ها فرماندهی لشکر را بر عهده داشته ، بر اختیار ایشان می افزودند ، بخصوص اگر عاقل و شجاع بودند ، و بردشمن غالب می آمد .

بنا بر این ده یو پت هائی ، که میخواستند حکومتشان کمتر محدود باشد ، می بایست کارهای مشکلی انجام دهند ، یا در جنگی بر دشمن غلبه یابند ؛ چنین بوده وضع حکومت آریانها ، قبل از این که دولتهای بزرگی تشکیل دهند . از نوشته های هرودت راجع به ماد ، و نکارشات کنز نفون در باب پارس قبل از کوروش بزرگ ، این ترتیب ملوک الطوائفی نیز استنباط میشود ، ولی بعدها ، وقتی که دولت ماد بزرگ شد ، حکومت شاه از محدوده مطلقه گردید ، زیرا شاهان ماد ترتیب دولت آسور و بابل را اقتباس کردند ، پارسها هم وقتی که از حدود پارس بیرون آمد ، وضع حکومت ماد را اتخاذ کردند .

اما پارت وضع خود را بطوریکه استنباط می شود ، تغییر نداد ، زیرا از آسور و بابل دور بود ، نه تمدن آسیای غربی را داشت و نه از مردمان آن چیزهایی اقتباس کرده بود . بنا بر این طبیعی است که مؤسسات پارت بهمان وضع ملوک الطوائفی محفوظ ماند و حتی پس از این که پارت دولت بزرگی شد ، وضع مزبور چون در مدت قرون عدیده ریشه دوانیده بود ، با وجود میل بعضی شاهان اشکانی به حکومت مطلقه ، همان بود که ذکر شد ؛ یعنی حکومت شاه نسبت بهنجای پارتی محدود بود . پس از آنچه گفته شد ، طبیعی است که تیرداد دوم یا مهرداد اول تشکیلاتی در این زمینه بیارت داده باشند ؛ زیرا تیرداد دومین شاه اشکانی است و مهرداد ششمین شاه ، و در این وقت دولت اشکانی دولتی جوان بوده و هنوز قوامی نداشته و این شاهان روشن می دیده اند ، که برای رسیدن بمقصود یعنی بیرون کردن سلوکی ها از ایران و تمامی ایران راتحت تسلط آوردن بایسد بقوم پارت تکیه کنند ؛ یعنی برخلاف سلوکیها يك دولت ملی

تشکیل بدهند و در این صورت هم جز حفظ مؤسسات ملی چاره ای ندارند؛ این بود که تشکیلات آنها بر همان اساس قرار گرفت؛ پس موجد اصلی این اساس، نه تیرداد اول بوده و نه مهرداد ششم. اوضاع پارت این طرز حکومت را اقتضاء می کرده و آنها نمی توانسته اند کار دیگر کنند.

اکنون باید دید که این تشکیلات چه بوده؛ شاه اشکانی میبایست با دو مجلس شور کند، یکی را نویسندگان رومی شورای خانوادگی:

Concilium Domesticum

نامیده اند، و دیگری را **مجلس سنا** (مجلس شیوخ)، اولی از اعضاء ذکور خانواده سلطنت که بعد رشد رسیده بودند، ترکیب می یافت و انتخاب آنها منوط بمیل شاه نبود، دیگری از مردان پیر و مجرب و روحانیون بلند مرتبه قوم پارت.

سوم مجلسی هم بود که از هر دو مجلس ترکیب می یافت، یعنی وقتی که هر دو مجلس با هم منعقد می گردید، آن را **مغستان** یا مجلس بزرگان می نامیدند (بترابون، کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۳، از قول پوسیدونیوس).

تعیین شاه اشکانی انتخابی بود و می بایست هر دو مجلس با هم انعقاد یافته شاه را انتخاب کنند، ولی این **مجلس مغستان** مقید بود که شاه را از خانواده اشکانی برگزیند. ترتیب انتخاب شاهی، پس از فوت شاهی عملاً چنین بود که پسر ارشد شاه متوفی بتخت می نشست، مگر در دو مورد یکی آنکه پسر شاه متوفی بعد رشد نرسیده باشد و دیگر در موردی که لیاقت سلطنت را دارا باشد، در این موارد **مجلس مغستان** برادر شاه را

انتخاب می کرد و اگر او برادر نداشت ، عموی شاه را .
 بعد از آنکه شاه را مجلس مغستان انتخاب می کرد ، تاجگذاری
 او بعمل می آمد ، و تاج را می بایست شخصی که رئیس خانواده سورن بود
 بر سر شاه گذارد (تاسی توس ، سائننامه ها ، کتاب ۶ ، بند ۴۲) . آپ بیان
 گوید : (پارت ، صفحه ۱۳۱) که این مقام در خانواده سورن ارثی بود . همین
 شخصی که تاج بر سر شاه می گذاشت شغل سپهسالاری کل قواء مملکتی را
 نیز بر عهده داشت .

از تاریخ پارت دیده میشود که مجلس مغستان چند دفعه شاه را
 از جهت رفتاری که خوش آیند نبوده ، از سلطنت خلع کرده است ...
 شاه از مجلس شیوخ یا چنانکه رومی ها گویند مجلس سنا ،
 ملاحظه زیاد داشته ، زیرا در مجلس مغها عضویت داشتند و آنها از
 جهت تشکیلات ، در میان مردم مورد احترام و دارای قوت و قدرت بودند
 چون قدرت آنها را شاهان اشکانی نمی پسندیدند ، بعدها در صدد محدود
 کردن مغها برآمدند . از اینجا ضدیتی بین مغان و شاه بوجود آمد ، که
 یکی از جهات انقراض اشکانیان گردید (آثانیانس کتاب ۲ بند ۲۵) ☆
 برای اطلاع از تاریخ تحولات اجتماعی ایران در عصر جدید ،
 طالبین می توانند ، به رساله تقویم التواریخ حوادث مشروطیت ایران
 رجوع فرمایند (۱) .

✽ ایران باستانی ، جلد سوم ، (صفحات ۲۴۶ - ۲۶۵۰)

(۱) تقویم التواریخ حوادث مشروطه ایران ، بخش نخست از جلد
 دوم تاریخ مطبوعات ایران ، ترجمه و نگارش محمد عباسی ، طهران
 ۱۳۳۷ شمسی .



ص ۷۷۱ : تاریخ ایران پیش از اسلام مبهم و مغلوط . . .

«تاریخ قدیم ایران بدوره‌هایی تقسیم شده :

- ۱ - دوره مادی ، یا اتمتای آریانه‌های ایرانی در مشرق قدیم .
 - ۲ - دوره هخامنشی یا استیلای آریانه‌های ایرانی بر مشرق مزبور
این دو دوره متمم یکدیگرند .
 - ۳ - دوره مقدونی و سلوکی ، یعنی دوره برتری عصر یونانی و
مقدونی در ایران و مشرق قدیم .
 - ۴ - دولت ساسانی یا عکس العمل سیاسی ، یعنی تلافی عدم بهر مندیهای
ایرانیها در ساسانی ، ایسوس و گو کامل .
 - ۵ - دولت ساسانی یا عکس العمل سیاسی ، و تمدنی ، دوره مبارزه عالم
ایرانی زرتشتی با عالم مسیحی روم بیزانس .
- تاریخ این عهد طویل را که تقریباً شامل چهارده قرن است ،
بدو طرز می‌توان بیان کرد :

۱ - موافق کتیبه‌هایی که از شاهان ایران قدیم مانده ، نتیجه
حفریاتی که در جاهای تاریخی ایران و سایر امکنه قاره‌های قدیم بعمل
آمده و مستقیماً یا بطور غیر مستقیم مسائل را از تاریخ ایران قدیم روشن
کرده ، کتب مذهبی آریانه‌های ایرانی ، مسکوکات ، ابنیه و آثار قدیم ،
نوشته‌های مورخین خارجه و کتب بعضی نویسندگان قرون
اسلامی .

۲ - موافق داستانهای که از عهد قدیم از نسل به نسل رسیده ، تادر زمان
ساسانیان جمع آوری شده و در قرون اولیه اسلامی موضوع مصنفاتی

گردیده که معروفترین آنها شاهکار حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است.

معلوم است که مدارك نوع اول از حیث صحت و تحقیق بمرااتب برتری دارد، و حال آنکه داستانهای مذکور چون در مدت قرنهای شفاهاً از نسل بنسل گذشته، بتدریج تحریف و تصحیف شده، شاخ و برگهایی بر آن افزوده اند، و فاقد صحت و تحقق گشته: زیرا بسا وقایع زمانی را بزمان دیگر نسبت داده، اسامی اشخاص را از یکدوره بدوره دیگر برده اند و از همه اینها گذشته، بسیاری از وقایع مهم و شاهان بزرگ چنان نسیاً منسیاً شده اند که اثری از آنها در داستانها باقی نمانده. بنابراین روشن است که باید اساس تاریخ عهد قدیم ایران را برای رعایت صحت، بر مدارك نوع اول قرار داد، و پس از آن داستانها را هم بخاطر آورد، تا شاید بتوان از مقایسه آنها با تاریخ یکتو نوع کلیانی استنباط کرد.

راجع بمدارك نوع اول باید گفت که تا زمانیکه خاورشناسان بخواندن کتیبه های ایرانی، آسوری و بابل، مصری و غیرهم موفق نشده بودند، و حفریاتی در جاهای تاریخی بعمل نیامده بود، یگانه منابع اطلاعات ما راجع بعهد قدیم نوشته های مورخین یونانی، رومی، مصری، یهودی ارمنی و بعضی نویسندگان قرون اسلامی و غیرهم بوده، ولی از وقتی که پیشرفتهای مذکور حاصل شده، مطالبی روشن تر گردیده، یا تصحیح شده، و از جمله اسامی شاهان و رجال ایران را که یونانیهای قدیم برای مجانست بازبان خود تصحیف کرده اند، حالا بطور صحیح می دانیم.

باید اذعان کرد که ما تاریخ ایران قدیم را کاملاً نمی دانیم، زیرا یونانیها، رومیها و غیرهم، غالباً وقایعی را ضبط کرده اند، که بممالک آنها



اردشیر بابکان در طاق بستان کرمانشاه

مربوط بوده، یا در حدود غربی ایران روی داده، و حال آنکه چه بسیار وقایعی که در داخله ایران یا در حدود شمالی یا شرقی آن اتفاق افتاده و از خاطرها زدوده. با وجود این چون کوشها و تحقیقات تاریخی دنبال شود، می‌توان امید داشت که بعدها تاریخ ایران قدیم از اینسکه هست روشن‌تر گردد، بخصوص اگر حفريات علمی در جاهای تاریخی ایران بعمل آید...

اخیراً با اجازه دولت ایران مأمورینی از طرف مؤسسات خارجه (امریکایی و فرانسوی) در جاهای تاریخی ایران از قبیل تخت جمشید، نهاوند، حوالی دامغان، نزدیکی استرآباد مشغول تحقیقات و حفريات شده‌اند، باید امیدوار بود که آثار مهمی در اینجها کشف، و روشن کردن تاریخ قدیم ایران کمک‌های معنوی خواهد شد (۱).

کتاب ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله، (حسن پیرنیا) در سه هزار صفحه و زیری، و ایران در زمان ساسانیان نوشته آرتور کریستنسن Art. Christensen مستشرق دانمارکی، مفیدترین و جامع‌ترین دوره تاریخ ایران پیش از اسلام بشمار می‌رود، که طبق روش علمی بر اساس آخرین اکتشافات تاریخی تصنیف شده است. منتهی همانطور که مرحوم پیرنیا گفته‌اند: باید امیدوار بود که در نتیجه اکتشافات نوین دیگری (از قبیل تحقیقات گرانبهای دوابستانشناس عالیقدر فرانسوی: مسیو گدار و مسیو گیرشمن) تاریخ ایران پیش از اسلام کاملاً واضح و روشن شود و از ابهام و اجمال بکلی در آید.



ص ۷۷۱: مورخین معروف ایران میرخواند و خواندمیر و فردوسی است»

مقدمه باید بگوییم که اطلاعات مصنف از تألیفات تاریخی ایرانیان بمانند جغرافیا، بی نهایت محدود و بسیار اندک بوده است؛ و گر نه درباره تصنیفات مورخین ایران بذکردو یا سه کتاب روضة الصفا و حبیب السیر و شاهنامه اقتضار نمی کرد.

بطوریکه همه می دانند، ایرانیان از عهد باستان بحفظ آثار و زکرام کارهای خود اهتمام و علاقه خاص داشته اند. کتیبه بیستون و دهاسنک نوشته دیگر، و بازلیکای دیغترای که دیوان تاریخ ایرانیان باستان بوده، شاهد صادق این مقال ست.

آگانیاس (کتاب ۲، بند ۲۷ و کتاب ۴، بند ۳۰-۲۷) و ثوفیلاکتوس (کتاب ۳، بند ۱۸) از سائنمه های ایرانیان در دوره باستان بتفصیل سخن رانده اند و آیین نامک، گاهنامک، خودای نامک، کارنامک همه تواریخ رسمی و مفصل ایران در زمان ساسانیان بوده است (۱)

بعد از اسلام نیز، ایرانیان در تدوین وقایع تاریخی و ضبط و ثبت حوادث مهم اهتمام بسزایی داشته اند، و اینک يك فهرست اجمالی از

(۱) ایران در زمان ساسانیان، طبع دوم، صفحات ۸۱-۷۹

تالیفات مهم تاریخی ایرانیان در اینجا می آوریم (البته کتب تاریخی متعددی که بزبان عربی بقلم نویسندگان ایرانی و اسلامی نگاشته شده، و در تمام عهد و اعصار مورد استفاده ایرانیان بوده و هست، نیز در این فهرست آمده ۱) :

- ۱ - فتوح الشام شیخ ابواسماعیل الازدی واسطسده دوم هجری
- ۲ - کتاب المغازی الواقدی متوفی ۲۰۷
- ۳ - کتاب فتوح الشام « «
- ۴ - فتح افریقا « «
- ۵ - فتح العجم « «
- ۶ - فتح مصر والاسکندریه « «
- ۷ - الطبقات ابن سعد متوفی ۲۳۰
- ۸ - جمهرة الانساب هشام الکلبی متوفی ۱۴۶
- ۹ - سیرة ابن هشام عبدالملک هشام متوفی ۲۱۳
- ۱۰ - فتوح مصر والمغرب والاندلس ابن عبد الحکم ...
- ۱۱ - فتوح البلدان البلاذری متوفی ۲۷۹
- ۱۲ - انساب الاشراف « «
- ۱۳ - کتاب القبائل محمد حبیب متوفی ۲۴۵
- ۱۴ - مختلف القبائل « «
- ۱۵ - کتاب المغتالین « «
- ۱۶ - نسب قریش الزبیر بن بکار متوفی ۲۵۶
- ۱۷ - الموفقیات « «

(۱) آداب اللغة تألیف جرجی زیدان دورة چهارجلدی .

- ۱۸ - الجمهرة عمر بن شعبة متوفى ۲۶۲
- ۱۹ - اخبار ايام مکه الازرقى... (۱)
- ۲۰ - تاريخ بغداد ابن طيفور متوفى ۲۸۰
- ۲۱ - تاريخ اليعقوبى متوفى ۲۷۸
- ۲۲ - الاخبار الطوال الدينورى متوفى ۲۸۲
- ۲۳ - اخبار الرسل والملوك (۲) طبرى متوفى ۳۱۰
- ۲۴ - نظم الجواهر ابن البطريق متوفى ۳۲۸
- ۲۵ - مروج الذهب مسعودى متوفى ۳۴۶
- ۲۶ - التنبيه والاشراف « «
- ۲۷ - سنن ملوك الارض حمزة الاصفهاني متوفى ۳۵۰
- ۲۸ - الفهرست ابن النديم متوفى ۳۸۵
- ۲۹ - كتاب الفرغى سير الملوك المرعى متوفى ۴۲۱
- ۳۰ - تجارب الامم مسكويه متوفى ۴۲۱
- ۳۱ - آداب العرب والفرس مسكويه «
- ۳۲ - طبقات الامم صاعد الاندلسى متوفى ۴۶۲
- ۳۳ - تاريخ مصر ابو عمر الكندى متوفى ۳۵۵
- ۳۴ - اخبار الاندلسيين الخشنى متوفى ۳۵۸
- ۳۵ - اخبار الايام الاسكندراني حتى ۳۶۵
- ۳۶ - تاريخ الاندلس ابن القوطيه متوفى ۳۶۷

(۱) الفهرست ، ص ۱۱۲

(۲) **بلعمی** این کتاب بزرگ را بهارسی در آورده ، و زو تنبرک ترجمه بلعمی را بفرانسه نقل کرده ، تاریخ طبری بترکی نیز ترجمه و طبع شده است .

- ۳۷ - تاریخ مصر ابن زولاق متوفی ۳۸۷
- ۳۸ - اخبار مصر المسبحی متوفی ۴۲۰
- ۳۹ - غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی متوفی ۴۲۷
- ۴۰ - قصص الانبیاء « «
- ۴۱ - الیمینی (۱) عتبی متوفی ۴۲۷
- ۴۲ - تاریخ الوزراء الصابی متوفی ۴۴۸
- ۴۳ - الانباء القضاء متوفی ۴۵۴
- ۴۴ - اخبار الخلایف القضاء متوفی ۴۵۴
- ۴۵ - نزهة الالباب جامع التواریخ «
- ۴۶ - تاریخ بغداد خطیب البغدادی متوفی ۴۶۳
- ۴۷ - نصرۃ الفطرة (۲) عماد اصفهانی متوفی ۵۹۷
- ۴۸ - خریدة القصر « «
- ۴۹ - النوادر السلطانیة بهاء الدین بن شداد متوفی ۶۳۲
- ۵۰ - تاریخ حلب « «
- ۵۱ - سیرة جلال الدین (۳) النسوی متوفی ۶۳۹
- ۵۲ - اخبار الصلاحیه ابوشامه متوفی ۶۶۵

(۱) ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد المنشی الجرفادقانی

بروزگار اتابکان آذربایجان این کتاب را بیارسی ترجمه کرده .

(۲) این کتاب را **صدرالدین حسینی** مختصر کرده، و ذیلی بر آن افزوده، **زبدة التواریخ** نامیده است؛ **بنداری اصفهانی** نیز آنرا مختصر کرده، و به **زبدة النصرۃ** موسوم نموده است.

(۳) این کتاب را فاضل معاصر جناب آقای **محمدعلی ناصح** بفارسی نقل کرده است.

- ۵۳ - الدول المنقطعه الازدی متوفی ۶۱۳
- ۵۴ - تاریخ المغرب المراكشی متوفی ۶۲۱
- ۵۵ - زبدة النصره البنداری الاصفهانی متوفی ۶۲۳
- ۵۶ - ترجمة الشاهنامه «
- ۵۷ - الاستيعاب النمری متوفی ۴۶۳
- ۵۸ - الاكمال ابن ماكولای متوفی ۴۸۶
- ۵۹ - الانساب ابن القيسرانی متوفی ۵۰۷
- ۶۰ - الانساب السمعانی المروزی متوفی ۵۶۲
- ۶۱ - الكمال الجماعیلى متوفی ۶۰۰
- ۶۲ - الكمال محب الدين بن النجار متوفی ۶۴۳
- ۶۳ - اخبار العلماء القفطی متوفی ۶۴۶
- ۶۴ - اخبار المحدثين من الشعراء القفطی متوفی ۶۴۶
- ۶۵ - انباء الرواة «
- ۶۶ - طبقات الفقهاء ابواسحق فيروزآباردی متوفی ۴۷۶
- ۶۷ - سير السلف قوام الاصفهانی متوفی ۵۳۵
- ۶۸ - مناقب الاصحاب الغافقي متوفی ۵۴۰
- ۶۹* - تاريخ حكماء بيهقي متوفی ۵۶۵
- ۷۰* - تاريخ بيهق «
- ۷۱ - بهجة الاسرار نورالدين الهمدانی حی در اواسط قرن هفتم
- ۷۲ - ذیل تاریخ دمشق (۱) ابن القلانسی متوفی ۵۵۵
- ۷۳ - کتاب مصر الارمنی حی اواسط قرق ششم

- ۷۴ - تاریخ دمشق ابن عساکر متوفی ۵۷۱
- ۷۵ - تاریخ الرازی ابوالعباس الرازی متوفی ۴۶۰
- ۷۶ - تاریخ الیمن عماره الیمنی متوفی ۵۶۹
- ۷۷ - تاریخ اسپانیا ابن حیان متوفی ۴۶۹
- ۷۸ - تاریخ اندلس « «
- ۷۹ - معرفة الصحابه « «
- ۸۰ - سیرالائمہ الوریجلانی متوفی ۴۷۰
- ۸۱ - ولایة الاندلس الحمیدی متوفی ۴۸۸
- ۸۲ - قلائد العقیان الفتوح بن خاقان متوفی ۵۳۵
- ۸۳ - مطعم الانفس « «
- ۸۴ - اهل الجزيرة ابن بسام متوفی ۵۴۲
- ۸۵ - المن بالامامه الباجی متوفی ۵۷۰
- ۸۶ - کتاب الصلوة ابن بشکوال متوفی ۵۷۸
- ۸۷ - غنیة الاسماء « «
- ۸۸ - الروض الانف ابوالقاسم السهیلی متوفی ۵۸۱
- ۸۹ - بغیة الملتمس القرطبی ... (۱)
- ۹۰ - تکملة القضاء متوفی ۶۳۵
- ۹۱ - المعجم « «
- ۹۲ - اعتاب الکتاب « «
- ۹۳ - الحلة السیراء « «
- ۹۴ - المغرب المراکشی حی در اواخر قرن هفتم

(۱) این کتاب در سال ۱۸۸۴ میلادی درمادرید طبع شده است

- ۹۵ - ریاض الانس ابوشجاع شیرویه همدانی متوفی ۵۰۹
 « « «
 ۹۶ - فردوس الاخبار
 « « «
 ۹۷ - مختصر الشعرانی
 « « «
 ۹۸ - کتاب الغزوات الانصاری متوفی ۵۸۴
 ۹۹ - الکامل ابن الاثیر متوفی ۶۳۰
 « « «
 ۱۰۰ - اسد الغابه
 « « «
 ۱۰۱ - تاریخ الانابکیه
 « « «
 ۱۰۲ - اللباب
 « « «
 ۱۰۳ - التاریخ ابن ابی الدم متوفی ۶۴۲
 « « «
 ۱۰۴ - التاریخ المظفری
 « « «
 ۱۰۵ - الاعلام البیاسی متوفی ۶۵۳
 « « «
 ۱۰۶ - الحماسه
 « « «
 ۱۰۷ - مرآة الزمان سبط بن الجوزی متوفی ۶۵۴
 « « «
 ۱۰۸ - تذکرة الخواص
 « « «
 ۱۰۹ - بلغة الظرفاء الروحی حى در اواسط قرن هفتم
 « « «
 ۱۱۰ - مصارع العشاق البغدادی متوفی ۵۰۰
 « « «
 ۱۱۱ - انباء نجباء ابن ظفر متوفی ۵۶۵
 « « «
 ۱۱۲ - خیر البشر
 « « «
 ۱۱۳ - الالطاف الخفیه ابن عبدالظاهر متوفی ۶۹۲
 « « «
 ۱۱۴ - سيرة الملك الظاهر
 « « «
 ۱۱۵ - مقامه فی مصر والنیل
 « « «
 ۱۱۶ - عیون الاثر ابن سید الناس متوفی ۷۳۴

- ۱۱۷ - عجائب المقدور ابن عرب شاه متوفی ۶۹۲
 « «
 ۱۱۸ - التالیف الطاهر
 ۱۱۹ - المواهب اللدنیة القسطلانی متوفی ۹۲۳
 ۱۲۰ - تاریخ السلطان الملك الناصر شمس الدین الشجاعی
 متوفی ۷۳۷ - ۷۴۵
 ۱۲۱ - الدرة المضيئة محمد بن صرصرء ۸۰۰
 ۱۲۲ - الدر الثمین بدر الدین دمشقی ۸۷۴
 ۱۲۳ - تاریخ قایتبای ؟
 ۱۲۴ - ایضاح الظلم حسن بن عرب شاه ۹۰۰
 ۱۲۵ - الدر النضید محمد بن عقیل ۰۰۰۰
 ۱۲۶ - عیون الانباء ابن ابی اصیبعه متوفی ۶۶۸
 ۱۲۷ - وفيات الاعیان ابن خلکان متوفی ۶۸۱
 ۱۲۸ - الطالع السعید الادفوی متوفی ۷۴۸
 ۱۲۹ - البدر السافر «
 ۱۳۰ - الوافی بالوفیات صلاح الدین الصفدی متوفی ۷۶۴
 ۱۳۱ - التذکرة الصلاحیه «
 ۱۳۲ - اعیان العصر «
 ۱۳۳ - نکت الهمیان «
 ۱۳۴ - الشعور بالعمور «
 ۱۳۵ - منشآت «
 ۱۳۶ - تمام المتون «
 ۱۳۷ - دعة الباکی «

- ۱۳۸- دیوان الفصحا صلاح الدین الصفدی متوفی ۷۶۴
- ۱۳۹- فوات الوفيات ابن شاكر الكتبی متوفی ۷۶۴
- ۱۴۰- عیون التواریخ « «
- ۱۴۱- الاصابة ابن حجر العسقلانی متوفی ۸۵۲
- ۱۴۲- المجمع المومسن « «
- ۱۴۳- الدرر الكامنه « «
- ۱۴۴- رفع الاصر « «
- ۱۴۵- انباء الغمر « «
- ۱۴۶- الاعلام (تاریخ مصر) « «
- ۱۴۷- نزہة الالباب « «
- ۱۴۸- تهذيب الكمال « «
- ۱۴۹- تقریب التهذيب « «
- ۱۵۰- محاسن المساعی « «
- ۱۵۱- الرحمة الغیثیه « «
- ۱۵۲- غبطة الناظر « «
- ۱۵۳- تاج التراجم ابن قطلوبغا متوفی ۷۸۹
- ۱۵۴- عنوان الزمان البقاعی متوفی ۸۸۵
- ۱۵۵- عنوان العنوان « «
- ۱۵۶- مختصر سيرة الرسول « «
- ۱۵۷- اخبار الجلال « «
- ۱۵۸- الضوء اللامع شمس الدین السخاوی متوفی ۹۰۲
- ۱۵۹- التبر المسبوك « «

- ۱۶۰- الكواكب المضي شمس الدين السخاوى متوفى ۹۰۲
- ۱۶۱- وجيز الكلام “ “
- ۱۶۲- ذيل رفع الاصر “ “
- ۱۶۳- الاعلان بالتوبيخ “ “
- ۱۶۴- الجواهر والدر “ “
- ۱۶۵- طبقات الشافعية اسنوى متوفى ۷۷۲
- ۱۶۶- بغية الطلب الكمال بن العديم متوفى ۶۶۶
- ۱۶۷- زبدة الحلب “ “
- ۱۶۸- الدرارى “ “
- ۱۶۹- العقود الدرية جمال الدين الجزار متوفى ۶۷۹
- ۱۷۰- جواهر البحور ابن وصيف شاه اواخر سده هفتم
- ۱۷۱- مفرج الكروب جمال الدين بن واصل متوفى ۶۹۷
- ۱۷۲- ذيل مفرج على بن عبدالرحمن...
- ۱۷۳- المقتفى علم الدين البرزاني متوفى ۷۳۹
- ۱۷۴- مختصر المائة السابعة “ “
- ۱۷۵- درة الاسلاك ابن جبيب الدمشقي متوفى ۷۷۹
- ۱۷۶- المسجع فى التاريخ “ “
- ۱۷۷- تذكرة النبيه “ “
- ۱۷۸- نزهة الانام ابن دقماق المصرى متوفى ۸۰۹
- ۱۷۹- الانتطار “ “
- ۱۸۰- الدرة المضيئه “ “
- ۱۸۱- الجوهر الثمين “ “

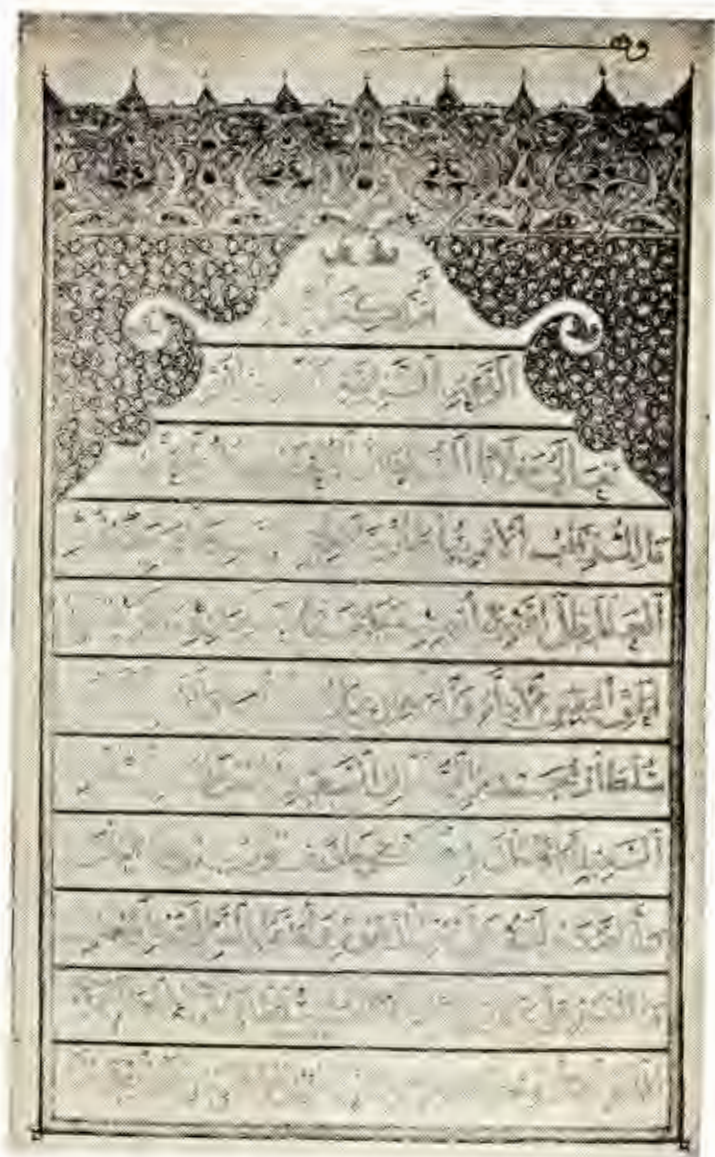
- ۱۸۲- نظم الجمان ابن دقماق المصری متوفی ۸۰۹
- ۱۸۳- عمدة الطالب ابن عتبه متوفی ۸۲۸
- ۱۸۴- بحر الانساب « «
- ۱۸۵- المواعظ والاعتبار تقی الدین المقریزی متوفی ۸۴۵
- ۱۸۶- السلوك لمعرفة دول الملوك « «
- ۱۸۷- کتاب المقفی « «
- ۱۸۸- درر العقود « «
- ۱۸۹- انعاظ الحنفاء « «
- ۱۹۰- الدر المضيئه « «
- ۱۹۱- امتاع الاسماء « «
- ۱۹۲- نبذة العقود « «
- ۱۹۳- مقالة لطيفه في حرص-
- النفوس الفاضله على بقاء الذكر « «
- ۱۹۴- النحل وما فيه من غرائب « «
- ۱۹۵- الالمام بمن في ارض الحبشه « «
- ۱۹۶- الذهب المسبوك « «
- ۱۹۷- النزاع والتخاصم بين-
- بنی امیه وهاشم « «
- ۱۹۸- ذکر ماورد فی -
- بنی امیه و بنی عباس « «
- ۱۹۹- کتاب الخبر عن البشر « «
- ۲۰۰- تراجم الملوك الغرب « «

- ٢٠١- جنی الازهار من الروض
المعطار (جغرافیا) « «
- ٢٠٢- عقد جواهر الاسقاط -
فی اخبار الفسطاط « «
- ٢٠٣- تاریخ بیروت صالح بن یحییٰ واسط قرن نهم
- ٢٠٤- تحفة الظرفاء فی تاریخ الخلفاء شمس الدین الباعونی متوفی ٨٧٠
- ٢٠٥- منحة الملیب « «
- ٢٠٦- النجوم الزاهرة ابوالمحسن بن تغزی بردی متوفی ٨٧٤
- ٢٠٧- مورد اللطافة فیمن ولی السطنة والخلافة « «
- ٢٠٨- منشأ اللطافة فی ذکر من ولی الخلافة « «
- ٢٠٩- المنهل الصافی والمستوفی « «
- ٢١٠- نزهة الرأی فی التاریخ « «
- ٢١١- البحر الزاخر « «
- ٢١٢- کتاب البرهان شهاب الدین الاشرافی متوفی ٨٨٠
- ٢١٣- المقدمة السلطانية « «
- ٢١٤- منهاج السلوك فی سیر الملوك « «
- ٢١٥- بحر الانساب النجفی النسابة ... ؟
- ٢١٦- القول المستظرف ابوالبقاء بن الجیعان حدود ٩٠٠
- ٢١٧- طوالع البدور « «
- ٢١٨- الانیس الجلیل العلیمی متوفی ٩٢٧
- ٢١٩- المنهج الاحمد « «
- ٢٢٠- الاعلاق الخطیره ابن شداد متوفی ٦٨٤

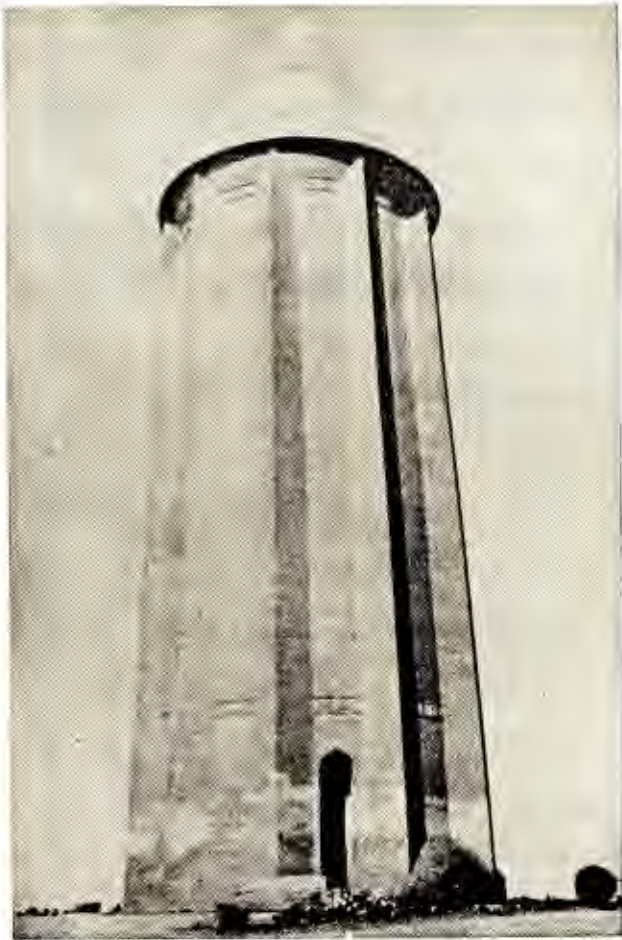
- ۲۲۱- تاریخ الفیوم ابو عثمان النابلسی الصفدی ؟
- ۲۲۲- مرشد الزوار موفق الدین عثمان او اخر سده هشتم
- ۲۷۳- الاعلام فی وفيات الاعلام اسماعیل الذهبی ۷۸۰
- ۲۲۴- الدر المنخب علاء الدین خطیب متوفی ۸۴۳
- ۲۲۵- العقود الدریه محمد البنبی ۸۲۶
- ۲۲۶- الدر المنخب ابن الشحنه متوفی ۸۹۰
- ۲۲۷- الدر الثمین خطیب الجوهری ۸۹۰
- ۲۲۸- شفاء القلوب فی مناقب بنی ایوب اوایل سده نهم
- ۲۲۹- تاریخ فاس (اخبار شهر فاس تا سال ۸۰۳)
- ۲۳۰- التاریخ لما تقدم عن الالباء ابو الفتح السامری او اسط سده هشتم
- ۲۳۱- المجموع المبارک المکی بن العمید متوفی ۶۷۲
- ۳۳۲- النهج السدید مفضل المصری ؟
- ۲۳۳- تاریخ الخلفاء ابن الراهب القبطی متوفی ۶۸۱
- ۲۳۴- زبدة الفکره ببیرس المنصوری متوفی ۷۲۵
- ۲۳۵- التحفة الملوکیه « «
- ۲۳۶- المختصر فی اخبار البشر ابو الفداء متوفی ۷۳۲
- ۲۳۷- تاریخ الاسلام شمس الدین الذهبی متوفی ۷۴۸
- ۲۳۸- دول الاسلام « «
- ۲۳۹- تذهیب تهذیب الکمال « «
- ۲۴۰- مختصر تاریخ بغداد « «
- ۲۴۱- التجرید فی اسماء الصحابة « «
- ۲۴۲- تذکره الحفاظ « «

- ۲۴۳- المشتبه فی الاسما والانساب شمس الدین الذهبی متوفی ۷۴۸
 « « ۲۴۴- میزان الاعتدال فی نقد الرجال
 « « ۲۴۵- الکشف فی معرفة اسماء الرجال
 « « ۲۴۶- العبر فی اخبار البشر
 « « ۲۴۷- طبقات الحفاظ
 « « ۲۴۸- طبقات القراء
 « « ۲۴۹- تاریخ سیر اعلام النبلاء
 « « ۲۵۰- مختصر اخبار النحویین
 « « ۲۴۱- المسترجل فی الکنی
 « « ۲۵۲- المنتقى فی سرد الکنی
 « « ۲۵۳- معجم اشیاخه (شمس الدین الذهبی)
 ۲۵۴- تنمة المختصر عمر بن الوردی متوفی ۷۴۹
 ۲۵۵- کنز الدرر ابن ایبک واسط سده هشتم
 ۲۵۶- درر التیجان و غرر اخبار الزمان
 ۲۵۷- الزهر الباسم مغلطای متوفی ۷۶۲
 ۲۵۸- الاشارة الى سيرة النبي وآثار الخلفاء
 ۲۵۹- البدايه والنهايه ابوالفداء اسماعیل بن کثیر متوفی ۷۷۴
 ۲۶۰- جامع المسانید
 ۲۶۱- الاجتهاد فی طلب الجهاد
 ۲۶۲- روضی المناظر زین الدین بن الشحنة متوفی ۸۱۵
 « « ۲۶۳- الدر المنتخب فی تاریخ حلب
 ۲۶۴- الاعلام ابن قاضی شهبه ۸۵۱

- ۲۶۵- مختصر عبر ابن قاضی شهبه ۸۵۱
 ۲۶۶- طبقات الشافعية «
 ۲۶۷- عقد الجمان بدرالدين العيني متوفى ۸۵۵
 ۲۶۸- تاريخ البدر في اوصاف اهل العصر بدرالدين العيني متوفى ۸۵۵
 ۲۶۹- سيرة السلطان الملك المويد بدرالدين العيني متوفى ۸۵۵
 ۲۷۰- تحفة الظرفاء بهاالدين الباعوني متوفى ۹۱۰
 ۲۷۱- القول السديد الاطراف «
 ۲۷۲- مختصر سير الاوائل ابن بركات حموي او اخر سده هفتم
 ۲۷۳- تاريخ المنصوري «
 ۲۷۴- مداولة الايام بارزي متوفى ۶۸۳
 ۲۷۵- روضة الاعيان محمد موصلي (ابن حماد) متوفى ۷۵۰
 ۲۷۶- ذيل العبر شمس الدين الحسيني (تاسال ۷۶۴)
 ۲۷۷- تاريخ الدول ناصر الدين بن الفرات متوفى ۸۰۷
 ۲۷۸- النجوم الزواهر بودي دمشق سده نهم
 ۲۷۹- بهجة السالك نصر الدين جعفری سده نهم
 ۲۸۰- نهج الطرائق والمناهج الى تواريخ «
 ۲۸۱- مخدرات القصور ابن قطري متوفى ۸۹۸
 ۲۸۲+ درر الابكار ابو الفتح السرميني سده نهم
 ۲۸۳- تاج المعارف ابو السعادات السلموني (دوره قايتباي)
 ۲۸۴- بحر الانساب بازا شهب بطائحي ؟
 ۲۸۵- الجمان في اخبار الزمان محمد مغربي سده نهم



قرآن بنام خواجه رشیدالدین همدانی و الجایتو



کنبد قابوس و شمگیر در گرگان

- ۲۸۶- نیل الامل عبد باسط ملطی متوفی ۹۲۰
- ۲۸۷- مختصر اخبار الخلفاء ابن الساعی متوفی ۶۷۴
- ۲۸۸- الجامع المختصر “ “
- ۲۸۹- تاریخ مختصر الدول ابن العبری متوفی ۶۸۵
- ۲۹۰- الآداب السلطانیة (۱) ابن الطقطقی متوفی ۷۰۹
- ۲۹۱- غایة الاختصار تاج الدین محمد بن حمزة بن زهرة الحسینی
- ۲۹۲- شفاء العزام تقی الدین الفاسی متوفی ۸۳۲
- ۲۹۳- العقد الثمین “ “
- ۲۹۴- تحصیل المرام “ “
- ۲۹۵- المقنع “ “
- ۲۹۶- وفاء الوفا نور الدین السمهوری متوفی ۹۱۱
- ۲۹۷- خلاصة الوفا “ “
- ۲۹۸- التعریف ابن خلف المطری متوفی ۷۴۱
- ۲۹۹- لقطه العجلان تاج الدین مخزومی متوفی ۷۴۳
- ۳۰۰- زبدة الاعمال سعد الدین اسفراینی متوفی ۷۶۲
- ۳۰۱- تحقیق النصرة زین الدین المراغی متوفی ۸۱۶
- ۳۰۲- دستور الاعلام ابن عزم التونسی (۸۹۱)
- ۳۰۳- قرۃ العین محجوب ابو عبد الله سده نهم
- ۳۰۴- غایة المرام عبد العزیز بن فهد (۹۲۱)
- ۳۰۵- کنز الاخیار عماد الدین اذریس متوفی ۷۱۴
- ۳۰۶- السلوک بهاء الدین خجندی متوفی ۷۳۲
- (۱) تجارب السلف ترجمه فارسی همین کتاب است.

- ۳۰۷- بغية ذوى الهمم الملك الافضل عباس متوفى ۷۷۸
- ۳۰۸- العطايا السنیه والمواهب الهنيه « «
- ۳۰۹- نزهة العيون فى تاريخ طوائف القرون « «
- ۳۱۰- العقود اللؤلؤيه ابوالحسن الخزرجى متوفى ۸۱۲
- ۳۱۱- طراز اعلام الزمن « «
- ۳۱۲- الكفايه والاعلام « «
- ۳۱۳- مآثر الابرار بدرالدين الصعدى سده دهم
- ۳۱۴- طرفة الاصحاب عمر غسانى (۷۲۰)
- ۳۱۵- غربال الزمان بدرالدين اهدل (۸۸۵)
- ۳۱۶- طبقات الخواص زين الدين زبیدی (۸۹۳)
- ۳۱۷- الدر النفيس حصرمى (۹۰۰)
- ۳۱۸- المغرب فى حلى المغرب ابن سعيد المغربى متوفى ۶۸۵
- ۳۱۹- عنوان المرقصات والمطربات « «
- ۳۲۰- نشوة الطرب فى تاريخ جاهلية العرب « «
- ۳۲۱- وصف الكون « «
- ۳۲۲- القدح المعلى فى التاريخ المحلى « «
- ۳۲۳- عنوان الدرايه احمد الغبرينى متوفى ۷۱۴
- ۳۲۴- الانيس المطرب ابن ابى زرع الفاسى متوفى ۷۲۶
- ۳۲۵- معالم الايمان ابن الناجى متوفى ۸۰۰
- ۳۲۶- کتاب الفارسيه ابن قنفود القسنطينى متوفى ۸۱۰
- ۳۲۷- شرح الطالب فى اسنى المطالب « «
- ۳۲۸- تاريخ «العبر...» ابن خلدون متوفى ۸۰۸

- ٣٢٩ - كتاب الروض ابو عبدالله المكناسى متوفى ٩١٩
 ٣٣٠ - الفهرست المباركه «
 ٣٣١ - معالم الايمان بمن حل بالقيروان دباغ متوفى ٦٩٦
 ٣٣٢ - بغية الرواد ابوزكريا بحى بن خلدون متوفى ٧٨٨
 ٣٣٣ - النفحة النسرينية اسماعيل بن يوسف (٧٨٩)
 ٣٣٤ - عمدة الطالب عبدالله الاصلى (٨٩٢)
 ٣٣٥ - روضة النسرين عبدالله بن الاحمر (٨٠٤)
 ٣٣٦ - نظم الدرر محمد بن عبدالله التنسى (٨٩٩)
 ٣٣٧ - كتاب البسير احمد بن عثمان شماخى (٩٢٨)
 ٣٣٨ - الاحاطه لسان الدين بن الخطيب متوفى ٧٧٦
 ٣٣٩ - الاعلام بمن بويغ قبل الاحتلال من ملوك الاسلام
 لسان الدين بن الخطيب متوفى ٨٧٦
 ٣٤٠ - الحلل المرقومة «
 ٣٤١ - الحلل الموشيه «
 ٣٤٢ - اللوحة البدرية «
 ٣٤٣ - رقم الحلل فى نظم الدول «
 ٣٤٤ - التاج المحلى «
 ٣٤٥ - خطرة الطيف «
 ٣٤٦ - مقنعة السائل «
 ٣٤٧ - معيار الاختيار «
 ٣٤٨ - ربحانة الكتاب «
 ٣٤٩ - الديباج المذهب ابن فرحون متوفى ٧٩٩

- ۳۵۰ - طبقات علماء العرب ابن فرحون متوفی ۷۹۹
- ۳۵۱ - شدالازار معین الدین جنید شیرازی (۷۹۱)
- ۲۵۲ - اشراق التواریخ یعقوب القرمانی متوفی ۸۳۲
- ۳۵۳ - الفتح المبین محمد بن عبدالعزیز الکلیکوئی ۹۰۳
- ۳۵۴ - السیره الشامیه شمس الدین الشامی متوفی ۹۴۲
- ۳۵۵ - عقود الجمان « «
- ۳۵۶ - مطلع النور « «
- ۳۵۷ - الغرف العلیه ابن طولون الصالحی ۹۵۳
- ۳۵۸ - التمتع بالاقران « «
- ۳۵۹ - ذخائر القصر « «
- ۳۶۰ - انباء الامراء « «
- ۳۶۱ - المنطق المنبئی « «
- ۳۶۲ - غایة البیان « «
- ۳۶۳ - طبقات العلماء قینالی زاده متوفی ۹۷۹
- ۳۶۴ - الروض العاطر ابن ایوب النعمانی متوفی ۹۹۹
- ۳۶۵ - خلاصة نزهة الخاطر « «
- ۳۶۶ - التذكرة الايوبیه « «
- ۳۶۷ - تراجم الاعیان الحسن البورینی متوفی ۱۰۲۴
- ۳۶۸ - نزهة الناظرین مرعی الکرمی متوفی ۱۰۳۳
- ۳۶۹ - الکواکب الدریه « «
- ۳۷۰ - بدیع الانشاء « «
- ۳۷۱ - انسان العیون نورالدین الجلبی متوفی ۱۰۴۴

- ۳۷۲ - الروضة الريا عبدالرحمن العمادی متوفی ۱۰۵۱
- ۳۷۳ - الكواكب السائره نجم الدين عامری متوفی ۱۰۱۶
- ۳۷۴ - التذكرة عبدالبر الفيومی متوفی ۱۰۷۱
- ۲۷۵ - بلوغ الارب ، ،
- ۳۷۶ - خلاصة الاثر محمد امين المحبى متوفی ۱۱۱۱
- ۳۷۷ - نفحة الريحانة ورشحة طلاء الحانه محمد امين المحبى متوفی ۱۱۱۱
- ۳۷۸ - سلك الدرر ابو الفضل مرادی نقشبندی متوفی ۱۲۰۶
- ۳۷۹ - الجواهر السنيه فى النسبة والكرامات الاحمدية ؟
- ۳۸۰ - تاريخ السلطان قايتباى المتوفى ۹۰۱ ؟
- ۳۸۱ - طبقات المفسرين الداودى المالکى (۹۴۱)
- ۳۸۲ - جواهر المضيہ قطب الدين الدمشقى (۹۵۰)
- ۳۸۳ - روضة الناظرين احمد بن محمد الوترى (۹۷۰)
- ۳۸۴ - فتح الوجود رمضان بن عامر (۹۸۰)
- ۳۸۵ - المنح الالهيه ابو اللطائف بن فارس (سده دهم)
- ۳۸۶ - قلائد الجواهر محمد الحنبلى (۹۶۳)
- ۳۸۷ - الطبقات السنيه تقى الدين المصرى متوفى ۱۰۰۵
- ۳۸۸ - روضة الالباب ابن المويد (۱۰۳۰)
- ۳۸۹ - الاشارات نور الدين الزوکارى (۱۰۳۲)
- ۳۹۰ - تاريخ فخر الخالدى الصفدى متوفى ۱۰۳۴
- ۳۹۱ - تراجم كبار العلماء عبدالکريم بن سنان (۱۰۴۵)
- ۳۹۲ - معادن الذهب ابو الوفاء الحلبى (۱۰۷۱)

- ۳۹۳ - الجواهر والدرر عبدالرحمن الحسينی (۱۱۰۰)
- ۳۹۴ - تراجم ثلاثين عالما بالقدس القدسی سده دوازدهم
- ۳۹۵ - مشارق الانوار ابو اللطائف المغربي (۱۱۹۸)
- ۳۹۶ - مناهل الصفا ابو الفضائل البدری (۱۲۱۴)
- ۳۹۷ - بدائع الزهور ابن اياس متوفی ۹۳۰
- ۳۹۸ - نشق الازهار " "
- ۳۹۹ - مرج الزهور فی وقائع الدهور ابن اياس متوفی ۹۳۰
- ۴۰۰ - الفيض المديد شهاب الدين المنوفی متوفی ۹۳۱
- ۴۰۱ - البدر الطالع " "
- ۴۰۲ - فتح مصر ابن زنبيل الرمال متوفی ۹۶۰
- ۴۰۳ - سيرة السلطان " "
- ۴۰۴ - تحفة الملوك " "
- ۴۰۵ - النجوم الزاهرة نور الدين المنهاجی وفات در حدود ۹۶۶
- ۴۰۶ - البدور السافرة " "
- ۴۰۷ - الزبد والضرب محمد بن ابراهيم الحنبلی وفات بعد از ۹۷۱
- ۴۰۸ - در الحبيب فی تاريخ اعيان حلب " "
- ۴۰۹ - لطائف اخبار الاول محمد الاسحاقی وفات بعد از ۱۰۳۲
- ۴۱۰ - الروض الباسم فی اخبار من مضى من العوالم محمد الاسحاقی وفات بعد از ۱۰۳۲
- ۴۱۱ - فتح المتعال ابو العباس احمد بن محمد المقرئ متوفی ۱۰۴۱
- ۴۱۲ - نفح الطيب من غصن الاندلس " "
- ۴۱۳ - الدجنة فی عقائد اهل السنة " "

- ۴۱۴ - ازهارالریاض فی اخبارعیاض المقری ۱۰۴۱
- ۴۱۵ - التحفة البهیه ابن ابی السرور البکری وفات در حدود ۱۰۶۰
- ۴۱۶ - الروضة الزاهیه « «
- ۴۱۷ - الکواکب السائرہ « «
- ۴۱۸ - قطف الازهار « «
- ۴۱۹ - الحوادث الیومیہ ابن کنان الدمشقی متوفی ۱۰۵۳
- ۴۲۰ - حدائق الیاسمین « «
- ۴۲۱ - الاکتفاء فی ذکر مصطلح الملوك و الخلفاء ابن کنان الدمشقی متوفی ۱۰۵۳
- ۴۲۲ - المواکب الاسلامیه ابن کنان الدمشقی متوفی ۱۰۵۳
- ۴۲۳ - معاهد العلم فی دمشق « «
- ۴۲۴ - الریاض الزاهرة عبدالواحد البرجی حدود ۱۰۱۷
- ۴۲۵ - ذخیره الاعلام الغمری العثماني مولف ۱۰۵۰
- ۴۲۶ - الذخائر والتحف فی بیر الصنائع والحرف ؟ ؟
- ۴۲۷ - تراجم الصواعق ابراهیم العوفی حدود ۱۰۷۱
- ۴۲۸ - تحفة الاحباب ابن یوسف الحلاق حدود ۱۱۲۸
- ۴۲۹ - مبدأ المعجائب شیمخ زاده الخطاط حدود ۱۱۳۳
- ۴۳۰ - درة المحاسن احمد کتخدا حدود ۱۱۶۹
- ۴۳۱ - غرائب البدایع حسن بن الصدیق حدود ۱۱۸۶
- ۴۳۲ - کتاب الحافل الوسیط ابو محمد الجنابی متوفی ۹۹۹
- ۴۳۳ - مختصر الحافل ابن المنلا (۱۰۰۳)
- ۴۳۴ - اخبار الدول ابو العباس القرمانی متوفی ۱۰۱۹

- ۴۳۵ - الروض النسيم والدراليتيم القرمانى متوفى ۱۰۱۹
- ۴۳۶ - كتاب عيون الاخبار محمد بن ابى السرور البكرى متوفى ۱۰۲۸
- ۴۳۷ - نزهة الابصار وجهينة الاخبار « «
- ۴۳۸ - المنح الرحمانية « «
- ۴۳۹ - فيض المنان « «
- ۴۴۰ - درة الايمان « «
- ۴۴۱ - المكتبة الشرقية السمعاني اللبناني متوفى ۱۱۸۲
- ۴۴۲ - اصل الرهبان « «
- ۴۴۳ - خلاصة التواريخ درويش على افندى حدود ۹۸۸
- ۴۴۴ - ذخائر الاثار شمس الدين الاندلسى حدود ۱۰۰۴
- ۴۴۵ - الجوهرة السنية عطية القهوتى او اخر سده يازدهم
- ۴۴۶ - تاريخ كبير ابن جمعة الدمشقى حدود ۱۱۵۶
- ۴۴۷ - البرق اللامع الصمادى الجراحى حدود ۱۲۰۹
- ۴۴۸ - عيون اخبار الاعيان احمد بن عبد الله البغدادى (۱۱۰۲)
- ۴۴۹ - بهجة الاخوان محمود بن عثمان الرحبى حدود ۱۱۵۰
- ۴۵۰ - سراج الملوك يحيى بن عبد الجليل الموصلى (۱۱۹۸)
- ۴۵۱ - حديقة الزوراء ابو الخير السويدي متوفى ۱۲۰۰
- ۴۵۲ - منهل الاولياء محمد امين العمرى متوفى ۱۲۰۳
- ۴۵۳ - الخميس حسين بن محمد الديار بكرى متوفى ۹۹۰
- ۴۵۴ - الاعلام باعلام قطب الدين النهروانى « «
- ۴۵۵ - البرق اليمنى « «
- ۴۵۶ - منتخب التاريخ « «

- ۴۵۷ - الطراز المنقوش علاء الدین البخاری سده دهم
 ۴۵۸ - شذرات الذهب عبدالحی بن العماد متوفی ۱۰۸۹
 ۴۵۹ - السناء الباهر جمال الدین الشلی متوفی ۱۰۹۳
 ۴۶۰ - عقد الجواهر والدرر فی اخبار القرن الحادی عشر جمال -
 الدین الشلی متوفی ۱۰۹۳
 ۴۶۱ - طبقات الحنفیه محمد امین بن خضر المدنی اوائل سده
 دوازدهم
 ۴۶۲ - قصه المولد النبوی جعفر البرزنجی متوفی ۱۱۷۹
 ۴۶۳ - شرح قصه حفیده جعفر بن اسماعیل ؟
 ۴۶۴ - شرح قصه محمدعلیش ؟
 ۴۶۵ - قصه المعراج جعفر البرزنجی متوفی ۱۱۷۹
 ۴۶۶ - مناقب عبدالقادر الجیلانی «
 ۴۶۷ - مناقب السید حمزه «
 ۴۶۸ - مناقب احمد بن علوان «
 ۵۶۹ - جالیه الکدر «
 ۴۷۰ - الجامع اللطیف جمال الدین القرشی حدود ۹۶۰
 ۴۷۱ - تحفه الطالب ابن عبدالله السمرقندی حدود ۹۹۴
 ۴۷۲ - الدرة المکمله ابوالحسن البکری الاشعری سده دهم
 ۴۷۳ - ابتهاج الانسان محمد بن قطب النهر وانی حدود ۱۰۰۵
 ۴۷۴ - شرح الصدر شهاب الدین السعدی او اخر سده یازدهم
 ۴۷۵ - سمط النجوم عبدالملک العصامی متوفی ۱۱۱۱
 ۴۷۶ - نتیجه الفکر الخلیفتی العباسی (۱۱۷۱)

- ۴۷۷ - بغیة المستفید ابن الدیبع الزبیدی متوفی ۹۴۴
 « « «
 ۴۷۸ - قرة العیون «
 « « «
 ۴۷۹ - احسن السلوك «
 ۴۸۰ - الجوهرة المضية مطهر بن محمد الجرموزی متوفی ۱۰۷۷
 « « «
 ۴۸۱ - النبذة المشیرة «
 ۴۸۲ - تریاق القلوب ابن ابی بکر باشی بیان متوفی ۹۴۴
 ۴۸۳ - بلوغ المرام ابن یحیی المطیب حدود ۹۹۰
 ۴۸۴ - الروض الحسن عامر الرعامی او اخر سده دهم
 ۴۸۵ - مطالع التمرین احمد فیروز سده دهم
 ۴۸۶ - روح الروح عیسی بن لطف الله بن المطهر (۱۰۴۵)
 ۴۸۷ - سمط اللال محمد بن الحسن بن القاسم (۱۰۷۹)
 ۴۸۸ - السلوك الذهبیه جمال الدین محمد المفضل متوفی ۱۰۸۵
 ۴۸۹ - انباء الزمن یحیی بن الحسن الیمنی حدود ۱۱۰۰
 ۴۹۰ - نسمة السحر یوسف بن یحیی الصنعانی حدود ۱۱۲۱
 ۴۹۱ - تحفة المجاهدين شیخ زین الدین المعبری متوفی ۹۸۷
 ۴۹۲ - زهر الرياض حسن بن علی بن شدم المدنی متوفی ۱۰۴۶
 ۴۹۳ - النور السافر عبدالقادر بن شیخ الحضرمی الهندی متوفی ۱۰۳۸
 « « «
 ۴۹۴ - الروض الناضر «
 « « «
 ۴۹۵ - صدق الوفاء «
 ۴۹۶ - الشقائق النعمانية طاش کبری زاده متوفی ۹۶۸
 « « «
 ۴۹۷ - مفتاح الساده «
 « « «
 ۴۹۸ - نوادر الاخبار «

- ۴۹۹ - الرسالة الجامعة طاش کبری زاده متوفی ۹۶۸
- ۵۰۰ - محاضرات الاوائل علی دده البوسنوی متوفی ۱۰۰۷
- ۵۰۱ - الرسالة المقامیه ، ،
- ۵۰۲ - فتوح السلطان مراد عبدالله بن صلاح الداعی اوایل سده یازدهم
- ۵۰۳ - اسنی المطالب عبدالله بن صلاح الدین الداعی اوایل سده یازدهم
- ۵۰۴ - کشف الظنون مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸
- ۵۰۵ - تقویم التواریخ مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸
- ۵۰۶ - تحفة الکبار مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸
- ۵۰۷ - الفضلک مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸
- ۵۰۸ - جهان نما مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸
- ۵۰۹ - تحفة الاخبار مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸
- ۵۱۰ - سلم الوصول مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸
- ۵۱۱ - الفتحة الرادوسیه رمضان الطیب حدود ۹۲۸

- ۵۱۲ - جواهرالبیان احمد بن قره کمال حدود ۹۳۰
 ۵۱۳ - الاشارة الالى غزوة روافض يوسف اليكاني (۹۴۵)
 ۵۱۴ - فرحة الفواد عمر الاسبيري (۱۱۵۰)
 ۵۱۵ - متن التواريخ سعيد شهري زاده حدود ۱۱۷۳
 ۵۱۶ - تاريخ الموحديه ابو عبدالله اللولوي الزركشي حدود -

۹۳۲

- ۵۱۷ - الغزوات ؟ (۹۴۸)
 ۵۱۸ - المونس ابن ابی دينار الرعيني حدود ۱۱۱۰
 ۵۱۹ - نزهة الحادی محمد الصغير الوفرائي حدود ۱۱۱۲
 ۵۲۰ - ارجوزة الحلفادی التلمساني حدود ۱۱۲۴
 ۵۲۱ - التحفة المرضيه في الدولة البكداشيه ؟
 ۵۲۲ - سناء المهتدي علي بن موسى الذريولي حدود ۱۱۲۵
 ۵۲۳ - الانيس المطرب ابو عبدالله سيد محمد العلمي متوفى ۱۱۳۴
 ۵۲۴ - لامية ابن مشيش حدود ۱۱۳۷
 ۵۲۵ - صفوة السيد محمد الصغير المراكشي سدة يازدهم
 ۵۲۶ - البستان ابو عبدالله محمد بن محمد (ابن مريم) تأليف ۱۰۱۹
 ۵۲۷ - ذيل بشائر حسين خوجه حدود ۱۱۶۹
 ۵۲۸ - الحبل السندسية السراج الاندلسي بعد از سال ۱۱۳۸
 ۵۲۹ - التذكرة محمد بن خليل غلبون حدود ۱۱۵۰
 ۵۳۰ - الكتاب الباشي الحاج ابن ابی عبدالله بن عبدالعزيز

حدود ۱۱۸۸

- ۵۳۱ - الزهرة النائر ابن عبدالرحمن التلمساني حدود ۱۱۹۳

- ٥٣٢ - تكملة الديباج احمد بابا الصنهاجى متوفى ١٠٣٦
 " " كفاية المحتاج
 ٥٣٣ - تاريخ السودان عبدالرحمن السعدى متوفى ١٠٦٦
 " " تذكرة النسمان (١)



- ۵۳۶ - مقدمه شاهنامه ابو منصور ابومنصور المعمری (۳۴۶)
 ۵۳۷ - عجایب البلدان ابوالموید بلخی (میانه سده چهارم)
 ☆ ۵۳۸ - تاریخ بلعمی ابوعلی محمد بن محمد بلعمی متوفی ۳۶۳
 ۵۳۹ - شاهنامه فردوسی (۴۰۰)
 ۵۴۰ - زین الاخبار ابوسعید عبدالحی کردیزی (حدود ۴۴۰)
 ۵۴۱ - تاریخ مسعودی ابو الفضل بیهقی (نیمه سده پنجم)
 ۵۴۲ - قصص الانبیاء اسحق بن ابراهیم نیشابوری (نیمه سده

(پنجم)

- ۵۴۳ - سلجوقنامه ظهیری نیشابوری (آغاز سده ششم)
۵۴۴ - مجمل التواریخ والقصص از نوادگان مهلب همدانی -
(۵۲۰)
۵۴۵ - ترجمه الفتوح اعثم کوفی محمد مستوفی هروی -
(۵۹۶)

- ٥٤٦ - ترجمہ یمنی ابوشرف ناصح جرفادقانی (٦٠٣)
٥٤٧ - جوامع الحکایات سدیدالدین عوفی (٦٣٠)

(۱) تا اینجا از تاریخ آداب اللغة تالیف جرجی زیدان استخراج شده ، تکمله از نگارنده است .

- ۵۴۸ - طبقات ناصری منهاج سراج (۶۵۸)
 ۵۴۹ - جهانگشا عظاملك جوينی ،
 ۵۵۰ - نظام التواريخ قاضی بیضاوی (۶۷۴)
 ☆ (۱) - اوامر العلائیه ابن بی بی (۶۷۹)
 ۵۵۱ - تاریخ المعجم فضل الله حسینى متوفى ۶۹۸
 ۵۵۲ - عقد العلمی افضل الدین کرمانی (۵۸۴)
 ۵۵۳ - بدايع الازمان ، (۵۸۳)
 ۵۵۴ - المضاف الى بدايع ، (۶۱۳)
 ۵۵۵ - جامع التواريخ رشید الدین فضل الله همدانی (۷۱۰)
 ۵۵۶ - وصاف الحضرة عبدالله شیرازی (۷۱۲)
 ۵۵۷ - روضة اولوالالباب ابوسلیمان بناکتی (۷۱۷)
 ۵۵۸ - مسامرة الاخبار محمد آق سراپی (۷۲۳)
 ۵۵۹ (۲) - تجارب السلف هندوشاه نخبجوانی (۷۲۴)
 ۵۶۰ - تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (۷۳۰)
 ۵۶۱ - ظفرنامه ، (۷۳۲)
 ۵۶۲ - مجمع الانساب محمد بن علی شبانکاره (۷۳۳)
 ۵۶۳ - شاهنشاه نامه احمد تبریزی (۷۳۸)
 ۵۶۴ - غازان نامه نورالدین محمد (۷۶۳)
 ۵۶۵ - تاریخ آل سلجوق ؟ (۷۶۵)
 ۵۶۶ - مواهب الهی معین الدین یزدی (۷۶۷)
 ۵۶۷ - ظفرنامه شامی تبریزی (۸۰۶)

- ۵۶۸ - مقدمه شرف‌الدین علی‌یزدی (۱۲۲)
- ۵۶۹ - منتخب‌التواریخ معینی (۸۱۶-۸۱۷)
- ۵۷۰ - مختصر تاریخ آل مظفر محمود کتبی (۱۲۳)
- ۵۷۱ - زبدة‌التواریخ حافظ ابرو (۱۲۹)
- ۵۷۲ - مجمل‌التواریخ فصیحی خوافی (در حدود ۸۴۵)
- ۵۷۳ - روضة‌الصفاء میرخواند ۸۷۳
- ۵۷۴ - روضات‌الجنات معین‌الدین اسفزاری ۸۷۵
- ☆ - مطلع‌السعدین عبدالرزاق سمرقندی متوفی ۸۸۷
- ۵۷۵ - تاریخ مبارکشاه ؟
- ۵۷۶ - تاریخ نیک‌پی ؟
- ۵۷۷ - بابرنامه ظهیرالدین محمد بابر (۹۳۶ - ۱۸۹۹)
- ۵۷۹ - خلاصة‌الخبار خواندمیر ۹۰۵
- ۵۸۰ - حبیب‌السیر « ۹۲۹
- تاریخ‌الفی احمد تقوی ۱۰۰۰
- ۵۸۱ - تاریخ رشیدی میرزا حیدر دغلات ۹۴۸
- ۵۸۲ - برهان‌مآثر سیدعلی طباطبا ۱۰۰۰
- ۵۸۳ - تاریخ فرشته هندو شاه‌استرآبادی ۱۰۱۵
- ۵۸۴ - طبقات اکبری نظام‌الدین احمد (۱۰۰۲)
- ۵۸۵ - اکبرنامه شیخ ابوالفضل علامی
- ☆ - منتخب‌التواریخ بداونی
- ۵۸۶ - مآثر رحیمی عبدالباقر نهاوندی (۱۰۲۵)
- ۵۸۷ - توزک جهانگیری معتمدخان و محمد هادی (۱۰۲۷)

- ۵۸۸ - اقبالنامه جهانگیری معتمدخان (۱۰۲۹)
 ۵۸۹ - اویماق مغول میرزا محمد عبدالقادر خان
 ۵۹۰ - زبدة التواریخ مشرقی دهلوی بخاری
 ۵۹۱ - تاریخ نظام شاه دکنی ؟

دوره صفویه

- ۵۰۰ - شاهنامه قاسمی آغازسده دهم
 ۵۹۲ - احسن التواریخ حسن روملو (۹۸۵)
 ۵۹۳ - تذکرة شاه طهماسب متوفی ۹۸۴
 ۵۹۴ - خلاصة التواریخ احمد بن شرف الدین حسینی ۹۹۸
 ۵۹۵ - جهان آرا ملا ابوبکر طهرانی ...
 ۵۹۶ - سلسله النسب صفویه شیخ حسین زاهدی ...
 ۵۹۷ - صفوة الصفا ابن بزاز ...
 ۵۹۸ - روضة الصفویه میرزا بیگ جنابادی ...
 ۵۹۹ - خلدبرین محمد یوسف قزوینی ...
 ۶۰۰ - جواهر الاخبار بوداق قزوینی ...
 ۶۰۱ - نصرت نامه مصطفی بن احمد ۹۸۶
 ۶۰۲ - تاریخ خانى على لاهیجی ۹۲۲
 ۶۰۳ - شاهنامه بهشتی مشکوکی ۹۸۵
 ۶۰۴ - فتوح العجم جمالی شوشتری ۹۹۴
 ۶۰۵ - تاریخ عباسی جلال الدین محمد یزدی (دوره شاه عباس)

کبیر

۶۰۶ - زبدة التواریخ ملا کمال یزدی ...

۶۰۷ - فتوحات همایونی سیاقی نظام دوره شاه عباس اول

۶۰۸ - عالم آرای عباسی اسکندربیک تهرکمان دوره شاه

عباس کبیر

۶۰۹ - ذیل عالم آرا اسکندربیک و والده دوره شاه عباس

کبیر

۶۱۰ - لب التواریخ یحیی بن عبدالمطیف قزوینی ...

۶۱۱ - نقاوة الآثار محمود نظیری ۱۰۰۷

۶۱۲ - قصص الخاقانی ولی قلی شاملو ۱۰۷۳

۶۱۳ - بحر الجواهر محمد بن یوسف هروی ...

۶۱۴ - تاریخ منظوم شاه عباس ؟ (دوره شاه سلطان حسین)

۶۱۵ - تذکرة الملوك ؟ ...

۶۱۶ - جام جهان نما عباسی قاضی کاشف الدین احمد ...

۶۱۷ - گلستان هنر قاضی احمد حسینی ۱۰۱۵

۶۱۸ - سبحة الاخبار شریف دوره سلیمان قانونی

۶۱۹ - عباسنامه محمد طاهر قزوینی متوفی ۱۱۱۰

۶۲۰ - مرقاة الزمان محمد ارز رومی ...

۶۲۱ - مجمع التواریخ میرزا محمد مرعشی ۱۱۰۷

۶۲۲ - تاریخ حزین سید علی حزین ...



۶۲۳ - زینة المجالس مجد الدین حسینی دوره شاه طهماسب

اول

۶۲۴ - دستورالوزراء خواند میر آغاز سدهٔ دهم

۶۲۵ - تاریخ نگارستان قاضی احمد غفاری

۶۲۶ - تاریخ جهان آرا «

۶۲۷ - تاریخ بحیره فزونی استرآباری

دورهٔ افشاریه و زندیه

۶۲۸ - کیتی کشای زندیه میرزا محمد صادق نامی ...

۶۲۹ - مجمل‌التواریخ ابوالحسن گلستانه ...

۶۳۰ - احسن‌التواریخ ابن محمد تقی الساروی ...

۶۳۱ - جهان‌کشای نادری میرزا محمد مهدی استرآبادی ...

۶۳۲ - درهٔ نادری «

۶۳۳ - مقدمهٔ درهٔ نادری «

۶۳۴ - تاریخ نادریه ؟

۶۳۵ - جهان آرا محمد صادق مروزی خراسانی ...

۶۳۶ - عالم آرای نادری محمد کاظم ...

۶۳۷ - تاریخ دنباله عبدالرزاق دنبلی ...

منشآت تاریخی

۶۳۸ - عتبة‌الکتبه منتجب‌الدین بدیع جوینی (دورهٔ سلطان

سنجر)

۶۳۹ - مجموعهٔ منشآت عبد الواسع جبلی و شمس‌الدین

جوینی و ...

۶۴۰ - منشآت رشیدالدین وطواط ...

- ۶۴۱ - التوسل الى الترسل بهاء الدين محمد بغدادی ...
- ۶۴۲ - مکاتیب رشیدی رشیدالدین فضل الله همدانی ...
- ۶۴۳ - مجموعه مکاتیب ؟ (۹۸۶)
- ۶۴۴ - ریاض الانشاء صدرجهان کیلانی سده نهم
- ۶۴۵ - مجموعه منشآت سلاطین صفوی ...
- ۶۴۶ - منشآت السلاطین فریدون بیگ ...
- ۶۴۷ - منشآت حیدربیک ابواغلی (دوره شاه صفی)
- ۶۴۸ - منشآت سلاطین صفوی و عثمانی ...
- ۶۴۹ - منشآت عبدالحسین نصیری طوسی (۱۰۴۲)

مقامات صوفیه

☆ ۶۵۰ - طبقات الصوفیه ابو عبد الرحمن السلمی النیسابوری

متوفی ۴۱۲

☆ ۶۵۱ - حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی متوفی ۴۳۰

۶۵۲ - کشف المحجوب جلابی هجویری غزنوی متوفی

۴۷۰ ؟

۶۵۳ - طبقات انصاری امالی خواجه عبدالله انصاری پیر

هرات ...

☆ ۶۵۴ - صفة الصفوة شیخ ابوالفرج جوزی متوفی ۵۹۷

۶۵۵ - حالات و سخنان شیخ ابوسعید ...

۶۵۶ - اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید محمدمنور

المیهنی بعد از ۵۴۸

- ۶۵۷- تذکرة الاولياء شيخ عطار آغازسده هفتم
 ۶۵۸- فردوس المرشديه محمود بن عثمان (۷۲۸)
 ۶۵۹- انوار المرشديه محمود بن عثمان (۷۲۸)
 ۶۶۰- سيرة ابن خفيف ركن الدين يحيى بن جنيد شيرازى
 سده هشتم

- ۶۶۱- افحات الانس جامى (۸۸۳) متوفى ۸۹۸
 ۶۶۲- سفينة الاوليا داراشكوه قادري حنفى (۱۰۴۹)
 ☆- رياض العارفين رضا قليخان هدايت ۱۲۴۰
 ۶۶۳- خزينة الاصفيا غلام سرور لاهورى (۱۲۸۱)
 ☆- بستان السياحه حاج زين العابدين شروانى متوفى ۱۲۵۳
 ☆- رياض السياحه
 ۶۶۴- طرايق الحقايق حاج معصو معليشاه شيرازى ۱۳۱۶

تذاكر و تواريخ ادبيات

- ۶۶۵- مجمع النوادر نظامى عروضى سمرقندى حدود ۵۵۰
 ۶۶۶- لباب الالباب سديد الدين محمد عوفى آغاز سده هفتم
 ۶۶۷- مونس الاحرار محمد بن بدر الدين جاجرمى آغاز سده
 هشتم

- ۶۶۸- تذكرة الشعراء دولتشاه سمرقندى (۸۹۲)
 ☆ ۶۶۹- بهارستان مولانا عبدالرحمن جامى ۸۹۸
 ۶۷۰- مجالس النفايس امير على شيرنوايى ۸۹۶
 ۶۷۱- مجالس العشاق مير كمال الدين هروى (سلطان حسين

بایقرا) پس از ۹۰۴

۶۷۲ - لطایف نامه سلطان محمد فخری هروی (۹۲۸)

۶۷۳ - هشت بهشت شاه محمد قزوینی (۹۲۹)

۶۷۴ - تحفه سامی سام میرزای صفوی ۹۵۷

۶۷۵ - هفت اقلیم امین احمد رازی ۱۰۰۲

۶۷۶ - سلم السماوات شیخ ابوالقاسم کازرونی ۱۰۱۴

۶۷۷ - عرفات العاشقین تقی الدین محمد اصفهانی ۱۰۲۳

۶۷۸ - مجموعه اشعار غفوری طالقانی پس از ۱۰۳۸

۶۷۹* - میخانه ملاعبدالنبی فخر الزمانی ...

۶۸۰ - نسب نامه محمد شفیع حسینی ۱۰۹۰

۶۸۱ - مرآة الخیال امیر شیرعلی لودی ۱۱۰۲

۶۸۲ - سفینه خوشکو خوشکو ۱۱۴۷

۶۸۳ - ریاض الشعراء علی قلی خان داغستانی ۱۱۶۱

۶۸۴ - تذکره حسینی میر حسین سنبللی ۱۱۶۳

۶۸۵ - آتشکده حاج لطفعلی بیک آذر ۱۱۷۹

۶۸۶ - خلاصه الافکار ابوطالب بن حاج محمد تبریزی ۱۲۰۶

۶۸۷ - خزانه عامره میرغلامعلی خان آزاد ۱۱۷۶

۶۸۸ - تذکره حزین سید علی حزین ...

۶۸۹ - سفینه الشعراء (۱) سلیمان فهیم ۱۲۳۳

۶۹۰ - نتایج الافکار محمد قدرت الله کویاتوی ۱۲۵۸

(۱) این کتاب ترجمه ترکی تذکره دولتشاه سمرقندی است ، رجوع فرمائید

بمقدمه دولتشاه بقلم محمد عباسی ، طبع طهران ۱۳۳۷ شمسی

- ۶۹۱- شمع انجمن سید محمد صدیق حسن خان ۱۲۹۲
 ۶۹۲- دلگشا میرزا علی اکبر بسمل شیرازی ۱۲۳۷
 ۶۹۳- خرابات ضیاء پاشا سده سیزدهم
 ۶۹۴- مجمع الفصحا رضا قلیخان هدایت ۱۲۸۴
 ۶۹۵- تذکرة الشعرا محمد عبد الغنی خان غنی موفرخ -

آبادی

- ۶۹۶- شعر المعجم شبلی نعمانی (۱۳۲۵-۱۳۲۴)



- ۶۹۷- صوان الحکمه ابوسلیمان السجستانی معاصر عضدالدوله

متوفی ۳۷۲

- ☆ ۶۹۸- حکماء الاسلام (تتمه صوان) ابوالحسن بیهقی متوفی ۵۶۵

- ۶۹۹- الرسالة الملحقه (ذیل تتمه صوان) غضنفر تبریزی

سده هفتم

- ۷۰۰- نزهة الارواح وروضة الافراح شهرزوری ...

- ۷۰۱- الرجال محمد بن حسن طوسی متوفی ۴۶۰

- ۷۰۲- معالم العلماء محمد شهر آشوب مازندرانی متوفی ۵۷۸

- ۷۰۳- ایضاح الاشتباه حسن بن یوسف الحلّی متوفی ۷۲۶

- ۷۰۴- مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری مقتول ۱۰۱۹

- ۷۰۵- روضات الجنات محمد باقر خوانساری (۱۲۸۶)

- ۷۰۶- نجوم السماء محمد بن صادق بن مهدی (۱۲۸۶)

- ۷۰۷- كشف الحجب والاستار سیداعجاز حسین متوفی ۱۲۸۶

- ۷۰۸- قصص العلماء محمد بن سلیمان تنکابنی ۱۲۹۰

۷۰۹- نامه دانشوران هیأت مؤلفین اربعه پایان سده سیزدهم

ملک و نحل

۷۱۰- بیان الادیان ابوالمعالی محمدالحسینی (۴۸۵)

۷۱۱ - تبصرة العوام سید مرتضی حسینی رازی نیمه نخست

سده هفتم

۷۱۲ - ترجمه ملل و نحل شهرستانی افضل الدین صدر ترکه

اصفهانى سده نهم

۷۱۳- هفتاد و سه ملت ؟ سده هشتم

۷۱۴- ترجمه الفرق بین الفرق دکتر محمد مشکور ۱۳۷۵

۷۱۵- ترجمه النکت الاعتقادیه دکتر محمد مشکور ۱۳۷۵



۷۱۶- تاریخ برامکه ؟ سده پنجم

۷۱۷- ترجمه اخبار برامکه ضیاء برنی (۷۵۷)

۷۱۸- تاریخ برامکه عبدالجلیل یزدی (۷۶۲)

۷۱۹- نقطه الکاف میرزا جانی کاشانی میانه سده سیزدهم هجری

۷۲۰- تاریخ بیداری ایرانیان ناظم الاسلام کرمانی آغاز سده

چهاردهم هجری

۷۲۱- خاندان نوبختی عباس اقبال ۱۳۱۱ هجری شمسی

... ☆ تاریخ مطبوعات ایران (محمد علی تربیت) تحریر

م. محمدلوی عباسی ۱۳۷۵ هجری



- ۷۲۲- تاریخ جرجان ابوالقاسم سهمی جرجانی متوفی ۴۲۷
- ۷۲۳- تاریخ سیستان ؟ (۷۲۵-۴۴۴)
- ۷۲۴- اخبار اصبهان ابو نعیم اصبهانی متوفی ۴۳۰
- ۷۲۵- تاریخ بلخ ...
- ۷۲۶- تاریخ سیستان (احیاء الملوك) ... ؟
- ۷۲۷- محاسن اصفهان مفضل مافروخی سده پنجم
- ۷۲۸- تاریخ قزوینی (التدوین لامام الدین رافعی) ...
- ☆۷۲۹- تاریخ بیهق ابوالحسن بیهقی متوفی ۵۶۵
- ۷۳۰- فارسنامه ابن البلخی سده ششم
- ۷۳۱- ترجمه تاریخ نیشاپور (امام حاکم نیشابوری)
- ۷۳۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (۶۰۶)
- ۷۳۳- تاریخ هرات سیف هروی ۷۲۳-۷۲۱
- ۷۳۴- تاریخ هرات معین الدین محمد اسفزاری (۸۷۵)
- ۷۳۵- شیرازنامه ابوالخیر زرکوب شیرازی (۷۴۴)
- ۷۳۶- تاریخ جدید یزد احمد بن حسین الکاتب میانه سده نهم
- ۷۳۷- شدالازار معین الدین جنید شیرازی (حدود ۷۹۰)
- ۷۳۸- تاریخ رویان مولانا اولیاء الله آملی ...
- ۷۳۹- تاریخ کیلان و دیلم سید ظهیر الدین مرعشی (۸۸۱)
- ۷۴۰- تاریخ طبرستان و رویان
- ۷۴۱- ترجمه تاریخ قم حسن بن عبدالملک قمی (۸۰۶-۸۰۵)
- ۷۴۲- ترجمه محاسن اصفهان آوجی سده نهم

۷۴۳- مزارات کرمان محرابی کرمانی نیمه نخست سده دهم

☆ - تاریخ سمرقند (قنده) سده نهم؟

۷۴۴- تاریخ کردستان (شرفنامه) شرف خان بدلیسی تألیف

(۱۰۰۵)

۷۴۵- لؤلؤة البحرین شیخ یوسف البحرانی سده دوازدهم

۷۴۶- امل العامل محمدالحرعاملی سده سیزدهم

۷۴۷- گلستان ارم عباسقلی خان باکیخانف پایان سده سیزدهم

۷۴۸- تاریخ تبریز نادر میرزا " "

۷۴۹- فارسنامه حاج میرزا حسن فسایی آغاز سده چهاردهم

۷۵۰- آثار عجم فرصت الدوله شیرازی " "

۷۵۱- دانشمندان آذربایجان محمد علی تربیت میانه سده

چهاردهم.



در خاتمه این بحث متذکر می شویم که فهرست تنظیمی مزبور مربوط بکتاب و آثار موجود و محفوظ است، و گرنه قسمت اعظم تألیفات تاریخی و ادبی و علمی ایرانیان طی قرون و اعصار متوالی در نتیجه یغما و چپاول اقوام وحشی و متعددی مفقود و معدوم شده است، و بعلاوه هنوز فهرست جامع نسخ خطی کتابخانه های معتبر و مهم شخصی (۱) تنظیم و منتشر نشده است، تا بتوان صورت بالنسبه کاملی از آثار موجود تهیه و تدوین کرد

(۱) حتی از کتب خطی کتابخانه های سلطنتی و ملی ایران نیز فهرستی

بدست نیست.

ص ۷۷۲ - ۷۷۱: «اعظم مورخین ایرانی عبارتند از میرخواند و خواندمیر و فردوسی، و چند تن مصنف معاصر، که ذکرشان در بخش چهارم خواهد آمد».



«محمد بن خاوندشاه بن محمود، مدعو بمیرخواند: کتاب تاریخ

حجیم روضة الصفا تالیف میرخواند، شاید معروف ترین کتابی باشد که از نوع تاریخ عمومی در ایران اشتهار دارد، و جالب نظر ها شده است. این کتاب در سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری، بطور چاپ سنگی در بمبئی، و در تهران بسال هزار و دویست و هفتاد و چهار هجری مطابق هزار و هشتصد و پنجاه و هشت میلادی بطبع رسیده، و ترجمه تر کی آن در سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق هزار و هشتصد و چهل و دو میلادی در استانبول چاپ شده؛ و بعضی از قسمتهای جداگانه آن راجع به سلسله های سلاطین مخصوص، در اروپا هم با ترجمه، و هم بی ترجمه، منتشر گشته است، و از قسمت اول آن يك ترجمه انگلیسی بدست آقای رانسک (۱) و سه یا چهار جلد آن در تحت توجهات انجمن سلطنتی آسیایی انگلستان بطبع رسیده است. ولی باید گفت که این ترجمه ها چندان نفعی را متضمن نمی باشد، زیرا قطع نظر از اینکه مطالب راجعه به نبی اسلام

(۱)Rehatsek

صلعم و صحابه و سلاطین قدیمه را مرد دانش طلب در منابع قدیمتر و معتبرتر می یابد، خود آن ترجمه هائیزچندان صحیح نیست، و سلس نوشته نشده، زیرا خواسته است، اسلوب انشای مترسلائے میرخواندراپیروی نماید، ازین جهت خوب بیرون نیامده است.

«حرمت و قیمتی که در ایران باین تاریخ می گذارده اند، از آنجا معلوم می شود، که یکی ازبزرگترین نویسندگان اخیر ایران، یعنی رضا قلیخان الله باشی متخلص به هدایت بر آن شده، که ذیل یا متممی بآن بنسکارد؛ و از محلی که آن تاریخ منقطع شده، تا زمان خود مؤلف، یعنی تا اواسط قرن نوزدهم میلادی را برشته تالیف در آورد. این ذیل منبع اطلاع بسیار خوبی برای تاریخ ازمنه اخیر ایران می باشد، و مشتمل است بر وقایع ظهور باب، و جنگهای داخلی، و قتل و غارتها که بآن فتنه مربوط است.

«از تاریخ زندگانی میرخواندمطالب زیادی ننوشته اند، حتی نوۀ او خوانند میر مؤلف حبیب السیر نیز تحقیق بسیاری در این باب نسکرده است.

«پدرش سید برهان الدین (۱) از اهل بخارا به بلخ مهاجرت کرده و هم در آنجا وفات یافته، و میرخواند بپشترایام عمر را در هرات گذرانیده و در تحت حمایت و ظل عنایت امیردانش پرور علی شیرنوابی زندگانی می کرده، و هم در آنجا بعد از مرضی طولانی بتاریخ دوم ذی القعدة نهصد و سه هجری مطابق ژوئی هزار و چهارصد و نود و هشت میلادی، در

(۱) در مجالس النقایس نام پدر او را سید خواند شاه ذکر کرده است

طبع طهران ص ۹۴، و ص ۲۷۰

شصت و شش سالگی وفات یافته است. « ۱ »

« کتاب روضة الصفا به هفت مجلد تقسیم می شود :

جلد اول مشتمل است بر تاریخ انبیا و بزرگان و سلاطین ایران،

قبل از بعثت رسول اسلام صلعم ،

جلد دوم در تاریخ پیغمبر ص و خلفای اربعه راشدین ؛

جلد سوم در تاریخ ائمه اثنی عشر و خلفای اموی و عباسی ؛

جلد چهارم از سلاطین ایران بعد از اسلام تاهجوم تیمور ؛

جلد پنجم در تاریخ احوال سلاطین مغول و تاتار تا زمان تیمور ؛

جلد ششم در تاریخ تیمور و جانشینان او تا بسال هشتصد و هفتاد و

سه هجری مطابق هزار و چهارصد و شصت و هشت میلادی ؛ -

و جلد هفتم ، که بقلم دیگری نوشته شده ، و محتمل است تالیف

نوه او خواند میر باشد ، و تا چند سال بعد از مرگ میر خواند است ،

تماماً مخصوص تاریخ زندگانی و سلطنت ممدوح و مربی وی ابوالغازی

سلطان حسین می باشد ، که در سال نهصد و دوازده هجری مطابق هزار و

پانصد و شش میلادی وفات یافته . « ۲ »

(۱) رجوع شود به حبیب السیر ج ۳ جزء ۳ ص ۳۳۹ ، فهرست

ریوس ۸۷ ، و مراجعی که در آنجا ذکر شده ، و کتاب مطالعات درباره تاریخ

ایران تالیف سیلواستر دسائی :

Mémoire sur les Antiquités de la Perse .

(۲) قسمت هفتم کتاب روضة الصفا ، که مشتمل بر تاریخ زندگانی

ابوالغازی سلطان حسین بایقرا است ، از زمان تولد تاهنگام ممات ، و تاریخ

اولاد وی تا سال نهصد و بیست و نه هجری ، مشتمل به مقدمه کوتاهی است

که تحقیقاً خود محمد بن خواند شاه نکاشته است ، لکن بقیه آن

بقیه حاشیه در صفحه بعد

«جلد ششم (۱) و هفتم که مربوط به عهد زمان خود مؤلف است؛ بالطبع دارای وزن و قیمت بیشتر می باشد، و از قسمتهای اول آن کتاب مفیدتر و معتبرتر است و محل تأسف است، که توجه محققین تاریخ چندان بسوی این قسمت معطوف نشده.

«طرز انشاء و اسلوب کلام میرخواند بیشتر مترسلا نه و با تکلف تر از مورخین دیگری است، که سابقاً در این فصل نامبرده شده اند» ۲» و از اینرو آن کتاب نمونه کامل از سبک انشاء و آن زمان بشمار می رود همین سبک بواسطه بابر پادشاه از ایران به هندوستان منتقل شد، و بر تکلف و تعقید آن در دربار سلاطین مغول هندوستان افزوده گردید؛ «۳» و این

(۱) این قسمت از روضة الصفا از تاریخ ظفر نامه (فتح نامه) تالیف مولانا شرف الدین علی یزدی نقل و اقتباس شده است (رجوع فرمایند بمقدمه ظفر نامه طبع محمد عباسی، طهران ۱۳۳۶ شمسی) (۲) یعنی جامع التواریخ و جهانگشای و تاریخ گزیده و تاریخ هرات ...

(۳) ولسی تصانیف عظیم الحجیم و جلیل القدر ابوالفضل علامی مورخ شهیر و نامدار دربار اکبر شاه مغول از این حکم کلی مستثنی است. م

بقیه حاشیه از صفحه قبل

عیناً منقول از حبیب السیر است، و کلمه بکلمه با آن تاریخ منطبق میشود (حبیب السیر ج ۲، ص ۲۰۱، ص ۳۷۴)؛ و علاوه میرخواند در خلاصه الاخبار می گوید که جلد هفتم روضة الصفا چون منابع و مراجع لازم بدست مولف آن نیامد، ناگزیر ناقص ماند و وی امیدوار است که آنرا تکمیل نماید.

ظاهراً میرخواند صاحب روضة الصفا در سال نهصد و سه هجری بعد از مرض مزمنی که در آخر قسمت ششم کتاب خود از آن بسیار نالیده و از درد کمروضعف کبد شکایت بسیار کرده، بالاخره وفات یافته، و فرصت تکمیل قسمت هفتم کتاب خود را حاصل ننموده است.

فکر و عقیده شیوع یافت، که این سبک انشاء و تحریر، سبکی ایرانی است؛ در حالتی که این عقیده مطابق صواب نمی باشد، زیرا که هم قبل و هم بعد از آن تاریخ، بسیاری آثار ادبی به نثر فارسی بظهور رسیده که بسادگی و روانی و سهولت ممتاز، و بهیچ رو مورد انتقاد نیست؛ و باید گفت که ترکها و تاتارها و هندیها و سایر حکام غیر ایرانی در ایام سلطنت خود این سبک و روش انشاء را که به تعقید و کثرت مجازات و تصنع عبارات موصوف است، ترویج بسیار نمودند «۱»، و مخصوصاً سلاطین ترک عثمانی آنرا بعد کمال رسانیدند.

«سر چارلز الیوت (۲) در کتاب خود، با بیانی قابل تحسین، علت این معنی را بیان می کند، که نقل آن بی فایده نیست، می گوید: «این سبک انشاء متکلف، که ترکیبی است از حس حب جلالت و تظاهر، که بدیگران نیز مسری می باشد، هر چیز را عظیم، هر فرد را جلیل و کامیاب نشان می دهد، همیشه خواننده در میان صفات عظیم و اخلاق کریم امراء و بزرگان سیر می کند، و همه کس بیادشهای کثیر نائل می گردند، و در برابر عظمت خلیفه الهی، که بفتح و نصرت ابدی متمتع است، سلاطین اروپا بندگانی خوار و موهون و ناچیز می باشند، آیا هیچ شاعر غربی می تواند خوانندگان خود را بسرزیمینی سحرانگیز تر

(۱) چنانکه متذکر شدیم، این نظریه چندان استوار و کلی نمیباشد

و تاریخ اکبرنامه و آیین اکبری شاهد صادق این دعوی است. م

(۲) Sir Charles Eliot : Turkey in Europe

P, 106 ' 1908

از آن منتقل سازد؟» «۱»

«میر محمد بن سید برهان الدین خواند شاه بن کمال الدین

محمود بلخی معروف بمیرخواند با پنج واسطه از اعقاب سیداجل بخاری، اصلش از سادات ماوراء النهر است که رشته نسبشان به زید بن علی بن الحسین سلام الله علیه می پیوندد.

میرخواند یا میر محمد بن خواند شاه بیشتر ایام عمر خود را در هرات تحت حمایت امیر علی شیر نوایی گذرانید، و کتاب روضة الصفا را در هفت مجلد بنام اوتالیف کرد، و همانجا در شصت و شش سالگی روز دوم ذی القعدة نهصد و سه وفات یافت، و در مقبره شیخ بهاء الدین عمر مدفون شد (حبیب السیر: مجلد ۳ جزو ۳) ☆.



«خواند میر مؤلف حبیب السیر: خواجه غیاث الدین بن خواجه

همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین بن برهان الدین محمد شیرازی «۲» معروف به خواند میر از ادبا و مورخان نامدار قرن دهم هجری

(۱) A Literary History of Persia Volume III by:

Edward G. Browne, Cambridge, 1951.

ps: 431 — 433.

و ترجمه فارسی آن (از سعدی تاجامی) بقلم آقای حکمت، صفحات

۴۸۱-۷ طبع طهران

(۲) نسب نامه خود را در ضمن داستان وزارت پدرش خواجه همام

الدین نوشته است (حبیب السیر جزو ۳، ص ۳۳۷، طهران)

❦ مقدمه حبیب السیر، بقلم جناب آقای همایی، ص ۴، طبع

طهران

مؤلف کتاب حبیب السیر و دستور الوزراء و چند کتاب دیگر است که بعداً ذکر خواهم کرد.

«پدرش خواجه همام الدین محمد، مدتی در دستگاه میرزا سلطان محمود (متوفی محرم نهصد هجری) فرزند سلطان ابوسعید کورکان پادشاه ماوراءالنهر وزارت داشت.

» بشرحی که خود در حبیب السیر می نویسد، میرزا سلطان ابوسعید کورکان در بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سه بقتل رسید، ارشد اولادش میرزا سلطان محمود بود، که روز پنجشنبه دوم رمضان آنسال در ایام گرفتاری پدرش بهرات آمد، و از آنجا بتسخیر نواحی بدخشان و ختلان و ترمذ رفت، و سلطان حسین بایقرا هرات را برگرفت، برادر کوچکترش میرزا سلطان احمد، که بسمرقند حکومت می کرد، در ذی القعدة هشتصد و نود و نه فوت شد، و از این تاریخ سلطنت سمرقند و سایر بلاد ماوراءالنهر یکسر بدست میرزا سلطان محمود افتاد، اما طولی نکشید که خود او نیز در محرم سنه نهصد در گذشت. وزارت او در اکثر اوقات بخواجه همام الدین بن خواجه جلال الدین پدر صاحب حبیب السیر مفوض بود «۱».

«مادرش دختر میرخواند صاحب روضةالصفابود، و باین سبب خود را بنسبت فرزندى، و او را بعنوان پدرى و ابوى مخدومى خطاب می کرد و همین امر موجب اشتباه بعضی شده است، که خواندمیر را فرزند صلبی

(۱) عبارت حبیب السیر این است :

«وزارت او در اکثر اوقات برأی صواب نمای والد مسود اوراق خواجه همام الدین بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود (ص ۲۳۷ جلد سوم طبع طهران).

میرخواند توهم کرده‌اند، و حال آنکه خود او در خبیب السیر (مجلد سوم جزو سوم: ص ۲۳۹ طبع تهران) در شرح حال سید برهان‌الدین خواند شاه پدر صاحب‌روضة‌الصفاء، وجه قرابت خود را با او تصریح می‌کند، باین قرار که می‌گوید:

«از سید برهان‌الدین خواند شاه سه پسر ماند: یکی امیرخواند محمد یعنی صاحب روضة‌الصفاء، که والد بزرگوار والدۀ مسعود اوراق است، دیگر سید نظام‌الدین سلطان احمد، که در خدمت سلطان بدیع‌الزمان میرزا منصب صدارت داشت، سوم سید نعمه‌الله که مجذوب متولد شد، یعنی اختلال مشاعر داشت. الخ

و در شرح حال میرخواند می‌گوید:

راقم حروف نسبت بآن حضرت علاقهٔ فرزندی ثابت دارد و بزبان گستاخی خود را در سلك شاگردانش می‌شمارد:

چه نسبت ذره را با مهر انور	نمی‌شاید خرف در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم	همی گویم که من شاگرداوم
نه شاگردم غلام کمتر بنم	بکرد خرمن او خوشه چینم

حضرت ابوی مخدومی را در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شد... الخ (جزو ۳، مجلد ۳، ص ۳۰۲ طبع تهران)

«و چون در نوشته‌های خود او (جزو ۳ مجلد ۳) دیدیم که نام پدر صلبی خود را خواجه همام‌الدین بن خواجه جلال‌الدین محمد بن خواجه برهان‌الدین محمد شیرازی معرفی می‌کند، باین نتیجهٔ مسلم می‌رسیم، که میرخواند پدر حقیقی او نبوده، بلکه جد مادری وی بوده، و باین مناسبت، و نیز بعلمت اینکه در تحت تعلیم و تربیت وی قرار داشته، خود

رابعنون فرزندی ، واورا بمقام پدری خطاب می کرده است .
 « بعضی باتصدیق این امر که میرخواند جد مادری خواند میر بوده
 است ، نوشته اند که اگر برهان الدین محمد شیرازی جد خواند میر همان
 پدر میرخواند باشد ، معلوم میشود که صاحب حبیب السیر ، برادرزاده
 صاحب روضة الصفا یعنی میرخواند عموی خواند میر بوده است « ۱ »
 « این استنباط بکلی غلط و اشتباه است ، زیرا ممکن نیست ، که
 خواند میر هم برادرزاده ، و هم نوه دختری میرخواند باشد ، چه لازمه
 این فرض آنست که دختر برادر در حباله ازدواج برادر آید ، تا هم عمو باشد
 و هم جد مادری ، و این نوع ازدواج از محرّمات قطعیه اسلام است ، و صریح
 آیه قرآن مجید می فرماید : حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم
 و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت « ۲ »

« این اشتباه ازین جهت ناشی است ، که نام خواجه جلال الدین در
 سلسله نسب خواند میر از قلم افتاده ، و برهان الدین جد اول وی فرض
 شده ، و حال آنکه جد دوم او بوده است ، و بنابر این باید گفت که اگر
 همین برهان الدین ، پدر میرخواند صاحب روضة الصفا باشد ، خواند میر
 علاوه بر اینکه نوه دختری یعنی سبط او بوده ، نوه و حفید برادر وی هم
 می شده است ، باین معنی که پدرش خواجه همام الدین دختر عموی خود
 رابزنی گرفته بود ، و بنابر این میرخواند هم عموی پدر ، و هم جد مادری
 خواند میر می شده ، و این فرض صحیح است ، اما آنچه مسلم داریم ، فقط
 قسمت جد مادری است ، و اینکه میرخواند عموی پدر خواند میر هم

(۱) کتاب از سعیدی تاجامی - حواشی : ص ۴۸۷

(۲) سورة نساء ، آیه ۲۲

باشد، هیچ دلیل ندارد، و ظاهراً تشابه نام برهان الدین بعضی را باین اشتباه انداخته است!

«هرچه بود خواندمیر در تحت تعلیم و تربیت میرخواند بزرگ شد، و در دوره مشعشع امیر علیشیرنواپی، در هرات می زیست، و از حمایت و پرورش آن وزیر ادب پرور بهره مند و متمتع شده بود، اما دوره نبوغ و ظهور اثر مهمش که کتاب حبیب السیر باشد، مصادف گردید با عهد دولت شاه اسماعیل اول صفوی، که اتفاقاً ظهور وی با وفات امیر علیشیرنواپی در سال نهصد و شش مقارن افتاد، و شعرا و دانشمندان و هنرمندانی که از این تاریخ ببعد ظهور کرده اند، علی الظاهر متعلق بدوره صفویه محسوب می شوند، هر چند که مبادی تربیت و پرورش آنها مربوط بدوره قبل بوده باشد.

«نظیر این معنی در تاریخ ادبیات ما، مکرر اتفاق افتاده است، که ظهور تربیت شدگان يك عهد، مصادف با دوره های بعد شده، و نمایش افتخاراتی که از عصر سابق مایه و پایه گرفته، نصیب عصر لاحق گردیده است، چنانکه بسیاری از مفاخر عهد غزنوی، تربیت شدگان دوره سامانی بودند، و ظهور گروهی از پرورش یافتگان دوره غزنوی با عصر سلاجقه مقارن افتاد، و همچنین نظیر خواجه نصیر الدین طوسی و مولوی وسعدی و امثال ایشان که از مفاخر عهد مغول شمرده می شوند، با اینکه پایه و مایه علمی و تربیتی ایشان مولود دوره های قبل از مغول، و در حقیقت از بقایای تمدن قرون سابقه بودند، که روزگارشان با عهد مغولان مصادف و مقترن ساخت، بسیاری از تربیت شدگان عهد زندیه نیز ظهورشان با دوره قاجاریان موافق افتاد، و این خود یکی از قضایای مسلم تاریخ تمدن است، که

آثار تعلیم و تربیت و تحولات علمی و اجتماعی يك نسل و يك دوره ، در نسلها و دوره های بعد آشکار می گردد .

«بالجمله خواندمیر یکی از ادبا و مورخان بزرگ قرن نه و ده هجری بود که در دوره سلطان حسین باقرا و امیر علیشیرنوایی سرمایه گرفت و اندوخته های خود را در دوره ظهور صفویه بخرج داد .

«خواندمیر در حدود سال هشتصد و هشتاد هجری قمری در هرات ولادت یافت (۱) و تحت تربیت و تعلیم جد مادریش میرخواند ، مؤلف روضه الصفا ، درس خواند و در ظل حمایت و ترشیح سلطان حسین باقرا و وزیر دانشمندش امیر علیشیرنوایی پرورش گرفت ، و بعد از وفات سلطان حسین در نهصد و یازده از مخصوصین پسرش بدیع الزمان میرزا گردید . در ماه شوال نهصد و دوازده که محمدخان شیبانی (شیک خان) هرات را گرفت ، وی در رنج و زحمت آن غائله ، با اهالی هرات شریک و همدرد بود .

«در سال نهصد و شانزده شاه اسماعیل صفوی محمد خان شیبانی را کشت ، و هرات را مستخلص گردانید ، از آن تاریخ حکومت هرات و سایر اقطاع خراسان بدست حکام صفوی افتاد ، و امیرخان از طرف شاه اسماعیل حاکم هرات گردید ، و امنیت در آن ناحیه استقرار یافت ، تا وقتی که عبیدالله خان از بک بخراسان تاخت ، و در نهصد و بیست و هفت هرات

(۱) دلیل ولادتش در حدود هشتصد و هشتاد ، این است که خود او در مقدمه حبیب السیر که بنوشته خودش در اوایل سنه نهصد و بیست و هفت شروع کرده است ، می نویسد در این تاریخ «سنین عمر از حدود اربعین هفت هشت مرحله تجاوز کرده» ، یعنی حدود چهل و هفت ، چهل و هشت سال داشته ، بنابراین ولادتش حوالی هشتصد و هشتاد می شود .

را محاصره کرد ، و دوباره امنیت آن نواحی را متزلزل ساخت .
 « خواندمیر در جریان این قضایا ساکن هرات بود ، و گاهی در امنیت
 خاطر وزمانی در تشویش و نگرانی زندگانی می کرد ، دنباله اقامتش در
 هرات ظاهراً تا حدود نهصد و سی و چهار طول کشید ، در این سال به هندوستان
 رفت ، و روز چهارم محرم نهصد و سی و پنج در شهر آگره بدربار بابر شاه
 راه یافت ، بعد از مرگ بابر در نهصد و سی و هفت نزد پسرش همایون شاه
 مقرب گردید ، و کتاب همایون نامه یا قانون همایون را بنام وی پرداخت .
 « وفاتش باصح اقول در اواخر سال نهصد و چهل و دو به هندوستان اتفاق
 افتاد ، و حسب الوسیه در رمزار خواجه نظام الدین اولیاء نزدیک امیر خسرو
 دهلوی ب خاک رفت (۱) .

تألیفات خواندمیر

« مهمترین تألیفات خواندمیر بی شبهه همین کتاب حبیب السیر است ،
 که جدا گانه درباره آن گفتگو خواهیم کرد .
 این کتاب را بنام نوشته خودش ، در سال نهصد و بیست و هفت شروع و
 در سال نهصد و سی عهد دولت شاه اسماعیل صفوی ختم کرده است .
 در مقدمه این کتاب شش فقره از مؤلفات خود را که قبل از نهصد
 و بیست و هفت تألیف شده است ، با سامی ذیل ذکر می کند :

۱- خلاصه الاخبار

۲- اخبار الاخیار

۳- منتخب تاریخ و صاف

۴- مکارم الاخلاق

(۱) تاریخ فرشته ، و شاهد صادق .

۵- مآثر الملوك

۶- دستورالوزراء

« کتاب دستورالوزراء بفارسی مشتمل است بر اسامی وزراء و صدور نامدار سلاطین و ملوک ایران ، که بنام سلطان حسین بایقرا و یکی از بزرگان دولت وی کمال الدین محمود در سنه نهصد و شش تألیف کرده سپس در نهصد و چهارده در آن تجدید نظر نموده است ، و این کتاب خوشبختانه بطبع رسیده است .

« کتاب مآثر الملوك هم بفارسی است ، مشتمل بر سخنان پادشاهان که آنرا هم بنام امیر علیشیر نوایی ظاهراً در حدود نهصد و شش تألیف کرده است .

« خلاصه الاخبار هم بنام علیشیر نوایی در نهصد و چهار شروع و در نهصد و پنج ختم شده ، و بمنزله تلخیصی از کتاب روضه الصغای میر خوانداست . سال تألیف سه کتاب دیگرش : اخبار الاخبار و منتخب تاریخ و صاف و مکارم الاخلاق بتحقیق برنگارنده معلوم نیست ، اما مسلم است که آنها نیز از مولفات قبل از حبیب السیر یعنی پیش از نهصد و بیست و هفت هجری قمری است .

« از جمله کتبی که بعد از حبیب السیر تألیف کرده ، همایون نامه است که پیش ذکر کردیم ، و دانستیم که این کتاب را بنام همایون شاه پسر بابر شاه دهلی بعد از نهصد و سی و هفت ، که مرگ بابر شاه است تألیف کرد . غیر از این مولفات دیگر هم داشته است که در مقدمه حبیب السیر بعد از ذکرش کتاب سابق الذکر ، عبارت « و دیگر نسخ » اشاره کرده و نام نبرده است .

«اکنون بشرح کتاب حبیب السیر که مقصد اصلی ماست می پردازیم:
کتاب حبیب السیر: معروفترین کتاب تاریخ فارسی، که بعد از
 عهد مغول تا کنون پس از روضه الصفا تالیف شده، همین کتاب حبیب السیر
 است...

«این کتاب از ابتدای تالیف تا کنون پیوسته مورد توجه و مراجعه
 فضلا و علاقه‌مندان بتاریخ قرار گرفته، و نسخ خطی بی حد و حصر از آن
 موجود است، که خود از اهمیت کتاب نزد فضلا و ارباب ادب حکایت می کند.
«اجزاء و مجلدات حبیب السیر: کتاب حبیب السیر مشتمل است
 بر یک مقدمه بنام افتتاح و خاتمه بعنوان اختتام، و سه مجلد که هر جلدی
 بچهار جزو بخش می شود، و بقول خودش جمعاً دوازده عقد است، که
 هر چهار عقدی در یک درج منظم شده است:

«مقدمه یا افتتاح: در ذکر احوال مخلوقات

خاتمه یا اختتام: در عجایب ربیع مسکون که بمنزله قسمت جغرافیا
 و کتاب مسالك و ممالك است.

جلد اول در تاریخ قبل از اسلام تا ظهور اسلام و احوال خلفای راشدین
 در چهار بخش: ۱- انبیاء و حکماء ۲- ملوک قدیم عرب و عجم و قیصره
 ۳- ظهور خاتم انبیاء ۴- خلفای راشدین.

جلد دوم - در ذکر مناقب ائمه اثنا عشر، و حکام بنی امیه و بنی عباس
 و سلاطین معاصر آنها، در چهار جزو یا چهار بخش: ۱- فضائل ائمه اطهار
 ۲- حکام بنی امیه ۳- خلفای عباسی ۴- طایقات سلاطین که معاصر عهد
 اموی و عباسی بوده اند.

جلد سوم - سلاطین و حکام بعد از خلفای عباسی، شامل سلسله‌های

مغول و تیمور و غیره ، تا اوایل عهد صفویه هم در چهار جزو : ۱- حکومت مغولان از چنگیز و اعقابش ۲- طبقات سلاطین معاصر عهد مغولان مانند اتابکان فارس و لرستان و غیره ۳- عهد تیموریان و اخلاف تیمور و سلاطین معاصر آندوره تا ظهور دولت صفوی (۱) ۴- ظهور دولت صفوی ، و شرح ایام شاه اسماعیل تا ماه ربیع الاول از سنه نهصد و سی هجری قمری (۲)...

بحث انتقادی درباره حبیب السیر

۱- جامعیت کتاب : کتاب حبیب السیر از جهت جامعیت و تنوع مطالب تاریخی ، مابین کتب تاریخ فارسی ، بعد از روضه الصفای میرخواند ، هیچ نظیر و مانندی ندارد (۳) و روی هم رفته جامعترین کتابی است که تا کنون در این موضوع تألیف شده ، و خوشبختانه نسخه کامل آن از دستبرد حوادث مصون و در دسترس طالبان مستفید قرار گرفته است .

صاحب حبیب السیر تمام قصص و افسانه ها و اساطیر مربوط بدوره های قبل از اسلام را با همه مطالب تاریخی دوره های بعد از اسلام تا زمان خودش ، که مقارن با عهد سلطنت سلطان حسین بای-قرا و شاه اسماعیل است ، در این کتاب درج کرده ، و از این جهت خدمتی بسیار بزرگ

(۱) این قسمت مهم از حبیب السیر عیناً از تاریخ ظفر نامه (فتح نامه) مولانا شرف الدین علی یزدی نقل شده است ، رجوع فرمایند بمقدمه **ظفر نامه** بقلم محمد عباسی ، طبع طهران ، ۱۳۳۶ شمسی .

(۲) مهمترین و مفیدترین و معتبرترین قسمت حبیب السیر همین بخش اخیر است ، که در شرح حوادث عصر مصنف است . م .

(۳) **تاریخ نیک پی** که تاریخ عمومی بسیار جامعی است ، و در همین عصر تألیف شده ، کاملاً همطراز با روضه الصفای و حبیب السیر است ، و نسخه خطی آن خوشبختانه موجود است . م .

بتاریخ و ادبیات ایران انجام داده است.

۲ - تقسیم حبیب السیر بدو بخش ممتاز : اما از نظر کلی مندرجات کتاب بدو بخش ممتاز تقسیم می شود :

«قسمت اول از آغاز خلقت عالم تا ظهور حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه ، که از افتتاح تا آخر جزو دوم از مجلد اول است ، مشتمل بر داستان تکوین عالم و آفرینش آسمان و زمین و تعیین اول مخلوقات و چگونگی خلقت آدم و حوا و قصص انبیاء و حکماء سلف از قبیل حکایت طوفان نوح و نمرود و شداد و اسماعیل و انبیاء بنی اسرائیل و قصه یوسف و فرعون مصر حضرت موسی و خضر و احوال لقمان و فیثاغورس و افلاطون و سقراط و ارسطو و امثال آن ، - و تاریخ سلاطین قدیم ایران از پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان و ملوک عرب و غیره ، بتفصیلی که در خود کتاب دیده می شود .

«قسمت دوم از ظهور اسلام تا اوایل عهد صفویه که در آغاز جزو سوم از مجلد اول است ، تا آخر بخش چهارم از مجلد سوم ، شامل وقایع ایام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خلفاء راشدین و ایمة اطهار و دولت اموی و خلفای عباسی و سایر طبقات سلاطین و ملوک اسلامی تا سال نهصد و سی هجری قمری ، که اواخر عهد شاه اسماعیل مؤسس سلطنت صفویه است .

۳ - بخش اول حبیب السیر از آغاز آفرینش تا ظهور اسلام .

«اکثر نوشته های قسمت اول کتاب حبیب السیر از نوع اساطیر و قصص و افسانه های ملی و مذهبی است ، که همه ملل و اقوام عالم کم و بیش

داشته و دارند؛ و سرتاسر مندرجات کتاب در این قسمت تکرار مطالبی است که در کتب تاریخ و قصص قدیمتر مخصوصاً روضة الصفا که بزرگترین سند و سرمشق تألیف خواندمیر بوده است، درج شده، و همان روایات و حکایات را با تغییر عبارات و احياناً بدون تصرف نقل کرده، و غیر از تفننات منشیانه چیزی بر مسطورات گذشتهگان نیفزوده است.

«همین مطالب بود که پیش اسلاف مادر قرون متمادی جز و حقایق مسلم تاریخی پذیرفته شده بود، و آنرا بعنوان وقایع و قضایای محققه برای یکدیگر زبان بزبان، و کتاب بکتاب نقل و روایت می کردند؛ و در صحت این قضایا مخصوصاً روایاتی که بوجهی از جوه با مبادی کتب مذهبی مانند تورات و قرآن مجید ارتباطی داشت، اصلاً انکار و تردید نداشتند، تا بتحقیق و احتجاج محتاج باشد.

«دلیل قاطع و حجت بالغه ایشان در تصدیق و نقل این قضایا روایاتی بود، که در کتب سیر الملوك و قصص الانبياء و تاریخ طبری و نوشته های اصمعی و واقدی و ابوحنیفه دینوری و امثال آن خوانده، یا از مشایخ معتمد خویش شنیده بودند؛ و عالیترین درجه ثبت و تحقیقشان این بود، که چیزی را بدون سند مشاهده یا قرائت کتب و سماع از شیوخ ننویسند، و روایات را جرح و تعدیل نکنند، و موثق را از ناموثق تمیز بدهند.

«صاحب حبیب السیر در مندرجات قسمت اول کتاب، آن درجه از تحقیق و تشیع را هم نداشته، و فقط بنوشته های منظم مرتب قبل از خودش، مخصوصاً روضة الصفا اعتماد، و همانها را نقل کرده، و در منقولات خود نهایت امانت و درستی را بخرج داده است، چندانکه خواننده این کتاب چندان احتیاجی بر روضة الصفا نخواهد داشت، و اگر

روضه الصفا را خوانده باشد، از مطالعه این کتاب هیچ لذت و تمتعی نخواهد برد.

۴ - فواید خواندن و دانستن داستانهای انبیاء و پادشاهان قدیم.

«با این احوال خواندن آن مطالب، برای کسانی که با فنون تاریخ و ادبیات سروکار دارند، و در تتبع احوال و افکار ملل و اقوام کار می کنند، دارای فوائد و نتایج بسیار است، که از آنها صرف نظر نمی توان کرد، چه بر فرض که اطلاع از آن قصص و حکایات برای خود تاریخ فی نفسه از نظر صحت و سقم قضایا و سرگذشت حوادث واقعی مفید نباشد، قدر مسلم برای تاریخ تحول افکار و شرح رموز و اسرار روایات و داستانهای ملی و مذهبی «۱»، و برای تاریخ خود تاریخ کاملاً مفید و سودمند، بلکه از بعضی جهات لازم و در بایست است. بسیاری از امثال و قصص انبیاء سلف در قرآن مجید ذکر شده، و تفسیر این آیات محتاج بدانستن آن روایات است.

۵ - نفوذ قصص انبیاء و داستانهای قدیم در ادبیات.

«از جهت دیگر، تمام حکایات و داستانهای ملی و مذهبی قدیم به همین شکل که در نوشته های حبیب السیر و روضه الصفا و نظایر آن میخوانیم مانند قصه خلقت آدم و حوا، و اخراج ایشان از بهشت بسبب خطای تناول از شجره منیه و قصه هاییل و قابیل، و هاروت و ماروت، و دعوت چند صد ساله نوح و گلستان شدن آتش بر حضرت خلیل، و ریاضت شاقه ایوب، و حکایت چوپانی کردن شعیب، و سرگذشت موسی با فرعون و

(۱) منظور استاد آن قسمت از علوم جدید است، که فولکلور

Folklore خوانده می شود، و بی نهایت مهم است. م

خضر و هارون، و داستان یحیی و عیسی و امثال آن، و همچنین افسانه‌های
 سیمرغ و زال، و جنگ رستم با اسفندیار و نظایر آن، در زبان و ادبیات ما
 نفوذ کرده، و در مدت چندین قرن تکرار شده، که حالت لغات و اصطلاحات
 و کنایات و امثال سایرۀ اصلی بومی را بخود گرفته است، و عبارت دیگر
 اگر خود داستان و افسانه در اصل جزو اساطیر و خرافات بوده، از جنبۀ
 ادبی حکم اصول و مبنای مسلمۀ را پیدا کرده است، بطوریکه ادراک
 معانی و لطایف اشعار و منشآت و محاورات متداول فارسی زبانان، بخواندن
 و دانستن این بخش از کتاب حبیب السیر و نظایر آن نیز قطعی و مسلم است
 «محض نمونه پاره‌یی از اشعار گویندگان معروف را که در آنها
 اشاره به داستانهای انبیاء سلف شده، و بر سبیل نمودار عشری از اشعار،
 و دانه‌یی از خروار است ذکر می‌کنیم:

ناصر خسرو گوید:

ورت آرزوی لذت حسی بشتابد پیش آرزقرآن سخن آدم و حوا

☆☆☆

بهارون ماداد موسی مر آنرا نبوده است دستی بدان سامری را

☆☆☆

چو هاروت و ماروت لب خشك از آنست

ابر شط و دجله مر آن بدنشان را

☆☆☆

چو هاروت ار توانستی باینجا آیی از گردون

از اینجا هم توانی شد برون چون زهرۀ زهرا



اندیشه کن از حال براهیم و ز قربان و آن عزم براهیم که برد ز پسر سر



که پسر بود دوبر آدم را مه قابیل و کهترش هابیل

مرکبین را خدای مابگزید تابکشتهش بدین حسد قابیل

خاقانی گوید :

مریم بکر معانی را منم روح القدس عالم ذکر معالی را منم فرمان روا

حسن یوسف را حسد بردند مشتی ناسپاس

قول احمد را خطا گفتند جمعی ناسزا

لشکر عائد و کلک من چو صرصر از صریر

نسل یا جو جند و نطق من چو صور اندر صدا



کمان گروه کبران ندارد آن مهره

که چار مرغ خلیل اندر آورد زهوا



یوسف من گر ک مست باده بکف صبح فام

وز دولب باده رنگ سر که فشان از عتاب

هست چو صبح آشکار کز رخ یوسف برد

دیده یعقوب کحل فرق زلیخا خضاب

عطسه او آدم است عطسه آدم مسیح

اینست خلف کز شرف عطسه او بود باب

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی گوید :

باد شاگرد دم عیسی شده است از بهر آنک

چشم نر کس را کشد بی ماء حصرم تو نیا

سعدی می فرماید :

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتی بان

چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتی بان

☆☆☆

گرش بیننی و دست از ترنج نشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

☆☆☆

حافظ :

پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم

☆☆☆

در آسمان نه عجب گر بگفته حافظ سرود زهره برق آورد مسیحا را

☆☆☆

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی

☆☆☆

آینه سکند جام جم است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی کاین کیمای هستی قارون کند گذارا

قسمت عمده مثنوی مولوی تفصیل همین قصص و حکایات است.

بخش دوم حبیب السیر از ظهور اسلام

تا اوایل عهد صفوی

در بخش دوم که مولف وارد مسائل و قضایای تاریخی شده، تاجایی

که در حوصله اطلاع و استقصاء وی بوده ، تاریخ همه سلسله ها و طبقات سلاطین و حکام معروف بعد از اسلام را تا زمان خود نوشته ، و در این قسمت نیز بقول خودش ، از بحار مؤلفات افاضل التقاط کرده ، و از نوشته های پیش مخصوصاً روضة الصفا مایه گریه ، و مندرجات آن کتاب را با اطلاعات تازه تر که مربوط به عصر زندگانی خود او می باشد ، در این کتاب درج کرده است.

مختصات حبیب السیر و امتیاز آن از روضة الصفا و تواریخ دیگر

» برای اینکه خوانندگان از مزایای حبیب السیر و قسمتهای اضافی این کتاب بر روضة الصفا بخوبی اطلاع پیدا کنند ، بتوضیح ذیل مبادرت می کنیم :

» کتاب روضة الصفا ی هفت جلدی (چات بمبئی مورخ ۱۲۶۳ قمری و ۱۸۴۷ مسیحی) تا آنجا که ریخته قلم خود میر محمد بن خاوند شاه ، معروف به میر خواند است ، پایان جلد ششم ، که در تاریخ امیر تیمور و جانشینان اوست ، تا وفات سلطان ابوسعید تیموری در دوم رجب سال ۸۷۳ قمری و شماره اسلامی یازده پسر او ختم می شود .

» و تفصیل احوال و وقایع پسران ابوسعید را مو کول بمجلد هفتم می کند ، که اثری از آن موجود نیست ، و اگر در این باره و قسمتهای دیگر از قبیل تاریخ ایام ممدوحان و مریدان خود ، سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیر نوایی چیزی نوشته باشد ، شاید از سواد بیاض نیامده ، و اصلاً از بین رفته ، یا مسوداتش بدست نوه دختری او خواند میر صاحب حبیب السیر افتاده و در تالیف خود از آن استفاده کرده است ، اما نگارنده معتقدم که اصلاً چیزی راجع به تاریخ بعد از ۸۷۳ ننوشته بود و دلیل خود را بعداً خواهم گفت .

«هر چه گو باش، قطعی است که نوشته‌او، یادداشت‌های میرخواند از ماه ذی‌القعدة سنه ۹۰۳ که تاریخ وفات اوست تجاوز نخواهد کرد، و بعد از آن هر قدر علاوه باشد، ساخته قلم و پرداخته فکر و اهتمام خواندمیر صاحب حبیب‌السير و از مختصات کتاب اوست که در اصل روضة‌الصفاء و کتب دیگر سابقه ندارد، و بعد از خواندمیر نیز هر کس در این باره چیزی نوشته، مأخذش همین کتاب حبیب‌السير است.

مدت پنجاه و هفت سال تاریخ اختصاصی معاصر حبیب‌السير بعد از تاریخ اختتام روضة‌الصفاء

آن قسمت که مربوط بزمان خود خواندمیر است، و باین سبب آنرا معتبرترین و تازه‌ترین اجزاء کتاب باید شمرد، تاریخ متجاوز از نیم قرن یعنی حدود پنجاه و هفت سال می‌باشد، از ماه رجب سنه ۸۷۳ که سال وفات سلطان ابوسعید کورکان و تاریخ پایان جلد ششم روضة‌الصفاء بوده، تا ماه ربیع‌الاول از سال نهصدوسی، و آخر عهد شاه اسماعیل صفوی که تاریخ ختم حبیب‌السير است، چنانکه قسمت معاصر روضة‌الصفاء که بخشی از جلد ششم، متعلق بدوره تیموریان است، مهمترین و متفق‌ترین بخشهای آن کتاب محسوب می‌شود.

تحقیق در تاریخ تألیف روضة‌الصفاء و قسمت اختصاصی حبیب‌السير

«دلیل اینکه قسمت اختصاصی حبیب‌السير را مدت پنجاه و هفت سال از ۸۷۳ - ۹۳۰ گفتم، این است که تاریخ ختم تألیف روضة‌الصفاء بطوری که خود مولف اتفاقاً در اثناء مطالب کتاب تصریح کرده سنه ۸۹۹ هجری است، باین قرار که :

«در حوادث سنه هشتصد و سیزده، ایام سلطنت شاه رخ پسر امیر تیمور



بقعه می‌بی شهر بانواز آثاردوره دیلمیان

که از وی بخاقان سعید عبارت کرده است ، می گوید در این سال بنای مدرسه و خانقاه که در شمالی قلعه اختیارالدین طرح کرده بودند ، باتمام رسید « و اکنون که تاریخ هجری بسنه تسع و تسعین و ثمانمائنه منتهی شده ، درغایت معموری است » (ص ۲۸۱ جلد ششم روضة الصفا طبع بمبئی سنه ۱۲۶۳ قمری) ، و جلوتر از آن در مجلد پنجم ، ضمن وقایع سلطنت او کتای قآن می نویسد : « اکنون قریب بسنه تسعمائنه هجری است » (ص ۵۹) .

« پس معلوم می شود که در سنه ۸۹۹ ، که سه چهار سال با آخر عمر میرخواند رسیده بود ، بتألیف جلد پنجم و ششم اشغال داشته و دنباله حوادث را تا سال هشتصد و هفتاد و سه نوشته بوده است و از نوشته های خود در خانمه مجلد ششم ، معلوم می شود که در آن ایام سخت مریض بوده ، و از شدت درد کرده و ضعف جگر سخت می نالیده ، تاریخ وقایع جلوس شاهرخ را ، که مصادف با سال ۸۰۷ بعد از مرگ پدرش امیر تیمور کورکان بود ، تا سنه وفات سلطان ابو سعید تیموری یعنی هشتصد و هفتاد و سه ۸۷۳ در حال رنجوری و ناتوانی تألیف کرده ، بطوری که از شدت درد قادر بر نشستن و خاستن ، و تحریر يك صفحه پشت سر هم نبوده است (خانمه مجلد ششم روضة الصفا . ص ۴۰۸ طبع بمبئی) .

« از طرف دیگر می بینیم ، صاحب حبیب السیر ، که نزدیکترین اشخاص باوست ، در سرگذشت احوالش می نویسد ، در اواخر ایام حیات میل از ورا و انقطاع از مردم کرده ، از اختلاط خلایق دامن درچید ، و مدت يك سال در گازرگاه بیرون شهر هرات گذرانید و اکثر اوقات رابعبات و کسب سعادت اخروی مصروف داشت ، و در ماه رمضان نهصد و دو ، بسبب

ابتلا بمرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت کرده ، بر بستر ناتوانی افتاد و مدتی بیمار بستری بود ، تادر دوم ذی القعدة نهصد و سه وفات یافت (جزو ۳ حبیب السیر، ص ۳۰۲ و جلد هفتم روضة الصفا ص ۱۲۴)

«از مجموع این قرائن بنظر نگارنده چنین مستفاد میشود ، که صاحب روضة الصفا بعد از سنه ۸۹۹ که سال اشتغال بتألیف مجلد پنجم و ششم آن کتابست ، تاهنگام وفات (ذی القعدة ۹۰۳) سه چهار سال آخر عمر را پیوسته در بیماری و نقاهت بسر می برده و یک سال از این مدت را هم در انزوا و عبادت گذرانده و روی هم رفته در این مدت حال تألیف و تحریر برای او دست نداده و در نتیجه روضة الصفا ی او بمجلد ششم باده بیست سطر از دیباچه جلد هفتم ، ختم شده ، و بانجام دادن وعده یی که در خانمه آن مجلد برای مجلد هفتم می دهد و می گوید : « آنچه بر سبیل تفصیل بنظر رسید ، در مجلد سابع بعد از اراده قادر صانع رقم زده کلك بیان خواهد گشت » (خانمه جلد ششم روضة الصفا طبع بمبئی ص ۴۰۸) توفیق نیافته است .

« بهمین دلیل در سابق اظهار عقیده کردم که مؤلف روضة الصفا اصلاً چیزی راجع بوقایع بعد از ۸۷۳ ننوشته بود و هر چه از این تاریخ بیعد نوشته شده باشد مربوط بصاحب حبیب السیر و از مزایا و مختصات این کتابست .

تحقیق در باره جلد هفتم روضة الصفا

«اما جلد هفتم روضة الصفا که دنباله شش جلد دیگر بنام محمد بن خاوند شاه میرخواند در بمبئی بسال ۱۲۶۳ قمری موافق ۱۸۴۷ مسیحی طبع شده است ، مشتمل بر تاریخ ایام سلطان حسین بایقرا از هنگام ولادت

تاوفات و سرگذشت اعقاب وی تا ماه ذی القعدة سال ۹۲۹ (تسع و عشرين و تسعمائه)، که حدود بیست و شش سال بعد از وفات میرخوانده مؤلف روضه الصفا می شود، فقط قسمت دیباچه کوتاهش که حدود بیست سطر چاپی است، ظاهراً از خود میرخواند، و باقی عیناً حرف بحرف ریخته قلم خواند میر در کتاب حبیب السیر است، که آنرا بی کم و زیاد از روی این کتاب نقل و جلد هفتم روضه الصفا قرار داده اند (تمام جلد هفتم روضه الصفا، که در چاپ متداول بمبئی صد و چهل و چهار صفحه می شود، عین کتاب حبیب السیر است، جزو ۳ مجلد ۳ صفحات ۲۳۹-۳۲۰ چاپ طهران سنه ۱۲۷۱ قمری). «عجب این است که در همین مجلد صفحه ۱۲۴ شرح حال میرخواند مؤلف روضه الصفا باز کر تاریخ وفاتش در دوم ذی القعدة (۹۰۳) همانطور که در سطور قبل نقل کردیم درج شده (این شرح حال در حبیب السیر چاپ طهران، جزو سوم مجلد سوم ص ۳۰۲ مسطور است) و در خاتمه نیز اشعاری که اشاره بنام خواجه حبیب الله ممدوح و مشوق صاحب حبیب السیر وارد آمده است ...

«باری یکی از خصایص و مزایای کتاب حبیب السیر تاریخ حدود ۵۷ سال (۸۷۳ - ۹۳۰) دوره معاصر مؤلف است که از اواسط جزو سوم از مجلد سوم شروع و بخاتمه جزو چهارم از این مجلد، که پایان مجلدات کتابست ختم می شود. واضح است، که این قسمت از نظر تاریخی بسیار معتبر و گرانبها و از قسمتهای اول کتاب تازه تر و مفیدتر است.

تذکره رجال حبیب السیر

«امتیاز دیگر حبیب السیر از روضه الصفا و سایر تواریخ سابق (۱)

(۱) علی الظاهر در این مورد، کتاب گرانبهای البدایه و النهایه تألیف بقیه حاشیه در صفحه بعد

این است، که در آخر هر دوره بی ازادوار تاریخ، فصلی بخصوص در شرح حال وزرا و صدور و رجال واجله سادات و نقبا و مشایخ علما و فضلا و شعرا و ارباب قلم و هنرمندان معروف آن دوره نوشته که از فصول ممتاز بسیار مهم و سودمند این کتابست . . .

« خوشبختانه این خوش سلیقگی، که خواندمیر در حبیب السیر بکار برده سر مشق مؤلفان دوره صفوی مخصوصاً صاحب عالم آرای عباسی واقع شده، که در پایان تاریخ هریک از سلاطین صفویه فصلی جامع در تذکره مشاهیر رجال معاصر وی شامل طبقات فقها و شعرا و ارباب قلم و هنرمندان و اسامی وزراء و صدور نوشته که از قسمتهای بسیار سود بخش متقن آن کتاب است .

سبك نثر و انشاء حبیب السیر

« صاحب حبیب السیر بشرحی که پیش گفتیم در ظل تعلیم و تربیت جد مادری خود میرخواند مؤلف روضه الصفا بیار آمده بود، و در حق وی هم از نظر اخلاقی و هم از جنبه علمی و ادبی اعتقادی بسزاداشت، و منشآت او را بکمال بلاغت و فصاحت می ستود، و چون بصحت نوشته های وی در روضه الصفا اطمینان و اعتماد داشت، و اسلوب انشاء او را نیز می پسندید، آن کتاب را سر مشق تألیف خود قرار داده، و تقریباً همان شیوه را در تنظیم و ترتیب و سبك تحریر و نگارش حبیب السیر پیروی نموده، و از

بقیه حاشیه از صفحه قبل

عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی الدمشقی (متوفی ۷۷۴ هجری قمری) سر مشق صاحب حبیب السیر بوده است، و بنا بر این خواندمیر را نمی توان مبتکر تذکره رجال در ادوار مختلفه تاریخی شمرد. البدایه و النهایه نخستین بار در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک هجری قمری مطابق هزار و نهصد و سی و دو میلادی در مصر بطبع رسیده است. م

شدت عنایتی که بگفته‌ها و نوشته‌های استاد خود داشته است محتویات کتاب او را احیاناً با همان تعبیرات، که بیش و کم تصرف در آن شده باشد، یعنی با تغییر و تبدیل و جابجا کردن کلمات، یا ایجاز و اطناب عبارات نقل کرده است و این عمل از وی بعقیده من ناشی از کثرت ممارست و همان شدت عنایت است، نه داخل باب انتقال و سرقت.

« باری سبك انشاء حبیب‌السير بشیوه منشیانه معمول رایج آن زمان یعنی قرن نهم و دهم هجری است که روح صنعتگری در ادبیات نیز نفوذ کرده، پیکر نظم و نثر فارسی را بصنایع ظریفه بدیع آراسته بود. «روشن‌تر بگوییم: دوره تیموریان را از نظر جامع کلی، باید عهد صنایع ظریفه شمرد، همان تکلفات و ریزه کاریها که در فنون خط و نقاشی و تذهیب و تشعیر و سوخت سازی و منبت کاری و امثال آن بکار میرفت، در سبك شعرا و نویسندگان نیز کم و بیش اثر بخشید، و شیوه مصنوع مترسلانه، که از دوره‌های قبل وارد ادبیات فارسی، مخصوصاً نثر شده بود در آن دوره مورد قبول و پسند طبایع واقع شده رایج و معمول گردید، و همچنین سبك منشیانه بود، که دنباله‌اش بدوره‌های بعد کشید، و از ایران هم بواسطه سلاطین تیموری به هندوستان انتقال یافت (۱) و هر چه پیش آمد بر تکلف و تصنع افزوده شد. . . (۲)

(۱) چنانکه سابقاً نیز متذکر شده‌ایم، سبك نثر کتب تاریخی کسه در هندوستان تألیف شده، هرگز بطور کلی تحت تأثیر این شیوه مترسلانه قرار نکرفته است، مخصوصاً آثار گرانهای تاریخی نویسندگان نامدار **ابوالفضل علامی مصنف اکبر نامه** را باید از این حکم کلی مستثنی داشت؛ همچنین کتاب عظیم‌الحجم و جلیل‌القدر **آیین اکبری** نیز دارای نثری ساده و روشن و بلیغ و شیواست. م

(۲) مقدمه حبیب‌السير، بقلم جناب آقای همایی، طبع ۱۳۳۳ شمسی.

صفحات ۷۷۱-۷۷۲: فردوسی .

شاردن نخستین مستشرق نامداری است که در حدود سیصد سال پیش از استاد طوس و شاهکار جاویدان وی بتفصیل سخن بمیان آورده و درباره خصوصیات تاریخی و عظمت بین المللی شاهنامه موشکافی ها کرده است، ولی چون بعضی نکات و نواقص در آن بنظر رسید، بشگارش سطور ذیل مبادرت ورزید :

« علی الظاهر معتبرترین و قدیمی ترین کتابی که در آن ، در باره فردوسی سخن بمیان آمده ، همانا مجمع النوادر نظامی عروضی سمرقندی است که در حدود پانصد و پنجاه هجری تصنیف شده است. در مقاله دوم از این کتاب نفیس ، درباره استاد طوس چنین آمده :

« استاد ابو القاسم فردوسی از دهاقین طوس بود ، از دیهی که آن دیه را باز خوانند ، و از ناحیت طبران است ، بزرگ دیهی است و از وی هزار مرد بیرون آید .

» فردوسی در آن دیه شو کتی تمام داشت ، چنانکه بدخل آن ضیاع ازامثال خود بی نیاز بود ، و از عقب یک دختر بیش نداشت ، و شاهنامه بنظم همی کرد ، و همه امید او آن بود ، که از صله آن کتاب ، جهاز آن دختر بسازد . بیست و پنج سال در آن کتاب مشغول شد ، که آن کتاب تمام کرد ، و الحق هیچ باقی نگذاشت ، و سخن را با آسمان علین برد ، و در

عذوبت بماء معین رسانید؛ و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند، که اورسانیده است، در نامه ای که زال همی نویسد بسام نریمان بمازندران، در آن خال که بارودابه دختر شاه کابل پیوستگی خواست کرد :

یکمی نامه فرمود نزدیک سام	سراسر درود و نوید و خرام
نخست از جهان آفرین یاد کرد	که هم داد فرمود و هم داد کرد
وزو باد برسام نیرم درود	خداوند شمشیر و کویال و خود
چمانندۀ چرمه هنگام کرد	چرانندۀ کر کس اندر نبرد
فزاینده باد آورد گاه	فشاننده خون زابر سیاه
بمردی هنر در هنر ساخته	سرش از هنر گردن افراخته

«من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی بینم، و در بسیاری از سخن عرب هم، چون فردوسی شاهنامه تمام کرد، نساخ او علی دیلم بود، و راوی ابودلف، و وشکرده خیی قتیبه، که عامل طوس بود و بجای فردوسی ایادی داشت، نام این هر سه بگوید :

ازین نامه از نامداران شهر	علی دیلم و بودلف راست بهر
نیامد جز احسنتشان بهرام	بگفت اندر احسنتشان زهرام
حیی قتیبه است از آزادگان	که از من نخواهد سخن رایگان
نیم آکه از اصل و فرع خراج	همی غلطم اندر میان دواج
«حیی قتیبه عامل طوس بود، و اینقدر او را واجب داشت و از خراج	

فرو نهاد، لاجرم نام او تا قیامت بماند، و پادشاهان همی خوانند. پس شاهنامه علی دیلم در هفت مجلد نبشت، و فردوسی بودلف را بر گرفت، و روی بحضرت نهاد غزنین، و بیایمردی خواجه بزرگ احمد حسن کاتب عرضه کرد، و قبول افتاد؛ و سلطان محمود از خواجه منتها داشت. اما

خواجۀ بزرگ منازعان داشت، که پیوسته خاک تخلیط در قدح جاه او همی انداختند، محمود با آن جماعت تدبیر کرد، که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند: پنجاه هزار درم، و این خود بسیار باشد، که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب (۱)، و این بیت بر اعتزال او دلیل کند، که او گفت:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را
و بر رخص او این بیتها دلیل است که او گفت:

خردمند کیتی چو دریا نهاد	بر انگیخته موج ازو تند باد
چو هفتاد کشتی درو ساخته	همه به ادب آنها بر افراخته
میانه یکی خوب کشتی عروس	بر آراسته همچو چشم خروس
پیمبر بدو اندرون به اعلی	همه اهل بیت نبی و وصی
اگر خلد خواهی بدیگر سرای	بنزد نبی و وصی کیر جای
کرت زین بد آید گناه منست	چنین دان و این راه راه منست
برین زادم و هم برین بگذرم	یقین دان که خاک پی حیدرم

«و سلطان محمود مردی متعصب بود، درو این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد. در جمله بیست هزار درم بفردوسی رسید. بغایت رنجور شد و بگرمابه رفت و برآمد، فقای بخورد و آن سیم میان حمامی و فقای قسم فرمود. سیاست محمود دانست، بشب از غزنین بر رفت، و بهری بدکان اسمعیل و راق پدر ازرقی فرود آمد، و شش ماه در خانه اومتواری بود، تا طالبان محمود بطوس رسیدند و باز گشتند، و چون فردوسی ایمن شد، از هری روی بطوس نهاد، و شاهنامه برگرفت و بطبرستان شد، بنزدیک سپهبد شهریار، که از آل باوند در طبرستان پادشاه ابود، و آن خاندانی

(۱) راجع بمعزله رجوع فرمایند به کتاب الانتصار تألیف ابی الحسن الخياط المعتزلی، طبع بیروت ۱۹۵۷.

است بزرگ، نسبت ایشان بیزد کرد شهریار پیوندد، پس محمود راهجا کرد در دیباچه بیتی صد، و بر شهریار خواند و گفت: من این کتاب را از نام محمود بنام تو خواهم کردن، که این کتاب همه اخبار و آثار جدان تست. شهریار او را بنواخت، و نیکوییها فرمود و گفت: یا استاد! محمود را بر آن داشتند، و کتاب ترا بشرطی عرضه نکردند و ترا تخلیط کردند، و دیگر تو مرد شیعی، و هر که تولی بخاندان پیامبر کند، او را دنیای بهیج کاری نرود، که ایشان را خود نرفته است. محمود خداوند کار من است، تو شاهنامه بنام او را کن، و هجواو بمن ده تابشویم، و ترا اندک چیزی بدهم. محمود خود ترا خواند و رضای تو طلبید، و رنج چنین کتاب ضایع نماند؛ و دیگر روز صد هزار درم فرستاد، و گفت: هر بیتی بهزار درم خریدم، آن صد بیت بمن ده و بامحمود دل خوش کن؛ فردوسی آن بیتها فرستاد. بفرمود تابشستند. فردوسی نیز سواد بشست و آن هجو مندرس گشت، و از آن جمله این شش بیت بماند:

مرا غمز کردند کآن پرسخن	بمهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار	و گر چند باشد پدر شهریار
ازین در سخن چند ارم همی	چو دریا کرانه ندانم همی
بنیکی نبی شاه را دستگاه	و گرنه مرا برنشاندی بگاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود	ندانست نام بزرگان شنود

«الحق نیکو خدمتی کرد شهریار مر محمود را، و محمود از و منتها داشت. در سنه اربع عشرة و خمسمائه بنشابور شنیدم از امیر معزی، که او گفت: از امیر عبدالرزاق شنیدم بطوس، که او گفت: وقتی محمود

به هندوستان بود، و از آنجا باز گشته بود؛ و روی بغزنین نهاده، مگر در راه او متمرّدی بود، و حصاری استوار داشت، و دیگر روز محمود را منزل بردر حصار او بود. پیش او رسولی بفرستاد، که فردا باید، که پیش آیی و خدمتی بیاری، و بارگاه ما را خدمت کنی، و تشریف پیوشی و باز کردی. دیگر روز محمود برنشست و خواجه بزرگ بردست راست او همی راند، که فرستاده باز گشته بود، و پیش سلطان همی آمد. سلطان بسا خواجه گفت: چه جواب داده باشد؟ خواجه این بیت فردوسی بخواند:

اگر جز بکام من آید جواب من و کرز و میدان افراسیاب
 «محمود گفت: این بیت کراست، که مردی ازو همی زاید؟ گفت:
 بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست، که بیست و پنج سال رنج برد، و چنان کتابی تمام کرد، و هیچ نمره ندید. محمود گفت: سره کردی، که مرا از آن یاد آوردی، که من از آن پشیمان شده‌ام. آن آزاد مرد از من محروم ماند، بغزنین مرا یاد ده، تا او را چیزی فرستم. خواجه چون بغزنین آمد، بر محمود یاد کرد. سلطان گفت: شصت هزار دینار ابوالقاسم فردوسی را بفرمای، تا به نیل دهند، و با شتر سلطانی بطوس برند. و از او عذر خواهند. خواجه سالها بود، تا درین بنسد بود. آخر آن کار را چون زر بساخت، و اشتر کسپیل کرد، و آن نیل بسلامت بشهر طبران رسید، و از دروازه رودبار اشتر درمی شد، و جنازه فردوسی بدروازه رزان بیرون همی بردند، در آن حال مذکری بود در طبران، تعصب کرد و گفت: من رها نکنم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند، که او را فاضی بود! و هر چند مردمان گفتند با آن دانشمند درنگ گرفت (۱).

(۱) راجع باین دانشمند رجوع فرمایند بمقدمه کشف المحجوب ترجمه محمد

عباسی، طهران ۱۳۳۶.

درون دروازه باغی بود ملک فردوسی، او را در آن باغ دفن کردند. امروز هم در آنجاست، و من در سنهٔ عشر و خمسمائه آن خاک را زیارت کردم. گویند از فردوسی دختری ماند سخت بزرگوار، صلت سلطان خواستند که بدو بسپارند، قبول نکرد و گفت: بدان محتاج نیستم! صاحب برید بحضرت بنوشت، و بر سلطان عرضه کردند. مثال داد، که آن دانشمند از طبران برود، بدین فضولی که کرده است، و خانمان بگذارد، و آن بخواجه ابوبکر اسحق کرامی دهند، تا رباط چاهه، که بر سر راه نیشابور و مرو است در حد طوس، عمارت کند. چون مثال بطوس رسید، فرمان را امتثال نمودند، و عمارت رباط چاهه از آن مال است (۱) .



شاردن تعداد ابیات شاهنامه را هفتاد هزار بیت گفته، و این قول مطابقت دارد با روایت قزوینی در آثارالبلاذ، که او نیز همچنین آورده است. در کتاب هزارهٔ فردوسی، در این مورد چنین آمده:

« این کتاب جسیم شامل قریب پنجاه هزار بیت است. اگر چه معروف آنست، که شاهنامه شصت هزار بیت دارد، و خود فردوسی نیز گوید: « ز ابیات غرا دوره سی هزار... »

« با وجود این قریب بیقین است، که این فقره از بابت مسامحه در عدد و مبالغه است، چنانکه نولدکه نشان می دهد، از چهل نسخه خطی شاهنامه، که تا حال عدهٔ ابیات آنها معلوم است، اغلب آنها میان

(۱) مجمع النوادر (چهار مقاله) بتصحیح علامهٔ فقید محمد قزوینی.

چهل و هشت هزار و پنجاه و دوهزار ، و يك نسخه شصت و يك هزار و دوست و شصت و شش بیت دارد ، ولی این نسخه‌ها ، که ابیات آنها زیاده‌تر است ، ملحقات زیادی دارند ، وغالباً برزوانه داخل آنها شده . اشتها اینکه شاهنامه مشتمل بر شصت هزار بیت است ، قدیم است ، و حتی ابن-الائیر در کتاب المثل السائر ، که در نیمه اول قرن هفتم هجری تألیف شده ، نیز چنانکه بیاید ، عده ابیات شاهنامه را بهمین عدد قید می‌کند ، ولی عجب آنست که قزوینی در آثار البلاد عده ابیات را هفتاد هزارمینویسد ، و این فقره (اگر غلط طبع یا نسخه نباشد) بالاترین مبالغات در عده ابیات است . که بنظر نگارنده رسیده است (لباب الالباب عوفی عده ابیات شاهنامه را هشتاد هزار حساب می‌کند ، چه بیست هزار بیت بدقیقی و شصت - هزار دیگر) نیز بفردوسی نسبت می‌دهد ، اگر در لفظ « بیست هزار » دقیقی سهو از کاتب نباشد ، این قول اعظم مبالغات می‌شود « (۱) .



جامع ترین و دقیق ترین تحقیقات علمی و انتقادی را راجع به شاهنامه و فردوسی ، ثئودور نولدکه (۲) مستشرق شهیر آلمانی در رساله نفیسی بنام حماسه ملی ایران (۳) بعمل آورده است ، که در مجموعه اساس فقه اللغة ایرانی (۴) بطبع رسیده ، و بعدها بسال ۱۹۲۰ جداگانه

(۱) هزاره فردوسی ، ص ۹۹ ، طهران ۱۳۲۲ شمسی .

(۲) Theodore Noeldeke .

(۳) Das Iranische Nationalepos .

(۴) Grundriss der Iranischen Philologie,
Herausgegeben von Wilh . Geiger und Ernst
Kuhn, Zweiter Band 1876 - 1704, S(130 - 211)

نیز منتشر شده است (۱) . این رساله کرائبها مأخذ و اساس کار تمام کسانی بوده است، که بعدها راجع به شاهنامه و فردوسی و حماسه سرایی بحث کرده‌اند .



۱ - این رساله نفیس بقلم بزرگ علوی بفارسی ترجمه شده است

(۱۳۰۹ - ۱۳۲۷ هجری شمسی) .



ص ۷۷۲: علی الظاهر تاریخ ایران از روایات و کتب بهدینان اقتباس شده است . . .

«دراینکه در زمان ساسانیان و خصوصاً در اواخر آن، کتب متعددی در زبان پهلوی چه راجع بتاریخ و چه راجع بداستان یا قصه‌ها (رومان) و یا کتب روایات و قصص مذهبی موجود بوده شک نیست، و قسمتی از آنها باغلب احتمال در موقع تدوین داستان ملی بکار رفته. ما اسامی عده‌ای از این کتب را بواسطه آنکه در قرون اولی اسلام هنوز در دست بوده، و خبر آنها در کتب عربی قدیم ثبت شده، و یا بواسطه ترجمه آنها بعربی و فارسی (که اغلب آن ترجمه‌ها نیز از میان رفته و اسم آنها باقی مانده) می‌دانیم. بدبختانه عین متن پهلوی هیچ کتابی از این مقوله، غیر از کارنامه اردشیر بابکان، و یادگارنامه زیرتا امروز نمانده، و کتب پهلوی موجوده امروزی، که يك شرح کامل نود و سه کتاب از آنها را وست (۱) ثبت و تدوین کرده، اغلب از عهد بعد بعد از انقراض ساسانیان

(۱) West im Grundriss der Iranischen Philologie.

است ، و فقط یازده کتاب از آنجمله غیر مذهبی است . (۱)
 « پیش از آنکه بشرح کیفیت تألیف تاریخ بزرگ ایران در زبان پهلوی ، که مأخذ اساسی اغلب مؤلفین بعد از اسلام و شاهنامه هاست بپردازیم ، یک فهرست مختصری از بعضی کتب موجود در عهد ساسانیان که امروز از میان رفته و فقط اسم آنها (اغلب بواسطه ترجمه عربی آنها) برای ما مانده ثبت می کنیم .

« بیش از همه جا در کتاب الفهرست (تألیف ابوالفرج محمد بن اسحق ابن ابی یعقوب النذیم المعروف بوراق بغدادی متوفی سنه ۳۸۵) که در سنه سیصد و هفتاد و هفت تألیف شده ، اسامی عده ای معتدبه از کتب ایرانی قدیم پیدا می شود ، که ترجمه عربی اغلب آنها و متن اصلی بعضی هنوز در اواخر قرن چهارم هجری یعنی در همان زمان نظم شاهنامه فردوسی در دست بوده ، اینک اسامی آن کتب :

کتب مانی و مخصوصاً « شاپور کان » (۲)

(۱) قدیمترین نوشته های پهلوی (غیر از منقورات سنگی و سکه ها و مهرها) که امروز در دست است ، بعضی رساله ها والواح پهلوی است ، که اخیراً از خرابه های شهر تورفان (در ترکستان چین) پیدا شده ، و اغلب راجع بمذهب مانی است ، و عده ای اوراق است ، که در مصر در ناحیه فیوم پیدا شده ، و روی پاپیروس نوشته شده .

(۲) این کتب از قدیمترین کتب ایرانی بوده ، که در آن وقت در دست بوده ، و بقول مؤلف کتاب الفهرست ، از هفت کتاب مهم مانی ، یکی بزبان پارسی (پهلوی) و باقی سریانی بوده ، و شاید کتاب پارسی همان کتاب معروف « شاپور کان » بوده ، که برای شاپور اول ساسانی تألیف کرده ، ولی اینکه مؤلف الفهرست آن را دیده ، و بیرونی در آثار الباقیه مطالبی از آن نقل می کند ، احتمال سریانی بودن آن را تقویت می کند ، مگر آنکه فرض بقیه حاشیه در صفحه بعد

و کتب خلفای او (۱)

کتاب آیین نامه (۲)

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

کنیم که ترجمه عربی آن موجود بوده . اسامی کتب مانی علاوه بر کتاب الفهرست در تاریخ یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح) که در حدود دویست و شصت نوشته شده، ثبت شده است با نقل بعضی مطالب از آنها و خصوصاً از شاپورکان. در کتاب الملل والنحل شهرستانی (ابوالفتح محمد بن عبدالکریم متوفی سنه ۵۴۸) نیز از کتاب شاپورکان و از يك کتاب دیگر مانی که بکتاب « الحيله » موسوم بوده ، و ابواب آن مرتب بتربیب حروف تهجی بوده ، مطالبی منقول است . در مجمل التواریخ نیز کتابی بمانی نسبت داده موسوم به « صوب » .

(۱) در کتاب الفهرست علاوه بر کتب مهمه مانی، اسامی هفتاد و شش رساله از تألیفات مانی و خلفای او ذکر شده، که بعضی از آنها اسم فارسی دارد .

(۲) این کتاب را بقول صاحب کتاب الفهرست، ابن المقفع بعربی ترجمه نموده، و بقول مسعودی (کتاب التنبيه والاشراف صفحه ۱۰۴) خیلی بزرگ بوده، مشتمل بر هزاران اوراق و تمام آن پیدا نمی شد ، مگر پیش مؤسسان و سایر رؤسای زردشتیان، و کتاب گهنامه (گاه نامه) که در آن درجات و رتب دولتی و مذهبی رسمی ممالک ایران ثبت شده بوده و ششصد مراتب در آن شرح داده شده بود ، از اجزای این کتاب بوده است. آیین نامه ظاهراً معنی وسیعی داشته، و مجموع رساله‌هایی را که در آیین (آداب) جنگ و فن لشکر- کشی، تیر اندازی، چوگان بازی و آیین پیشین گوئی از روی دلالت پرواز مرغان و درباب نصایح پادشاهان گذشته در آداب سلطنت بوده، آیین نامه می خواندند، که در عربی « آداب » نامیدند. این کتاب را ابن- المقفع بعربی ترجمه کرده و اقتباساتی از آن در کتاب « عیون الاخبار » ابن- قتیبه (ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه متوفی سنه ۲۷۶) باقی است و مخصوصاً يك فصل کامل آن در خصوص تفأل و تطییر (زجر و عیافه) در عیون- الاخبار درج است . مسعودی (ابوالحسن علی بن الحسین متوفی سنه ۳۴۶) نیز آن کتاب را در دست داشته و آن را کتاب « الرسوم » نامیده، و در کتاب بقیه حاشیه در صفحه بعد

کتاب کليلة ودمنه (۱)

کتاب مزدك نامه (۲)

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مروج الذهب شرحی از آن درج کرده. مؤلف کتاب الفهرست چندجا ذکر از این کتاب نموده، و ثعالبی (ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل متوفی سنه ۴۲۹) نیز در غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم از آن کتاب نقل می کند. شرح مختصری هم از مضمون آن در باب نهم کتاب مرزبان نامه آمده. بارون روزن در جلد هشتم (Melange Asiatique) شرحی درباره آیین نامه نوشته.

(۱) این کتاب در زمان خسرو انوشیروان از هندی به پهلوی ترجمه شده و ابن المقفع آنرا از پهلوی به عربی ترجمه کرده، و ابان لاحقی آن ترجمه را بنظم در آورده بود. مطابقت کامل متن عربی آن (که امروز در دست است، و همان ترجمه ابن المقفع است) با اصل پهلوی، از مطابقت آن با ترجمه قدیم سریانی که امروز موجود است و مستقیماً در همان عهد انوشیروان از پهلوی ترجمه شده، معلوم میشود، این فقره دلیل مهمی است بر مراعات دقت در ترجمه از طرف ابن المقفع، که در ترجمه «خداینامه» نیز می شود استدلال بآن کرد اصل هندی کليلة ودمنه حالاً در دست است. در کتاب «اخیار الطوال» دینوری (صفحه ۸۹) در ضمن قصه بهرام چوبین مذکور است، که جاسوس خسرو پرویز خبر آورد که بهرام بهر خانه ای فرود می آید، کتاب کليلة ودمنه را خواسته مشغول مطالعه آن می شود. توضیح آنکه از مطابقت ترجمه ابن المقفع با ترجمه سریانی کليلة ودمنه، مسلم می گردد که مترجم عربی نکات بدیع و مهمی از خود باصل کليلة افزوده است (باب برزویه) و این قسمت در ترجمه سریانی موجود نمی باشد. م.

(۲) این کتاب که باز ابن المقفع آن را به عربی ترجمه کرده، و ابان لاحقی بنظم آورده بوده، ظاهراً قصه ای افسانه مانند بوده، و در قرن سوم هجرت در ایام خلیفه معتصم هنوز موجود و متداول بوده، و افشین (خیزدین کاوس بن خانانخره بن خرا بغره اشروسنه ای) در موقع محاکمه خود در سنه ۲۲۵ به محمد بن عبدالملک الزیات نسبت داد، که آن کتاب را و کليلة ودمنه رادر منزلش دارد.

کتاب هزار افسان (۱)

کتاب هزاردستان (۲)

کتاب سندباد (۳)

کتاب قصه بهرام چوبین (۴)

(۱) ترجمه این کتاب به عربی الفلیل و لیلیه نامیده شد، بقول مولف کتاب الفهرست، اولین قصه‌ای بوده که در ایران تالیف شده. مسعودی در مروج الذهب اسم این کتاب را هزار افسانه ثبت میکند. توضیح آنکه در دیوان حکیم قطران ارموی نیز نام «هزار افسان» آمده است. م. م. (۲) شاید يك نوع دیگری از الفلیل بوده.

(۳) این کتاب از هندی به پهلوی ترجمه شده بود، و ابان لاحقی ترجمه عربی را که از آن در دست بوده، بنظم آورده بوده. مسعودی در مروج الذهب گوید، این کتاب در عهد کورش پادشاه هند در آن مملکت تألیف شده. بعدها خواجه عمید قناوزی این کتاب را از پهلوی بفارسی ترجمه کرد، یعنی از فارسی غلیظ بفارسی ساده آورد. توضیح آنکه سند بادنامه را ظهیری سمرقندی در سده هفتم هجری از نو بفارسی انشاء کرد، و تحریر وی از امهات نثر فصیح فارسی شمرده می‌شود. احمد آتش این کتاب را در ترکیه بطبع رسانیده و بضمیمه يك نسخه از ترجمه عربی سند بادنامه منتشر ساخته است. م. م.

(۴) این کتاب قصه‌ای (رومان) بوده به پهلوی، که مضمون آن در شاهنامه داخل شده، از این کتاب مسعودی در مروج الذهب (جلد ۲ صفحه ۲۲۳) ذکر می‌کند، و بقول کتاب الفهرست جبلة بن سالم آنرا به عربی ترجمه کرده، بواسطه ترجمه آن به عربی، در کتاب سیر الملوك عربی، که در باب تاریخ ایران نوشته شده بود، داخل شده، و امروز نیز تقریباً تمام آن در کتاب دینوری (ابوحنیفه احمد بن داود متوفی سنه ۲۸۲) باقی است.

بنابته تحقیقات نولد که این کتاب در اواخر اساسانیان در زمان سلطنت پوران (سنه ۱۰ هجری) یا سال اول سلطنت یزدگرد سوم تألیف شده بود. در ترجمه فارسی تاریخ طبری نیز بلعمی بنقل از «کتاب اخبار ملوك عجم» حکایت بهرام چوبین را افزوده.

کتاب التاج (۱)

کتاب عهد اردشیر (۲)

کتاب الادب الكبير

(ماقرا حسیس ☆)

کتاب الادب الصغير (۳)

کتاب الیتیمه فی الرسائل (۴)

(۱) این اسم لابد ترجمه عربی اسم اصلی کتاب است. در الفهرست دوبار اسم کتاب التاج برده شده؛ یکی در سیرت انوشروان که ابن المقفع به عربی ترجمه کرده و دیگری کتاب التاج و آنچه ملوک ایران بدان تفال می کردند. از کتاب التاج ترجمه ابن المقفع در کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه اقتباساتی موجود است، و اغلب آنها را جمع بحکایت های خسرو پرویز است، (۲) این کتاب محتمل است همان کارنامه اردشیر باشد. مسعودی نیز کتابی با اسم «کرناج» (کارنامک) در سیرت و گزارش آداب اردشیر ذکر می کند. این کتاب را بلاذری و ابان لاحق بشعر به عربی ترجمه کرده بودند. در کتب مورخین عرب منقولاتی از این کتاب موجود است، و در دست مؤلف مجمل التواریخ (۵۲۰) ترجمه عربی آن بوده.

این کلمه ناخواناست، و شاید تصحیف اسم فارسی کتاب است، و گمان می رود، که مرکب ازدو کلمه است، و کلمه دوم لفظ آیین بوده.

(۳) اخیراً دو کتاب باین دو اسم، منسوب باین المقفع در مصر طبع شده. توضیح آنکه چندی پیش رساله ای بنام «ادب الوجیز» بفارسی در طهران منتشر شد (با اهتمام مرحوم خلخالی)، که به قیده ناشر ترجمه و تحریر همان کتاب الادب الصغير ابن المقفع توسط خواجه نصیرالدین طوسی است. م.

(۴) کتاب الیتیمه یا الدرۃ الیتیمه از ابن المقفع بقدری مشهور است، که احتیاج بشرح زیاد در باب آن نیست. در کتب مؤلفین عرب خیلی ذکر آن و منقولات از آن آمده، و ثعلبی در ثمار القلوب از آن بابی نقل کرده و گوید ضرب المثل بلاغت بوده، و کتاب الفهرست آنرا جزو پنج کتابی می شمارد، که خوبی آنها جماعی است، بقول الفهرست این کتاب نیز ترجمه از فارسی بوده است.

کتاب الزهرو برداسف (۱)

کتاب الصيام والاعتکاف

زیج الشهریار (۲)

(۱) اسم این کتاب در جای دیگر از کتاب الفهرست هم «بلوهر و بردانیه» آمده، که تصحیف «بلوهر و بوذاسف» است. این کتاب ابتدا در ایران تألیف شده، اصل آن از تاریخ زندگی بودا مؤسس مذهب بودایی در هند برداشته شده، و بدست مؤلفی مسیحی تبدیل شکل داده، و بقلب مسیحی ریخته شده، و مانند يك قصه‌ای پرداخته شده، در آن «یوذاسف» (که تصحیف لفظ بوذاسف است) که پسر پادشاه هند است، مایل بدین عیسوی شده، و برخلاف میل پدر خود، با وجود سختگیری وی، بدالت بلوهر مسیحی می‌شود، و عاقبت پدر رانیز هدایت می‌کند. این قصه ظاهراً از پهلوی ب سریانی و عربی، و از سریانی بـ زبان گرجی و یونانی ترجمه شده. ترجمه یونانی آن را در اوایل تاریخ هجرت، ولسی پیش از سنه سیزده يك راهب یونانی در صومعه «سابا» (نزدیک بیت المقدس) تألیف کرده، و نسخه یونانی و عبرانی و حبشی و ارمنی و چندین نسخه مختلف عربی آن بدست مارسیده. ترجمه یونانی مذکور منشأ قصه معروف «بارالام و یوسافات» شده، که در تمام اروپا معروف است، و در قرون وسطی بسیار رایج بوده، و با غلب زبانهای فرنگی ترجمه شده. يك نسخه فارسی این کتاب، که مأخذش کتاب کمال الدین و تمام النعمه ابن بابویه (ابو جعفر محمد بن علی قمی معروف بصدوق و متوفی ۳۸۱) است، موجود است، و ابن بابویه نیز از محمد بن زکریاء رازی نقل کرده. کتاب «بوذاسف و بلوهر» عربی و فارسی، قالب ریزی تازه اسلامی همین قصه مسیحی است. کلمه یوذاسف و بوذاسف و بوذاسف تصحیف «بوداراف» است، که اسم اصلی «بودا» است، پیش از بعثت او، وقتی که شاهزاده بود، و «بلوهر» شاید همان «بلهرا» است که جغرافیون عرب آنرا بزرگترین پادشاه هندی خوانند. توضیح آنکه در کتاب شگفتی‌های جهان باستان (ترجمه فارسی سلسله التواریخ یعنی سیاحتنامه سلیمان و ابوزید سیرافی بقلم محمد عباسی طهران، ۱۳۳۴) از «بلهرا» مکرر یاد شده است. م. (۲) زیج شهریار، زیج رسمی و معمول به ایران در عهد ساسانیان بوده، و کلمه زیج نیز معرب از فارسی است.

اختیارنامه (۱)

کتاب سیرک در علم طب (۲)

کناش تیادورس (۳)

کتاب بوسفاس و فسلسوس (۴)

کتاب حجد حسروا (۵)

کتاس المرس (۶)

افسانه و کشت و گذار (خرافه و نزهه)

کتاب خرس و روباه.

کتاب روزبه یتیم .

کتاب مشک زنانه و شاه زنان (۷)

(۱) باغلب احتمال تصحیف لفظ «خدای نامه» است، بدلیل آنکه در الفهرست گوید: کتاب سیره الفرس المعروف باختیار نامه، و نسخه بدل «خدار نامه» هم دارد .

(۲) این کتاب که بطور مختلف اسم آن ثبت شده (شیرک وچرك) در طب هندی بوده، و بقول کتاب الفهرست، ابتدا از هندی بفارسی ترجمه شده بود، و عبدالله بن علی آنرا از فارسی بعربی تفسیر نمود .

(۳) تیادورس که بقول الفهرست ایرانی مسیحی بوده، همان (Theodorus) است، و باغلب احتمال این کتاب در زبان سریانی بوده.

(۴) این کتاب و هشت کتاب مذکور بعد از آن، در کتاب الفهرست جزو کتب ایرانیان در افسانه و سمر ذکر شده، و بعید نیست که بعضی از اینها در زبان سریانی بوده . در مجمل التواریخ گوید: کتاب یوسیفاس و همچنین، کتاب سیماس در عهد اشکانیان تألیف شده، و این دو کتاب با کتاب مروك (۵) از جمله هفتاد کتابی بوده، که در عهد این طبقه ساخته شده.

(۵) احتمال ضعیف میرود، این قصه حکایت زن خسرو پرویز و مسکدانه جاریه او باشد، که در کتاب المحاسن و الاضداد جاحظ ذکر از او شده .

کتاب نمرود پادشاه بابل

کتاب خلیل ودعد (۹)

کتاب رستم واسفندیار (۱)

کتاب شهربراز بابرویز (۲)

کتاب کارنامه انوشیروان (۳)

کتاب دارا و بت زرین

کتاب بهرام و نرسی

کتاب انوشروان (۴)

کتاب بنیان دخت

کتاب بنیان نفس

کتاب بهرام دخت (۵)

(۱) این کتاب و چند کتاب بعد از آن در کتاب الفهرست جزو کتب ایرانیان در خصوص سیر و قصه‌های صحیح پادشاهان ذکر شده، و گوید که جبلة بن سالم آنرا به عربی ترجمه کرده، و در اینصورت باید از قدیمترین ترجمه‌های عربی بوده باشد، زیرا که جبلة، چنانکه بیاید، پسر سالم بن عبدالعزیز کاتب، و صاحب‌الدیوان (وزیر رسائل) هشام بن عبدالملك اموی (متوفی سنه ۱۲۵) بوده.

(۲) این کتاب ظاهراً قصه‌های شهربراز فرخان، سردار بزرگ خسرو پرویز بود که بعدها پادشاه شد.

(۳) کارنامه انوشیروان در قرون اولی اسلام معروف بوده، و به عربی «کتاب الکازنامه» نامیده میشد. از این کتاب در کتب عربی قدیمی اقتباساتی شده، و يك قسمت بزرگی از آن، در کتاب «تجارب الامم» مسکویه (ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب متوفی سنه ۴۲۱) باقی است.

(۴) این کتاب غیر از کتاب «کارنامه انوشیروان» است.

(۵) این سه کتاب آخرین درباه بوده.

کتاب الفال.

کتاب الاختلاج.

کتاب آیین چوگان بازی .

کتاب آیین تیراندازی بهرام گور یا بهرام چوبین .

کتاب فن جنگ و آداب سواران و چگونه پادشاهان چهار حدود مملکت را بوالیان می سپردند .

کتاب آداب جنگ و قلعه کشایی و شهر گیری و کمین گذاشتن و جاسوس فرستادن و اسلحه خانه تعبیه کردن (۱).

کتاب معالجه چهارپایان و اسب و استر و گاو و گوسفند و شتر و شناختن قیمت آنها و داغ کردن آنها (۲).

کتاب بیطاری.

کتاب بازشکاری.

کتاب زادان فرخ در تربیت پسرش (۳).

کتاب مهاد و حسیس مؤبدان به بزرجمهر بن بختکان (۴)

(۱) بقول الفهرست، از کتابی که برای اردشیر بابکان تصنیف شده، عبری ترجمه شده .

(۲) این کتاب را اسحق بن علی بن سلیمان عبری ترجمه کرد .

(۳) این اسم در کتاب الفهرست زاد الفروخ نوشته شده، ولی شکی نیست که تصحیف از زادانفرخ است. يك ایرانی باین اسم (زادانفرخ بن پیری) مستوفی مالیه عراق ، در خدمت حجاج بن یوسف بوده ، و در سنه ۸۲ وفات کرده .

(۴) ظاهراً اسم این کتاب تصحیف «مهر آذر جشنس» است . مهر آذر یا «آذر مهر» اسم مؤبد ولایت فارس بوده، که در زمان قباد (۴۸۸ - ۵۳۱ میلادی) بامزدك مجادله کرد. بقول کتاب الفهرست: ابوالحسن علی بن عبیده- الریحانی کاتب، متوفی سنه ۲۱۹ نیز کتابی بهمین اسم داشته .

کتاب وصیت نامه نوشیروان باهلبیت خود.
 کتاب وصیت نامه اردشیر بابکان بیسرش شاپور.
 کتاب مؤبدان مؤبد در حکمت و پند و آداب.
 کتابی دیگر در وصیت نوشیروان بیسرش، که ترجمه عربی آن
 به «عین البلاغه» موسوم بود.
 کتاب نامه نوشیروان بمرزبان و جواب او.
 کتاب آنچه بحکم اردشیر از کتابخانه‌ها استخراج شد، از آنچه
 حکما در باب سیاست ملک داری نوشته‌اند.
 کتاب سکر سری بن مردیود (۱) به هر مزین نوشیروان، نامه نوشیروان
 به جواسب (جاماسب؟) و جواب او.
 کتاب سیره نامه تألیف حداهود بن فرخزاد در اخبار واحادیث (۲)
 زراوه (۳) (۴).
 پیران و یسک نامه (۴).
 کتاب شطرنج (۵).

- (۱) اسم اولی روشن نیست و یوستی آنرا «سگز نبری» خوانده، واسم دوم باغلب احتمالات «مرد بود» است، و یا باحتمال ضعیف «مزد بود».
- (۲) اغلیبی از این کتب آخری (یعنی یازده کتاب آخری) معلوم نیست مأخذ صحیحی داشته باشد، و ممکن است بعضی از آنها بزبان عربی نوشته، و اسناد بسلطین یا حکمای ایران داده شده، و یا از طرف مؤبدان و ادبای ایرانی بعد از اسلام در زبان پهلوی تألیف شده باشند.
- (۳) اسم یک کتابی است در مذهب زردشتی، که پیش افشین در موقع گرفتاری او بحکم خلیفه معتمد پیدا شد (تاریخ طبری، سلسله ۳، ص ۱۳۱۸).
- (۴) اسم این کتاب در لغت «فرس اسدی طوسی» در ماده «وستاناد» ذکر شده، که بلغت پهلوی و منظوم بوده، و یک بیت از آن درج شده، ولی معلوم نیست که حقیقه پهلوی قدیمی بوده.
- (۵) اصل متن پهلوی این رساله هنوز در دست است، و در سنه ۱۳۰۲ م بطبع رسیده.

کتاب سکیران (۱).

گاهنامه (۲).

کتاب تصاویر سلاطین ساسانی (۳).

(۱) از این کتاب مسعودی در مروج الذهب (جلد ۲، ص ۱۱۸) خبر می‌دهد، و می‌گوید که: حکایت قتل افراسیاب و جنگهای او و پیکارهای میان ایران و توران، و قتل سیاوخش و اخبار رستم بن‌دستان، اخبار اسفندیار بن بستاسفین لهراسف، و قتل او در دست رستم، و قصه قتل رستم از طرف بهمن ابن اسفندیار، و سایر قصص عجایب ایرانیان قدیم، و اخبار آن، تماماً و مشروحاً در کتابی که ترجمه کتاب سکیران است، مندرج است، و ایرانیان این کتاب را تعظیم کرده و محترم می‌شمارند؛ چه اخبار نیاکان و سیر پادشاهان آنها، در آن محفوظ است، و آن را ابن المقفع از فارسی قدیمی به عربی ترجمه کرده. اصل اسم این کتاب روشن نیست، و نسخه بدل «نسکین» و «تبکتکین» و «نبکش» آمده. يك احتمال ضعیفی بخاطر می‌رسد، که شاید با کلمه «سکساران» و «سکستان» (سیستان) ارتباطی داشته باشد.

(۲) این کتاب ظاهراً مثل سالنامه و تقویم سالیانه بوده، که در آن امورات رسمی مملکتی و درجات و رتبه کشوری و لشکری را ثبت می‌کردند، و بقول مسعودی از اجزاء کتاب «آیین نامه» بوده.

(۳) از این کتاب حمزه اصفهانی نقل می‌کند، و مسعودی (کتاب التنبیه والاشراف ص ۱۰۶) گوید، که در سنه سیصد و سه هجری در اصطخر پیش بعضی از دودمانهای نجبای ایرانی، يك کتاب بزرگی دیده، که مشتمل بر خیلی از علوم ایرانیان و اخبار پادشاهان آنها و ابنیه آنها و سیاست آنها بود، که در سایر کتاب ایرانی مانند خدای نامه و آیین نامه و گاهنامه یافته نمی‌شد، و صور بیست و هفت پادشاه ساسانی، در آن مصور بود و تساریخ آن کتاب چنان بود، که از روی آنچه در خزائن سلاطین ایران پیدا شده، جمع آورده شده، و در نیمه جمادی الاولی سنه صد و سی و سه پراخته گشته و برای هشام بن عبدالملك بن مروان اموی از فارسی به عربی ترجمه شده بود.

کتاب کاروند (۱)

نامه تنسر (۲)

این بود خلاصه‌ای از فهرست کتبی که اسامی آنها به‌مارسید، و اغلب به‌ربی ترجمه شده بود، و اگر کسی در کتب عربی قرون اولی اسلام تتبع کامل نماید، شاید مبلغی بر این فهرست علاوه تواند کرد. علاوه بر این کتب، ظن قوی بر آنست، که اغلبی از قصه‌های رزمی و بزمی ایرانی قرون اولی اسلام، که شعرای عرب و عجم نظم یا تحریر کرده‌اند، منشأ پهلوی (ولو کوچکتر) داشته‌اند، مانند: وارق و عذرا، وویس و رامین، و شاد بهر، و عین الحیوة، و خسرو و شیرین، و خیلی دیگر. در مجمل‌التواریخ گوید: «و حکیمان بسیاری جمع شدند پیش او (اردشیر بابکان)، که علم را خریداری بود، چون هر مز آفرید و بدروز و بزرجمهر و آیزداد، و اینها همه مصنف کتابهای علوم بوده‌اند، از هر نوع که از آن بسیاری نقل کردند. بالفاظ تازی . . .»

خدای نامه

سیر ملوک الفرس - شاهنامه

«غیر از کتبی که ذکرش گذشت، یک کتاب مهم دیگری هم در

(۱) از این کتاب جاحظ در کتاب البیان والتبیین ذکر نموده، و گوید هر که خواهد، در صنعت بلاغت کامل شود، و در لغت متبحر شده و غریب (یعنی لغات غیر مأنوسه) را بشناسد، کتاب کاروند را بخواند.

(۲) نامه تنسر هر بهدان هر بهد اردشیر بابکان به شاهزاده طبرستان، از قدیمترین اسناد عهد ساسانیان بوده، و ابن المقفع آنرا به‌ربی ترجمه کرده بود، و حالا فقط ترجمه فارسی نسخه ابن المقفع در کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار بازمانده.

اواخر دوره ساسانیان تألیف شده، که هم‌توان گفت مهمترین کتب باقیه از آن دوره بود، و هم برای موضوع ما مناسبت مستقیم دارد، و آن کتاب تاریخ پادشاهان ایران است، که بدلائل زیادی (۱) وجود آن برای ما ثابت شده، و اسمش نیز بدست آمده. مقصود کتاب «خدای نامک» پهلوی است؛ (خدای نامه) که بهمان معنی شاهنامه بوده (۲) و ما از مقدمه بایسنقری (۳)

(۱) اولاً آنکه تقریباً آنچه از تاریخ ایران از ماخذ بومی (در زبان عربی و فارسی) در دست مانده، در همه ماخذ مستقله قدیمه، که نقل از همدیگر نکرده اند، متشابه و بظن قوی متحد المنشاء هستند، و لابد از يك ماخذ مشترك کتبی قدیمتری برداشته اند، و ثانیاً اسمی که از خدای نامه و ترجمه آن در کتب عربی مانند الفهرست و کتاب حمزة بن الحسن اصفهانی (موسوم بتاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء که در سنه ۳۵۱ تألیف شده) و کتب مسعودی مانده، و از ترجمه های متعدد آن سخن رفته، و ثالثاً ذکر که از کتاب شاهنامه قدیم عهد ساسانیان در مقدمه شاهنامه فردوسی آمده، دلایل وجود این کتاب بزرگ است، که اساس مشترك شاهنامه و سیر الملوك های عربی بوده، فردوسی نیز در شاهنامه گوید:

یکی نامه بداز که باستان فراوان بدواندرون داستان

پراکنده در دست هر موبدی ازو بهره برده هر بخردی

(۲) خدای نامه ظاهراً بمعنی نامه خداوندان یعنی پادشاهان بوده، که ترجمه عربی آن «تاریخ ملوك الفرس» یا «سیر ملوك الفرس» شد، و بعدها باغلب تألیفاتی، که از روی آن کتاب یا ترجمه عربی آن، در عربی بعمل آمد «سیر الملوك» اسم داده شد؛ و ظاهراً از قرن سوم هجری باینطرف بتألیفاتی که در فارسی عهد اسلامی در آن زمینه شد «شاهنامه» اسم دادند. يك احتمال دیگری هم در مسئله هست، و آن این است که شاید خدای نامه اصلاً عنوان قسمت اولی کتاب، یعنی تاریخ پیشدادیان بوده، و بعدها بمسامحه بطور عام استعمال شده، چه مسعودی در مروج الذهب دوبار ذکر کرده، که طبقه اول ملوك ایران را «خداهان» می نامیدند. ثعالبی نیز در کتاب غرر اخبار الملوك الفرس (صفحه ۲۳۹) بکیخسرو نسبت می دهد، که گفت عادت در قدیم بر آن جاری شده بود، بقیه حاشیه در صفحه بعد

شاهنامه فردوسی می‌دانیم، که سلاطین ساسانی بجمع و تدوین اخبار و نواریخ گذشتگان از پادشاهان اهتمامی داشتند، و از آنجمله خسرو انوشروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) مخصوصاً باین کار توجهی داشت. مندرجات مقدمه مزبور، که در سنه ۸۲۹ تحریر شده، اگرچه در خیلی مطالب آن محل اعتماد نیست، اما در این فقره و کیفیت جمع اولین شاهنامه، که ظاهراً از روی مآخذ قدیمی است، بسیار قریب با اعتماد و تصدیق است (۱) بموجب مندرجات این مقدمه، ابتدا بحکم نوشیروان تاریخی پادشاهان ایران از همه ممالک ایران جمع آوری شده «ویوسته باطراف و اکناف جهان کس فرستاده، تا در هر مملکت حکایات ملوک آنجا را تحقیق می‌کردند، و نسخه آن بکتابخانه می‌سپردند»، ولی تاریخی کامل و جامع ایران را، ابتدا بحکم وی یک دهقانی (۲) عالم، موسوم به دانشور (بقول مقدمه شاهنامه: از روی همان کتب تاریخی متفرقه خزانه نوشروان) تألیف کرده و پرداخت،

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

که پادشاهان پیشینیان ما را «خدایان» (ارباب) بنامند، ولی اینکه حمزه اصفهانی گوید، که اولاد ماهویه قاتل یزدگرد آخری را در مرو، هنوز «خداه‌کشان» می‌نامند، دلیل بر آنست که این استعمال تا آخر ساسانیان باقی بود.

(۳) امیرزاده بایسنقر، که در سنه ۸۳۸ وفات کرد، نواده امیر تیمور لنک معروف به گورکان است. مشارالیه بتصحیح شاهنامه همت گماشته، و مقدمه متداولی که در دیباچه اغلب شاهنامه‌ها درج است، بحکم او نوشته شده.

(۱) راجع بمقدمه‌های گوناگون شاهنامه، اعم از قدیم و جدید، رجوع فرمایند بمقاله عالمانه علامه فقید محمد قزوینی (بیست مقاله جلد دوم، و هزاره فردوسی).

(۲) مقصود از دهقانها در عهد ساسانیان، و بعد از آن تا دوسه قرن، ملاکین و نجایای ایران بوده، که در واقع ستون محکم هیأت اجتماعی و نگهبان آداب و روایات ملی بودند.

که ظاهراً همان خدای نامه پهلوی (۱) بوده. این کتاب از کیومرث گرفته، تا آخر سلطنت خسرو پرویز (۲) برشته تحریر کشیده بود، و آن اساس بزرگ سیرالملوکهای عربی، و شاهنامههای فارسی دوره اسلامی است. کتاب مزبور قطعاً از روی اسناد و مأخذ کتبی تألیف شده، زیرا که بدون همچو مأخذی ممکن نبود با این همه تفصیلات مرتبه و معینه از افواه جمع - آوری شود. دلایل و قرائین زیادی بصحت اسناد تألیف این کتاب مهم بعهد یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی موجود است (۳). در مقدمه قدیم شاهنامه (غیر بایسنقری) در ضمن اسامی مؤلفین تاریخ ایران، اسم فرخان (یافرخانی) موبد زمان یزدگرد بن شهریار مذکور است (۴)؛ و در بعضی نسخه های دیگر از آن مقدمه، اسم رامین از درباریان آن پادشاه نیز ثبت

(۱) اینکه در زمان ساسانیان در دفاتر رسمی دولتی، جسدول سلاطین گذشته و مدت سلطنت آنها، بدون فرق گذاشتن میان دوره اساطیری و تاریخی حقیقی، از کیومرث تا آن زمان ثبت بوده، از مأخذ و مدارک مختلف ثابت شده، و مخصوصاً از نوشته های آگاثیاس مورخ یونانی قرن ششم میلادی معلوم می شود که در زمان خسرو انوشروان ((دیفتر)) های، یعنی دفترهای رسمی وقایع موجود بوده، که بدقت و مواظبت تمام نگاه می داشتند. ولی این فقره معلوم نیست، که داستانها و افسانه های راجع باشخص سلاطین و پهلوانان هم کتباً محفوظ بوده، یا در افواه دائر بوده است.

(۲) صحت این مطلب را «نولدکه» ثابت کرده، باین دلیل که تواریخ و داستانها، که از مأخذ مختلفه در دست است، تا آخر سلطنت پرویز مطابق همدیگر می رود، و پس از آن اختلاف پیدا می شود، و این فقره دلیل بر تغییر مأخذ است.

(۳) از جمله بردن اسم خسرو پرویز با احترام و طعن بر پسرش شیرویه قرینه این مطلب است، زیرا که یزدگرد از نسل خسرو پرویز بود ولی نه از شیرویه. (۴) در نسخه برلین، که خیلی مغلوط است «فرخان موبد بن یزدگرد ابن شهریار» نوشته شده.

شده. از مجراهای مختلف ما تا اندازه‌ای از مندرجات آن کتاب میزانی بدست داریم، مثلاً در تطابق قسمتی از مندرجات کتب عربی در تاریخ ایران و شاهنامه فردوسی، که بواسطه ترجمه فارسی (نه ترجمه عربی) به خدای نامه منتهی می‌شود، بعضی قسمتهای آن کتاب اصلی پیداست. مندرجات این کتاب بسیار حماسی و وطن پرستانه و مقید بطرفداری از خاندان سلطنت و طعن بر غاصبین و یاغیان و همه جا رزمی و رجزی بوده، و هم از نطقهای جلوس پادشاهان و خطابه‌های خیلی منشیانه و وصایای سیاسی (عهد) و پند و اندرز پادشاهان با عبارت پردازی و سخن‌سرایی (که از قدیم مرغوب ایرانیان بوده) پر بوده، و مخصوصاً محاورات و خطابه‌های اخلاقی در آن خیلی زیاد بوده است.



«اسم کتاب پهلوی تاریخ ایران یعنی «خوانای نامک» که بعدها خدای نامه شد، بواسطه مؤلفین کتب عربی بر ما معلوم است (۱)؛ و چنانکه گفتیم بمعنی نامه خداوندان یعنی نامه خسروان بوده، که بعدها بهمان معنی (برای احتراز از لفظ خدای) کلمه شاهنامه معمول شد. این کتاب را ابتدا عبدالله بن المقفع ظاهراً در نیمه اول قرن دوم بعدی ترجمه کرد، و نام آن را بعدی «سیر ملوک الفرس» گذاشت، و بهمین واسطه تاریخ ایران و داستان سلاطین اساطیری در میان مسلمانان معروف شده، و در ادبیات عربی انتشار وسیع یافت، و باقصی بلاد مغرب و مصر و حجاز رسید، و قصص ایرانی چنان در میان اعراب متداول و رایج شد، که شعرای عرب در اشعار

خود از آنها سخن رانند (۱).

«چنانکه گفتیم، علاوه بر خدای نامه، قطعاً کتب تاریخی دیگری در زبان پهلوی بوده و مخصوصاً راجع به تاریخ خود ساسانیان، که ربطی به خدای نامه نداشته و مستقل بوده‌اند، و دلیل این مطلب آن است که در کتب تاریخی قدیم، و همچنین در شاهنامه در خصوص تاریخ ایران، خیلی روایات و مطالبی پیدا می‌شود، که از روایات ناشی از سیرالملوک ابن المقفع فرق زیاد دارد. علاوه بر این در تاریخ طبری، مثلاً در خصوص اردشیر بابکان، و سلاطین آخری ساسانی اخبار خیلی خوب و صحیح تاریخی آمده، که قطعاً از خدای نامه نبوده، و از ماخذ قدیم پهلوی بطور غیر مستقیم بدان کتاب گذشته، و نیز بعضی قصه‌ها و رومانهای پهلوی بوده، که قسمتی از مضمون آنها، بعد از تألیف خدای نامه، در تاریخ عمومی ایران داخل شده، مانند کارنامه اردشیر بابکان، که هنوز اصلش موجود است، و مانند رومان تاریخی مبسوط و دراز بهرام چوبین، که مضمون آنرا از کتب تاریخی عربی و ترجمه فارسی طبری و شاهنامه می‌شود بدست آورد، و آن را جبلة بن سالم بعربی ترجمه کرده، و شاید بدین جهت اسم بهرام چوبین در ادبیات عرب معروف شده بود (۲). شاید قصه رستم و اسفندیار نیز مستقلاً موجود بوده، که آنرا نیز جبلة مذکور ترجمه کرده، و همچنین کلیله و دمنه پهلوی، و سندباد (نامه) پهلوی، و یادگار زیران، و

(۱) ابونواس در قصیده مشهور خود، در هجو قبیله نزار، و ابوتمام در

مدح افشین از ضحاک و فریدون اسم برده‌اند و هکذا.

(۲) يك شاعر عرب در حدود سنه ۲۱۵ در شعر خود از چوبین اسم می‌برد

(الاغانی).

مزدک نامه وجود داشته، و شاید عده دیگری از کتب قصه یا آداب پهلوی، که ذکرش گذشت نیز در زمان تألیف خدای نامه بوده است. علاوه بر این ها محتمل است، که خیلی از قصه های (رومان) عاشقانه و یارزمی فارسی و عربی، که در قرون اولی اسلام (قرن دوم تا ششم) برشته انشاء یا نظم کشیده شده، و در میان عامه ایرانیان مطلوب و دایر بود، و موضوعشان نیز به داستانهای عهد قبل از اسلام و پهلوانان یا سلاطین قدیم (ایران) یا هند نسبت داده شده، نیز در عهد ساسانیان خواه اصل پهلوی آن (ولو مختصرتر) کتباً موجود بوده، و خواه مطالب آن در افواه سائر بوده است، مانند قصه ویس و رامین (۱) و وامق و عذرا (۲) و خسرو و شیرین و فرهاد (۳) و قصه های بهرام گورو

(۱) این قصه که فعلاً فارسی منظوم آن را در دست داریم، از نظم فخرالدین اسعد کرگانی در حدود چهار صد و چهل باغلب احتمال اصلاً پهلوی بوده، چنانکه در مقدمه آن گوید: «ولیکن پهلوی باشد زبانش» نداند هر که بر خواند بیانش «اگر چه معلوم نیست مقصود از «پهلوی» درین شعر همان پهلوی، اصطلاحی امروزه بوده، ولی مضمون کتاب هم که عشق برادر بخوهر باشد، مشکل است بعد از اسلام ترتیب داده شده باشد. در مجمل التواریخ گوید: «اندر عهد شاپور اردشیر قصه ویس و رامین بودست».

(۲) این کتاب اگر چه اسم عربی دارد، ولی ظاهراً ترجمه اسم فارسی آن بوده، و بقول دولتشاه سمرقندی کتاب وامق و عذرا ی قدیمی، که «حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده» بودند در عهد عبدالله بن طاهر امیر خراسان (۲۱۳-۲۳۰) در نیشابور بر او عرضه شد، و او حکم باتلاف آن کرد. این کتاب را عنصری برشته نظم کشیده بوده، ولی امروز نسخه آن در دست نیست، و فقط ترجمه ترکی آن در دست است، که شاعر عثمانی متخلص بلامعی متوفی ۹۳۷، آنرا از روی نظم عنصری بترکی در آورده. در کتاب الفهرست نسبت کتاب وامق و عذرا بسپهر بن هرون کتابدار مأمون خلیفه عباسی، که خود از مترجمین پهلوی عبری بوده، داده شده، ولی بعنوان تألیف نه ترجمه، و چون اینگونه نویسندگان بقیه حاشیه در صفحه بعد

داستان گرشاسف و قصه نریمان و سام و کیقباد و افراسیاب، و قصه کی شکن (۱)

بقیه حاشیه از صفحه قبل

ماهر در آن زمان کتبی از خود بسیاق کتب قدیم ایرانی می برداختند، چنانکه جاحظ در «البيان والتبيين» گوید که در کتبی که در دست مردم منسوب بایرانیان قدیم است، مشکوک است، که آیات ترجمه از فارسی است، و یا ابن المقفع، سهل بن هرون و غیرهما خود پرداخته نسبت بایرانیان داده اند؛ و نیز می دانیم که سهل بن هرون کتاب «ثعلبه و عفرا» را نظیر کلبله و دمنه برای مأمون ساخته لهذا اصل بودن کتاب و امق و عذرا قدری مشکوک فیه می شود. ابوریحان بیرونی متوفی سنه چهارصد و چهل هجری در فهرست کتب خود، از جمله ترجمه قصه و امق و عذرا را می شمارد. در مجمل التواریخ گوید، که: «اندر آخر دارابن داراب قصه و امق و عذرا بودست در زمین یونان، و بعضی گویند بعد پدرش...» و در تاریخ گزیده گوید، بعد اسکندر مكدونی بوده.

(۳) مقصود خسرو پرویز است، و شیرین یا «سیرا» زن مسیحی آرامی (سریانی) او بود این قصه تاریخی نیست ولی بعضی از حکایت شیرین و خسرو در کتاب المحاسن والاضداد جاحظ نیز موجود است، و شاید در زبان پهلوی اصل افسانه ای کوچکی داشته.

(۱) اسم این سه داستان اخیر، و همچنین دو قصه مذکور بعد از آن، در مجمل التواریخ آمده، که گوید این حکایات را از آن کتاب شاهنامه منشور ابوالمؤید بلخی (نثر ابوالمؤید...) اقتباس کرده، و از این قرار معلوم میشود، که در آن شاهنامه، که... ظاهراً در اوایل قرن سوم هجری تألیف شده، این قصص موجود بوده، و لهذا حکم آنها مثل داستانهای نیست، که بعد از فردوسی بتقلید او ساخته شود، مثل فرامرزنامه و سام نامه و جهانگیر نامه و بزرنامه و بهمن نامه و بانو گشنسپ نامه و داراب نامه و قهرمان نامه و هوشنگ نامه و فغفور نامه و طهمورث نامه و قران حبشی و حکایت جمشید و قصه کوش پیل دندان، که ژول موهل در مقدمه خودش بشاهنامه فردوسی، که طبع کرده، فهرست و شرح کاملی از آنها داده و اصلی بودن آنها خیلی مشکوک است، بلکه با احتمال قوی از این قصه های مذکور در متن، چیزی در داستانهای قدیم بوده اند؛ و یکی از دلائل این فقره آنست که ابواسحق ابراهیم بن محمد الغضنفر التبریزی متوفی سنه ۶۲۹ بقیه حاشیه در صفحه بعد

وقصه آغش و هادان (۱) و قصه لهراسپ (۲) و داستانهای شهر براز (۳) و قصه زال و رودابه و بیژن و منیژه و شادبهر و عین الحیوة (۴) و قصه شروین و خرین (۵)، و قصه طلحندوگو، و حکایت شطرنج و غیره.

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

در رساله‌ای که در باب فهرست کتب ابوریحان بیرونی نوشته گوید، که کتاب سفر الجبابة مانی بابلی پر است از قصه‌های پهلوانان، که سام و نریمان از آن جمله است، و گویا مانی این دو اسم را از کتاب « افسستاک » (آوستا) زردشت آذربایجانی برداشته .

(۱) حکایت آغش و هادان، که در تاریخ طبری نیز بدان اشاره شده، لابد قدیمی است ...

(۲) قصه لهراسپ از قصه‌های قدیم است، و « در نهایت الارب » منسوب بدینوری ذکر آن آمده، که گوید کتاب لهراسف در زمان اشکانیان تألیف شده و کتابی باسم کتاب « کیلهراسف پاشاه » در کتاب الفهرست بابو الحسن علی بن عبیده الریحانی (متوفی ۲۱۹) از خواص مأمون عباسی نیز نسبت داده شده .

(۳) مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف ذکر کتابی از مؤلفات خود را میکند موسوم به « مقاتل فرسان المعجم » که در آن اخبار و قصص شهر براز پادشاه ساسانی و کیفیت قتل او را آورده بود .

(۴) در مجمل التواریخ گوید: اندر عهد بهمن بن گشتاسپ قصه شادبهر (شاه بهر = شاپور ؟) و عین الحیوة بودست .

(۵) این قصه مبنی بر حکایت مخلوط با فسانه شروین پسر یرینان رئیس بلوک دستیا (دشتوه) در حدود قزوین است، که از طرف یزدگرد (که بنا بر افسانه‌ها پدر یزدگرد اول بود) برای اجرای وصیت آرتکادیوس امپراطور روم (۳۹۵-۴۰۸) که پسر نابالغ خود تئودوسیوس دوم را (۴۰۸-۴۵۰) جانشین خود کرده بود، به بیزانس فرستاده شده بود، و چنانکه سابق بدان اشاره شد، بقول حمزة اصفهانی (بنقل از کسروی) بیست سال کار مملکت یونان را اداره کرد، تا پادشاه صغیر بسن رشد رسید. دینوری گوید: « شروین را که سوار شجاع و پهلوانی بود، نو شیروان پس از صلح با قیصر روم و قرار باج سالیانه که قیصر می‌بایستی هر ساله بپردازد، مأمور گرفتن باج، و رساندن بخزانه کرد. پس شروین در مملکت روم پیش قیصر ماند و به همراهی غلام خود خرین که داستان آن مشهور است » .

ترجیه‌های عربی و تهذیبها

«پس از جنگ قادسیه و جلولاء، که برای سلطنت بومی ساسانی شوم بود، و شکست رستم‌سردار ایرانی از سعدبن وقاص در سنه چهارده، شوکت داستانی ایرانی موقتاً شکست یافت، ولی طولی نکشید که ایرانیان متمدن در حوزه حکمرانی عربهای نیمه وحشی باز در امور عامه دست یافته، و علم و آداب ایران در خراسان و سواد (عراق عرب) و تمدن یونان در شامات و مصر بزندگانی اعراب نفوذ و تراوش کردن گرفت. تاریخ سه قرن اول اسلام پراست از نهضت‌های ملی ایرانیان و انقلابات سیاسی و مذهبی، که برای استرداد سلطنت و استقلال از دست رفته خود از طرفی سپهبدان و مرزبانان و پادوسبانان و استندران و اشراف ایران خروجهای ترتیب می‌دادند، و از طرف دیگر اتباع زردشت و مانی و مزدک با سامی مختلفه از جاودانی و خرم دینی و بابکی، و اتباع سنباد و مقنع و شلمغانی و بهافرید و چندین طریقه دیگر، بعضی بعنوان مذهب مستقل، و برخی بعنوان يك طریقه اسلامی در کوشش بودند، و خلفای عربی نژاد دمشق و بغداد، از طرفی زنداقه و اهل بدع و علما و حکمای ایرانی نژاد را دنبال کرده و با زجر و شکنجه می‌کشتند، و از طرف دیگر مشغول لشکرکشی برای خاموش کردن فتنه‌های اکناف مملکت که از این ممر حاصل میشد بودند. اوضاع اجتماعی و روحانی و ادبی و علمی ایران و نهضت‌های ملی ایرانیان در قرن اول و دوم اسلام، و مخصوصاً نشو و نمای مذهب زردشتی و اختلاط و تأثیر آن در عقاید ایرانیان مسلمان موضوع مستقل و مبسوطی است، که تحقیق و تتبع و تشریح جداگانه می‌خواهد، فقط مقصود ما در اینجا حالت کمون و سیردستانهای ملی و تاریخ

بومی ایران وزنده مانندن آنست در طول این ایام تاریک .
 قرائن قوی در دست است ، که خشکسالی سیاسی و قحطی شوکت ملی
 از حاصلخیزی زمینه ادبی و عقلی ایرانیان چندان نکاسته بود ، و مخصوصاً
 در قرن اول و دوم و سوم هجرت کتب و رسائل زیادی از مذهبی و علمی
 در زبان پهلوی تصنیف شده ، که چند نسخه از آنها که خیلی مهم است ،
 برای ما باز مانده ، و بعید نیست که چنانکه مقتضای طبیعی هر انقراض
 و شکست است ، در دوره بلافاصله بعد از آن ، بعلم تاریخ بیشتر از همه
 اهمیت داده شده ، و کتب تاریخی در گزارش ایام شوکت و جلال بسیار
 پرداخته شده باشد (۱) .

«خلفای اموی و مخصوصاً عباسی ، پس از تسلط بر ممالک و ملل
 متمدن تر از ملت خود ، لزوم فرا گرفتن ترتیبات اداری منظم نری را
 از مغلوبین حس کردند ، و لهذا از اوایل تمدن اسلامی مترجمین و کتبه
 از ملل خارجیه و مخصوصاً سریانیهای یونانی دان ، و ایرانیهای پهلوی -
 خوان استخدام نمودند ، و کم کم هوسی بخواندن آثار آن ملل متمدن
 پیدا کردند (۲) .

۱- مثلاً نوشته های منوچهر مؤبد خراسان و بهرام بن خورزاد ، که مأخذ
 ابن المقفع در نامه تنسیر بودند ، و کتاب اردواد (آرتوات؟) بن مورغان مؤبدان
 مؤبد مؤلف تاریخ یزدگرد ، که بلعمی در مقدمه خود بترجمه تاریخ طبری
 از آن حرف میزند و کتاب مشتمل بر صورملوک ساسانی که مسعودی در کتاب
 التنبيه والاشراف از تألیف آن سخن می راند از این جمله اند .

۲ - اطلاعات راجع بتاریخ و عقاید و آداب ایرانیان تا اندازه ای پیش
 از اسلام نیز در میان اعراب انتشار داشته ، و روابط و مراودت ، که از مجاورت اعراب
 لخمی ملوک حیره با ایرانیان و جنگ معروف ذی قار و استیلای ایرانیان بر یمن
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

«از وقتی که زبان عربی در تألیف و کتابت نشو و نما کرده، و آلت نگارش کاملی شد، ترجمه کتب پهلوی و یونانی عبری شروع شد (غالباً بسبب تشویق یا امر یکی از بزرگان مسلمین). اگرچه اولین کتاب پهلوی که خبر از ترجمه شدن آن عبری-ی داریم (۱) در صورت صحت روایت،

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

در عهد نوشیروان پیدا شده بود، و تأثیر تسلط شاپور ذوالاکتاف بر اعراب، بقدر کافی کسری و قصه‌های راجع بکشور او را بر آنها شناسانیده بود. حتی ثعالبی در کتاب غرر اخبار ملوک الفرس ذوبیت شعر به حضرت امیر علی بن ابی طالب نسبت می‌دهد، که در آن تمثیل بکار شاپور باقیله ایاد نموده. نوروز و مهر جان اعیاد بزرگ ایران نیز در میان اعراب بقدری معروف بود، که جریر شاعر عرب در هجو اخطل از آن سخن رانده (الجوالیقی در ماده نیروز).

(۱) اگرچه بر حسب معروف ترجمه کتب پهلوی و یونانی در زمان عباسیان شروع شد، و حتی مسعودی در مروج الذهب (جلدهشتم ص ۲۹۰) از قول محمد بن علی عیدی خراسانی گوید، که منصور اولین خلیفه بود، که برای او کتب از زبان عجمی عبری ترجمه شد، ولی این فقره در باب کتب یونانی صحیح نیست، زیرا که در عهد امویان نیز قطعاً کم و بیش ترجمه‌ها بعمل آمده بود، و خبر از ترجمه‌هایی که برای خالد بن یزید بن معاویه و سالم کاتب هشام بن عبدالملک شده داریم و در باب کتب پهلوی نیز مشکو کست و مخصوصاً ممکنست ترجمه‌های جیله بن سالم که پسر همین سالم منشی هشام بن عبدالملک است، در زمان خلفای اموی بعمل آمده باشد. جیله پسر ابوالعلاء سالم بن عبدالعزیز است، و سالم ابتدا از موالی سعید بن عبدالملک بن مروان و عنبسه بن عبدالملک بوده و بعدها مولی و کاتب هشام و صاحب دیوان او شد، و ظاهراً تا وفات هشام در این منصب باقی بود، و پس از هشام نیز زنده بود.

مشارالیه (یعنی سالم) از اشراف و هم از منشیان معروف زبان عرب و یکی از ده نفر بلغای قرون اولی اسلام بود. وی استاد عبدالحمید بن یحیی (ایرانی الاصل) کاتب معروف مروان بن محمد خلیفه اموی و ظاهراً پدر زن بقیه حاشیه در صفحه بعد

کتابی است که بقول مسعودی در سنه صد و سیزده برای هشام بن عبدالمک
ترجمه شد (۱) ولی ابتدا در زمان عباسیان بود ، که بواسطه انتقال
پایتخت خلافت بجوار طیسفون (مدائن) پایتخت ساسانیان ترجمه کتب
بقیه حاشیه از صفحه قبل:

عبدالحمید مزبور بوده . خود سالم ظاهراً ایرانی بوده ، و از یونانی نیز بعضی
رسائل عبری ترجمه کرده و بنابر آنچه گذشت ممکنست جبله پسروی که کتاب
رستم و اسفندیار و قصه بهرام چوبین را از پهلوی عبری ترجمه کرده ، نیز در
زمان امویان بوده ، و خصوصاً که در کتاب ابن خلکان و بعضی کتب دیگر ذکر شخصی
موسوم بابراهیم بن جبله آمده که عبدالحمید کاتب باو نصایحی در خط نویسی
داده و از اینقرار ممکنست ترجمه های او پیش از ابن المقفع باشد ، (نولدکه
بواسطه سهوی که در عبارت کتاب الفهرست نموده جبله را کاتب هشام بن محمد
کلبی متوفی سنه ۲۰۴ فرض کرده) .

علاوه بر این ابو عبیده معمر بن العثنی از اصحاب روایات و مورخین و
نسابین بزرگ و معروف (متولد در سنه ۱۱۴ و متوفی در سنه ۲۱۰) نیز در
کتابی که در اخبار ایران نوشته تاریخ ایران و سلاطین آنرا بقول مسعودی از
یک شخص موسوم بمعمر کسری روایت میکند و گوید که عمر مزبور بقدری در
آثار و اخبار و داستانهای ایران و سلاطین آن خبرت و شهرت داشت که باسم
عمر کسری اشتهار یافته بود .

از این قرار عمر کسری نیز از مردم اوایل قرن دوم هجری می شود و بعید
نیست کتابی نیز داشته است . محمد بن سائب کلبی نسابه معروف که در سنه
۸۲ در جنگهای محمد بن اشعث باقشون امویان اشتراک داشته و در سنه ۱۴۶
وفات یافته نیز که منشأ روایت پسرش هشام ووی نیز مأخذ روایتهای زیاد در
خصوص تاریخ ایران قدیم و مخصوصاً مأخذ عمده طبری است ممکن است
مأخذ کتبی هم در دست داشته است .

مسعودی در باب تاریخ اشکانیان در مروج الذهب از هشام بن محمد کلبی
بروایت او از پدرش نقل میکند . کلبی بنابر آنچه در کتاب المعمر بن ابوحاتم
سجستانی آمده در خراسان نیز بوده است .

پهلوی از طرف ایرانیان زردشتی مذهب و عربی دان و یا جدید الاسلام رواج یافت، و یکی از اولین مترجمین که خبر از او داریم، مؤلف و مترجم بزرگ ایرانی معروف روزبه-پسر داذویه مکتبی بابو عمرو ایرانی زردشتی بود از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم، که چون دردست عیسی-ابن علی بن عبدالله بن عباس مسلمان شد، معروف بابو محمد عبدالله بن المقفع بن المبارك گشت (۱)، مشارالیه چندین کتاب از پهلوی به عربی

(۱) داذویه پدر عبدالله که اصلاً از اهل جور (کور) (فیروز آباد حالیه) از بلاد فارس بود مأمور مالیه (عامل خراج) فارس بود از جانب حجاج بن یوسف ثقفی (یعنی بین سنه ۷۵-۹۵ که مدت والیکری حجاج بود در عراق) و بواسطه حیف و میل در مالیه حجاج او را آنقدر زد که ناقص و شکسته شد. از زنان نشأت عبدالله (روزبه) بتحقیق خبری نداریم و اگر روایت ابن خلکان که وی در زمان کشته شدنش سی و شش ساله بوده صحیح باشد باید مشارالیه در حدود سنه صد و چهار متولد شده باشد ولی بقول بلاذری در فتوح البلدان در موقعیکه صالح بن عبدالرحمن سیستانی از موالی بنی تمیم (که پدرش در سنه سی در سیستان اسیر شد) در سنه نود و شش از طرف سلیمان بن عبدالملک اموی عامل خراج عراق شد ابن مقفع از طرف او عامل خراج بلوک دجله یا به قباد گردید و در این صورت باید تولد وی خیلی قبل از این زمان بوده باشد .

مشارالیه در بصره ساکن بوده و پس از سنه صد و بیست و هفت که یزید بن عمر بن هبیره از طرف مروان بن محمد خلیفه اموی والی عراق شد کاتب پسر او داود بن یزید بود . داود در سنه صد و سی و دو در دست عباسیان کشته شد و پس از آن عبدالله بن المقفع در خدمت عیسی بن علی بن عبدالله بن العباس و برادر او سلیمان (که حاکم بصره بوده) داخل شد و منشی عیسی بود برای کرمان (عیسی ابن علی در سنه صد و سی و دو والی فارس و کرمان شد) و در دست او مسلمان شد. بعدها در پیش سلیمان و عیسی مانده و تا سلیمان حاکم بصره بود (تانیمة رمضان سنه صد و سی و نه) ظاهراً در خانواده ایشان بوده، و پسران اسمعیل بن علی برادر سلیمان را تعلیم میکرد، و در همان خانواده علم فصاحت عربی را از ابوالجاموس ثور بن یزید اعرابی، که گاهی ببصره آمده و بر سلیمان بن علی بقیه حاشیه در صفحه بعد

ترجمه کرده، که اسامی آنها در کتاب الفهرست ابن النديم، که در سنه ۳۷۷ تألیف شده، مذکور است. از کتبی که مشارالیه از پهلوی عبری ترجمه کرده، خیلی کم باقی است، و چند تابواسطه باقی ماندن اسم آنها در کتب قدیمه عربی و فارسی بر ما معلوم است، مثلاً آیین نامه و کلله و دمنه و کتاب مزدک و کتاب التاج در سیرت نوشیروان و کتاب الیتیمه در مراسلات و کتاب الآداب الکبیر و کتاب الادب الصغیر و خدا ی نامه (۱). بلاشک مهمترین بقیه حاشیه از صفحه قبل:

نازل میشد اخذ کرد، و بالاخره بواسطه خدمت بهمان خانواده در موقعیکه منصور خلیفه بعموی خود عبدالله بن علی (برادر عیسی و سلیمان) امان نامه میداد (بقول طبری در سنه صدوسی و نه و بقول یعقوبی در سنه صدوسی و هفت) وی امان نامه را نوشت، و بواسطه سخت گیری او در تأکید امان مورد کین خلیفه شد و بهمین جهت بعدها در دست سفیان بن معاویه حاکم بصره و جانشین سلیمان بغرض شخصی و پاتهام زندگی بزجرهای وحشیانه کشته شد، که بیعضی روایات باشاره خود منصور بود (باغلب احتمال در سنه صد و چهل یا صد و چهل و یک) ابن المقفع یکی از فصحای درجه اول در زبان عربی بود، و ابن مقفه وزیر معروف او را یکی از ده نفر بلغای عرب میشمارد، علاوه بر این شاعر نیز بوده، ولی شعر کم داشته و ابوتمام اشعار او را در حماسه درج کرده، و اصمعی کتب او را مدح کرده. مشارالیه باخلیل بن احمد (متوفی سنه صد و هفتاد) بواسطه عباد بن عباد مہلبی (متوفی در سنه صد و هفتاد و نه) ملاقات کرده، و چند روزی با هم بودند. ابن المقفع متهم بزندقه بود، و در ثمار القلوب ثعالبی ویرا جزو زنادقه و از طرف اخوش لباس و خوش معاشرت میشمارد، و مهدی خلیفه عباسی او را منشأ کتب زندقه نامیده و باوجود این در میان مسلمین قدر بلندی داشته، بدرحه ای که ابن الفقیه (احمد بن اسحاق بن الفقیه الهمدانی که در حدود سنه دویست و نود تألیف کرده) او را از اشراف معروف ایرانیان در اسلام می شمارد. تاریخ گزیده حمد الله مستوفی نیز او را از زنادقه شمرده، و نسیت میدهد که او ماهاسعی کرد، تا نقیض قرآن اناشا کند، ولی بغلط او را در عهد الهادی بالله خلیفه عباسی (۱۴۹-۱۷۰) می گذارد.

(۱) اسامی این کتب، در کتاب الفهرست ثبت است، و علاوه بر اینها بقول الفهرست بقیه حاشیه در صفحه بعد

کتاب ترجمه‌های وی همین کتاب اخیر است، که در اندک زمانی معروف شده، و در تمام عالم اسلامی و مخصوصاً در عراق عرب و ایران و ماوراءالنهر شهرتی بسزا یافت، و اقبال اعراب از حیث هوس بشنیدن داستانهای ایرانیان، و شوق ایرانیان باحیای تاریخ عظمت و افتخار خود، بر انتشار این کتاب افزوده، و در اندک زمانی تهذیبها و اصلاحهای مختلف از آن، و همچنین ترجمه‌های دیگر مستقیم زیاد از خداینامه پیدا شد، که بدبختانه مانند خود ترجمه ابن المقفع فقط اسم چند تا از آنها بر ما معلوم است؛ و مأخذ عمده متأخرین بوده‌اند. حمزه اصفهانی و بیرونی و ابن الندیم و بلعمی و مؤلف مقدمه قدیم شاهنامه و مؤلف مجمل-التواریخ این اسامی را پشت سر هم و بهمان ترتیب با اندکی کم و زیاد می‌برند، و از این رو می‌شود گمان کرد، که این ترتیب ترتیب تاریخی است. اسامی این کتاب که یا ترجمه مستقیم (نقل) و یا تهذیب (اصلاح) و یا تحریر و جمع (۲) خداینامه‌اند، (۳) از این قرار است:

بقیه حاشیه از صفحه قبل

چندین کتاب در منطق و طب که از یونانی به پهلوی ترجمه شده بود ابن المقفع به عربی ترجمه کرده، و کتاب قاطیغوریاس (مقولات عشر) ارسطاطالیس و باری آرمیناس یونانی هم (شاید از ترجمه پهلوی آنها) مختصر کرده و کتابی نموده که اقتباسی از کتاب اولی در مفاتیح العلوم خوارزمی (ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف الکاتب رحمته الله دوره سامانی رحمته الله) موجود است. بعلاوه نامه تنسهر بدان هر بردار دشیر بابکان را بشاهزاده طبرستان نیز ترجمه کرده که امروز متن فارسی مترجم از عربی آن در دست است. هم چنین بقول مسعودی در مروج الذهب بر روایت از محمد بن علی عبدی خراسانی ابن المقفع بعض کتب سامانی و ابن دیصان و مرقیون را نیز به عربی ترجمه کرده بوده است.

(۱) Rédiger

(۲) Recension

(۳) حمزه اصفهانی صریح گوید: «در کتاب خداینامه که چون به عربی ترجمه شد، آنرا کتاب تاریخ ملوک الفرس نامیدند».

«سیرملوک الفرس ترجمه محمد بن الجهم برمکی (۱)،
تاریخ ملوک الفرس که از خزانه مأمون استخراج شد؛
سیرملوک الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی (۲)،
سیرملوک الفرس ترجمه یا جمع محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی (۳)،
تاریخ ملوک بنی ساسان ترجمه یا جمع هشام بن قاسم اصفهانی،

(۱) محمد بن الجهم برمکی منجم و شاعر معروف عهد مأمون بود، که زایچه طالع مأمون را درست کرد، و از طرف مأمون بواسطه انشای چند بیت شعر حاکم دینور و همدان و نهاوند وسوس شد. پس از وفات مأمون و جلوس معتصم ظاهراً معزول و مغضوب بوده، و حتی حکم بقتل او داد، و فقط بواسطه اصرار احمد بن ابی دواد خلاص شده و حبس شد. وفاتش معلوم نیست و شاید خیلی بعد از جلوس معتصم (۲۱۸) نیزسته، ولی چون جاحظ در کتاب البیان والتبیین از او روایت می کند، احتمال می رود که تا عهد خلیفه الواثق بالله نیز زنده بوده است. لقب برمکی شاید بواسطه بودنش در خدمت برامکه بوده.

(۲) زادویه بن شاهویه علاوه بر کتاب مذکور در متن يك كتاب دیگر نیز داشته در علت اعیاد ایرانیان که ظاهراً آنهم بزبان عربی بوده و بیرونی در الآثار الباقیه مکرر از آن کتاب نقل کرده. کلمه داود باهری که در بعضی از نسخ مقدمه قدیم شاهنامه جزو اسامی مؤلفین سیرالملوکها آمده شاید تصحیف همین «رادوی ساهوی» بوده که بی نقطه و بدون هاء بدل فتحه در آخر ثبت شده بوده و غلط نساخ آنرا باین شکل در آورده. بقول ابن خردادبه «زادویه» لقب ملوک سرخس بوده. زادویه و ابن المقفع و محمد بن الجهم هر سه ظاهراً مستقیماً از خداینامه پهلوی ترجمه کرده اند ولی سایر مؤلفین آن کتاب را تهذیب نموده اند.

(۳) تاریخ حیات این مؤلف معلوم نیست ولی اگر بشود او را نوه مطیار نامی از بزرگان اصفهان فرض کرد که در موقع استیلای عرب و فرار یزدجرد در سنه سی و یک در اصفهان سر بلند کرده بر ضد عربها برخاست در این صورت ممکن است زندگی او را در اوایل قرن دوم هجری بگذاریم و یکی از متقدمین مؤلفین این کتب می شود.

«تاریخ ملوک بنی ساسان اصلاح بهرام بن مردانشاه، مؤید ولایت شاپور از ایالت فارس (۱)»

و تاریخ ساسانیان تألیف موسی بن عیسی الکسروی (خسروی-۲).

(۱) این مؤلف و کتاب او بیشتر از سایرین معروف و مقبول بوده و شاید سبب آن مفصل تر بودن آن بوده. بقول حمزه اصفهانی مشارالیه بیست و اند نسخه از خداینامه راجع آوری کرده و از روی مطابقه اختلافات آنها تواریخ ملوک ایرانرا اصلاح کرد. حمزه و مؤلف مجمل التواریخ خیلی از کتاب او نقل می کنند و این کتاب ظاهراً تهذیب سیرالملوک بوده و نه ترجمه خداینامه زیرا که در کتاب حمزه آنرا «اصلاح» اسم می دهد. تاریخ زندگی بهرام بما معلوم نیست.

مردانشاه که اسم پدر او است اسم پسر زادان فرخ بن پیری کسکری کاتب حجاج بن یوسف نیز بوده که پس از عمر دراز در سنه هشتاد و دو کشته شد. بارون روزن را در خصوص کتاب بهرام عقیده بر آنست که بکلی از روی تحقیقات و اجتهادات خود او بوده است و ترتیب تواریخ او بکلی مصنوعی است.

(۲) موسی بن عیسی خسروی که اسمش در مقدمه تاریخ طبری فارسی و کتاب المحاسن و الاضداد جاحظ و در کتاب الفهرست (و الآثار الباقیه بیرونی م.) و مجمل التواریخ آمده ظاهراً در اواسط قرن سوم می زیسته و شاید کتاب خود را درباره سلاطین ساسانی در حدود سنه دویست و پنجاه و سه نوشته است زیرا جاحظ (متوفی در سنه ۲۵۵) کتاب المحاسن را در اواخر عمر خود نوشته و در آن کتاب مطالب متعددی راجع بسلاطین ساسانی از کسروی نقل می کند، و بقول بیرونی در الآثار الباقیه کسروی از موبد متوکل در باره عید مهرجان روایت می کند. و لهذا وی معاصر این مؤید می شود و او چنانکه بیاید در عهد معتصم و متوکل و شاید بعد از آن نیز می زیسته و هم کسروی (بنقل حمزه اصفهانی از او) شکایت از اختلاف و اختلاط تواریخ سلاطین ایران و اختلاف زیاد نسخه های خداینامه کرده و گوید بجهت رفع این اختلافات و اصلاح تواریخ در مراغه باحسن بن علی همدانی رقام پیش بقیه حاشیه در صفحه بعد

در الاثار الباقیه بیرونی یک کتاب سیرالملوک بهرام بن مهران
اصفهانى (۱) نیز علاوه ذکر شده (۲) .

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

حاکم آنجا علاء بن احمد جمع شده و تحقیقات کردیم و چون علاء بن احمد ازدی عامل یوسف بن محمد بن یوسف مروزی والی ارمنستان بود (که در سنه ۲۳۴ (بقول بلاذری) و ۲۳۶ (بقول طبری) والی شده و در سنه ۲۳۷ کشته شد) و در سنه ۲۵۰ و ۲۵۱ از طرف بغا معروف بشرابی بازعامل خراج ارمنستان بوده و بعدها در سنه ۲۵۲ حاکم آذربایجان بوده و در سنه ۲۶۰ مقتول شد لهذا ممکن نیست که پیش از سنه ۲۵۱ حاکم مراغه بوده باشد و لابد کسروی کتاب خود را بعد از این تاریخ نوشته است . کسروی کتابی نیز در خصوص نوروز و مهر جان داشته که جاحظ و بیرونی مطالب راجع به نوروز و مهر جان منقول از کسروی را ظاهراً از همان کتاب نقل کرده اند و ظاهراً همان کتاب است که در تاریخ طبرستان محمد بن اسفندیار (تلخیص انگلیسی) بلفاظ باسم پیروز و مهرگان (نیروز و مهرگان) بموسی بن عیسی - السروی (الکسروی) نسبت داده شده و باز همان کتاب است که در کتاب الفهرست بغلط بابوالحسین علی بن مهدی کسروی اسناد داده شده؛ در کتاب الفهرست موسی کسروی را بصفت کاتب توصیف کرده که معنی صاحب دیوان دارد . غیر از مشارالیه سه نفر دیگر نیز بلقب کسروی ملقب بوده اند که عبارتست از علی بن مهدی سابق الذکر ویزجرد مهبندان که هر دوزمان معتضد بودند (۲۷۹ - ۲۸۹) و ابوالقاسم الکسروی اردستانی اصفهانی مقیم بخارا (از اواخر قرن چهارم) . بارون روزن در مقاله مشروحی که درباره خداینامه در مجله روسی (سابق الذکر) نوشته بواسطه جمع مقتبساتی که از کتاب موسی کسروی در مجمل التواریخ و کتب جاحظ و حمزه اصفهانی مانده وجود کتاب سیرالملوک کسروی و مقوله محتویات آنرا تا اندازه ای روش نموده و ثابت کرده که آن کتاب در دست حمزه و مؤلف مجمل بوده و خیلی مطالب مأخوذه از روایات هندی در آن مندرج بوده و ترجمه مستقیم خداینامه نبوده بلکه تألیفی مبنی بر آن اساس بوده است .

(۱) از نسب و تاریخ زندگی این مؤلف اطلاع در دست نیست سه نفر مهران نام از اهل اصفهان می دانیم که یکی پدر حمید کاتب از منشیان بقیه حاشیه در صفحه بعد

«وهمچنین يك كتابی در همین زمینه از بهرام هروی زردشتی (۱) مذکور شده .

بلعمی نیز در مقدمه ترجمه تاریخ طبری سه کتاب دیگر علاوه می کند ، و آن تاریخ پادشاهان فارس (۲) و کتاب ساسانیان (۳) و تاریخ یزد گرد تألیف مؤبدان مؤبد اردواد مورغان (۴) است .

دیباچه قدیم شاهنامه فردوسی در این باب کمال شباهت بمقدمه بلعمی دارد و فقط اسم «فرخان موبدبن یزد گرد (۳)» را علاوه می کند. الفهرست هم کتاب سیره الفرس المعروف باختیارنامه (خدای نامه؟) را که ترجمه اسحق بن یزید است ، علاوه می کند .

«يك مؤلف دیگر را می شناسیم که از بعضی جهات اهمیت دارد ، و اگر چه اسم کتاب او بر ما معلوم نیست ، ولی مطالبی از او در دست مانده

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

برامکه ، و دیگری مهران پدر قتیبه از نحویین کوفه متوفی سنه ۲۰۰ ، و سومی مهران بن خالد پدر احمد بن مهران (از) اوایل قرن سوم است ، چون اسم او هم در مقدمه بلعمی بطبری و هم در مقدمه قدیم شاهنامه ذکر شده لابد پیش از اواسط قرن سوم بوده است .
(۲) الآثار الباقیه ص ۹۹ .

(۱) این کتاب یکی از مآخذ شاهنامه ابوعلی بلخی شاعر بوده .
(۲) اصل اسم ظاهراً «آردوات» است که اغلب در عربی «آذرباد» شده و شاید آذرباد مؤبد بغداد که بیرونی بعضی مطالب از او نقل می کند و بقول یوستی در حدود سنه ۲۰۰ می زیسته ، همین شخص باشد .
(۳) در نسخه برلین که خیلی مغلوط است : «فرخان موبدبن یزد گردبن شهریار» .

(۴) از این مؤلف و حال و تاریخ او چیزی بر نگارنده معلوم نیست .

که اهمیت کتاب را معلوم می کند. این مصنف ابو جعفر زردشت بن آذر خور موبد معروف بمتوکل است، که معجم البلدان (۱) او را «محمد متوکل» و بیرونی (۲) «موبد متوکل» و ابن الفقیه (۳) «المتوکل» و در کتاب خطی گمنام، که ذکرش خواهد آمد «ابو جعفر زرادشت بن احرا الموبد الذی کان فی خلافة المعتصم» می نامد. در کتاب الفهرست هم (صفحه ۳۰۵) «المربد الاسود» (؟ الموبدان موبد) الذی استدعاه المتوکل فی ایامه من فارس» می نامد، که استخراجی از کتاب کلیده و دمنه کرده و کتابی پرداخته.

«اولین باریوستی حدس زده که «احرا» در کتاب گمنام، همان آذر خور است. از این قرار مشارالیه موبدی بوده زردشتی در فارس، که متوکل خلیفه (۲۳۲-۲۴۷) او را از فارس بیغداد طلبیده، و در دربار او بوده، و شاید بهمین جهت معروف بمتوکل می بوده، و در ایام معتصم خلیفه هم (۲۱۸-۲۲۷) اسمش شهرت داشته است، و ممکن است تألیفات وی در آن زمان بوده و در عهد متوکل بدست خلیفه مسلمان شده و تغییر اسم داده، و محمد نامیده شده باشد (۴).

(۱) جلد ۳ صفحه ۱۸۵.

(۲) الآثار الباقیه صفحه ۲۲۳.

(۳) کتاب البلدان تألیف ابوبکر احمد بن محمد الهمدانی

صفحه ۲۴۷.

(۴) کسروی (بنقل بیرونی از او) از موبد متوکل در باب روزمهر جان روایتی می کند و گوید از وی شنیدم (الآثار الباقیه صفحه ۲۲۳) و ابن الفقیه درباره آتش «آذر جشنسپ» شرحی از او نقل می کند که در ضمن آن از وقایع سال ۲۸۲ سخن میراند لهذا اگر مصداق همه این اسامی و بقیه حاشیه در صفحه بعد

«از این کتب که نماینده مستقیم خدای نامه و سایر کتب پهلوی بودند، هیچکدام در دست نمانده و مانند همه کتب علمی تمدن اسلامی طوفان استیلای مغولهای وحشی اثری از آنان نگذاشته است. حمزه اصفهانی که در سنه ۳۵۱ کتاب خود را نوشته (۱) هفت کتاب سیرالملوک اولی را بعلاوه مال کسروی در دست داشته، ولی قطعات بعضی از این کتب وبالخصوص مال ابن المقفع و الکسروی و بهرام موبد، در کتب موجود مانده است. در قرون اولی هجرت و مخصوصاً از ابتدای خلافت عباسیان تا تألیف شاهنامه فردوسی، بقدری تألیفات در باب ایران قدیم و آثار و عقاید و تاریخ و آداب و مذهب آن، و همچنین ترجمه کتب پهلوی و سریانی ایرانی المنشأ زیاد بود، که این دوره را بحق عهد شاهنامه‌ها و رستخیز روح ملی ایران توان نامید. در این دوره علاوه بر کتب سیرالملوک و امثال آن راجع بتاریخ ایران، و بسا قصه‌های پهلوی، مقدار زیادی از کتب پهلوی دیگر نیز به عربی ترجمه شد، و هم کتب زیادی به عربی راجع بایران قدیم تألیف شد، و ما مختصری از اسامی کتب و مترجمین و مؤلفین معروف محض اطلاع بر سرمایه زیادی که از ایران قدیم در دست بوده، در ذیل کلام ثبت میکنیم. لکن پیش از این کار می‌خواهیم در خصوص مهمترین کتب داستانی ایرانی یعنی خداینامه و ترجمه اساسی آن یعنی سیرالملوک الفرس

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

والقاب چنانکه حدس زدیم يك شخص باشد باید خیلی عمر کرده باشد که در ایام معتصم (متوفی سنه ۲۲۷) نامدار بوده، و پس از سنه ۲۸۲ مأخذ روایات یا منشأ تألیفات بوده باشد. حمزه اصفهانی کتاب متوکل را در دست داشته و در «کتاب التصحیف» خود از متوکل نقل کرده.

(۱) کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء.

ابن المقفع چند کلمه بیشتر توضیح بدهیم .

«در باب خداینامه و ترجمه‌ها و تهذیبهای آن بهتر از همه آنست که ذیلاً ملخص آنچه را که علامه تحریر و اعلم علمای این فنون استاد نولدکه در دیباچه خود بترجمه فصل تاریخ ساسانیان از تاریخ طبری آورده، ذکر کنیم . محقق مشارالیه گوید :

«خداینامه تاریخ ایران را از بدو خلقت تا اواخر ساسانیان شامل بوده، و فرقی میان داستان اساطیری و روایات افسانه‌ای و سلاطین تاریخی نمی‌گذاشت، و بدین جهت عربها و ایرانیان بعد از اسلام که مأخذشان این کتاب بوده اصلاً تصور این را نمی‌کردند، که هوشنگ ورستم آنقدر تاریخی نیست، که شاپور و بهرام چوبین و سایر اشخاص تاریخی. داستانهای اساطیری که اساسش روی منقولات اوستاست، بمرور زمان خیلی تکامل و بسط و شاخ و برگ یافته و شرح و تفسیر و روایات موبدان و هیربدان در خصوص ابتدای خلقت و تمدن و ظهور قانون و غیره، و همچنین بعضی نسبت‌نامه‌ها بر اصل آن داستان افزوده شده، و مندرجات رومان اسکندرنامه که از مأخذ خارجی (یونانی) آمده، بی‌سر و صدا مثل اینکه اصلاً جزو داستان ملی بوده، داخل و جزو کتاب شده. از دوره طولانی سلوکیان و اشکانیان هیچ چیز، غیر از چند نام نمانده. از ساسانیان هنوز در خاطرها چیز زیادی بوده، ولی باین همه از مؤسس این سلطنت (اردشیر) علاوه بر مطالب تاریخی صحیح، خیلی داستانهای افسانه‌آمیز در افواه یا مأخذ کتبی بوده، که در خداینامه غالباً همان افسانه‌ها داخل شده، و از مطالب تاریخی کمتر آمده بود. از پادشاهان بعد از اردشیر تا زمان یزدگرد اول (۳۹۲-۴۲۰) اخبار و تفصیلات خیلی جزئی میدانستند و از آثاری که از خداینامه

مانده معلوم میشود که نقصان این قسمت از اخبار تاریخی حقیقی را با عبارت پردازی مترسلا نه و خطب و نطقهای جلوس سلاطین و وصایا ، تلافی و پر کرده اند ولی از یزدگرد اول باینطرف اخبار خوبی در دست بود. خداینامه و کتب نظیر آن ، خیلی مبالغه آمیز و آب و تاب دار و بسیار منشیانه (بدیعی) بوده ، چنانکه ملخص عربی که از آنها بالواسطه برای ما مانده باز پر از صنایع بدیعی و متکلفانه است . مخصوصاً جاحظ در کتاب « البیان والتبیین » در خصوص شعوبیه و سعی آنها در اثبات فضل عجم بر عرب ، قریب باین مضمون گوید : « هر که بخواد ادب و تربیت عالی و صنعت تمثیل و عبرت و عبارت پردازی لطیف و تصورات نیکورا بفهمد ، نظری بسیرالملوک و تاریخ سلاطین بیندازد (۱) . »

« حمزه اصفهانی نیز در باب کتب تاریخی ایرانی شبیه این را میگوید. این داستانها مبالغه آمیز و شاهپرستانه و مقید بصحت نسب سلاطین بوده و نفوذ طبقه نجبا و اشراف و موبدان نیز در آن داخل شده بود ، و نیز همه جا حماسی و رزمی بوده ، سعی داشتند مقام و شکوه ایران را بلند کرده ، بدین واسطه قبول عامه و رواج پیدا کنند . بعدها بعضی حشو و زواید نیز از طرف متأخرین بر داستانها افزوده شده ، مانند مضامین کتیبه های قبور سلاطین و غیره . با وجود همه اواقص یا معایب که داشته ، باز خداینامه که يك کتاب تاریخ رسمی بوده ، و در زمان ساسانیان نوشته شده بود ، بهترین مأخذ تاریخی مخصوصاً در قسمت راجع بساسانیان بوده . »

« چون همه کتب تاریخی و قصه های موجود در ادبیات پهلوی بجز

(۱) اصل عبارت جاحظ چنین است : «ومن احتاج الى العقل والادب والعلم بالمراتب والمعبر والمثالات والالفاظ الکریمه والعمانی الشریفه فلینظر الى سیرالملوک (ح - ت)»

کارنامه اردشیر از میان رفته و ترجمه‌ها و تهذیب‌های مستقیم عربی از کتب تاریخی پهلوی نیز مفقود شده، بعضی نقاط (۱) برای مابکلی تاریک می‌ماند مثلاً نمی‌دانیم آیا علاوه بر خداینامه، یک کتاب دیگری نیز بزبان پهلوی در تاریخ عمومی ایران موجود بوده، و یا آنکه اختلافات جزئی که اکثر آن راجع به جزئیات، ولی بعضی هم تا اندازه‌ای عمده هستند، و بظن قوی همین اختلافات در نوشته‌های پهلوی هم بایستی بوده باشد، فقط از تهذیب‌ها و اصلاحات مختلف خداینامه پیدا شده‌اند. حدس اینکه بعضی نسخه‌های این کتاب، علاوه و ضمیمه‌ها از سایر کتب پهلوی، مثلاً از قصه بهرام چوبین پیدا کرده بعید نیست (۲). بهرام موبد شهر شاپور (در ولایت فارس) بقول حمزه اصفهانی بیشتر از بیست نسخه مختلف خدای نامه را با هم مطابقه کرده و بواسطه تطبیق اختلافات آنها، یک اصلاحی خود بعمل آورد. موسی بن عیسی کسروی نیز از اختلاف نسخ شکایت می‌کند، ولی هر دو شکایت از اختلافات در باب عده سالهای سلطنت بعضی از پادشاهان است، و مخصوصاً کسروی از اغلاط ترجمه سخن میراند، که راجع به ترجمه‌های عربی است (۳). ولی بهر حال از مطالعه تاریخ طبری و مخصوصاً مطابقه

(۱) «نکات»؟ م.

(۲) این قصه بآن تفصیل که جداگانه در اواخر عهد ساسانیان پرداخته شده بود، ظاهراً در اصل خدای نامه نبوده و چنانکه در ترجمه ابن المقفع نیز (بحسب آنچه از کتب ابن قتیبه و ابن بطریق مستفاد میشود) حکایت بهرام چوبین باختصار بوده. قسمت مهمی از این قصه پهلوی در الاخبار الطول دینوری و نهایتاً الارب منسوب باو، و در ترجمه طبری بلعمی، و در تاریخ یعقوبی، و همچنین در یکی از دو مأخذ طبری، و در کتاب مسعودی برای ما مانده (نولدکه).

(۳) ظاهراً مقصود از نسخه‌های خداینامه هم که در دست بهرام مؤبد بقیه حاشیه در صفحه بعد

آن با سایر مآخذ عربی و فردوسی معلوم می‌شود که بعضی قسمتهای بزرگ تاریخ سلاطین ایران، اصلاً در مآخذ اصلی پهلوی تا اندازه‌ای بسیاق مختلف بوده، چنانکه طبری در قسمت راجع به تاریخ ایران اغلب دو روایت آورده که یکی از آنها باروایت ابن بطریق و ابن قتیبه که مآخذشان ترجمه ابن المقفع بوده مطابق می‌آید، و دیگری باروایت الیعقوبی و اغلب با فردوسی که نه بواسطه ترجمه عربی بلکه بواسطه نسخه فارسی بمتن پهلوی منتهی می‌شود، مطابق است. هر دو این روایتهای باز اغلب در اساس و صفت اصلی متحد بوده و بیک اساس مشترك میرسند، فقط حرف در اینجا است که آیا این اختلافات روایات قدیمتر از خداینامه است، یا بعد از آن، که آنها بیشتر مسئله ادبی است نه تاریخی.

«از همه بیشتر فوت «سیرالملوک» ابن المقفع که حمزه و سایر مورخین که آنرا در دست داشته‌اند، و در ذکر بر سایر سیرالملوکها مقدم داشته‌اند، اسباب تأسف است. ابن المقفع ظاهراً در ترجمه خود خیلی دقت و بمطابقت بامتن اصلی مواظبت کرده، و اگر چه قطعاً مایل بوده که ترجمه تاریخ سلطنت ایران را با ذوق معاصرین خود تطبیق دهد؛ شاید در مواردی که ملاحظه حسیات مذهبی مسلمین در نظر بوده، مانند سایر مؤلفین و یانهذیب کنندگان این موضوع، بعضی حذفهای تغییرات

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

- بوده، ترجمه عربی آن کتاب بوده بدست ابن المقفع نه اصل پهلوی. این خیال را تأیید میکند، اینکه حمزه اصفهانی سیرالملوک بهرام را «اصلاح» می‌نامند، نه «نقل». کریستنسن نیز در کتاب «اولین انسان و اولین پادشاه در تاریخ اساطیری ایرانی» همین عقیده را اظهار کرده (صفحه ۸۳) (ح.ت)

بکار برده باشد (۱) ولی ظاهراً تصرفات زیادی در ترجمه نکرده ، و حتی دلیلی نیست بر آنکه در مواقع عبارت پردازی در نسخه اصلی پهلوی ، وی بیشتر از اصل ، قلم راجولان داده باشد ، و مخصوصاً مطابقت مندرجات کتاب او با سایر مآخذ مستقل که مستقیماً بدون واسطه اواز اصل ترجمه کرده اند ، مثلاً شاهنامه‌ای که مأخذ فردوسی بوده ، این نوع بدگمانی را از اوزایل میکند .

«بواسطه تتبع تدریجی ، عدد زیادی از قطعات کتاب سیرالملوک ابن المقفع را ممکن است از کتب موجوده جمع آوری کرد ، ولی بدبختانه اینگونه قطعات هم اغلب از قسمتهای ادبی و عبارت پردازی آن کتاب است و از قسمتهای مهم کمتر مانده . از آنجمله در عیون الاخبار ابن قتیبه چندین قطعه از سیرالملوک ابن المقفع موجود است که یکی از مفصل‌ترین آنها در خانمه کار فیروز است (۲) . همان قطعه (یعنی عاقبت کار فیروز) عیناً با قدری تلخیص در کتاب سعید بن بطریق خلیفه نصاری در اسکندریه معروف به اوتیکوس (که کتاب خود را در اواخر ایام خود نوشته) نیز موجود است . بدلائل چندی معلوم شده ، که مأخذ ابن بطریق هم در تاریخ ایران مستقیماً کتاب ابن المقفع بوده ، و مأخذ طبری در

(۱) حمزه اصفهانی در کتاب خود ، بابی مخصوص آورده ، در بیان آنچه در خداینامه بوده ولی ابن المقفع و محمد بن الجهم آنرا حکایت نکرده اند . ولی این فقره جالب نظر است ، که بعد از آن حمزه باین طریق شروع بحکایت مطالب حذف شده خداینامه میکند ، که گوید: چنین خواندم در کتابی که از کتاب ایرانیان موسوم به ابستا (آوستا) نقل شده بود . (ح. ت)

(۲) در عیون الاخبار استخر اجاتی هم از کتاب التاج و کتاب آیین ترجمه ابن المقفع از پهلوی و کتاب آداب تألیف او نیز موجود است (نولدکه)

يك روايت خودش، باز سيرالملوك ابن المقفع است، ولى طبرى مستقيماً از كتاب مزبور اخذ نكرده، بلكه براى قسمت تاريخ ايران، علاوه بر مأخذهاى ديگر، يك سيرالملوك در دست داشته، كه علاوه بر ساير روايات، از كتاب ابن المقفع هم اقتباسات داشته. كتاب گمنام «اشپرنگر ۳۰»، كه ارتباطى ميان او و طبرى در اخذ از همديگر نيست، و كاملاً مستقل است، نيز عيناً در قسمت راجع بتاريخ ايران، و مخصوصاً در همان موارد كه طبرى دو روايت ذكر ميكند، دو روايت مى آورد، كه بدو مأخذ اصلى قديمى بر ميگردد، چنانكه در بعضى موارد مثل اينست، كه يك نسخه طبرى در دست داشته. هر دو كتاب هم طبرى و هم كتاب گمنام عيناً مثل هم از يك كتابى، كه بعضى اقسام آن از ابن المقفع، و بعضى ديگر از يك مأخذ ديگر نقل شده بود، اخذ کرده اند، و اغلب بقدر امكان عين عبارت آنرا استعمال کرده اند، و گاهى مختصرش نموده اند. آن مأخذ اصلى روايت ديگر، كه غير از كتاب ابن المقفع است. ظاهراً كتابى است، كه مأخذ يعقوبى (در حدود سنه ۲۲۸ هـ يزيسته) نيز در خصوص تاريخ ساسانيان در مقدمه مختصر خود بتاريخ خلفاي عباسى بوده، كه اغلب باروايت دوم طبرى و كتاب گمنام مطابق مى آيد، اگر چه يعقوبى بعضى جاها اخبار ديگرى بآن علاوه کرده. اين روايت دوم اغلب با روايت فردوسى نيز مطابق مى آيد. حقيقت آن مأخذ ديگر (غير ابن المقفع) بر ما مجهول است، و ممكن است يكي از سيرالملوكهاى متعددى باشد، كه اسم آنها براى ما مانده. همه اين سيرالملوكها بعد از ابن المقفع تأليف شده بودند، زيرا كه اولاً همه جا ابن المقفع اول اسم برده شده، و بعد از آن محمد بن جهم بر مكي

که یکی از اتباع برمکیها بوده، و برمکیها پس از وفات ابن المقفع بسرکار آمدند، ومظنون آنست که مؤلفین همه این سیرالملوکها از کتاب پیشرونامی خود، یعنی ابن المقفع استفاده کرده‌اند، ولی بطور تحقیق سبب اختلاف آن کتب با مال ابن المقفع در جزئیات و تفصیلات امور معلوم نیست. ممکن است بعضی از آنها از مأخذ غیر ایرانی هم روایت و داستانهای گرفته و داخل کرده‌اند (۱). بعضی دیگر از مؤلفین این سیرالملوکها هم شاید از کتب قصه‌ای (رومان) اقتباس کرده‌اند، که در زبان پهلوی ظاهراً از آنها متعدد بوده است. يك قسم روایات و اخبار هم در طبری هست، که حتی نه در کتاب گمنام، و نه در کتبی که مستقیماً یا بواسطه از ابن المقفع اخذ کرده‌اند، و نه در فردوسی اثری از آنها نیست. منشأ این قسم روایات بسیار تاریک و محتاج بتحقیق است» (۲)، (۳).

(۱) مویدا این فقره آنست، که نه تنها تاریخ طبری، و کتاب گمنام، بلکه یعقوبی هم در مأخذی که داشته، تاریخ یولیانوس را، که از رومان سریانی بتاریخ ایران داخل و مخلوط شده بود، یافته و همان طور مثل جزو داستان ایران نقل کرده‌اند (نولدکه).

(۲) نولدکه بواسطه بعضی مطابقتها، که میان روایات منقوله در کتاب گمنام از ابوجعفر زرتشت، و عین آنها در طبری می‌کند، احتمال منشأ این روایات ثالث طبری، موبد مزبور باشد، که در اواسط قرن سوم میزیسته (ح. ت)

(۳) هزاره فردوسی، صفحات ۲۱-۳۷ از قسمت فارسی طبع، ۱۳۲۲

طهران.



در خانمه این قسمت از تعلیقات تاریخی ، چند نکته را متذکر می‌شویم :

راجع بروش تاریخی مورخین ایرانی در دوره اسلامی « یعنی پیش از ابن خلدون » ، این نکته را باید بخاطر داشت ، که تاریخ نویسان بطور کلی (۱) در مسائل تاریخی ، بیشتر باسناد و روایات رواه معتبر و موثق و ضبط دقیق و درست اقوال ایشان توجه داشتند لا غیر ؛ یعنی احتجاج و انتقاد و تمییز خطا از صواب ، و تردید در روایات متقدمین در کار نبوده است ، چنانکه امام المورخین ابو جعفر محمد بن جریر طبری صریحاً در مقدمه تاریخ کبیر خود میگوید :

«وليعلم الناظر في كتابنا هذا ان اعتمادی فی کل ما احضرت ذکره فيه مما شرطت انی راسمه فيه ، انما هو علی مارویت من الاخبار التي انا ذا کرها فيه ، والاثر التي انا مسندها الی رواها فيه ، دون ما ادرك بحجج العقول و استنبط بفکر النفوس الا اليسیر القلیل منه ، اذ كان العلم بمـا كان من اخبار الماضين ، وما هو کائن من انباء الحادین غیر واصل الی من لم يشاهدہم

(۱) اینکه گفتیم بطور کلی ، برای آنست که روش اکثریت چنین است و گر نه استثناهایی میتوان یافت ، مثل البدایه والنهایه تصنیف بزرگ ابن-کثیر متوفی ۷۷۴ هجری ، که هم اکنون در باره آن صحبت خواهیم کرد .

ولم يدرك زمانهم الا باخبار المخبرين و نقل الناقلين دون الاستخراج بالمقول والاستنباط بفكر النفوس، فما يكن في كتابي هذا من خبر ذكرناه من بعض الماضين، مما يستنكره قارئه ويستشنع سامعه، من اجل انه لم يعرف له وجهاً في الصحة، و لامعنى في الحقيقه، فليعلم انه لم يؤت في ذلك من قبلنا، و انما اتى من قبل بعض ناقليه الينا، و انما اديننا ذلك على نحو ما ادى الينا « ۱ »

اما بعض مورخين، بمانند ابن كثير (متوفى ۷۷۴) روش انتقادى در تاريخ داشته اند، و در تميز صحيح و سقيم و تحقيق خطا از صواب بکوشش پرداخته اند، چنانکه مورخ مزبور، در مقدمه شاهکار تاريخى خویش البدايه و النهايه بدین نکته تصريح میکند، و سبک کار خود را چنین بیان می نماید :

« ... ولسنا نحذو حذوهم (ای علماء المتقدمين) ، و لانسحو نحوهم ، و لاندکر منها (ای الاقوال و الاحاديث) الا القليل على سبيل الاختصار، و نبين ما فيه حق مما وافق ما عندنا ، و ما خالفه فوقع فيه - الافکار « ۲ » . بپایان رسید تعلیقات مترجم بر قسمت فصل تاريخ از سياحتنامه شاردن .

- (۱) تاريخ الامم والملوك للإمام ابى جعفر محمد بن جرير الطبرى الجزء الاول ص ۵ طبع مصر ۱۳۵۷-۱۹۳۹ .
- (۲) البدايه و النهايه للإمام الحافظ المفسر المورخ عماد السدين ابى الغدا اسماعيل بن عمر بن كثير القرشى الدمشقى المتوفى سنة ۷۷۴ هـ . الجزء الاول ص ۶ - طبع مصر ۱۳۵۱-۱۹۳۲ .

فصل چهاردهم - ادبیات منظوم ایران (۱)

ایرانیان ایمان دارند، که در عهد باستان (اعصار اولیه) فیلسوفان مشرق زمین، شاعر نیز بوده‌اند، و این حکیمان شاعر دانش خویش را بشعر بیان می‌کرده‌اند، تا آثارشان بیشتر منظور نظر و محبوب قلوب باشد، و نیز مردم به سهولت بیشتری آنها را بفهمند و فریاد گیرند. در ایران امروز نیز به تقریب همچنین است، چون بیشتر ادبیات منظوم ایران بکلی اخلاقی و مشتمل بر تعلیمات فلسفی واقعی می‌باشد «۲».

ادبیات منظوم هنر خاص، و مخصوص ایرانیانست، و این قسمت از ادبیات ایرانست، که بسیار عالی می‌باشد «۳»؛ ایرانیانرا ذوق غربی عظیمی در شعرست، چون دارای طبیعت شاد و استعداد سرشار، و نیروی تخیل درخشان و مشحون از هیجان هستند؛ اخلاقشان ملایم و مطبوع و مؤدب و معقول؛ و خوی و طبعشان عاشقانه می‌باشد؛ زبانشان دارای عذوبت خاص است، و مثل آنست که برای شعر آفریده شده است؛ کسی که حتی يك کلمه فارسی نمی‌داند، هنگام شنیدن شعرهای پیارسی، شیفته آهنگ و الحان آن، که بسیار لطیف و حساس است،

(۱) De la Poésie

(۲) رجوع بتعلیقات همین فصل شود.

(۳) بتعلیقات رجوع فرماید.

خواهد شد. ایرانیان کلام غیر منظوم (۱) را نثر «۲» و سخن منشور «۳» را نظم «۴» خوانند.

در تمام نوشته‌های خود، شعر نقل می‌کنند، و آثار منشورشان، مخلوط بنظم و بیاب عبارت^۵ روشنتر مشحون از اشعار است. ایرانیان اشتیاق زاید الوصفی بآوردن ابیات در محاورات خویش دارند، چون معتقدند که شعر لطایف و بدایع را مشحون از ملاححت می‌کند، و بدین وسیله نکات لازم بهتر در خاطر محفوظ می‌ماند. مردمان مشرق زمین، چنانکه در فصل اخلاق متذکر شدم، در تمام عهود و اعصار دانش خویش را طی حکایات و ضمن امثال و حکم مندرج ساخته‌اند؛ و که این حکایات و امثال و حکم منظوم بوده است چنانکه هم اکنون داستانهای تمثیلی ایرانیان بهمین منوال است. علوم را نیز بشعر می‌آموزند (۵)، و از اینجاست، که اعراب چهار چیز را از فضائل خویش می‌شمارند، و ادعا دارند که خداوند باین مواهب از عطایای خود ایشانرا بر دیگر مردمان برتری داده است: نخست عمایم، که هنگامیکه آنرا بر سر می‌نهند، صورتشان بهتر از سیمای سلاطین متوج بتاج شاهی نمودار می‌گردد؛ دوم خیمه‌هایی که از کاخها بهتر است، سوم شمشیرها یا سیوفی که ایشانرا بهتر از قلاع و استحکامات دیگر مردمان محافظت می‌کند، چهارم قصایدی که عالیترا از کتب و متون احکام و قوانین ملل اطراف می‌باشد.

(۱) le Prose

(۲) Nær

(۳) les Unrs

(۴) Nesm.

(۵) همانند الفیه ابن مالک . م

یکی از وسایل صیانت خاطرات جلال امور در اعصار اولیه، همانا نظم حوادث بشعر بوده است، که آنرا در مجامع و محافل انشادمی کرده اند؛ چنانکه همین شیوه امروز نیز (۱) در میان ایرانیان سخت متداول و مرسوم می باشد، و عمومیت مطلق دارد. این رسم نخست در عربستان پدید آمده، و این نکته مرابدان و اداشته، که مکرر فکر کنم، که ابداع مصنفین یونان باستان، در تحریر و توصیف داستانهای عاشقانه با تغزلات شبانان و بواسطه قهرمانان چوپان، از تازیان و تاتارهای مشرق زمین سرچشمه گرفته است. اینان در مزارع و صحاری روزگاری گذرانند، و هیچوقت از کله های بزرگ خویش، که ثروت و مکننت و اساس تمام زندگانی ایشانست، جدا نمی کردند. فی المثل در مشرق زمین مشاهده می فرمائید، که با اصطلاح ما (اروپائیان) این چوپانان، درست بصورت و هیأت سلاطین، راه می روند، و خیمه های ایشان، همچون شهر است که در آن هر گونه پیشه و روهمه گونه وسایل و اسباب زندگی موجود می باشد؛ و چون پادشاهان نخستین آسیا (۲) بهمین منوال زندگانی داشته اند، لذا در داستانهای ایشان ذکر کله هایشان آمده؛ زیرا در عهد باستان نیز بمانند این ایام، نهضت ایشان همیشه با احشام و اغنامشان بستگی داشته است، و فقط بمنظور تأمین مرائع و تحصیل مرغزارها تغییر مکان می داده اند.

اشعار ایرانیان در بحور و اوزان ساخته می شود (۳) و از حیث وزن پنجم قسم می باشد، (۴) که بمانند شعرهای لائن قصیر و طویل است (۵)؛

(۱) البته منظور عهد صفویه است م.

(۲) یعنی حضرت موسی و حضرت داود... م

(۳) رجوع بضمایم و تعلیقات همین فصل فرمایند.

(۴) بتعلیقات رجوع شود. (۵) رجوع بیادداشت های همین فصل شود.

وقفه ابیات سخت ، ولی معهذنا بسیار ملایم می باشد . شعر فارسی دارای انواع و اقسام بسیار است ؛ قطعه (۱) ، مصراع ، بیت ، رباعی ، مسدس ، مثنی ، معشر ، اثنی عشر (۲) ، و آنگاه قطعات بزرگتر (قصاید) که تعداد ابیات در آنها ملحوظ نیست ، ولی محدود می باشد ، و زیاده روی جایز نیست . غزل و قصیده در اشعار ایرانیان متمایز است ، و نخستین عبارت از همه گونه قطعات شعر است که تعداد ابیانش بیشتر از دوازده و کمتر از سی باشد (۳) فسق و فجور ، وعیش و عشرت موضوع و ماده متداول غزل است ولی باید متذکر شویم ، که شاعران دانشمندتر ، از جمله حافظ (۴) در غزلیات خویش عالی ترین اندیشه های الهیات روحانی را بپرزو کنایه با عبارات عاشقانه بیان می دارند . اما قصیده عبارت از منظومه کوچکی است ، که بایستی تعداد ابیات آن بیشتر از صد باشد ، ولی نباید از دو است تجاوز کند (۵) موضوع قصاید مدح و ستایش رجال و بزرگان است (۶) در این قسم شعر تواریخ و قصص و داستانها نیز امتزاج می یابند . از خصوصیات ممتاز قصاید ، یکی آنست که در دو بحر خوانده شود (۷) قطعات شعری بزرگ و مطول بندرت در زبان فارسی دیده می شود ، چنانکه در

(۱) «که معنی حقیقی آن تکه خاک است - شاردن؟»

(۲) رجوع بضمایم .

(۳) بیادداشتها رجوع فرمایند .

(۴) شاردن نخستین و معروفترین مستشرق اروپائی است ، که بیش از همه متوجه عظمت فکری خواجه حافظ شده ، و اشعار آسمانی ویرا بزبان فرانسه ترجمه کرده است .

(۵) رجوع بتعلیقات همین فصل فرمایند .

(۶) بیادداشتها رجوع شود .

(۷) بضمایم رجوع فرمایند .

کتابهای ایرانیان هرگز منظومه‌ای مفصل تر از هشتاد و یک بیت مشاهده نمی‌کردند؛ البته مقصود من قطعات یکپارچه و غیرمقطع و بی وقفه است، و گرنه ایرانیان را آثار منظوم عظیمی است، که هیچیک از ملل عالم را نظیر آن نیست، مانند شاهنامه یا تاریخ پادشاهان، که دارای شصت هزار بیت می‌باشد، چنانکه ذکرش گذشت (۱)؛ ولی این آثار بفصول بیشمار تقسیم شده است. این منظومه‌های بزرگ را (۲) دیوان خوانند (۳)، که بمعنی مجمع عقلا یا محفل قدما می‌باشد (۴)، چون آثار مزبور عبارت از مجموعه قطعات گوناگون مشتمل بریند و اندر است، که برای راه و روش زندگی تدوین شده است.

شعر فارسی را قواعد و قوانینی است، که به کلی با اسلوب ما (اروپاییان-۵) متفاوت می‌باشد (۶)

ادبیات منظوم ایرانیان با التمام لطیف و عالی و مشتمل بر اندیشه‌های

رجوع بتعلیقات.

(۱) شاردن سابقاً در فصل تاریخ (ص ۷۷۳) ابیات شاهنامه را شصت و شش هزار گفته.

(۲) Ces grandes Poèmes

(۳) رجوع بضامیم .

(۴) بتعلیقات رجوع شود .

(۵) رجوع بتعلیقات فرمایند .

(۶) * فی المثل يك كلمه واحد در آخر دو بیت متوالی و گاهی در ابیات بسیار تکرار می‌یابد، که آنرا قافیه مکرر نامند، ولی این تکرار همیشه مایه ملاحظت در قطعه منظوم است. فی الجمله اشعار ایرانیان مشحون از این گونه خلاف قاعده‌هاست، که معمولاً آنها را برای شاعران مجاز دانند باستثنای این، در بقیه موارد *

(عبارت بین دو ستاره، عبارت متن است. که از طرف مترجم در حاشیه قرارداد شده. رجوع بضامیم همین فصل فرمایند.)

بلند و عبارات شیوا و اصطلاحات دقیق و درست است، بطوریکه مقصود را بمانند يك موضوع مادی زنده و جاندار در مغز و فکر و نقش می کند. چنانکه باستعاره شاعر رانقاش و حجار گویند، و از این قدرت نفوذ سخنان گوینده را خواهند. ادبیات منظم ایران اغلب اوقات چنان اوج می گیرد که از نظر ناپدید می شود، بعبارت روشنتر دارای اشارات لطیف، کنایات ملیح، و تمثیلات پر استعاره بسیار است، و درك این نظرافت و حلاوت مستلزم معلومات عمیق و تصور دقیق می باشد. تعداد کنایات و اشاراتی که در شعر پارسی بکار می رود، بتقریب لایتناهی است، و با وجود این بالتمام عالی است؛ زبان ما (اروپاییان) در ادای عبارات پر شور و باشکوه ادبیات منظم ایرانیان دچار اشکالات بسیاری می شود؛ و انگهی چون تعبیرات و اشارات شاعران مخصوص با اوضاع و اشیاء محیط و کشور خودشان می باشد، لذا ما بیگانگان در درك و فهم معانی آنها دچار مشکلات عظیمی می گردیم، و این اشکالات هنگام ترجمه و نقل قسمتی از بدایع شعر پارسی بزبان خارجی بیشتر و بزرگتر می شود، و البته فضلا بر این نکته آگاهی کامل دارند.

اگر شعر پارسی که عالی ترین و کثیرالانتشارترین ادبیات منظوم مشرق-زمینست، با نظم ما (فرانسویان، اروپاییان) مقایسه شود، مسلم خواهد شد که ما لا در مقام مقایسه حتی نثر هم نیست. ایرانیان در مجامع و محافل خود و نیز در مواقع فراغت دیگر، آثار منظوم عظیم سابق الذکر، بخصوص تاریخ پادشاهان باستان (شاهنامه) را استماع می کنند، مغنیان (۱) ایرانی این اشعار را می خوانند، و یا با آهنگ تمام ترنم می نمایند. نباید فراموش

کنم، که یکی از صنایع شعر پارسی اسقاط یکی از حروف الفبا، فی المثل الف بابا، یا جز آن، در تمام قصیده است؛^(۱) در این مورد حکایت می کنند، که یکی از شاعران اشعاری (مدیحه‌ای) برای یکی از پادشاهان قرائت کرد، که در آن الف مطلقاً نبود، و اینکار را برای تحریک حس اعجاب و تحسین ممدوح کرده بود؛ اما پادشاه در پاسخ اظهار داشت، که خوب بود تمام حروف را حذف کرده بود؛ یعنی قصیده شاعر فاقد ارزش بود.^(۲)

موضوع اغلب اشعار ایرانیان اخلاق است، و سپس عشق می باشد که رگ (احساسات) ایشان را سخت تحریک می کند؛ اما چون کیفیت عشق در ایران بمانند محیط ما (اروپا و فرانسه) نیست، و این موضوع معلول آنست که در این کشور نه زنان شوهر دار و نه دوشیزگان دم بخت در انتظار نمایان نمی گردند؛ و مردان فقط بامتعلقه های خود، و یا معروفه ها آمیزش دارند، لذا اشعار عاشقانه ایشان مشتمل است بر ذکر لذات و تمتعات، عدم علاقه معشوق بر عاشق و توصیف و تعریف زیباییهای (محبوب) و چون در کشورهای گرمسیر تخیلات انسان رقیق تر و احساسات آدمی سریع‌التأثر می باشد، شعر نیز نمی تواند از آثار این آتش تخیلات بدور باشد، و متأثر نگردد. یکی از آثار منظوم ایرانیان، که در آن کلیه احساسات انسانی باوج اعلای خود رسیده، کتاب یوسف و زلیخا (۱) است، (قهرمانان آن) حضرت یوسف (۲)، و بانوی بوطفار (۳) می باشد. نکته شایان تمجیدی که در این اثر دیده می شود، همانا اجتناب مطلق از شراب و شهوت

بملحقات رجوع فرمایند

(۱) رجوع بضمایم همین فصل شود.

(۲) le Patriarch Joseph (شیخ یوسف)

(۳) Potiphar

است، و فسق و فجور را در آن راهی نیست، جز اینکه مورد سرزنش و مذمت واقع شود.

کتابی مشتمل بر تذکره شعرای ایرانی موجود است، که بقلم يك شخصیت نامدار و حکمران استان، بنام سامی (۱) نگارش یافته است. شماره شعرایی که نامشان در این تذکره آمده زیاد است، ولی غث و سمین در آن بسیار است، چون همه گویندگان در يك مقام نیستند، و منزلت و شهرت همانندی نیز ندارند. مشهورترین شعرای ایران در این ایام (۲) حافظ و سعدی (۳) هستند، که نخستین از لحاظ ملاحظت و ظرافت اشعار و دومی از جهت بدایع و معانی گفتار امتیاز دارد (۴) اما سعدی چنان در عقل و دانش دارای علو مقام است که قرائت کتاب او برای تمام جوانان ایرانی اجباریست و مهمترین اثر اخلاقی ایشان بشمار میرود (۵) چنانکه در مورد دیگر متذکر شده‌ام این مصنفین خیلی قدیمی نیستند. آثار گوینده اخیر در سال ششصد و پنجاه و شش (۶) هجری مطابق هزار و

(۱) منظور تحفه سامی است، رجوع بیادداشتها شود.

(۲) مقصود قید زمان بمعنای معاصر نیست. بلکه منظور شعرایی است که مصنف شاهد قبول عامه آنها بوده است. و از اینجا مسلم می‌گردد که فردوسی و سعدی و حافظ در تمام ادوار تاریخی از جمله در عهد صفویه مقبول مطلق خاص و عام ایرانیان و بیگانگان بوده‌اند.

(۳) شاردن نخستین مستشرق نامداری است که از حافظ و سعدی و فردوسی در آثار خود بیان بتفصیل سخن رانده و اشعار آنانرا در حدود سیصد سال قبل بفرانسه ترجمه کرده و در اروپا منتشر ساخته است.

(۴) حافظ در شعر دارای چنان علومقامست که گویندگانی را که شعر خوب می‌سازند بطریق تجلیل بنام «حافظ» می‌خوانند رجوع بتعلیقات شود.

(۵) علی‌الظاهر مقصود مصنف کتاب گلستان و بوستان یعنی سعدی نامه است

(۶) در متن اصلی: ۶۲۶—۱۲۲۲ رجوع بتعلیقات شود.



شیخ سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۳ هجری)
(مصنف مقدمه بوستان و قسمت اعظم غزلیات حضرت شیخ را بفرانسه
ترجمه کرده است)

دو بیست و پنجام و هشت میلادی تصنیف شده است. و آنکهی جای تأسف است که زنان ایرانی برای سرودن اشعار پرورش نمی یابند؛ چون بانوان خیلی بیشتر از مردان در عرصه عشق متأثر می گردند و بالنتیجه از طبع ایشان چیزهای بکلی تازه و فوق العاده زنده و جاندار بمنصه ظهور میرسد (۱). ولی مردان ایرانی از افکار زنان و آموزش ایشان سخت بیمناک می باشند بخصوص در رشته شعر و شاعری (۲)؛ در میان ایرانیان ضرب المثل وحشتناکی در این مورد وجود دارد: اگر مرغی بخواهد مانند خروس بخواند باید گردنش را زد.

چون در این مجلد و در جلد سابق، در موارد مختلف مقدار زیادی از اشعار فارسی را بزبان خودمان (فرانسه) ترجمه کرده ام، لذا نمی توانم آنقدر که می خواستم در اینجا از ادبیات منظوم ایران نقل نمایم؛ با وجود این می خواهم باز شمه ای از اشعار ایرانیان را بیاورم؛ تا باین قطعات نوین روح شعر فارسی و بدایع و لطایف آن نمودار گردد.

(۱) رجوع بتعلیقات فرمایند

(۲) بضمایم رجوع شود.

تعلیقات ادبیات منظوم ایران

«شعر از تاریخ منطقی تر و عالی تر است ، زیرا بیشتر باموری می پردازد که کلی و عمومی است ، در حالیکه تاریخ بیشتر از امور انفرادی سخن بمیان می آورد» - ارسطو

در زبان یونانی، شعر Poiesis از ریشه Poies می آید، که بمعنی «ساختن» است ، ولی در لسان عرب و اصطلاح ادبای ایران بعد از اسلام «شعرا معنی علمست ، یعنی دانش ، یعنی دانشی که ارباب فطنت بدان چیزی فهم کنند ، و ادراک این طبقه بدان محیط شود و معنی شاعر عالم بود ، یعنی دانا که معانی دقیق را ادراک کند ، و معنی دقیق آنکه فکرت در زیر پرده ضمیر خیال بازیهای لطیف نماید (۱)» .

افلاطون گوید : «شاعری بنظم و وزن کلام نیست ، بلکه مضمون آفریدن شعر است» (۲) همینطور ارسطو نیز در تاکید قول استاد گوید : «شاعری آفریدن و ساختن است نه وزن و نظم» (۳) . ابوعلی سینا نیز نظریه

(۱) لباب الالباب .

(۲) «فیدون»

(۳) «بوطیقا»

معلم اول را تأیید کرده چنین می نویسد : « ولا نظر للمنطقی فی شیء من ذلك الا فی كونه كلاماً مخيلاً ، فان الوزن ينظر فيه : اما بالتحقيق والكلية فصاحب علم الموسيقى ، واما بالتجزئة وبحسب المستعمل عندامته ، فصاحب علم العروض والتفقيه ينظر فيها صاحب علم القوافی ، واما ينظر المنطقی فی الشعر من حيث هو مخيل » (۱)

قدامه بن جعفر نیز تصریح دارد، که : « ... واما سمي شاعر لانه يشعر من المعاني القول واصابه الوصف بما لا يشعر به غيره ، و اذا كان انما يستحق اسم الشاعر بما ذكرنا ، فكل من كان خارجاً عن هذا الوصف فليس بشاعر وان آتى بكلام موزون مقفى » (۲).

خواجه نصیرالدین طوسی نظریه فلاسفه و محققین باستان را با عقیده فضای ایران بعد از اسلام مقابله کرده ، چنین می نویسد :

« صناعة شعری ملکه باشد که با حصول آن بر ایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالاتی مخصوص باشد ، بوجه مطلوب قادر باشد ؛ و اطلاق اسم شعر در عرف قدما بر معنی دیگر بوده است ، و در عرف متأخران بر معنی دیگر است و محققان متأخران شعر را حدی گفته اند جامع هر دو معنی بوجه اتم ، و آن این است که گویند : شعر کلامیست مخیل ، مؤلف از اقوالی موزون متساوی مقفی و کلام موزون باشترک اسم بردو معنی افتد : یکی حقیقی ، و آن قولی بود که حروف ملفوظ او را بحسب جرکات و سکانات عددی ایقاعی باشد و دوم مجازی و آن هیأتی بود سخن را از جهت تساوی اقوال و بحسب ظاهر شبیه بوزن ، چنانکه در خسروانیها »

(۱) شفا

(۲) نقد النثر

قدیم بوده است و وزن خطابت نزدیک بود بهمین معنی ، و مراد اهل این روزگار بموزون ، معنی اول است تنها ، و مراد قدما هر دو معنی بهم بوده است ؛ و معنی متساوی آن بود که ارکان قول که آنرا عروضیان افشاعیل خوانند ، در همه اقوال متشابه بود و بعدد متساوی چه اگر متشابه نبود بحر مختلف شود و اگر بعدد متساوی نبود ضرب مختلف شود ، و مثنی مثلا با مسدس در یک شعر جمع شده باشد ، و معنی مقفی آنست که خوانیم اقول متشابه باشد ، بوجهی که مصطلح بود و شرط تقفیه در قدیم نبوده است و خاص است بعرب و دیگر ارامزایشان گرفته اند ، و نظر در آن تعلق بعلم قوافی دارد و آن علمی بود در تحت علم لغت ، و نظر در وزن حقیقی بحسب ماهیت تعلق بعلم موسیقی دارد و بحسب اصطلاح و تجربه تعلق بعلم عروض دارد ، و نظر منطقی خاص است بتخییل ، و وزن را از آن جهت اعتبار کند که بوجهی اقتضاء تخییل کند . پس شعر در عرف منطقی : کلام مخیل است ، و در عرف متأخران : کلام موزون مقفی ، چه بحسب این عرف هر سخن را که وزنی و قافیتی باشد ، خواه آن سخن برهانی باشد ، و خواه خطابی ، خواه صادق و خواه کاذب ، و گر همه بمثل توحید خالص یا هذیانات محض باشد ، آنرا شعر خوانند و اگر از وزن و قافیه خالی بود ، و اگر چه مخیل بود آنرا شعر نخوانند ؛ و اما قدما شعر کلام مخیل را گفته اند و اگر چه موزون حقیقی نبوده است و اشعار یونانیان بعضی چنان بوده است و در دیگر لغات قدیم مانند عبری و سریانی و فرس هم وزن حقیقی اعتبار نکرده اند ، و اعتبار وزن حقیقی بآن می ماند که اول هم عرب را بوده است ، مانند قافیه و دیگر ارام متابعت ایشان کرده اند و اگر چه بعضی برایشان بیفزوده اند مانند فرس ، و بر جمله رسوم و عادات

را در کار شعر مدخلی عظیم است، و باین سبب هر چه در روزگاری یا نزد قومی مقبول است، در روزگاری دیگر و بنزدیک قومی دیگر مردود و منسوخ است، و اصل تخییل که منطقی را نظر بر آنست، همیشه معتبر باشد و اگر چه طرق استعمال بگردد و این صناعت بالذات باحث از آنست و بالعرض از دیگر احوال شعر، پس ماده شعر سخن است و صورتش بنزدیک متأخران وزن و قافیه، و بنزدیک منطقیان تخییل، و چون این معانی مقرر شد، گوییم: مخیل کلامی بود که اقتضاء انفعالی کند در نفس بیسط یا قبض یا غیر آن بی ارادت و رویت، خواه آن کلام مقتضی تصدیقی باشد، و خواه نباشد چه اقتضاء تصدیق غیر اقتضاء تخییل بود...» (۱)

بدین طریق علی الظاهر خواجه نصیر طوسی نخستین و بزرگترین دانشمند ایرانی بعد از اسلامست که وارد تحلیل فنی و فلسفی در بحث شعر در اعصار مختلف شده و بخصوص تصریح بوجود شعر و ادبیات منظوم در ایران باستان بسبب یونانیان و دیگر ملل باستان کرده است. پس ادای حق مطلب را باید نخست از شعر در ایران پیش از ظهور اسلام سخن گوئیم.

اوستا (گاتها)

اوستا بزرگترین و باشکوهترین یادگار ادبی ایران باستانست که بخامه زرتشت پیشوای روحانی و زعیم زندگانی اجتماعی ایرانیان قدیم (۲) در حدود سه هزار سال پیش (۳) نگارش یافته است.

(۱) اساس الاقتباس مقالت نهم فصل اول (صفحات ۵۸۷ - ۵۸۶)

چاپ جناب آقای مدرس رضوی ۱۳۲۶ شمسی)

(۲) فلاسفه مغرب زمین از جمله سرجان شاردن که نوشته‌های او مورد استفاده بزرگان عصر جدید یعنی ولتر و مونتسکیو و روسو و دیدرو قرار بقیه حاشیه در صفحه بعد

گانها که کهنترین بخش نامه آسمانی اوستاست، منظوم می باشد و در حقیقت اشعاری است که بمانند ودا نامه دینی برهمنان، پس از گفتارهای نشر آمده است و کاملاً هویداست که این سرودها دنباله اندر زها و آموزشهای منشور بوده که از سوء حظ از بین رفته است (۱).

استاد پور داود در مقدمه محققانه گانها خصوصیات شعری این بخش اوستا را چنین تحلیل کرده :

« گات که در خود اوستا » گانها *gatha* « نامیده شده یعنی سرود در سانسکریت نیز » گانها *gatha* « بهمین معنی است، در پهلوی *gas* « و جمع آن « گاسان » (و در فارسی جدید « گاه » فی المثل در « سه گاه » و « چهار گاه » از مقامات موسیقی م)

« بنای شعر در سرودهای گانها، مانند سرودهای « ودا *Veda* » نامه دینی برهمنان بر هجاست (*Syllables*) .

« نخستین گات، اهنود، که گفتیم دارای هفت هات می باشد (= یسنا ۲۸-۳۴) رویهمرفته صدبند است، وهربند آن دارای سه شعر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

گرفته (رجوع بدائرة المعارف بریتانیا، و بمقدمه مترجم بر جلد اول سیاحتنامه شود) هنگام مقایسه اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران بعد از اسلام با عهود باستان اظهار داشته اند که ترك آیین زردشت موجب انحطاط ایرانیان شده است (سیاحتنامه شاردن جلد چهارم ص... طبع طهران ۱۳۳۵ شمسی)

(۳) برای تعیین تاریخ دقیق دوران زردشت رجوع فرمایند بمقدمه

ترجمه یسنا بقلم استاد پور داود (صفحات ۱۱۰-۷۵)

(۱) *Awestalitteratur im Grundriss der Iranischen Philologie*, von Geldner, s. 27, II Band, Strassbourg

است ، وهر بیت شعرش دارای شانزده هجاست ، درنك (Cesure) پس از هفتمین هجاست ، ۸ + ۹ ، اینچنین :

اهیا یاسانمنگها I اوستان زستو رفذرهیا

«دومین کات ، اشتود دارای چهارهات میباشد (= یسنا ۴۳-۴۲) رویهمرفته شصت و شش بند است ، وهر بند آن دارای پنج شعر است ، و هر يك شعرش دارای یازده هجاست ، درنك پس از چهارمین هجاست : ۷ + ۴ ، اینچنین :

اوشتا اهمای I یههای اوشتا کههای چیت

«سومین کات ، سپنتمد دارای چهارهات (= یسنا ۴۷-۵۰) و رویهمرفته چهل و يك بند است ، وهر بند آن دارای چهار شعر است ، و هر يك شعرش دارای یازده هجاست ؛ درنك پس از چهارمین هجاست : ۷ + ۴ ، اینچنین :

سپنتامینو I وهیشتا چامننگها

«چهارمین کات ، وهوخشتر دارای يك هات (= یسنا ۵۱) بیست و دو بند است ، وهر بند آن دارای سه شعر است ، وهر يك شعرش دارای چهارده هجاست ؛ درنك درست درمیان افتاده : ۷ + ۷ اینچنین :

وهوخشتهرم ویریم I باغم ایبی بیریشتم

«پنجمین کات ، وهیشتوايشت دارای يك هات (= یسنا ۵۳) نه بند است ، وهر بند دارای چهار شعر است : دوشعر کوتاه و دو شعر بلند . شعرهای کوتاه هر يك دارای دوازده هجاست ، ودرنك پس از هفتمین ۵ + ۷ اینچنین :

وهیشتا ایشتیش سراوی I زرتپوشتره

« شعرهای بلند هریک دارای نوزده هجاست ، و درنگ یکبار پس از هفتمین هجاست ، و باردیگر پس از چهاردهمین هجا : $5+7+7$: اینچنین :

اشات هچا اهورو مزداووی ویسپای آ ۱ هونگهویم

« هریک از بندهای گاتها در خود اوستا « وچس تشتی » (Vacastasti) نامیده شده و در پهلوی « وچست » و هر شعرش « افسمن » (afsman) و در پهلوی « پتمان » (پیمان ، اندازه) و گاهی هم « کاس » . کاس در پهلوی بمعنی « کات » بکار رفته و هم بمعنی یک شعر از گاتها . واژه پد (pada) که در بند ۸ از هات ۵۰ بمعنی سرود بکار رفته ، باید بمعنی نیم شعر (مصراع . م) باشد ، یعنی یکدسته از هجاها (Syllables) که بواسطه یک درنگ (سکته ، وقف) از هجاها ی دیگر آن شعر جدا شده است .

« دویت وسی و هشت بند گاتها از روی وزن شعرواز روی شماره شعرهای هر بند به پنج کات (= سرود) دسته بندی شده ، نه از روی گفتارهای آنها ، چنانکه بزودی یاد خواهیم کرد ، بسیاری از بندهای یک کات با گفتارهای بندهای دیگر همان کات پیوستگی ندارد .

« گاتها در اوستا دارای نخستین پایه واز سرودهای خود پیغمبر دانسته شده است ، بسا هریک از هات (هایتی) و بند (وچس تشتی) و شعر (افسمن) و واژه (وچسکه) و گزارش (آژئینتی = زند) آن ستوده شده است .

« گاتها در ودانامه دینی بر همنان ، شعرهایی است که پس از گفتارهای نشر آمده باشد ، همچنین است در نامه های دینی بودائیان ؛ از خود گاتها ی زرتشت بخوبی پیداست که این سرودها دنباله اندر زها و آموزشهای منشور

بوده که بدبختانه از میان رفته است (۱).

«از بی اندرزا و آموزشهای پیغمبر ایران، چند شعری می آمده که خلاصه سخنان منشور بوده و آسانتر بیاد پیروان دین سپرده میشده درست مانند گلستان سعدی که نشر و نظم بهم آمیخته و هر گفتار و اندرزی بچند شعر آراسته شده آنچنان که در سود خاموشی پس از سخنانی بنشر گوید:

سخن را سرست ای خداوند و بن میاور سخن در میان سخن
خداوند تدبیر و فرهنک و هوش نگوید سخن تا نبیند خموش

«از میان سرودهای گاتها برخی بی آغاز می نماید، و برخی دیگر انجامش پیدا نیست، بسا بندهای يك سرود از هم بریده ورشته پیوستگی آنها از هم گسسته است، این پریشانی و پاشیدگی برای اینست که گفتارهای منشور از میان رفته، آنچه در پارینه سرودها را بهم می پیوسته، و معنی آنها را روشن می ساخته، امروزه در دست نیست. گاتها چنانکه سراسر اوستا، نامه ایست پراکنده و پریشان و گویای ستم اسکندر و بیدادنازی و خونریزی مغول و قتل و تاراج است. در روزگار اشکانیان، پس از تاخت و تاز اسکندر و جانشینان یونانی وی آنچه از سرودهای پیغمبر ایران بیادها مانده بود گردآوری شده...» (۲)

(۱) نگاه به: ادبیات اوستایی از ک. ف. گلدنر. در اساس فقه اللغة

ایرانی، جلد دوم ص ۲۹

گاتهای اوستا، مواظ زردشت از کریستیان بسارتمله، اشتراسبورگ، ۱۹۰۵ ص پنج.

سه سخنرانی درباره گاتهای اوستا از آ. میه، پاریس، ۱۹۲۵ ص ۴۳-۳۹

(۲) گاتها، گزارش پورداود، بخش نخست، صفحات ۱۵-۱۶، ۱۹۵۲

سرودهای زرتشت

اهونودگات (یسنا ها بیست و هشت)

خواستارم در نماز بادستهای بلند شده ، نخست ،
ای مزدارامش از برای همه آفرینش سپند مینو ،
ای اردیبهشت (و) اینکه خرد بهمن را خوشنود
توانم ساخت و گوشورون را (۱)



من بیاد سپرده‌ام که روان را با همراهی منش نیک
نکهبانی کنم ، چه از پاداش مزدا اهورا از برای کردار
آگاهم تا هر چند که توان و نوش دارم ، خواهم
آموخت ، که دین راستین (اشا) جویند .



ای راستی ، کی چون دانایی ترا خواهم دید ، و منش نیک
را ؟ و توانا ترین بارگاه اهورا (و) پیروان مزدارا ؟
از این مهین تر گفتار بگروانم زیاناکاران
با زبان مان .

(۱) برای تفسیر لغوی و فلسفی این سرودهای آسمانی ، رجوع بیادداشت‌های
کاتبا ، تصنیف استاد پورداد تهران ۱۳۳۶ خورشیدی .



بیا بامنش نیک ، بده بخشایش پایدار راستی از گفتار
درست خویش بزرگشت ، ای مزدا ، وبما پناه نیرومند
(بخش) ای اهورا نا که مابستیزه دشمن چیر شویم.



بهتری خواستارم از تو ای بهتر ، توای اهورای بابهر
راستی همکام ، خواهانم از برای فرشوشتر دلیر واز
برایم واز برای کسی که تو آن را به بخشایی منش
نیک ، هماره جاودان .



آن دانایانی که تو در راستی و منش نیک سزاوار
شناختی ، ای مزدا اهورا ، آنان را برسیدن آرزو ، کام
روا کن ، چه میدانم از برای رستگاری سخنان خواهش
نزد شما کار ساز است .



چون من راستی و منش نیک را جاودان نگاه خواهم
داشت ، توای مزدا بخرد خویش بیاموزان (و) از
دهان خود بیا گاهان نخستین جهان چگونه بود.



اینک سخن میدارم از برای آنانی که خواستار شنیدن
اند آنچه را که مردانایی باید بیاد بسپرد : ازستایش

اهورا و درود بهمن و از شادمانی کسی که آن را خوب
بیاد بسپرد، آن کسی که واستی و همچنان روشنایی خواهد
نگریست،



در آغاز آن دو گوهر همزاد در پندار و گفتار
و کردار بهتر و بتر، در اندیشه هویدا شدند در میان
این دو، یک اندیشان درست بر گزیدند نه بد اندیشان.



و آنگاه که این دو گوهر بهمرسیدند، نخست هستی
و نیستی بنیان نهادند، و همچنان در انجام بدتر
زندگی که پیروان دروغ را خواهد بود، و پیروان راستی را
بهتر جایگاه.



از این دو گوهر دوستار دروغ بدتر رفتار بر گزید،
راستی (بر گزید) پاکتر روان، آنکه از آسمان
استوارتر جامه دربر کرده، و کسانی که شادمانه با
کردارهای آشکار اهورامزدا را خشنود کنند.



از آن تو بود سپندارمذ نیز از آن بود سازنده
جانداران، (آن) خردمینوی آنگاه که تو، ای مزدا اهورا
بدو راه آزاد دادی از اینکه بکشاورز گراید
یا بکنکی که کشاورز نیست.



پس او از این دو کشاورز کله پرور را داور
درست کردار خویش برگزید آن یاسبان منش نیک را
نا کشاورز، ای مزدا، هر چند که کوشد از پیام نیک
بهره نیابد.



آنگاه که از برای مانو، ای مزدا، در آغاز جهان دین
آفریدی و از منش خویش خرد بخشیدی، آنگاه که بجان
تن دادی، آنگاه که کردار و آموزش (نمودی)، تا
هر کس آزاد کیش پذیرد.



مباد کسی از شما بگفتار و آموزش دروغ پرست
کوش دهد، چه اوبخان و مان و ده و روستا و کشور
ویرانی و تپاهی دهد، پس با ساز جنگ آنان را
برانید (۱)



یشت‌های (۱) اوستا

استاد کریستنسن دانمار کی عقیده دارد (۲) :

« یشت‌ها در ازمنه مختلف سروده شده ، چنانکه تاریخ انشاد آنها از دوره ماقبل هخامنشی شروع و بواسطه عهد اشکانی امتداد می‌یابد . استاد پورداود می‌نویسد (۳) :

« ... اگر هم عهد انشاء یشت‌ها را پیش از سلطنت مادها هم ، یعنی پیش از قرن هشتم پیش از میلاد قرار بدهیم شاید بخطا نرفته باشیم . نظر بمندرجات یشت‌ها ، از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها ، بناچار باید بیک زمان بسیار بعیدی متوجه شویم و تا بیک عهد رسیم ، که هنوز ایرانیان و هندوان در یکجا بسر می‌برده‌اند ، چه نظایر این داستان در یکک ویدای برهمنان نیز موجود است ، نظر بزبان یشت‌ها باید عهد انشاء آنها را پس از عهد گانه‌ها قرار دهیم و یک فاصله چند قرنی میان گانه‌ها و یشت‌ها

(۱) کلمه یشت در اوستا یشتی آمده ، و از ماده کلمه یسناست و در معنی هم با آن یکی است ، یعنی ستایش و نیایش و پرستش و فدیہ ، در پهلوی بمعنی ستودن و عبادت کردن و فدیہ آوردن است (یشت‌ها . تفسیر داود ، ص ۱۵) ، جلد اول ، ۱۹۲۸ بمبئی .

(۲) A. Christensen : مطالعاتی در آیین زردشت در عهد باستان

(صفحات ۵-۴۵)

(۳) یشت‌ها ، جلد نخست ، صفحات ۲۶-۲۷

قائل شویم، یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رود کی و حافظ دیده میشود در میان سرودهای گاتها و یشتها هم مشاهده می گردد. عجالة بهمین قدر اکتفاء نموده صحت و سقم احتمال و حدس را بزمان آینده و استکشافات بعد محول می کنیم.

«یشتها نیز مانند گاتها منظوم است ولی اوزان آنها باهمدیگر فرق دارد، در گاتها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۶ و ۱۹ آهنگی (سیلاب Syllables) میباشد ولی وزن شعری در اغلب یشتها ۸ آهنگی است، و در میان آنها شعرهای ۱۰ و ۱۲ آهنگی نیز دیده میشود و هر يك از این اوزان منقسم بچندین قسم است. در شعرهای ۸ آهنگی گاهی سخته (وقفه Censure م.) (در نك) در وسط واقع است (۴+۴) و گاهی پس از آهنگ پنجم، ندره هم پس از آهنگ دوم. در شعرهای ۱۰ آهنگی سخته گاهی در وسط واقع است ۵+۵، و گاهی پس از آهنگ ششم. در شعرهای ۱۲ آهنگی دوسخته موجود است، جای سخته اولی مثل شعر ۸ آهنگی است، یعنی ۴+۴، یا ۳+۵، یا ۳+۵، و جای سخته دومی پس از آهنگ هشتم است، این است بطور عموم اوزان شعری یشتها، از تفصیل آن باید صرف نظر کنیم، چه در صورت تشریح، باید هر يك از قطعات یشتها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم، مثلاً در مهر یشت، هر سه قسم وزن شعر موجود است، اما بواسطه دخول بعضی کلمات که اصلاً از برای توضیح و تفسیر بوده و برور جزو متن پنداشته شده، ترکیب شعری بسیاری از منظومات یشتها را برهم زده آنها را بصورت نثر ساخته است، ولی این منظومات و ادوباره می توان بصورت اصلی در آورد و کلمات زیاداتی را که اوزان آنها را خراب کرده است تشخیص داد، چنانکه بارتولمه و

گلدنر از برای برخی از یشتها این کار را کرده‌اند .

« منظومات اوستا منحصر بگائها و یشتها نیست ، در سایر قطعات کتاب مقدس نیز باین منظومات بر میخوریم ؛ گلدنر در پنجاه و دو سال (اینک هشتاد و دو سال م.) پیش از این اوزان شعری ، اوستای نو را ، یعنی آن قسمت از اوستا را که پس از گائها انشاء شده ، مورد بحث قرار داده ، کتاب بسیار نفیسی در این موضوع نگاشته است (۱) در سال گذشته دانشمند دیگر آلمانی ، هر تل نواقص را تکمیل نموده ، اوزان شعری اوستا وریک ویدا را معاً ، در یک کتاب مدقانه جمع کرده است (۲) .

« بی شک ادخال کلمات در میان منظومات اوستا در وقتی روی داده که زبان متروک گشته ، کسی میان نظم و نثر امتیاز نمی داده است ، هرودت در تاریخ خود ، در جایی که از طرز ستایش ایرانیان قدیم صحبت میدارد نوشته است ، که مغها وقت ستایش آواز می خوانند و تغنی می کنند (۳) . لابد تغنی در نظم ممکن است ، نه در نثر ، در آخر هر یک از یشتهای بزرگ ترجیع های مخصوصی تکرار می شود ، مثل ترجیعات حالیه در منظومات فارسی (۴) .

(۱) K. Geldner : اوزان شعری اوستای نو ، ۱۸۷۷

(۲) J. Hertel : مطالعاتی درباره اوزان شعری اوستا وریک ویدا ،

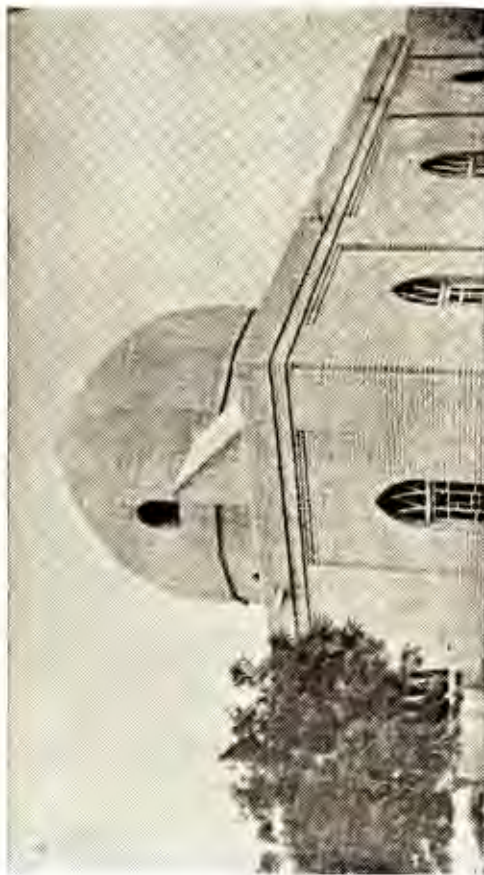
۱۹۲۷ .

(۳) Herodote : يك ، ۱۳۲ . (بعلاوه اسناد تاریخی دیگر راجع بدوره

ساسانیان در دست داریم که دال بر وجود تغنی و موسیقی در میان موبدان ایرانی هنگام نیایش و ستایش است ، م)

(۴) برای اطلاع از وجود شعر در اوستا ، نیز رجوع کنید به :

C. de Harlez : اوستا ، صفحات ۷۸-۷۱ . م



بقعه باباطاهر در همدان

از خردای یشت

اهورامزدا با سپنتمان زردشت گفت : من از برای مردمان پاك امداد و دستگیری و رامش و سعادت خرداد را بیافریدم کسی که در میان امشاسپندان اورا بستانید، بآن می ماند که او امشاسپند و هومن اردیبهشت شهریور سپندارمذ خرداد و امرداد را ستایش کرده باشد (۱).

از آبان یشت

اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت : از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای، کسی که بهمه جا گسترده، درمان بخشنده دشمن دیوها (و) مطیع کیش اهورایی است، سزاوار است که ستوده جهان مادی گردد، سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند، مقدسی که جان افزاست، مقدسی که فزاینده کله و رمه است، مقدسی که فزاینده ثروت است، مقدسی که فزاینده مملکت است.

از خورشید یشت

خورشید جاودانی باشکوه (رایومند) نیز اسب را خوشنود می سازم «مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است» باید مردپا کدین دانا آنرا بگوید.

(۱) برای تفسیر لغوی و فلسفی این سرودهای آسمانی رجوع به یشتها

تفسیر و ترجمه پورداود، جلد ۱، ۱۹۲۸ بمبئی.



خورشید جاودانی باشکوه تیزاسب را می ستاییم

در هنگامی که خور با فروغ (خویش) بتابد

در هنگامی که خور روشنایی بتابد ، صد(و) هزار از ایزدان مینوی برخاسته
این فر را جمع کنند ، این فر را بسوی نشیب فرود آورند ، این فر را آنان
در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند ، برای افزودن بجهان راستی
برای افزودن بهستی راستی .



هنگامی که خور بر آید زمین اهورا آفریده پاک شود

آب روان پاک شود ، آب چشمه پاک شود ، آب دریا پاک شود ، آب ایستاده
پاک شود ، آفرینش راستی که از آن خرد مقدس است (سپنتا مینو)
پاک شود (۱).



اگر خور بر نیاید ، دیوها آنچه در روی هفت کشور است نابود سازند ، ایزدان
مینوی در این جهان مادی اقامتگاهی نیابند (و) آرامگاه (نجویند) ،



کسی که خور جاودانی باشکوه تیزاسب را بستاند ، برای مقاومت کردن
بضد ظلمت ، برای مقاومت کردن بضد تیرگی دیو آفریده ، برای مقاومت
کردن بضد دزدان و راهزنان ، برای مقاومت کردن بضد جادوان و پریها ،
برای مقاومت کردن بضد گزند «مرشئون» ، چنین کسی اهورا مزدا را

(۱) «مقصود این است ، آنچه در ظلمت بواسطه جنود اهریمن آلوده

گردیده ، در روز بواسطه اشعه خورشید پاک می شود .»

می ستاید ، امشاسپندان را می ستاید ، روان خود را می ستاید ، همه ایزدان
مینوی و جهانی را خوشنود می سازد (آری همان کسی) که او خور
جاودانی باشکوه تیزاسب را می ستاید .

از مهریشت

مهر دارنده دشتهای فراخ و رام کشت زار خوب بخشنده را خوشنود
می سازیم ، « مانند بهترین سرور » زوت باید آن را بمن بگوید (زرتشت)
« بر طبق قانون مقدس بهترین داور است » ، باید مرد پا کدین دانا
آن را بگوید .



بشود که او برای یاری ما آید
بشود که او برای گشایش (کار) ما آید
بشود که او برای دستگیری ما آید
بشود که او برای دلسوزی ما آید
بشود که او برای چاره ما آید
بشود که او برای پیروزی ما آید
بشود که او برای سعادت ما آید
بشود که او برای دادگری ما آید



مهر را می ستاییم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام
راستین آگاه است ، زبان آوری که دارای هزار گوش است



نخستین ایزد مینوی، که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیزاسب در بالای کوه
 هرا بر آید، نخستین کسی که بازینت‌های زرین آراسته از فراز (کوه).
 زیبا سر بدر آورد، از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریایی
 را بنکرد (۱)



یادگار زریر (ایاتکار زریران)

«... پس از یشتها و سایر قطعات داستانی اوستا، نخستین کتابی که برای گرد آوردن قسمتی از روایات ایرانی نگاشته شده «ایاتکار زریران» است این کتاب با صورت فعلی خود متعلق با اوایل قرن ششم میلادی (سال ۵۰۰ میلادی یا اندکی بعد از آن-۱) و تقریباً دارای سه هزار کلمه است (۲)؛ ولی بنونیست (۳) خاورشناس معروف فرانسوی ثابت کرده است که نسخ موجود یادگار زریران صورت مغشوش و دست خورده‌یی از يك منظومه متعلق به پیش از قرن سوم میلادی (عهد اشکانیان) است؛ و خود از منظومه کهن‌تر دیگری که «خارس می‌تیلنی» (۴) از آن نام برده است تقلید شده (۵). این کتاب در بعضی نسخ «شاهنامه گشتاسپ» نامیده شده است؛ نخستین و مهمترین ترجمه آن بدست کایگر بزبان آلمانی بسال ۱۸۹۰ صورت گرفت (۶) و این دانشمند سعی کرد روابط

(۱) Noeldeke ، حماسه ملی ایران، ص ۵.

(۲) E. W. West ؛ ادبیات پهلوی در اساس فقه اللغة ایران ، صفحات

۱۱۷-۱۱۸ ، اشترا سبورگک ۱۹۰۴-۱۸۹۶ .

(۳) Benveniste

(۴) Xarès de Mitylène

(۵) رجوع کنید بمقاله «بنونیست» بعنوان «یادگار زریر» در مجلد

دویست و بیست «ژورنال آسیاتیک» سال ۱۹۳۲ .

(۶) Geiger : «یاتکار زریران و روابط آن با شاهنامه»

میان یادگار زریر و شاهنامه (فردوسی . م) را در داستان جنگ ار جاسپ و گشتاسپ آشکار کند، و علاوه بر او شود ورنلد که نیز در باب آن تحقیقاتی کرده است (۱). *

«... در سال ۱۹۳۲ بنویست نخستین بار ثابت کرد که کتاب حماسی «ایاتکار زریران» (یادگار زریر) منظوم است نه منثور (۲).

«کتاب یادگار زریر موسومست بنام «زریر» برادر گشتاسپ ... این کتب در حدود قرن ششم میلادی از روی يك متن قدیم نگاشته و مدون گردید، و اصل این کتاب لاشك يكي از يشتهای مفقود، یا روایات شرقی بوده است.

«ایران شناسانی که پیش از بنویست در این کتاب کار کرده ورنج برده اند، مانند پانگلیارو (۳) و کایگر (۴) متوجه منظوم بودن آن نگشتند اما بنویست پس از تحقیقات دقیق بدین نتیجه رسید که ایاتکار زریران با صورت کنونی خود يك منظومه دوره اشکانیست که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی خود در آمده و اصل آن ظاهر آ از روایتی که متعلق بر او یان شمال شرق ایران بود گرفته شده است.

«از ظواهر امر چنین بر می آید که منظومه یادگار زریر، مانند

(۱) Noeldeke، مطالعات ایرانی، صدویست، وین ۱۸۹۲.

✽ حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ص ۴۲.

(۲) رجوع کنید بمقاله بنویست تحت عنوان «یادگار زریر» در مجله

آسیایی ج CCXX، ص ۲۹۳-۲۴۵.

A. Pagliaro (۳)

W. Geiger (۴)

یشتها، بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح و تفسیر در متن کتاب تغییرات مختصری یافته و از سیاق نظم دور شده است. بنابراین اگر با توجه باین امر کسی می‌توانست کلمات و عبارات زائد دوره ساسانی را در این کتاب بیابد و از میان سایر کلمات و عبارات بیرون کشد، منظومه‌یی کامل بدست می‌آورد. بنویست به چنین کاری دست زد، و در کار خود توفیق یافت، و پس از چندی مطالعه و تحقیق توانست زوائد دوره ساسانی را از متن کتاب بیرون کشد و اشعارش هجایی اصل را بیابد. اشعارش هجایی اصل کتاب، چنانکه قبلاً نیز گفته‌ایم، متعلق بمعهد اشکانی پیش از قرن سوم میلادیست.

«این منظومه دوره اشکانی ظاهرأ از منظومه دیگری که در عهد هخامنشی سروده شده و خارس می‌تیلنی (۱) از آن نام برده تقلید شده بود، آتنه (۲) نویسنده و مورخ یونانی قرن سوم میلادی مؤلف کتاب معروف ضیافت سوفسطاییان (۳) از قول خارس می‌تیلنی که در قرن چهارم پیش از میلاد می‌زیسته، و رئیس تشریفات سلطنتی دربار اسکندر در ایران بوده است، از داستان عاشقانه‌یی در ایران یاد کرد، که قهرمانان آن زریادرس (۴) و اوداتیس (۵) نام داشتند. این دو تن یکدیگر را بخواب دیدند و دلباخته یکدیگر شدند، چنانکه هر یک از آنها دو بجهت و جوی دیگری پرداخت

Charés de Mityline (۱)

Athénée (۲)

Banquet des Sophistes (۳)

Zariadrès (۴)

Odatis — هودات (۵)

وسرانجام اودانیس، دختر پادشاه قوم ساس (۱) آنرا که بخواب دیده بود در یکی از جشنها مشاهده کرد.

«خارس گفته است که داستان این عشق در آسیا مشهور است و مردم بدان میل فراوان دارند چنانکه در معابد و قصور و حتی در خانهای خود تصاویری از آن بردیوارها نقش می کنند (۲).

«نام زریادرس در این داستان بی شباهت به زرییر در داستان «یادگار زریر» نیست، چنان که کلمه اودانیس صورت یونانی شده «هودات» باید باشد، ولی این داستان حکایت مهرورزی گشتاسب را با کتایون دختر قیصر روم (که در داستانهای متأخر جانشین و بدل از هوتوس زن کی گشتاسب شده است) بیاد ما می آورد، و بهر حال بنویست چنین می پندارد که منظومه یاد گاد زریر بتقلید از این منظومه عاشقانه ساخته شده است ...

بسیج و حرکت :

«(ویشناسب بزرییر فرمان داد) : بکوه بغان - آتش

بفرمای کردن - به شهر (کشور) و پهلوانان - بگوی که جز مغ

مردان - که آتش بهرام - ستایند و نگاه دارند - از ده تاهشتاد سال -

هیچ مرد بمپاید - چنان کنید که دوماه دیگر - بدرگاه وشتاسب

آیید - اگر نیایید و بدرگاه نباشید - آنگاه شما را بدار - بر فرماییم

کرد - پس همه مردم - بدرگاه وشتاسب شاه - بسیاهی آمدند -

(۱) Sases یکی از ملل آسیای مرکزی که در عهد داریوش مطیع

حکومت هخامنشی شد .

Athénée XIII 575 (r)

تومبك (۱) و شیپور بزدند - و درستخمك (۲) بانك كردند- كاروانی
 پدید آوردند - ییلبانان برپیل رفتند- شتر بانان با شتر- و ورتین-
 دار به ورتین (۳) - تبركها بسیار بود - كیشها پرازتیر- و بس زره
 روشن - بس زره چهار كرد (۴) - كاروان ایران - چندان بود -
 كه بانكشان بر آسمان - و پای به دوزخ می شد - گذرگاهها
 بیریدند- آبها (۵) بیاشفتند - ایدون كه تا يك ماه - آب خوردن
 نمی شایست - بروز روشنی نبود - مرغ نشیم (۶) نمی دید - و چنان
 بود كه بر سر اسبان - و بر تیغ نیز كان - و برستیغ كوه - شب از
 روز پیدا نبود .

« و شتاسب شاه بزریر - فرمان داد كه خان كن (۷) -
 تا ایرانیان خان كنند - تا بدانیم - كه شب است یا روز - پس زریر
 از ورتین (كردونه) - بیرون آمد و خان كرد - و ایرانیان خان
 كردند- گرد و دود بنشست- ستاره و ماه پیدا شد - پس سیصد میخ
 بزدند - و سیصد ارویس (۸) بیستند - و سیصد دراك (۹) - بر آنها
 بسته آمد .

(۱) تومبك = طبل = تنبك = تمبك

(۲) شیپور

(۳) كردونه

(۴) نوعی زره

(۵) رودها

(۶) لانه

(۷) اردو بزن! او تراق كن!

(۸) ارویس = چرخ ؟ سرا پرده ؟

(۹) دراك نوعی از زنگه بود ، و گویا «درای» از این اصل باشد .

پیشگویی جاماسب:

« پس وشتاسب بنشاند - ژاماسب را پیش خود - گفت
 من دادم - که تو ژاماسب دانا - نیک و شناسایی - و تو می دانی -
 که کی باران آید - و چند زمین آید - و چند سرشک (۱)
 بر سرشک - کی گیاه بشکفتد - و کدام گل در روز - و کدام گل
 در شب - دانی که ابرها - کدامیک آب دارد - و کدامیک آن ندارد -
 فردا روز چه بود - از پسر و برادر - که زید و که میرد ؟

« ژاماسب بیتخش (۲) گفت - که کاش نمی زادم (۳) - و چون
 زادم - بیخت خویش - بدور جای بمیرم - و بامرغی شوم - که
 بدریا افتم - و با خدا یگان این پرسش - از من نمی کرد - و اکنون
 که کرده شد - مرا کامی دگر نیست - جز آنکه راستی گویم -
 اگر خدا یگان خواهد - دست بردل نهد - به خوره اهر مزد -
 بدین مزد یسنان - و بجان زریر (سو کنند یاد کند) ...

« گوید ژاماسب - که اگر شما خواهید - این بزرگ
 سپاه ایران را - از خرگاه پادشاه - بیک تیر پرتاب فرائر - فرمایید
 نشاندن - پس وشتاسب شاه - آن بزرگ سپاه ایران - از خرگاه
 میانین - بیک تیر پرتاب فرائر - فرمود نشاندن - (ژاماسب) گفت
 آن به - که از مادر نژاد - و با اگر زادمرد - و با از کودکی -

(۱) سرشک = قطره

(۲) بیتخش (bitaxsh) وزیر

(۳) زاده نمی شدم

ببرنایی نرسید - آروز که پیکر آغازند - بس مام بی پسر - بس
پور بی پدر - بس برادر بی برادر - بس زن بی شوی (شوند) -
بس بار کی آیند - که اروند (۱) روند - و اندر آن خیمه‌ان خدای
نبینند (۲) - آن به که نبیند - آن ویدرفش جادورا - که آید
و رزم بتابد (۳) - بگناه (بخیانت) بکشد - تهم سپهد زریر را -
که بار کی او ببرد (۴) ...

«وشتاسپ چون آن سخن شنود - از فراز گاه بر زمین
افتاد - آنگاه کارد بدست چپ - و بدست راست شمشیر گرفت -
و بر سر ژاماسپ افکند - و گفت بدا بر تو - ای بنده جادوگر -
که مادرت جادو - و پدرت در وژان (۵) بودا گریخته اهرمزد -
و بدین مزدیسنان - و بجان زریر (سو گندیاد نمی کردم) - باین دو تیغ
سرت می بریدم - و بر زمین می افکندم - (جاماسپ گفت) از این
خالک بر خیز - بر تخت کیی نشین - هر چه باید بود - همان شاید
بود - بهمان گونه که من گفتم .

جنگ زریر

«سپهد تهم زریر - بکارزار آید - همچون ایزد آذر - که
به نیستان افتد - و باد با او یار بود - چون شمشیر فراز آرد - و آنگاه
که باز برد - ده خیون بکشد - چون بگر سنگی و تشنگی -

(۱) اروند = تند

(۲) یعنی در میان آن ترکان صاحب خود نمی بینند .

(۳) بتابد = روشن کند

(۴) در نسخه اصل ، «آن بار کی سیاه و آهنین سم زریر را»

(۵) بر کیش اهریمنی

خون خمیون بیند - بدان خر سبند و سیر شود - (ار جاسپ چون چنان دید بترسید و بانك بر آورد) :

« کیست که شود - باز ریر کوشد - و آن سپهد را کشد - تادخت خود زرستان را - بزنی بدو دهم - که اندر همه کشور - ازو هژیرتر نیست - و او را وزیر خویش کنم - چه اگر زریر زنده ماند - دیری بر نمی آید - که از ماخیونان - هیچیک زنده نماند - پس ویدرفش جادو - برپای ایستاد - و فرمان داد که اسب زین کنند - و ویدرفش جادو - بر اسب نشست - آن ژوبین جادوی - بخشم و زهر ساخته را - بر سر دست گرفت - و اندر زرم دوید - و چون دید که زریر - آنگونه کار زاری کند - پیش او فراز نشد - و از پس او برجست - و ژوبین زهر آبدار را - زیر شمشیر بند - بالای کستی - پشت او بزد - بدل بگذشت - و بر زمین افکند - آنکاه فرو نشست - پرشن (۱) کمانها - و بانك تك مردان (۲) .

« (گشت اسب شاه که از فراز کوه بر میدان جنگ می نگرست ، دریافت که زریر کشته شد ، پس بانك بر آورد) : کمان می برم - که از ما زریر کشته شد - چه پرشن کمانها و بانك تك مردان - اکنون بر نمی آید - اکنون کیست که شود - و کین زریر من خواهد - تا همك دخت خود را بزنی بدو دهم - که

(۱) پرش .

(۲) پهلوانان ، گردان ، مفردان سپاه .

اندر همه کشور - ازوهزیر تر نیست - و کاخ زریر - و سپهبدی
بدودهم.

جنگ بستور :

«از پهلوانان ایران تنها بستور (نستور) پسر خر دسال زریر
بکین جویی برخاست و چنین گفت :

«رزم ایران بینم - و اینکه آن سپهبد دلیر - پدر من
زریر - زنده است یا مرده - پیش خدا یگان باز گویم . - پس
وشتاسپ شاه - گفت مشو - چه تو اپورنا کی (۱) - و پر هیز رزم
ندانی - و تیر ندانی افکند - و خیونان ترا کشند - و آنگاه خیونان
دو از من برند - که از من زریر را کشته اند - و از من بستور را
کشته اند - اما بستور پنهانی - به آخور سردار (۲) گفت - وشتاسپ
فرمان داد - آن اسب که زریر را بود - به بستور دهید - آخور
سردار - اسب زین فرمود کردن - و بستور بر نشست - و اسب فراز
هلید (۳) - و دشمن بکشت - تا بدانجاییکه رسید - که پدر مرده
را بدید - و گفت : ای پدر نامور - خون تو که ریخت - آن
زین پرنده - باره تو که برگرفت - کام تو همه آن بود - که کار -
زار کنی - اما اینک کشته افتاده ای - چون مردم بی تخت - و
این موی وریش تو - از باد بیاشفته است - تن پاکت خسته -

(۱) نابرنا ، نابالغ

(۲) یعنی آخور سالار = میر آخور

(۳) اسب پیش راند

و خاك بر گردنت نشسته است - من اکنون چه می توانم كرد -
اگر فردا آیم - و سر تو بر كنار گیرم - و خاك از سرت بستم -
از آن پس بر اسب - نشستن نمی توانم - آنگاه بستور اسب فراز
هلید و دشمن بكشت - و پیش وشتاسپ شاه رسید - و گفت كه
من شدم - رزم ایران درست دیدم - و سپهبد را مرده دیدم -
زریر پدر خود را - اما اگر شما خواهید - مرا هلید تا بشوم -
و كین پدر باز خواهم ...

« ... اکنون ای تیر كه از من شوی - اپروپتر (۱) باش
بر هر كس - بهر رزم و پات رزم (۲) - باید پیروزی نام آور شوی -
و دشمنان را بكشی - و اکنون ای بارگی و درفش - از این سپاه
ایران - پیشاپیش باشید - و نام آور شوید - تا روز جاودان (۳) - ...
بستور اسب فراز هلید - و دشمن بكشت - و كار زار بكرد - مانند
زریر سپهبد - (ارجاسپ چون چنان دید گفت) : از این چنین
پندارم - كه از تخم وشتاسپ - كسی كین زریر خواهد - اما از شما
خیونان - كیست كه شود - با آن كودك - كوشد و او را كشد -
تا آن وهستان دخت خود را - بزنی بدو دهم - كه اندر همه كشور -
ازو هژیر تر نیست - و او را شهر بیتخش (۴) كنم - اگر این كودك
زنده ماند - چندی نپاید - كه از منخیونان - هیچ زنده نماند -

(۱) پیروز

(۲) حمله متقابل

(۳) تاابد ، تا روز قیامت

(۴) وزیر همه مملكت

پس ویدرفش جادو-براسب نشست- آن ژوبین جادوی-بخشم و
 زهر ساخته را-برسردست گرفت-واندر رزم دوید- بستور نگاه
 کرد و گفت :- ای دروند-جادو-پیش تر آی چه من - بار کی
 بزیران دارم-اما تاختن ندانم و تیراندر تر کش دارم-اما گشادن
 ندانم . پیش تر آی تا آن جان خوش از تو دور کنم ، چنانکه از
 سپهبدنهم زیر پیر من کردی . پس روان زیر بانگ کرد، که
 این ژوبین از دست بیفکن ، از کیش تیری بر آر ، و بدین دروند
 پاسخ کن ! بستور چنان کرد، که روان زیر گرفت و آنگاه :- از
 تن او آن موزه بر آورد-با آن جامه زرین زیر- و خود بر بارگی -
 زیر نشست - و بارگی خویش - بدست فراز گرفت و اسب فراز
 هلید - و دشمن بکشت - تا بجایی رسید - که گرامیک کرت (۱)
 آنجا بود- و درفش بدن دان داشت - و بدو دست کارزار همی کرد...
 (بستور بدو گفت) :

» به پیروزی دار- ای گرامیک کرت جاماسپان - این
 درفش پیروزان را - و اگر من زنده رسم - به پیش و شتاسپ شاه -
 گویم که تو کار زار - چسان بپهلوانی کردی - بستور اسب فراز
 هلید- و دشمن بکشت - تا بجایی رسید - که سواریل سپنددات آنجا
 بود- و چون او بستور را دید - آن بزرگ سپاه ایران - به بستور
 بهشت - خود بر سر کوه شد - تا ارجاسپ را بایور - سپاه از سر
 کوه بزند- و بدشت افکند - سپنددات جنگید - و سوی گرامیک

(۱) Kart - Cramik پسر جاماسپ ، و در شاهنامه « گرامی » ...

کرت براند - و گرامیک کرت جنگید - وسوی بستمور براند .
 « و سرانجام اسفندیار بار جاسپ گفت :
 « شو و گوی چه دیدی - از دست یل سپنددات - که دانند
 چه بود - اندر روز فروردین - اندر ازدهایی رزم برزم و شتاسپ (۱)



درخت آسوریک (۱)

« رساله‌ایست پهلوی در مناظرهٔ نخل و بز بشعر دوازده هجایی مخلوط به‌نثر، که گویا در آغاز منظوم بوده‌است، و بعد ابیات آن کتاب مغشوش و دست کاری شده است، و فعلا نثر و نظم است مختلط، و این بر حسب عقیدهٔ هر تسفلد (۲) بلهجهٔ پهلوی شمالی است، و نامش «درخت آسوریک» است.

«درین کتاب قوافی رعایت شده‌است، بعضی ابیات با (الف و نون) و بعضی ابیات با (نون و دال) ختم می‌شود، و ماچند مثال ازین کتاب بزبان اصلی ذکر می‌کنیم (و سپس ترجمهٔ آنرا بفارسی کنونی می‌آوریم):

«درختی رست است تر او شتر و اسوریک،
 بنش خوشک است، سرش هست تر،
 و رکش کنیا (نی) ماند، برش ماند انگور،
 شیرین با آورد ...

مرتومان وینای آن ام درختی بلند،

(۱) این کتاب در بعضی درضمن متون پهلوی بطبع رسیده است، و بسیار مورد اعتنای خاورشناسان و عالمان بزبان پهلوی قرار دارد، و مجموع آن پنجاه و چهار فقره درشش صفحه از ۱۰۹ تا ۱۱۴ است.

(مستشرق معروف آلمانی) Herzfeld (۲)

بوژ اوام نپردت کو از هج توارترام پت وس کونک هیر.
 ایم پت خونیرس دمیک درختم نیست همتن .
 چی ، شهج ازخورت کند نوک آورم بار .
 مکو کان تخت اوم فرسپ ام وات پانان .
 کیواک روپ هج از کردند کی وراژند میهن ومان .
 گوازم هج از کردند کی کوپند شی وبرنج ؛
 دمینک هج از کردند آتوران وزنای .
 موک ام ورچیکران نالین ام ورهنک پایان .
 رسن هج از کردند کی تو پای بندند .
 چوپ هج از کردند کی توپایها ماچند .
 میک (می) هج از کردند کی تو سر کونک وچند .
 هیزم ام آتوران کی توسیج بریژند .
 ناپستان اسایک ام پت سری شتروباران ؛
 شکر ام ورچیکران دوشاب آژات مرتان .
 تپنکوک هج از کردند ... دارو کدان وینای شتروان -
 - شتروی برند بچشکان بچشک ...
 آشیان ام مرویچکان سایک کاریاکان (ظ : کاروانان)
 خستک بی او کتم پت نوک بوم رست .
 کذ ارژند مرتومک کوم بی نی وناسند .
 بغانم اوت زرین ویت او این داند :
 آنک ژمرتومک کیش نیست می ونان ،
 هج ازباری خوردند ...

دت هم برت آویختند گذش آن گفته بوت درخت آسوریک... (۱)،

ترجمه اشعار

«درختی رسته است و رای شهرستان اسوریک، بنش خشک است،
وسر او تراست، برگش به نی ماند، و برش بانگور، شیرین بار آورد.
مردمان بینی من آن درخت بلندم، بز بر من بیرون می آید، ورقابت
می کند، که من از تو برترم به بس گونه چیز. مرا به زمین خونیرث
(اقلیم چهارم) درختی نیست همتن، چه شاه از من تناول کند چون تو
آورم بار، تخته کشتی ها هستم و دکل بادبانها. جاروب از من کنند، که
ورازند و میهن و مان (خانمان). گواز (برنج کوپ و دنگ) از من کنند،
که کوبند جو و برنج، دمینک (دم کوره) از من سازند آذران وزن (بادبزین)،
موزهام برزگران را، و پای افزارم برهنه پایان را - ریسمن از من سازند،
که پای ترابندند، چوب از من کنند، که پایهای ترا ماچند (؟) میخ از
من کنند کت سرنگون آویزند، هیزم آتشی را که ترا مهیا بسته
سازند، تابستان سایه بانم بر سر شهر یاران - شکرم برزگران را - دوشابم
برای آزاد مردان.

«تبنگوی (طبق) از من سازند... و دارودان بینی شهر بشهر
برند پز شک بریز شک... آشیان (قفص) مرغکانم و سایه کاروانها. هسته
برافکنم به نوبوم رست، برای اینکه مردم فقیر بسبب من منتفع گردند.
سرشاخهای من باشد زرین - علاوه بر این داند نیز آنمردی که شراب

(۱) نقل از متون پهلوی، طبع انگلساریا، از صفحه ۱۰۹ تا ۱۱۰ فقره

یک تا بیست.

وفان ندارد ، که در آنهنگام از میوه من بخورند (یعنی وقتی که فصل
 پائیز رسد ، و سرشاخهای من طلایی شود ، علاوه بر همه منافع که کردم ،
 مردم فقیر نیز از میوه من خواهند خورد) .
 « دورقیب و دو هم نبرد بایکدیگر در آویختند ، وقتی که درخت
 آسوریک این سخنان را گفته بود (۱) »



آثار منظوم مانویان

« مؤسس سلسله ساسانی در سال دویست و چهل و یک میلادی بدرود زندگی گفت . حجاری نقش رجب، که حاکی از جلوس پسر او شاهپور اول است ، پادشاه را در حالی نشان می دهد، که حلقه سلطنتی را از دست خدای بزرگ او هر مزد می گیرد ...

« تاجگذاری رسمی شاهپور در سال دویست و چهل و دو صورت گرفت . بنابر روایت ابن الندیم نخستین خطبه مانی در روز جلوس شاهپور، یعنی یکشنبه اول نisan، که آفتاب در برج حمل قرار داشت ایراد شد... » مانی از نجبای ایران بوده، بنابر روایات موجوده، مادرش از خاندان شاهان اشکانی بود، که هنگام تولد مانی سلطنت ایران داشتند، و ممکن است « فاثک » پدر مانی نیز از همین دودمان باشد . این فاثک از مردم همدان بود، بابل مهاجرت کرد، در قریه ای در مرکز ولایت « میشان » مسکن گزید، و با طایفه « مقتسله » که یکی از فرق « گنوستیک » است، و در آن تاریخ در نواحی بین فرات و دجله ساکن بود، آمیزش نمود . در اینجا مانی، در سال دویست و پانزده یا دویست و شانزده میلادی متولد شد ...

« مانی چند بار مکاشفانی یافت ، و ملکی بنام « صاحب و قرین » اسرار عالم و حقایق الهی را با او عرضه کرد ، پس آنگاه سفری به هند کرد ،

و در طی آن بدعوت پرداخت، و پس از مراجعت بایران، در اینجانب بدعوت خویش ادامه داد، و خود را «فارقلیط»، که مسیح ظهور او را خبر داده بود، معرفی کرد.

«مانی گوید: «در هر زمانی انبیاء، حکمت و حقیقت را از جانب خدا بر مردم عرضه کرده‌اند، گاهی در هندوستان بوسیله پیغمبری «بودا» نام، و گاهی در ایران بواسطه «زردشت»، و زمانی در مغرب زمین بوسیله «عیسی»، عاقبت من، که مانی «پیغمبر خدای حق» هستم، مأمور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم.» و نیز در سرودی، که بزبان پهلوی اشکانی سروده، گوید:

«من از بابل زمین آمده‌ام»

تا ندای دعوت را

در همه جهان پراکنده کنم»

«مانی در باب مبدأ آفرینش می گفت: در آغاز دو اصل اصیل وجود داشته، یکی نیک و دیگری بد، «خدا» و «هیولا»، یا «روشنایی» و «تاریکی». نخستین «پدر عظمت» یا «سروش» بود، که غالباً بنام «زروان» خوانده شده است. او در «ارض نور» قرار دارد، که «ایتر نور» بر آن محیط است، و «روح اعظم» در آن نافذ، و پنج مقام این خدای نخستین، یا بعبارت دیگر پنج «اثون»، و در عین حال پنج تجلی پدر، عهارتند از: «ادراك، عقل، فکر، تأمل، اراده». خدای ظلمت هم پنج عنصر ظلمانی دارد، که بنابر یکی از عقاید باستانی رایج در بین النهرین، بر روی یکدیگر قرار داشته‌اند، و پنج عالم «سلطان ظلمات» را تشکیل می‌داده‌اند، از این قرار: دخان، یامه، آتش مخرب، باد مهلك، آب

کل آلود ، ظلمات ، مانی به تبعیت زردشتیان گوید : قلمرو این دو خالق از یک جهت بهم پیوسته ، و از سه طرف دیگر بیکرانه است ...
 «دستگاه آفرینش ، که از ایزدان روشنایی در آیین مانی ترتیب داده شده است ، چنین می باشد .

کشور روشنایی :

یدر عظمت

اثیر نور و پنج تجلی یدر عظمت (پنج ائون)

ارض نور و پنج عنصر نورانی (= روان زنده)

نخستین دوره آفرینش :

مادر زندگان (تبدیل روح اعظم)

انسان نخستین (با پنج عنصر نورانی ، که چون پسران یا جامه های او بند)

دومین دوره آفرینش :

دوست انوار

باب اعظم یا سازنده بزرگ

روح الحیاة با پنج ایزدان یا ورش

اندیشه زندگی (که از «فریاد» روح الحیاة و «پاسخ» انسان نخستین

پدید آمده)

سومین دوره آفرینش :

الف - یاوران آفتاب

رسول (سوم)

۱۲ بتول نورانی

ستون شکوه

ب - یاوران ماه

عیسی نورانی و (عیسی کودك)

دوشیزه روشنایی (بتول نورانی اخص)

نفس نورانی (۱)

بطوریکه ملاحظه می شود ، نور و روشنایی و مظاهر گوناگون آن اس اساس آیین مانی بشمار می رود ، و بهمین جهت است ، که بهترین قطعات منظوم مانویان در ستایش و نیایش عنصر روشنایی سروده شده است . «اینك از منظومات مانویان يك نمونه ، که در شعر دوازده هجایی وبدون قافیه گفته شده ، و از کشفیات «طورفان» استخراج گردیده است ، ذکر می کنیم (و سپس ترجمه آنرا بفارسی جدید نقل می نماییم) :

دزستایش درخت نور

«خورخشیتی روشن ادپورماهی برازاگ ،

روژنداد برازند از تنواری اوی درخت ،

مروانی بامیوان اوی وازند شادیها ،

وازند کبوتر (اد) فرشه مروی وسپ (گونک) ،

سراویند اد آوازند . . . ی کنیکان ،

بستایند (هماگ) تنواری اوی (درخت) ،

ترجمه اشعار:

خورشید روشن و بدر برازنده ،

روشنی دهند و برازندگی کنند از تنه آن درخت ،

(۱) کریستنسن : ایران در زمان ساسانیان ، صفحات ۲۰۳-۲۱۴ ،

طهران ۱۳۳۲ ، (باختصار) .

مرغان روشندل سحری سخن گویند از روی شادی ،
 سخن سر کنند کبوتران و طاوسان و همه گونه مرغان ،
 سرود گویند و آواز بر کشند . . . دختران ،
 بستایند همگی پیکر آن درخت را (۱) .

بهترین کتابی که درباره آیین مانوی و آثار و ادبیات و عقاید مانویان
 باستناد آثار مکتشفه در «طورفان» نگاشته شده ، همانا تحقیقات عالمانه
 پرفسور ویلیامز جا کسن می باشد ، که یکربع قرن پیش در نیویورک
 انتشار یافته است (۲) و نگارنده مشغول ترجمه و تحریر آن بزبان فارسی
 است ، و در صورتیکه توفیق رفیق باشد ، در آینده نزدیک انتشار خواهد
 یافت .



(۱) سبک شناسی ، جلد نخست ، صفحات ۱۰۶-۱۰۷ .

(۲) Researches in Manichaeism with special
 reference to the Turfan Fragments by A.V.
 Williams Jackson; 1932.

اخبار ان بیات منظوم ایران در دوره ساسانی

در آثار نویسندگان صدر اسلام

در کتاب المحاسن والاضداد (۱) تألیف ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ البصری (متوفی سنه دو یست و پنجاه و پنج هجری) در فصل محاسن النیروز والمهرجان، بنقل از تاریخ ساسانیان تألیف موسی بن عیسی الکسروی (تاریخ تألیف در حدود دو یست و پنجاه و سه هجری) از وجود شعر و شاعری در دربار ساسانی شرح مشبعی آورده است، که عیناً نقل می شود: «... فكان فیما یغنی بین یدی الملك، غناء المخاطبة، و اغانی الربیع، و اغانی ید کر فیها ابناء الجباریه و توصف الانواء، و اغانی افرین، و الخسروانی، و الماذراستانی، و الفهلبد، و کان اکثر ما یغنی المعجم الفهلبد مع ایام کسری ابروین، و کان من اهل مرو، و کان من اغانیه مدیح - الملك و ذکر ایامه و مجالسه و فتوحه، و ذلك بمنزلة الشعر فی کلام العرب یصوغ له الالحان، و لا یمضی يوم الا وله فیهِ شعر جدید و ضرب بدیع، و کان یدکر الاغانی التي یستعطف بها الملك و یستمیحه لمرأته و قواده و یستشفع المذهب. و ان حدثت حادثة او ورد خبر کرهوا انهاءً الیه؛ قال فیهِ شعراً و صاغ له لحناً، کما کان فعل حین نفق مر کوبه شبیدیز،

(۱) المحاسن والاضداد للجاحظ، مكتبة العرفان، مطبعة الساحل الجنوبي، صفحات ۲۷۶-۲۸۰.

ولم يجسروا على انهاء ذلك ، فغنى بها ، وذکرانه ممدود فی آریه ، ماد قوائمه لا یعتلف ولا یتحرك ، فقال الملك : هذا قد نفق ، اذا قال : انت قلت ذلك ، ايها الملك ، وكان يضطر باشعاره ان یتكلم بالذی یكره عماله ان یتقبلوه به (۱) .

البته قارئین متوجه هستند، که مقصود از «اغانی» در کلام جاحظ، همانطور که خود وی تصریح کرده ، «اشعار ایرانیان» است، همچنانکه ادبیات منظوم تازیان در «کتاب الاغانی» لابی الفرج الاصفهانی جمع آمده است ، بطوریکه این کتاب را فضلی مقدم «دیوان العرب» خوانده اند .



«در وجود شعر بمعنی اعم در عهد ساسانیان، که در نغمات موسیقی سروده میشد، شکی نیست، و قرائن متعددی از وجود آن در دست است و اصلاً در این فقره شکی هم نمی تواند باشد، زیرا که در تمام ملل آنچه را که با هنرگ مخصوص در نغمات موسیقی خودشان می خوانند، در واقع شعر است، در «خزانة الادب» عبدالقادر بن عمر بغدادی، متوفی ۱۰۹۳ (طبع بولاق، جلد ۴، صفحه ۱۵۶ و ۱۵۷) در ضمن شرح شعر جاهلی مشهور اعشی از بنی قیس: «ما بکاء الکبیر بالاطلال و سؤالی ما یرد سؤالی» حکایتی از کتاب شرح ادب الکاتب ابن قتیبه، تألیف عبداللہ بن محمد بن السید البطلیوسی (۴۴۱-۵۲۱) نقل می کند؛ که خیلی مهم است بدین قرار: «ابن السید آورده، که ناقلان اخبار روایت کرده اند؛ که طلیحه اسدی،

از اشراف عرب بود ، و گاهی بدربار کسری ورود می کرد . کسری (که در اینجا مقصود خسرو پرویز است) ویرا همیشه اکرام و اعزاز می کرد ، وی گفت : که یکبار پیش کسری رفتم ، و ورود من تصادف کرد بیک عیدی از اعیاد ایرانیان . پس من نیز با سایر حاضرین از حاشیه پادشاه حضور بهمرسانیدم . وقتی که طعام خوردیم ، شراب گسترده شد ، و شروع کردیم بنوشیدن ، آنگاه مغنی این شعر عربی را تغنی کرد :

« لا یتاری لما فی القدر یطلبه ، که از اعشی باهله ، غیر از اعشی بنی قیس سابق الذکر » است ؛ کسری بترجمان خود گفت : چه میگوید ؟ پس او ترجمه کرد ، کسری گفت : این زشت است ! بعد مغنی این شعر را سرود :

« اتک العیس تنفخ فی براها » ، کسری باز از ترجمان خود پرسید ، که چه می گوید ؟ ترجمان گفت نمی دانم ، یکی از حاضرین گفت : « شاهانشاه اشراف اف » ، و معنی آن این است ، که ای ملک الملوك : « این شتری است ، که دم می زند (یا پاف می کند) » .

« طلیحه گوید ، که ترجمه او عربی را بفارسی ، مرا بخنده آورد ، بعد مغنی یک شعر فارسی خواند ، که من آنرا نفهمیدم ، و کسری طرب کرد ، و جامی برای او پر کردند ، و برپای شد و آنرا نوشید ، و جام بجمیع حاضرین بگردید . پس من از ترجمان که در پهلوی من نشسته بود ، پرسیدم این شعر چیست که پادشاه را چنین بطرب آورد ؟ گفت : پادشاه روزی بتفرج بیرون رفته بود ؛ یک پسر خوش صورت دید که در دست او گل سرخی است ، و او را پسندید و حکم کرد ، که در باب وی برای او شعری بسازند ، و چون مغنی این شعر را خواند ، شاه بششاط آمد ، و کرد آنچه

را که دیدی. گفتم در این مطلب چیزی نیست که آدم را تا بایندرجه بطرب ووجد بیاورد. پس کسری از ترجمان پرسید که با من چه مذاکره کرد و او تفصیل را نقل کرد. کسری بترجمان گفت: باو بگو اگر این حکایت و شعرا ترا بنشاط در نمی آورد، پس چه چیز ترا طربناک کند؟ ترجمان حرف شاه را بمن ابلاغ کرد. من در جواب گفتم: شعر اعی که گفته مابکاء الکبیر بالا طلال.... الخ. ترجمان آنرا بشاه گفت و کسری از معنی آن پرسید. گفتم این حکایت پیری است که بمنزلگاه معجوبه خود گذر کرده، و آنجا را خالی و کهنه و دگر گون یافته، اینست که گریه آغاز کرده. کسری خندید و گفت: چه چیز طرب انگیز در این هست که پیری در خرابه ای ایستاده و گریه می کند، مگر نه آنچه مارا بطرب آورد، بیشتر سزاوار طرب بود؟ طلیحه گوید: که بعد از این واقعه، دیگر کسری بمن بنی میل شد.

«از این حکایت، علاوه بر وجود شعر فارسی در آن زمان (دوران ساسانیان م)، چنان مستفاد می شود که در دربار ساسانیان (ظاهر ابواسطه مجاورت پایتخت (تیسفون - م) ببلاد حیره، و مراده اشراف و شعرای عرب، مانند اعی و غیره) مغنیان شعر عربی نیز می خواندند، و عرب و فارس اختلاط و معاشرت پیدا کرده بودند، چنانکه یک حکایت دیگر نیز در خزائن الادب (جلد اول، صفحه ۵۵۱-۵۵۲) بنقل از کتاب الشعراء ابن قتیبه نقل شده، مؤید آنست، و آن چنانست که: «کسری روزی شنید که اعی باین بیت تغنی می کند: ارقط و ما هذا السهار المورق و ما بی من سقم و ما بی معشوق یعنی بیداری کشیدم (بایبیداری می کشم) و خوابم نمی برد، و چیست این بی خوابی که بیدار نگاه می دارد، در صورتیکه در

من نه بیماری است و نه عشقی . نوشیروان پرسید : این عرب چه می گوید؟
گفتند بعربی تغنی و آوازه می کنند . گفت حرفش را ترجمه کنید .
گفتند مقصودش اینست که بدون آنکه بیمار باشد ، یا عاشق بیداری کشیده .
نوشیروان گفت : پس او در اینصورت دزد است ! « (۱)



تحول عظیم در ادبیات منظوم ایران بعد از اسلام

ادبیات منظوم ایران در عهد باستان (عهد اوستایی - هخامنشی - اشکانی و ساسانی) چنانکه از نمونه‌های مختصر و منتخب آن در صفحات پیش معلوم شد، با سلوب اشعار مغرب زمین (یونان و روم باستان، و آثار منظوم اروپاییان) بوده است. اما بعد از پیدایش آیین اسلام و نفوذ تازیان در اعماق تمدن ایرانیان، روش نوینی در شعر و شاعری ایرانیان پدید آمد که منجر به تحول عظیمی در ادبیات منظوم ایران شد.

نویسندگان و گویندگان و مترجمین و مصنفین ایرانی در صدر اسلام، پس از شیوع لسان عرب در میان ایرانیان، شروع به گفتن و نوشتن به زبان تازی کردند و در زمینه شعر و ادب و لغت چنان پیش رفتند، که استاد لغت و فصاحت و بلاغت در عربیت گشتند: ابن المقفع سیبویه، سیرافی و نظایر و امثال ایشان بهترین گواه این مقال هستند «۱»؛ و چون شعر

(۱) رجوع فرمایند به :

تاریخ ادبیات عرب بروکلمان (Brockelmann)

مطالعات اسلامی گلدتسیهر (Goldzieher)

تاریخ تمدن اسلامی فن کرمر (A. von Kromer)

تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون (F G. Browne)

و در مآخذ شرقی مراجعه شود به : مقدمه ابن خلدون؛ و تاریخ ادبیات

عرب تألیف جرجی زیدان، و منابع بیشمار مذکور در آن.

وشاعری در زبان عرب بسبب دیگرى بود، که مختص بآن قومست، لذا گویند کان ایرانی نیز شروع بنظم اشعار در بحور واوزان تازی کردند و آثار منظوم درخشانی از خود بعزبی باقی گذاشتند که کتابهای مفصلة الاسامی ذیل مشحون از اشعار شیوا وفصیح وجزیل ایشانست :

۱- یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر للشعالی «۱»

۲- تتمه الیتیمه لابی منصور عبدالملك الشعالی النیسابوری

۳- دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباهرزی «۲»

۴- خریدة القصر وجریده العصر عماد کاتب اصفهانی «۳»

۵- معجم الادبای یاقوت حموی

مشاهیر شعرای ذواللسانین و تازیگوی ایرانی در آغاز ادبیات منظوم ایران بعد از اسلام (دوره سلطنت طاهریان ، صفاریان ، سامانیان ، ودیلمیان و غزنویان) بشرح زیر است، مطابق ترتیبی که در کتاب اصبهان حمزة اصفهانی (بنقل ثعالی) و یتیمه الدهر و تتمه الیتیمه و دمیة القصر و معجم الادبا آمده :

۱- الحسین بن منصور الحلاج «۴»

(۱) ابومنصور عبدالملك الثعالی النیسابوری (۳۵۰-۴۲۹)

(۲) ابوالحسن علی بن الحسن بن علی بن ابی الطیب الباهرزی (مقتول ۴۶۷)

(۳) العماد محمد بن محمد الکاتب الاصفهانی (۵۹۷)

(۴) حسین بن منصور حلاج ازا عاظم صوفیه و حکمای نامدار ایران بعد

اسلامست ، برای شرح حال وی رجوع فرمائید به : طبقات الصوفیه لابی -

عبدالرحمن السلمی النیسابوری صفحات ۳۱۱-۳۰۷، صلة تاریخ طبری لعرب

طبع مصر ، صفحات ... ، کشف المحجوب هجویری غزنوی ، ص ۱۸۹-۱۹۱

بقیه حاشیه در صفحه بعد



حافظیه شیراز

(مصنف از غزلیات شورانگیز حافظ نمونه های بسیار بفرانسه ترجمه کرده است)

- ۲- ابو احمد عبدالرحمن بن الفضل شیرازی «۱»
- ۳- ابوالقاسم علی بن القاسم القاشانی «۲»
- ۴- الشیخ ابو محمد عبدالله بن محمد النامی الخوارزمی «۳»
- ۵- ابن العمید (ابوالفضل محمد بن الحسین-۴)
- ۶- ابن ابن العمید (ابوالفتح ذوالکفایتین-۵)
- ۷- صاحب ابوالقاسم اسمعیل بن عباد «۶»
- ۸- الشریف ابوالحسن عباد بن علی الحسنی «۷»

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

کشف المحجوب هجویری غزنوی ، ص ۱۸۹-۱۹۱ و فیات لاعیان ج ۱ ص ۱۸۳ - ۱۹۰ ، تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۱۲-۱۴۱ ، الانساب ۱۸۱ ، اللباب: ج ۱ ص ۳۳۰ ، شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۲۵۳-۲۵۷ ، طبقات الشعرا ج ۱ ص ۱۲۶-۲۸ ، المختصر فی تاریخ البشر ج ۲ ص ۷۰ ، سیر اعلام النبلاء ج ۲ ق ۹ ورق ۲۱۸ - ۲۳۲ ، البدایه و النهایه ج ۱۱ ص ۱۳۲-۱۴۴ مرآة الجنان ج ۲ ص ۲۵۳-۲۶۱ ، المنتظم ج ۶ ص ۱۶۰-۱۶۴ و کتاب گرانهای پرفسور لویی ماسینیون تحت عنوان:

La passion dal-Husajn-ibn Mansour Al,Hallaa-j, en 2 vols, Paris 1922

و کتاب اخبار الاحلاح پاریس ۱۹۲۶. در اینجا باید متذکر شویم که دیوان فارسی مطبوع حلاج مطلقا معمول است.

- (۱) یتیمه الدهر ، الجزء الثاني ص ۳۲۹-۳۲۵ بتحقیق محمد محیی-الدین عبدالحمید ، مصر ۱۳۶۶ = ۱۹۴۷
- (۲) یتیمه الدهر ، الجزء الثاني ، ص ۳۲۹ - ۳۴۴
- (۳) یتیمه الدهر الجزء الثالث صفحات (۱۲۳ - ۱۲۲)
- (۴) یتیمه الدهر ، الجزء الثالث ، صفحات ۱۵۵ - ۱۸۱
- (۵) یتیمه الدهر ، » » صفحات ۱۸۱ - ۱۸۸
- (۶) یتیمه الدهر » » ۱۸۹ - ۲۸۶
- (۷) یتیمه الدهر » » ۲۳۶ - ۲۳۹

۹- ابوالعباس احمد بن ابراهیم الضبی «۱»
شاعران ذواللسانین و تازیگوی اصفهان

- ۱۰- منصور بن باذان «۲»
- ۱۱- ابودلف العجلی «۳»
- ۱۲- معقل بن عیسی «۴»
- ۱۳- بکر بن عبدالعزیز «۵»
- ۱۴- احمد بن علویه «۶»
- ۱۵- النضر بن مالک «۷»
- ۱۶- علی بن المهلب «۸»
- ۱۷- ابو نجدة «۹»
- ۱۸- احمد بن القاسم الديرني «۱۰»
- ۱۹- ابو عبدالله تاج الکاتب «۱۱»
- ۲۰- سهلان بن کوفی «۱۲»
- ۲۱- صالح بن ابی صالح «۱۳»
- ۲۲- احمد بن واضح «۱۴»
- ۲۳- محمد بن عبدالله بن کثیر «۱۵»

(۱) یتیمه الدهر الجزء الثالث صفحات ۲۸۷ - ۲۹۴

(۲) ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳) نام این گویندگان در کتاب اصبهان لابی عبدالله حمزة بن ابی الحسین الاصبهانی آمده است (بنقل ثعالبی، یتیمه الدهر، الجزء الثالث، الباب الثانی الخامس فی محاسن اشعار اهل العصر من اصبهان، ص ۲۹۵).

۱۴ و ۱۵- ایضاً از جمله شعرای اصفهان که در کتاب اخبار اصبهان حمزة اصفهانی آمده بوده است، بنقل ثعالبی در یتیمه الدهر، ص ۳۷۵

- ۲۴- عبدالرحمن بن مندویه «۱»
 ۲۵- ابوبکر بن بشرویه «۲»
 ۲۶- ابن زرویه «۳»
 ۲۷- ابوالهدهد «۴»
 ۲۸- ابوقتیبه «۵»
 ۲۹- محمد بن غالب «۶»
 ۳۰- الحسن بن اسحاق بن محارب «۷»
 ۳۱- ابوبکر الزبیری «۸»
 ۳۲- ابوعلی بن رستم «۹»
 ۳۳- ابومسلم بن بحر «۱۰»
 ۳۴- ابوالحسین بن طباطبا «۱۱»
 ۳۵- ابن کره «۱۲»
 ۳۶- نوشجان بن عبدالملک «۱۳»
 ۳۷- علی بن حمزه بن عماره «۱۴»
 ۳۸- ابراهیم بن سیارة الکادوسی «۱۵»
 ۳۹- ابو جعفر بن ابی الاسود «۱۶»
 ۴۰- ابوسعید بن نوفه «۱۷»
 ۴۱- ابوالعباس بن احمد بن معمر «۱۸»
 ۴۲- ابو عمرو وهمام «۱۹»

(۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲)

ایضا از جمله شعرای اصفهان که در کتاب اخبار اصفهان حمزه اصفهانی آمده بوده است، بنقل ثعالبی در تیمه الدهر، ص ۳۹۵.

- ۴۳- ابوسواده «۱»
 ۴۴- ابوالقاسم بن ابی سعد «۲»
 ۴۵- عبدان الاصبهانی - المعروف بالخوزی «۳»
 ۴۶- ابوسعید الرستمی (محمد بن محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن بن علی بن رستم - ۴)
 ۴۷- ابوالقاسم غانم بن ابی العلاء الاصبهانی (۵)
 ۴۸- ابو محمد عبدالله بن احمد الخازن (۶)
 ۴۹- ابو العلاء الاسدی (۷)
 ۵۰- ابوالحسین الغویری (۸)

شاعران ذواللسانین و تازیگوی حضرت صاحب در اصفهان ❀

- ۵۱- ابوالحسن علی بن محمد البیدی شهرزوری (۹)
 ۵۲- ابوالقاسم الزعفرانی (عمر بن ابراهیم، گوینده چکامه نیروزیه)

(۱ و ۲) ایضاً از کتاب اخبار اصفهان حمزه اصفهانی بنقل ثعالبی ، صاحب یتیمه الدهر پس از ذکر اسامی این گویندگان باقید «و غیر هم» نقل خود را خاتمه می دهد (ص ۲۹۵) .

۳- یتیمه الدهر ، الجزء الثالث ، صفحات ۲۹۶ - ۳۰۰

۴- ایضاً ، الجزء الثالث ، صفحات ۳۰۰ - ۳۱۹

(۵) ایضاً صفحات ۳۲۰ - ۳۲۱

(۶) ایضاً صفحات ۳۲۱ - ۳۳۵

(۷) ایضاً صفحات ۳۳۵ - ۳۳۶

(۸) ایضاً صفحات ۴۳۶ - ۳۳۸

(۹) ایضاً صفحات ۳۳۹ - ۳۴۱

❀ یتیمه الدهر ، الجزء الثالث ، ، الباب السادس ، فی ذکر الشعر الطارئین

علی حسنة المصاحب ص ۳۳۹-۳۹۶

(معروف - ۱)

- ۵۳- ابو القاسم عبدالصمد بن بابک (۲)
 ۵۴- ابو ابراهیم اسماعیل بن احمد الشاشی العامری (۳)
 ۵۵- ابو حفص الشهرزوری (۴)
 ۵۶- بنو منجم : هبة الله بن المنجم (۵)
 ۵۷- ابو عیسی بن المنجم (۶)
 ۵۸- ابو الفتح بن المنجم (۷)
 ۵۹- ابو محمد بن المنجم (۸)
 ۶۰- ابو الحسن بن المنجم (۹)
 ۶۱- ابو طاهر بن ابی الریبع (عمر بن ثابت بن سعد بن علی - ۱۰)
 ۶۲- ابو الفرج السامی (۱۱)
 ۶۳- ابو الفرج بن هندو (الحسین بن محمد بن هندو - ۱۲)
شعراى ذواللسانين وتازيگوى جبل وديگر
گویندگان مقيم همدان
 ۶۴- ابو الحسن احمد بن فارس (۱۳)

- (۱) يتيمة الدهر، الجزء الثالث صفحات ۳۴۲ - ۳۵۲
 (۲) ايضاً صفحات ۳۷۲ - ۳۸۱
 (۳) ايضاً صفحات ۳۸۲ - ۳۸۸
 (۴) ايضاً صفحات ۳۸۸ - ۳۸۹
 (۵) ۷۶ و ۷۷ و ۸۰ و ۹۰ يتيمة الدهر، الجزء الثالث، صفحات ۳۸۹ - ۳۹۲
 (۱۰) ايضاً صفحات ۳۹۲ - ۳۹۳
 (۱۱) ايضاً صفحات ۳۹۳ - ۳۹۴
 (۱۲) ايضاً صفحات ۳۹۴ - ۳۹۶
 يتيمة الدهر الباب السابع في ذكر شعراء الجبل
 (۱۳) ايضاً صفحات ۳۹۷ - ۴۰۴

- ۶۵- ابو محمد القزوينی (۱)
 ۶۶- ابن الرياشی (۲)
 ۶۷- الهمدانی المقيم بشيراز (۳)
 ۶۸- ابن المناوی (۴)
 ۶۹- ابو عبدالله المغلسی المراغی (۵)
 ۷۰- براکويه الزنجانی (المعروف بالثلول - ۶)
 ۷۱- ابو الحسن علی بن محمد بن مأمون الابهری (۷)
 ۷۲- ابو علی الحسن بن محمد الضبیعی (۸)
 ۷۳- ابو الحسن علی بن الحسن الحسنی الهمدانی (۹)
 ۷۴- ابو سعد علی بن محمد بن خلف الهمدانی (۱۰)
 ۷۵- ابو علی الحسن بن ابی القاسم القاشانی (۱۱)
 ۷۶- ابو القاسم عمر بن عبدالله الهرندی (۱۲)
 ۷۷- القاضي ابوبکر الأسی (من اهل الری - ۱۳)

(۴ و ۳ و ۲) یتیمه الدهر، الباب السابع صفحات ۳۹۷-۴۰۴

(۵) یتیمه الدهر، الجزء الثالث، صفحه ۳۹۷ و ۴۱۳

(۶) ایضاً صفحه ۴۰۴ - ۴۰۵

(۷) ایضاً » ۴۰۵ - ۴۰۶

(۸) ایضاً » ۴۰۶ - ۴۰۷

(۹) ایضاً » ۴۰۷ - ۴۰۹

(۱۰) ایضاً » ۴۰۹ - ۴۱۰

(۱۱) ایضاً » ۴۱۰ - ۴۱۱

(۱۲) ایضاً » ۴۱۱ - ۴۱۳

(۱۳) ایضاً » ۴۱۳ - ۴۱۴

۷۸- احمد بن بندگان (۱)

۷۹- ابو عبدالله الروذباری (۲)

شاعران فارس واهواز ❀

۸۰- عبدالعزیز بن یوسف الشیرازی (۳)

۸۱- ابواحمد الشیرازی (۴)

۸۲- ابواسحاق المتصفح (مقیم بخارا-۵)

۸۳- ابوالحسن محمد بن الحسین النحوی (۶)

۸۴- ابوالحسن الاهوازی (صاحب کتاب القلائد والفرائد مقیم

چغانیان -۷)

۸۵- ابوبکر هبة الله بن الحسین الشیرازی المعروف بابن العلاف (۸)

۸۶- ابوبکر بن شوذبه الفارسی (۹)

۸۷- احمد بن الفضل الشیرازی (۱۰)

۸۸- المعروف المنبسط الشیرازی (۱۱)

۸۹- ابورجاء احمد بن عفوالله الكاتب الشیرازی (۱۲)

(۱) یتیمه الدهر، الجزء الثالث ۴۱۵

(۲) ایضاً » » ۴۱۶

❀ یتیمه الدهر، الباب الثامن صفحات ۴۱۷ - ۴۱۷

(۳ و ۴ و ۵ و ۶) ایضاً صفحہ ۴۱۷

(۷) یتیمه الدهر، الجزء الثالث ص ۴۱۷

(۸) ایضاً یتیمه الدهر الجزء الثالث ۴۱۷ - ۴۱۹

(۹) ایضاً » » ۴۱۹ - ۴۲۰

(۱۰) ایضاً » » ۴۲۰

(۱۱) ایضاً » » ۴۲۰

(۱۲) ایضاً » » ۴۲۰

- ۹۰- ابو عبدالله الخوزی (۱)
 ۹۱- ابوالحسن بن ابی سهل الارجانی (۲)
 ۹۲- ابوعلی بن غیلان السیرافی (۳)
 ۹۳- ابن خلاد القاضی الرامهرمزی (۴)
 ۹۴- محمد بن عبدالعزیز السوسی (۵)
 ۹۵- ابو محمد السوسی (۶)
 شاعران ذواللسانین و تازیگوی گرجان (۷) و طبرستان ❖
 ۹۶- القاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز الجرجانی (۸)
 ۹۷- ابوالحسن علی بن احمد الجوهری (۹)
 ۹۸- ابو معمر بن ابی سعید بن ابی بکر الاسمعیلی (۱۰)
 ۹۹- القاضی ابوبشر الفضل بن محمد الجرجانی (۱۱)

(۱) یتیمه الدهر، الجزء الثالث ۴۲۱

(۲) ایضاً » » ۴۲۱

(۳) ایضاً » » ۴۲۱

(۴) ایضاً » » ۴۲۱-۴۲۵

(۵) ایضاً » » ۴۲۶

(۶) ایضاً » » ۴۲۶

(۷) برای اطلاع از اعلام رجال گرجان در صدر اسلام رجوع فرمایند

بتاریخ جرجان تألیف سهمی جرجانی، طبع هندوستان،

❖ یتیمه الدهر، الجزء الرابع، الباب التاسع صفحات ۳-۵۹.

(۸) یتیمه الدهر صفحات ۳-۲۶.

(۹) یتیمه الدهر الجزء الرابع، صفحات ۲۷-۴۳

(۱۰) ایضاً » » ۴۳-۴۷

(۱۱) ایضاً » » ۴۷-۴۸

۱۰۰- ابو نصر عبدالله بن محمد البجلي الاسترأبادي (۱)

۱۰۱- ابو العلاء السروي (۲)

۱۰۲- ابو الفياض سعد بن احمد الطبري (۳)

۱۰۳- ابو هاشم العلوي الطبري (۴)

۱۰۴- شمس المعالي قابوس بن وشمكير (۵)

☆☆☆

شاعران ذواللسانين و تازيگوي خراسان و ماوراءالنهر ❀

۱۰۵- ابو احمد بن ابی بکر الكاتب ☆☆☆ (۶)

۱۰۶- ابو الطيب الطاهري (۷)

۱۰۷- ابو منصور الطاهري (۸)

۱۰۸- ابو الحسين محمد بن محمد المرادي (۹)

(۱) يتيمة الدهر ، الجزء الرابع صفحه ۵۰

(۲) ايضاً » » » ۵۲ - ۵۰

(۳) ايضاً » » » ۵۷ - ۵۲

(۴) ايضاً » » » ۵۸ - ۵۷

(۵) ايضاً » » » ۶۱ - ۵۹

❀ يتيمة الدهر، القسم الرابع في محاسن اشعار اهل خراسان و ماوراءالنهر
من انشاء الدولة السامانية والغزنية.

❀❀ باب الاول في ايراد محاسن وظرف من اخبار واشعار قوم سبقوا

عصرنا هذا . . .

(۶) يتيمة الدهر الجزء الرابع صفحات ۶۴ - ۶۹

(۷) ايضاً » » » ۷۳ - ۶۹

(۸) ايضاً » » » ۷۴

(۹) ايضاً » » » ۷۶ - ۷۴

- ۱۰۹- ابو منصور العبدونی (احمد بن عبدون - ۱)
 ۱۱۰- ابو الطیب المصعبی محمد بن حاتم (۲)
 ۱۱۱- ابو علی الساجی (۳)
 ۱۱۲- ابو منصور الخزر جی (۴)
 ۱۱۳- ابو احمد محمد بن عبد العزیز النسفی (۵)
 ۱۱۴- ابو القاسم الکسروی (۶)
 ۱۱۵- ابو بکر محمد بن عثمان النیسابوری الخازن (۷)
 ۱۱۶- الحسین بن علی المروزی (۸)
 ۱۱۷- محمد بن موسی الخدادی البلخی (۹)
 ۱۱۸- ابو الفضل السکری المروزی (احمد بن محمد بن زید - ۱۰)
 ۱۱۹- ابو عبد الله الضریر الابیوردی (۱۱)
 ۱۲۰- ابو محمد السلمی (۱۲)

(۱) یقیمه الدهر ، الجزء الرابع ، صفحات ۷۶ - ۷۸

(۲) ایضاً الجزء الرابع ، صفحات ۷۹ - ۸۰

(۳) ایضاً » » ۸۰

(۴) ایضاً » » ۸۱

(۵) ایضاً » » ۸۲

(۶) ایضاً » » ۸۲ - ۸۴

(۷) ایضاً » » ۸۴ - ۸۵

(۸) ایضاً » » ۸۵

(۹) ایضاً » » ۸۵ - ۸۷

(۱۰) ایضاً » » ۸۷ - ۹۰

(۱۱) ایضاً » » ۹۰ - ۹۱

(۱۲) ایضاً » » ۹۱ - ۹۳

- ١٢١- ابو ذر البلخي الحاكم (١)
 ١٢٢- ابو احمد اليمامي البوشنجي (٢)
 ١٢٣- ابو علي السلامي (٣)
 ١٢٤- ابو القاسم علي بن محمد الاسكافي النيسابوري (٤)
 ١٢٥- ابو الحسن علي بن الحسن اللحام الحراني (٥)
 ١٢٦- ابو محمد المطراني ، الحسن بن علي بن مطران (٦)
 ١٢٧- ابو جعفر محمد بن العباس بن الحسن (٧)
 ١٢٨- ابن ابي الثياب ابو محمد (٨)
 ١٢٩- ابو الحسن علي بن هرون الشيباني (٩)
 ١٣٠- ابو النصر الهزيمي المعافي بن هزيم (١٠)
 ١٣١- ابو نصر الظريفي الابيوردى (١١)

- (١) يتيمة الدهر، الجزء الرابع ٩٣
 (٢) ايضاً » » ٩٣ - ٦٥
 (٣) ايضاً » » ٩٥ - ١٠٠
 (٤) ايضاً » » ١٠٠
 (٥) يتيمة الدهر ، الجزء الرابع ، الباب الثاني في ذكر العصريين
 المقيمين بالحضرة البخاريه و الطارئين عليها و المتصرفين في اعمالها ،
 صفحات ١٠٢-١١٥

- (٦) ايضاً » » ١١٥-١٢٢
 (٧) ايضاً » » ١٢٣-١٢٦
 (٨) ايضاً » » ١٢٦-١٢٧
 (٩) ايضاً » » ١٢٨-١٢٩
 (١٠) ايضاً » » ١٢٩-١٣٣
 (١١) ايضاً » » ١٣٤-١٣٥

- ۱۳۲ - رجاء بن الوليد الاصبهاني ، ابوسعبد (۱)
 ۱۳۳ - ابو القاسم الدينوري ، عبدالله بن عبدالرحمن (۲)
 ۱۳۴ - ابو منصور احمد بن عبدالله (۳)
 ۱۳۵ - ابو منصور احمد بن محمد البغوي (۴)
 ۱۳۶ - ابو علي محمد بن عيسى الدامغانی (۵)
 ۱۳۷ - ابو علي الزوزني الكاتب (۶)
 ۱۳۸ - ابو عبدالله الشبلي (۷)
 ۱۳۹ - ابو علي المسبخي (۸)
 ۱۴۰ - ابو الحسن احمد بن المؤمل (۹)
 ۱۴۱ - ابو اسحاق ابراهيم بن علي الفارسي (۱۰)
 ۱۴۲ - ابو جعفر الرامي محمد بن موسى بن عمران (۱۱)
 ۱۴۳ - ابو عبدالله محمد بن ابي بكر الجرجاني الملقب طرمطارق (۱۲)

- (۱) يتيمة الدهر، الجزء الرابع ۱۳۵-۱۳۶
 (۲) ايضاً » » ۱۴۲-۱۳۶
 (۳) ايضاً » » ۱۴۲
 (۴) ايضاً » » ۱۴۳-۱۴۲
 (۵) ايضاً » » ۱۴۴-۱۴۳
 (۶) ايضاً » » ۱۴۵-۱۴۴
 (۷) ايضاً » » ۱۴۶
 (۸) ايضاً » » ۱۴۷-۱۴۶
 (۹) ايضاً » < ۱۵۰-۱۴۸
 (۱۰) يتيمة الدهر الجزء الرابع، الباب الثاني، صفحات ۱۵۰
 (۱۱) ايضاً » » ۱۵۳-۱۵۱
 (۱۲) ايضاً » » ۱۵۴-۱۵۳

- ١٤٤ - ابو محمد عدی بن محمد الجرجانی (١)
 ١٤٥ - عبدالرحیم بن محمد الزهری (٢)
 ١٤٦ - ابو القاسم اسماعیل بن احمد الشجرى (٣)
 ١٤٧ - ابو الحسن محمد بن احمد الافریقى المتیم (٤)
 ١٤٨ - ابو الحسین احمد بن محمد بن ثابت البغدادی (٥)
 ١٤٩ - ابو منصور البوشنجی الملقب بمضرب الشعر (٦)
 ١٥٠ - ابو طالب عبدالسلام بن الحسین المأمونی (٧)
 ١٥١ - ابو محمد عبداللہ بن عثمان الوائقی (٨)
 ١٥٢ - ابو بکر محمد بن العباس الخوارزمی (٩)
 ١٥٣ - ابو سعید احمد بن شیبب الشیبی (١٠)
 ١٥٤ - ابو الحسن مأمون بن محمد بن مأمون (١١)
 ١٥٥ - ابو محمد عبداللہ بن ابراہیم الرقاشی (١٢)

- (١) یتیمۃ الدھر، الجزء الرابع ١٥٤
 (٢) ایضاً » » ١٥٥-١٥٤
 (٣) ایضاً » » ١٥٦-١٥٥
 (٤) ایضاً » » ١٥٨-١٥٦
 (٥) ایضاً » » ١٥٩-١٥٨
 (٦) ایضاً » » ١٦٠-١٥٩
 (٧) ایضاً » » ١٩١-١٦١
 (٨) ایضاً » » ١٩٣-١٩٢
 (٩) یتیمۃ الدھر، الجزء الرابع، الباب الرابع، فی غرر فضلاء خوارزم،
 صفحات ٢٤١-١٩٤
 (١٠) ایضاً » » ٢٤٣-٢٤٢
 (١١) ایضاً » » ٢٤٥-٢٤٣
 (١٢) ایضاً » » ٢٤٨-٢٤٥

- ۱۵۶ - ابو عبدالله محمد بن حامد الخوارزمی (۱)
 ۱۵۷ - ابو القاسم احمد بن ابی ضرغام (۲)
 ۱۵۸ - ابو الفضل الهمدانی (احمد بن الحسين بديع الزمان - ۳)
 ۱۵۹ - ابو الفتح علی بن محمد الكاتب البستى (۴)
 ۱۶۰ - ابو سليمان الخطابي احمد بن محمد بن ابراهيم (۵)
 ۱۶۱ - ابو محمد شعبة بن عبد الملك السی (۶)
 ۱۶۲ - ابو بكر النحوی البستى (۷)
 ۱۶۳ - الخلیل بن احمد السجزی (۸)
 ۱۶۴ - ابو زهير بن ابی قابوس السجزی القاضی (۹)
 ۱۶۵ - ابو القاسم محمد بن محمد بن جبیر السجزی (۱۰)
 ۱۶۶ - ابو العباس احمد بن اسحاق الجرقي (۱۱)
 ۱۶۷ - ابو الحسن عمر بن ابی عمر السجزی النوقانی (۱۲)

- (۱) یتیمۃ الدهر، الجزء الرابع ۲۴۸-۲۵۴
 (۲) ایضاً » » ۲۵۴-۲۵۵
 (۳) یتیمۃ الدهر، الجزء الرابع، الباب الخامس صفحات ۲۵۶-۳۰۱
 (۴) ایضاً » » الباب السادس فی ذکر اهل بست و
 سحیستان صفحات ۳۰۲-۳۲۴
 (۵) ایضاً » » ۳۳۴-۳۳۶
 (۶) یتیمۃ الدهر الجزء الرابع، الباب السادس، ص ۳۳۷
 (۷) » » ۳۳۸
 (۸) » » ۳۳۸-۳۳۹
 (۹) » » ۳۴۰
 (۱۰) » » ۳۴۰-۳۴۱
 (۱۱) » » ۳۴۱-۳۴۲
 (۱۲) » » ۳۴۲-۳۴۴

- ١٦٨- ابوالقاسم الداودی (١)
 ١٦٩- ابو محمد عبدالله بن محمد بن يحيى الداودی الهروى الفقيه (٢)
 ١٧٠- ابوالحسن المزنى (٣)
 ١٧١- ابوسعید احمد بن محمد بن مله الهروى (٤)
 ١٧٢- ابوروح ظفر بن عبدالله الهروى (٥)
 ١٧٣- منصور بن الحاکم ابى منصور الهروى (٦)
 ١٧٤- ابواحمد الساوى الهروى (٧)
 ١٧٥- ابوالربيع البلخى (٨)
 ١٧٦- ابوالمظفر البلخى (٩)
 ١٧٧- ابوبکر بن الوليد البلخى (١٠)
 ١٧٨- الحسن الضرير المروروذى (١١)
 ١٧٩- ابوالحسن محمد بن ابراهيم بن اسماعيل الفقيه الطوسى (١٢)

(١) يتيمه الدهر، الجزء الرابع، الباب السابع، فى تفاريق من ملح اهل

خراسان، سوى نيسابور ص ٣٤٥

٣٤٦-٣٤٥	»	»	(٢)
٣٤٧-٣٤٦	»	»	(٣)
٣٤٧-٣٤٦	»	»	(٤)
٣٤٨-٣٤٧	»	»	(٥)
٣٥٠-٣٤٨	»	»	(٦)
٣٥٠	»	»	(٧)
٣٥١-٣٥٠	»	»	(٨)
٣٥١	»	»	(٩)
٣٥٢	»	»	(١٠)
٣٥٢	»	»	(١١)
٣٥٣-٣٥٢	»	»	(١٢)

- ۱۸۰- ابو محمد الطوسی (۱)
 ۱۸۱- ابوسهل المعقلی الطوسی (۲)
 ۱۸۲- ابونصر الروذباری الفقیه الطوسی (۳)
 ۱۸۳- ابوالفضل عبیدالله بن احمد المیکالی (۴)
 ۱۸۴- ابو عبدالله الواضحی البشری محمد بن الحسین (۵)
 ۱۸۵- ابوطاهر بن الخبزارزی (۶)
 ۱۸۶- ابوالحسن احمد بن ایوب البصری المعروف بالنهای (۷)
 ۱۸۷- ابوعلی الحسن بن احمد الفارسی النحوی (۸)
 ۱۸۸- ابوالحسین محمد بن الحسین الفارسی النحوی (۹)
 ۱۸۹- ابوسعید نصر بن یعقوب (۱۰)
 ۱۹۰- ابونصر سهل بن المرزبان (۱۱)
 ۱۹۱- ابو محمد الحسن بن احمد البروجردی (۱۲)

- (۱) یتیمه الدهر ، الجزء الرابع ۳۵۳
 (۲) ۳۵۳ » «
 (۳) ۳۵۳ » »
 (۴) یتیمه الدهر الجزء الرابع ، الباب الثامن ، صفحات ۳۵۴-۱۸۳
 (۵) » » الباب التاسع فی ذکر الطائین علی
 نیسابور ، ص ۳۸۲
 (۶) ۳۸۳ » »
 (۷) ۳۸۴-۳۸۳ » »
 (۸) ۳۸۴ » »
 (۹) ۳۸۸-۳۸۴ » »
 (۱۰) ۳۹۱-۳۸۹ » »
 (۱۱) ۳۹۴-۳۹۱ » »
 (۱۲) ۳۹۶-۳۹۴ » »

- ١٩٢- ابو نصر العتبی (خال محمد العتبی) (١)
 ١٩٣- ابو النصر محمد بن عبد الجبار العتبی (٢)
 ١٩٤- ابو نصر اسماعیل بن حماد الجوهری الفارابی (٣)
 ١٩٥- ابو منصور احمد بن محمد اللجیمی (٤)
 ١٩٦- ابو جعفر محمد بن الحسین القمی (٥)
 ١٩٧- ابو الفطاریف عملاق بن غیداق العثماني (٦)
 ١٩٨- ابو المعلى ماجد بن الصلت المعروف بنقاد الكلام الیماني (٧)
 ١٩٩- عبد القادر بن طاهر التمیمی ابو منصور (٨)
 ٢٠٠- ابو علی محمد بن عمر البلخی الزاهر (٩)
 ٢٠١- ابو القاسم یحیی بن علی البخاری الفقیه (١٠)
 ٢٠٢- ابو الحسن الرخجی (١١)
 ٢٠٣- ابو الحسن الممتاخی صاحب کتاب من غاب عنه النديم (١٢)

(١) یتیمه الدهر، الجزء الرابع، باب التاسع صفحه ٣٩٧

(٢) » » » ٣٩٧-٤٠٦

(٣) » » » ٤٠٦-٤٠٧

(٤) » » » ٤٠٨-٤١٠

(٥) » » » ٤١٠-٤١١

(٦) » » » ٤١١-٤١٢

(٧) » » » ٤١٢-٤١٣

(٨) » » » ٤١٤

(٩) » » » ٤١٥

(١٠) » » » ٤١٥

(١١) » » » ٤١٦

(١٢) » » » ٤١٦

- ۲۰۴- ابو الحسن الحنظلی السهروردی (۱)
 ۲۰۵- ابوسعید البلدی (۲)
 ۲۰۶- ابوالقاسم علی بن محمد الکرخی (۳)
 ۲۰۷- ابوالحسن محمد بن عیسی الکرخی (۴)
 ۲۰۸- ابوالمظفر الکمال بن آدم الهروی (۵)
 ۲۰۹- ابوالحسن علی بن محمد الحمیری (۶)
 ۲۱۰- ابو محمد عبدالله بن اسماعیل المیکالی (۷)
 ۲۱۱- ابوجعفر محمد بن عبدالله بن اسماعیل المیکالی (۸)
 ۲۱۲- الاستاذ ابوسهل محمد بن سلیمان الصعلوکی (۹)
 ۲۱۳- علی بن ابی علی العلوی (۱۰)
 ۲۱۴- ابوالبرکات علی بن الحسین العلوی (۱۱)
 ۲۱۵- ابوالحسن محمد بن ظفر العلوی (۱۲)

(۱) یتیمه الدهر الجزء الرابع، الباب التاسع، ص ۴۱۶

(۲) » » » ۴۱۶

(۳) » » » ۴۱۶

(۴) » » » ۴۱۶

(۵) » » » ۴۱۶

(۶) » » » ۴۱۶

(۷) یتیمه الدهر، الجزء الرابع، الباب العاشر فی ذکر النیسابوریین،

صفحات ۴۱۷-۴۱۸

(۸) » » » ۴۱۸

(۹) » » » ۴۱۹

(۱۰) » » » ۴۱۹-۴۲۰

(۱۱) » » » ۴۲۰-۴۲۱

(۱۲) » » » ۴۲۱-۴۲۲

- ۲۱۶ - ابو العباس محمد بن یحیی الغنبری (۱)
 ۲۱۷ - ابوسلمة بن احمد المعاذی (۲)
 ۲۱۸ - ابوسهل سعید بن عبد الله التکلی (۳)
 ۲۱۹ - القاضي ابوبکر عبد الله بن محمد البستی (۴)
 ۲۲۰ - ابوسعید عبد الر حمن بن محمد بن دوست (۵)
 ۲۲۱ - ابو عبد الر حمن محمد بن عبد العزيز النیلی (۶)
 ۲۲۲ - ابوسهل بکر بن عبد العزيز النیلی (۷)
 ۲۲۳ - ابو محمد اسماعیل بن محمد الدهان (۸)
 ۲۲۴ - ابو حفص عمر بن علی المطوعی (۹)
 ۲۲۵ - ابو العباس الفضل بن علی الاسفرائینی (۱۰)
 ۲۲۶ - ابو الفتح احمد بن محمد بن یوسف الکاتب الجوینی (۱۱)
 ۲۲۷ - ابو القاسم الحسین بن اسد العامری (۱۲)

(۱) یتیمه الدهر، الجزء الرابع، الباب العاشر ص ۴۲۲-۴۲۳

(۲) » » » ۴۲۳

(۳) » » » ۴۲۳-۴۲۴

(۴) » » » ۴۲۴-۴۲۵

(۵) » » » ۴۲۵-۴۲۸

(۶) » » » ۴۲۸-۴۳۰

(۷) » » » ۴۳۰-۴۳۱

(۸) » » » ۴۳۲-۴۳۳

(۹) » » » ۴۳۳-۴۳۷

(۱۰) » » » ۴۳۷-۴۳۹

(۱۱) » » » ۴۳۹-۴۴۱

(۱۲) » » » ۴۴۱

- ۲۲۸ - ابوالنصر طاهر بن الحسین العامری (۱)
 ۲۲۹ - ابو عبدالله القواص الجنیدی (۲)
 ۲۳۰ - ابو حاتم الوراق الکشمی (۳)
 * ابو جعفر البحات ، محمد بن الحسین بن سلیمان *
 ۲۳۱ - ابو منصور محمد بن علی الاسماعیلی الجونی (۴)
 ۲۳۲ - ابو نصر احمد بن علی بن ابی بکر الزوزنی (۵)
 ۲۳۳ - ابو العباس محمد بن احمد المأمونی (۶)
 ۲۳۴ - ابو محمد عبدالله بن محمد العبدلکانی (۷)
 * ابو القاسم علی بن احمد بن مبروک الزوزنی *
 ۲۳۵ - ابوسلمة المؤدب (۸)
 ۲۳۶ - ابو حامد الخارزنجی (۹)
 ۲۳۷ - ابوسهل البستی (۱۰)
 ۲۳۸ - ابو الحسن العبدونی الفقیه (۱۱)

(۱) یتیمه الدهر، الجزء الرابع، الباب العاشر، صفحہ ۴۴۱-۴۲۲

(۲) » » » ۴۴۲

(۳) » » » ۴۴۲-۴۴۳

* » » » ۴۳۳-۴۴۵ *

(۴) یتیمه الدهر، الجزء الرابع، الباب العاشر، صفحات ۴۴۵-۴۴۶

(۵) » » » ۴۴۶-۴۴۷

(۶) » » » ۴۴۷-۴۵۸

* » » » ۴۴۹ *

(۷) » » » ۴۴۹-۴۵۰

(۸) » » » ۴۵۰

(۹) » » » ۴۵۰

(۱۰) * » » ۴۵۰

(۱۱) » » » ۴۵۰

- ٢٣٩- ابوبكر الجلاباذي (☆)
 ٢٤٠- ابوالقاسم العلوي (١)
 ٢٤١- ابوسعيد الخيزرودي (٢)
 ٢٤٢- ابوسعيد مسعود بن محمد الجرجاني (٣)
 ٢٤٣- الفقيه ابوالقاسم بن حبيب المذكر (٤)
 ٢٤٤- ابوالقاسم الحسن بن عبدالله المستوفي الوزير (٥)
 ٢٤٥- الشيخ ابوالحسن الكرخي (٦)
 ٢٤٦- الشيخ ابونصر بن مشكان (٧)
 ٢٤٧- ابوالعلاء بن حسولة (٨)
 ٢٤٨- ابوالحسن علي بن محمد الغزنوي الاصبهاني (٩)



٢٤٩- ابو علي مسكويه الخازن (١٠)

(*) يتيمة الدهر، الجزء الرابع، الباب العاشر ص ٤٥٠

(١) » » » ٤٥٠

(٢) » » » ٤٥٠

(٣) » » » ٤٥٠

(٤) » » » ٤٥٠

(٥) » » » ٤٥٠

(٦) » » » ٤٥٠

(٧) » » » ٤٥٠

(٨) » » » ٤٥٠

(٩) يتيمة الدهر، الجزء الرابع، ماالحقها ابوالفضل الميكالي، صفحات

٤٥١-٤٥٣

(١٠) تنمة اليتيمة للشعالبي، تنمة القسم الثالث في محاسن اهل الري وهمدان

واصبهان وجرجان وطبرستان، عنى بنشره عباس اقبال، طهران ١٣٥٣ هـ صفحات

١٠٠-١٦

- ۲۵۰ - الاستاذ ابو سعد منصور بن الحسين الآبي (۱)
 ۲۵۱ - الاستاذ ابو العلاء محمد بن علي بن الحسين صفى الحضرتين (۲)
 ۲۵۲ - الاستاذ ابو القاسم عبد الواحد بن محمد بن علي بن الحريرش
 الاصبهاني (۳)
 ۲۵۳ - ابو القاسم غانم بن محمد بن ابي العلاء الاصبهاني (۴)
 ۲۵۴ - ابو محمد النظام والخزرجي (۵)
 ۲۵۵ - ابو سعد علي بن محمد بن خلف الهمداني (۶)
 ۲۵۶ - ابو غانم معروف بن محمد القصري (۷)
 ۲۵۷ - ابو القاسم ابراهيم بن عبد الله الكاتب الطاعى (۸)
 ۲۵۸ - ابو الحسن علي بن محمد بن احمد الكاتب (۹)
 ۲۵۹ - ابو النجم مسافر بن محمد القزويني (۱۰)
 ۲۶۰ - ابو الفتح محمد بن احمد الدباوندي (۱۱)

(۱) تمة اليتيمه للثعالبي ، صفحات ۱۰۰-۱۰۷

(۲) » » ۱۱۲-۱۰۷

(۳) » » ۱۱۸-۱۱۲

(۴) » » ۱۲۶-۱۱۹

(۵) » » ۱۲۶

(۶) » » ۱۳۱-۱۳۰

(۷) » » ۱۳۱-۱۳۰

(۸) » » ۱۳۱

(۹) » » ۱۳۲

(۱۰) » » ۱۳۳-۱۳۲

(۱۱) » » ۱۳۴-۱۳۳

- ٣٦١ - الشيخ ابوالمحاسن سعد بن محمد بن منصور رئيس
جرجان (١)
- ٢٦٢ - ابوالمظفر بن القاضي ابي بشر الفضل بن محمد الجرجاني (٢)
- ٢٦٣ - صاعد بن محمد الجرجاني (٣)
- ٢٦٤ - ابو بكر عبد القاهر بن محمد بن الحسن (٤)
- ٢٦٥ - ابو الحسن عالي بن جبلة القساني (٥)
- ٢٦٦ - ابو علي الحسن بن محمد الدامغاني (٦)
- ٢٦٧ - ابو الفرج احمد بن محمد بن يحيى بن حسني الهمداني (٧)
- ٢٦٨ - الامير ابو ابراهيم نصر بن احمد الميكالي (٨)
- ٢٦٩ - الشيخ الامام الموفق ابو محمد هبة الله بن محمد بن الحسين (٩)
- ٢٧٠ - ابو سعد الكنجروزي (١٠)
- ٢٧١ - ابو القاسم عبد الصمد بن علي الطبري (١١)

(١) تمة اليتيمه للشمالي، صفحات ١٤٤-١٤٩

(٢) » » ١٥٠

(٣) » » ١٥١-١٥٠

(٤) » » ١٥١

(٥) » » ١٥١

(٦) » » ١٥٥-١٥١

(٧) » » ١٥٦

(٨) تمة اليتيمه للشمالي، تمة القسم الرابع في محاسن اهل خراسان،

صفحات ٦-٧

(٩) » » ٨-٧

(١٠) » » ٩-٨

(١١) » » ١١-٩

- ۲۷۲ - ابو منصور یحیی بن یحیی الکاتب (۲)
 ۲۷۳ - ابو الوفاء محمد بن یحیی بن یحیی الکاتب (۲)
 ۲۷۴ - ابوسلمة بن یحیی بن یحیی الکاتب (۳)
 ۲۷۵ - ابو الفضل اسمعیل بن محمد بن الحسن الکرابیسی (۴)
 ۲۷۶ - ابو مسعود احمد بن عثمان الخشنامی (۵)
 ۲۷۷ - ابو الحسن محمد بن الشیخ ابی علی الحسین بن محمد بن
 طلحه (۶)

- ۲۷۸ - ابو یوسف یعقوب بن احمد بن محمد (۷)
 ۲۷۹ - ابو محمد الحسن بن المومل الحربی (۸)
 ۲۸۰ - ابو الفضل احمد بن محمد العروزی المعروف بالصفار (۹)
 ۲۸۱ - ابوبکر احمد بن علی الصبغی (۱۰)
 ۲۸۲ - ابو منصور بن ابی علی الکاتب (۱۱)

(۱) آتمة الیتیمه للشمالی، صفحات ۱۴

(۲) » » ۱۶-۱۴

(۳) » » ۱۶

(۴) » » ۱۷

(۵) » » ۱۸-۱۷

(۶) » » ۲۰-۱۸

(۷) » » ۲۲-۲۰

(۸) » » ۲۳-۲۲

(۹) » » ۲۴-۲۳

(۱۰) » » ۲۴

(۱۱) » » ۲۵

- ٢٨٣ - عبدالرحمن الدوغی الفقیه (١)
 ٢٨٤ - ابو بکر محمد بن احمد الیوسفی (٢)
 ٢٨٥ * - ابو جعفر محمد بن اسحق بن علی البجائی (٣)
 ٢٨٦ - ابو بکر احمد بن محمد القوهی (٤)
 ٢٨٧ - ابو علی الزوزنی (٥)
 ٢٨٨ - ابو الحسن العبد الکائی (٦)
 ٢٨٩ - ابو علی بن ابی بکر بن خشبویه الزوزنی (٧)
 ٢٩٠ - ابو الحسن علی بن ابی علی بن جعفر المعروف بابن سیسنبر
 الزوزنی (٨)
 ٢٩١ - ابو علی الحسین بن احمد زرغیل (٩)
 ٢٩٢ - طاهر بن عبدالله البیهقی (١٠)
 ٢٩٣ - ابو الهیجاء علی بن حمدان الخوافی (١١)
 ٢٩٤ - ابو العباس محمد بن ابراهیم الباخری (١٢)

- (١) تنمة الیتیمہ للثعالبی ٢٥-٢٦
 (٢) * * ٢٦-٢٩
 (٣) تنمة الیتیمہ للثعالبی، الجزء الثاني، صفحات ٣٠-٣١
 (٤) * * ٣٢
 (٥) * * ٣٢-٣٣
 (٦) * * ٣٣
 (٧) * * ٣٣-٣٤
 (٨) * * ٣٤
 (٩) * * ٣٤
 (١٠) * * ٣٤-٣٥
 (١١) * * ٣٥
 (١٢) * * ٣٥-٣٧

- ۲۹۵ - ابوعلی الحسن بن ابی الطیب الباخری (۱)
 ۲۹۶ - ابو جعفر احمد بن الحسن بن الامیر الباخری الخطیب (۲)
 ۲۹۷ - ابونصر احمد بن علی بن حفص العمروی (۳)
 ۲۹۸ - ابوعلی الفضل بن محمد بن الحسین الطبرستی (۴)
 ۲۹۹ - ابوالقاسم عمر بن عبدالعزیز السرخسی الملقب بالچکرزی (۵)
 ۳۰۰ - العمر کی المیهنی (۶)
 ۳۰۱ - ابوبکر النسوی الفقیه (۷)
 ۳۰۲ - ابو منصور قسیم بن ابراهیم القائنی الملقب بیزر جمهر (۸)
 ۳۰۳ - ابو جعفر محمد بن عبدالله الاسکافی (۹)
 ۳۰۴ - ابوالقاسم طاهر بن احمد الهروی (۱۰)
 ۳۰۵ - ابو مسعود عصم بن یحیی الهروی (۱۱)
 ۳۰۶ - المعروف بن ابی الفضل الدباغ الهروی (۱۲)

(۱) تئمة الیتیمه للتعالی ، الجزء الثانی ، صفحات ۳۷-۴۰

(۲) ۴۰ » »

(۳) ۴۲-۴۰ »

(۴) ۴۳-۴۲ » »

(۵) ۴۴-۴۳ » »

(۶) ۴۵-۴۴ »

(۷) تئمة الیتیمه للتعالی الجزء الثانی، ص ۴۵

(۸) ۴۵ » »

(۹) ۴۶-۴۵ » »

(۱۰) ۵۴-۵۳ » »

(۱۱) ۵۵-۵۴ » »

(۱۲) ۵۵ » »

- ۳۰۷ - الاستاذ ابو ذکریا یحیی بن عماد السجزی (۱)
 ۳۰۸ - ابو علی البوشنجی الفلجردی (۲)
 ۳۰۹ - احمد بن محمد بن الاشعث البوشنجی (۳)
 ۳۱۰ - ابو عبدالله الحسین بن علی البغوی (۴)
 ۳۱۱ - ابو سعید احمد بن محمد بن جمل العمیدی (۵)
 ۳۱۲ - ابو بکر الغنبری السحری (۶)
 ۳۱۳ - الشیخ العمید ابو سهل احمد بن الحسین العمودی (۷)
 ۳۱۴ - الشیخ العمید ابو منصور بن مشکان (۸) ☆
 ۳۱۵ - الشیخ العمید ابو سهل محمد بن الحسن (۹)
 ۳۱۶ - الشیخ العمید ابو الطیب طاهر بن عبدالله (۱۰)
 ۳۱۷ - الشیخ ابو الحسن محمد بن عیسی الکرجی (۱۱)
 ۳۱۸ - الشیخ العارض ابو الحسن مسافر بن الحسن (۱۲)

(۱)	تممة الیتیمہ للشمالی	الجزء الثانی	۵۶-۵۵	
(۲)	»	»	۵۶	
(۳)	»	»	۵۶	
(۴)	»	»	۵۸-۵۷	
(۵)	»	»	۵۹-۵۸	
(۶)	»	»	۶۰-۵۹	
(۷)	»	»	۶۲-۶۰	
(۸)	»	»	۶۵-۶۲	
(۹)	»	»	۶۶-۶۵	
(۱۰)	»	»	۶۷-۶۶	
(۱۱)	»	»	۶۸-۶۸	
(۱۲)	»	»	۷۱-۶۸	

- ۳۱۹ - الشيخ ابو الفتح مسعود بن الليث (۱)
 ۳۲۰ - الشيخ ابو بكر علي بن الحسن لقهستاني (۲)
 ۳۲۱ - القاضي ابو الحسن المؤمل بن الخليل بن احمد البستي (۳)
 ۳۲۲ - القاضي ابو القاسم عالي بن علي بن عبدالله الشيرازي (۴)
 ۳۲۳ - القاضي ابو الفضل احمد بن محمد الرشيدى اللوكرى (۵)
 ۳۲۴ - الشيخ ابو الحسن علي بن محمد الارباعى (۶)
 ۳۲۵ - ابو بكر عبد المجيد بن افلاح الغزنوى (۷)
 ۳۲۶ - ابو محمد عبدالله بن محمد الدوغابادى (۸)
 ۳۲۷ - ابو الحسن محمد بن الحسن البرمكى (۹)
 ۳۲۸ - ابو الفتح المظفر بن الحسن الديغانى (۱۰)
 ۳۲۹ - ابو نصر احمد بن محمد الخالدى (۱۱)
 ۳۳۰ - ابو الفتح المظفر بن صالح الرازى المدير (۱۲)

(۱) تمة اليتيمه للمعالبي، الجزء الثاني، صفحات ۷۱-۷۳

۷۵-۷۳	»	»	»	(۲)
۷۶-۷۵	»	»	»	(۳)
۷۷-۷۶	»	»	»	(۴)
۷۸-۷۷	»	»	»	(۵)
۸۰-۷۸	»	»	»	(۶)
۸۱-۸۰	»	»	»	(۷)
۸۲-۸۱	»	»	»	(۸)
۸۵-۸۴	»	»	»	(۹)
۸۷-۸۵	»	»	»	(۱۰)
۸۷	»	»	»	(۱۱)
۸۸-۸۷	»	»	»	(۱۲)

- ۳۳۱- محمد بن احمد الشیرجی (۱)
 ۳۳۲- ابوالمظفر عبد الجبار بن الحسن البیهقی الجمعی (۲)
 ۳۳۳- ابو منصور علی بن احمد الحلاب (۳)
 ۳۳۴- ابوسهل الجنبذی الکاتب (۴)
 ۳۳۵- ابوطالب محمد بن علی بن عبدالله المعروف بالبقدادی
 المستوفی (۵)
 ۳۳۶- ابوعدی الشهرزوری (۶)
 ۳۳۷- ابو منصور محمود بن علی المهلبی العماني (۷)
 ۳۳۸- ابو الفرج احمد بن علی بن خلف الهمدانی (۸)
 ۳۳۹- ابو الحسین الحسنی الهمدانی (۹)
 ۳۴۰- ابو الحسین التغلبي (۱۰)
 ۳۴۱- الخلیل بن احمد القاضي السجزی (۱۱)

(۱) تنمة الیتیمہ للثعالبی الجزء الثاني ص ۸۹-۹۰

- | | | | | |
|------|---|---|---|---------|
| (۲) | » | » | » | ۹۱-۹۰ |
| (۳) | » | » | » | ۹۲-۹۱ |
| (۴) | » | » | » | ۹۲ |
| (۵) | » | » | » | ۹۳-۹۲ |
| (۶) | » | » | » | ۹۳ |
| (۷) | » | » | » | ۹۵-۹۳ |
| (۸) | » | » | » | ۹۹-۹۵ |
| (۹) | » | » | » | ۱۰۰-۹۹ |
| (۱۰) | » | » | » | ۱۰۱-۱۰۰ |
| (۱۱) | » | » | » | ۱۰۱ |

- ۳۴۲ - ابودرهم البندنيجی (۱)
 ۳۴۳ - اوحد الملك ابو طاهر الحسن بن احمد بن حسول (۲)
 ۳۴۴ - القاضي ابو علي عبد الوهاب بن محمد (۳)
 ۳۴۵ - الحاكم ابو علي الحسن بن منصور بن العلاء الدارا بجردي
 النيسابوري (۴)
 ۳۴۶ - ابو الحسن علي بن محمد الحميري (۵)
 ۳۴۷ - ابو القاسم علي بن الحسين الليماني (۶)
 ۳۴۸ - الامير ابو القاسم علي بن عبد الله الميكالي (۷)
 ۳۴۹ - الامير ابو العباس اسمعيل بن عبد الله (۸)
 ۳۵۰ - ابو الحسن علي بن عبد الله الدلشاذي (۹)
 ۳۵۱ - ابو منصور عبد الرحمن بن سعيد القائي (۱۰)
 ۳۵۲ - السلامي المقيم ببخارا (۱۱)

- (۱) تنمة اليتيمه للشعالي الجزء الثاني ص ۱۰۱-۱۰۲
 (۲) » » » ۱۰۳-۱۰۲
 (۳) » » » ۱۰۴
 (۴) » » » ۱۰۵-۱۰۴
 (۵) » » » ۱۰۶-۱۰۵
 (۶) » » » ۱۰۶
 (۷) » » » ۱۰۷-۱۰۶
 (۸) » » » ۱۰۷
 (۹) » » » ۱۷۷
 (۱۰) » » » ۱۰۷
 (۱۱) » » » ۱۰۸-۱۰۷

- ٣٥٣- الاصمعى المقيم بها (بيخارا - ١)
 ٣٥٤- ابو على الحسين بن احمد الاسفرائينى (٢)
 ٣٥٥- ابو نصر المهلبى القائد ، شاغر اسفرائنى (٣)
 ٣٥٦- ابو القاسم هبة الله بن محمد الاسفرائنى (٤)
 ٣٥٧- ابو صالح سهل بن احمد النيسابورى المستوفى (٥)
 ٣٥٨- حيدر الخجندى (٦)
 ٣٥٩- ابو الحسن الآغا جى (٧)
 ٣٦٠- ابو بكر محمد بن على بن احمد العبدانى (٨)
 ٣٦١- الاستاذ الاوحد ابو عثمان اسماعيل بن عبد الرحمن
 الصابونى (٩)
 ٣٦٢- الوزير الصفى (ابو العلام محمد بن حسوك - ١٠)

(١)	تتمة اليتيمه للشعالبى ، الجزء الثانى ، ص ١٠٨		
(٢)	» »	١٠٨-١٠٩	
(٣)	» »	١٠٩	
(٤)	» »	١٠٩	
(٥)	» »	١١٠-١١٣	
(٦)	» »	١١٣	
(٧)	» »	١١٤	
(٨)	» »	١١٤-١١٥	
(٩)	» » »	١١٥-١١٦	

(١٠) دمية القصر وعصرة اهل العصر ، للاديب الكبير ابى الحسن على بن الحسن
 الباخري ، المتوفى ٤٦٧ القسم الرابع فى شعراء الرى والجمال واصفهان و
 فارس وكرمان طبع حلب ، ١٣٤٨ هجرى . (بايد متذكر شويم ، كه اين
 چاپ بسيار ناقص است) صفحات ٩٠-٩١

- ۳۶۳ - حمد بن فورجه (۱)
 ۳۶۴ - ابوالمحسن اسماعیل بن حیدر العلوی (۲)
 ۳۶۵ - ابو الفوائد (۳)
 ۳۶۶ - ابو القاسم بن ابی العلاء الاصفهانی (۴)
 ۳۶۷ - الاستاذ الرئيس ابو نصر محمد بن عمر بن محمد -
 الاصفهانی (۵)
 ۳۶۸ - الوزير ابو سعد الآبی (۶)
 ۳۶۹ - ابو طاهر الاردستانی (۷)
 ۳۷۰ - الاستاذ ابو غالب القمی (۷)
 ۳۷۱ - ابو الفرج المعروف بفورجه (فورجه؟-۸)
 ۳۷۲ - ابو علی هلال بن المظفر الریحانی (۹)
 ۳۷۳ - الاستاذ المذهب ابو الفضل اسمعیل بن علی العبدیلی
 السهروردی (۱۰)

(۱) دمیة القصرة للباخرزی، ص ۹۱-۹۲

(۲) » » ۹۳-۹۲

(۳) » ۹۳

(۴) » » ۹۳

(۵) » » ۹۵-۹۴

(۶) » » ۹۵

(۷) » » ۹۵

(۸) » » ۹۶

(۹) » » ۹۷-۹۶

(۱۰) » » ۹۷

۳۷۴- السيد الاجل المرتضى ذوالفخر بن ابو الحسن بن المطهر بن

علی (۱)

۳۷۵- ابو الفرج علی بن الحسن بن علی الموفقى (۲)

۳۷۶- ابو طاهر الشيرازى (۳)

۳۷۷- محمد الخیرى (۴)

۳۷۸- ابو الفرج محمد بن علی بن محمد الخضر (۵)

۳۷۹- ابو هلال العسكرى (۶)

۳۸۰- ابو الفرج بن ابى سعيد بن خلف (۷)

۳۸۱- ابو الفرج حمد بن محمد بن حسیل الهمدانى (۸)

۳۷۲- محمد بن علی النیربانى (۹)

۳۸۳- ابو القاسم الهمدانى (۱۰)

۳۸۴- * قاضى القضاة الرئيس ابو بشر الفضل بن محمد (۱۱)

(۱) دمية القصر للباخرزى ۹۸-۹۹

(۲) » » ۹۹

(۳) » » ۹۹-۱۰۰

(۴) » » ۱۰۰

(۵) » » ۱۰۰

(۶) » » ۱۰۱-۱۰۲

(۷) » » ۱۰۲

(۸) » » ۱۰۲-۱۰۳

(۹) » » ۱۰۴-۱۰۵

(۱۰) » » ۱۰۵

(۱۱) دمية القصر، القسم الخامس فى فضلا وجرجان واستر آباد وقومس

ودهستان وخوارزم وماوراءالنهر، صفحات ۱۰۵-۱۰۶

- ۳۸۵- الشيخ الرئيس ابوالمحسن (۱)
 ۳۸۶- الامام ابو بكر عبد القاهر بن عبد الرحمن (۲)
 ۳۸۷- الشيخ الامام ابو عامر الفضل بن اسمعيل التميمي (۳)
 ۳۸۸- البارع الجرجاني (۴)
 ۳۸۹- الرئيس ابو الحسن كريم (۵)
 ۳۹۰- ابو العلاء المهرقاني (۶)
 ۳۹۱- * الاستاذ ابو الفرج بن هندو (۷)
 ۳۹۲- ابو الشرف بن ابي الفرج بن هندو (۸)
 ۳۹۳- ابو حنيفه محمد بن محمد الراميني (۹)
 ۳۹۴- ابو الفرج رشيد بن عبد الله الخطيب (۱۰)
 ۳۹۵- ابو نصر بن علي الفارزي، يوسف (۱۱)
 ۳۹۶- ابو محمد معصوم بن احمد الدهستاني (۱۲)

- (۱) دمية القصر للباخرزي صفحات ۱۰۶-۱۰۸
 (۲) » » » ۱۰۸-۱۰۹
 (۳) » » » ۱۰۹-۱۱۲
 (۴) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزي، ص ۱۱۳
 (۵) » » » ۱۱۳
 (۶) » » » ۱۱۳
 (۷) » » » ۱۱۳-۱۱۵
 (۸) » » » ۱۱۵
 (۹) » » » ۱۱۶
 (۱۰) » » » ۱۱۶
 (۱۱) » » » ۱۱۶-۱۱۷
 (۱۲) » » » ۱۱۷-۱۱۸

- ٣٩٧- ابوالبدر المظفر بن محمد (١)
 ٣٩٨- الشيخ الامام ابو عامر النسوي (٢)
 ٣٩٩- الامام ابو الحسن نصر بن الحسين المرغيناني (٣)
 ٤٠٠- الامام عبدالرزاق ، امام نسف (٤)
 ٤٠١- الفضل بن محمد الصغاني (٥)
 ٤٠٢- ☆ محمد بن المومل الشكري (٦)
 ٤٠٣- ☆ الامير العالم ابو الفضل عبيد الله بن احمد الميكالي (٧)
 ٤٠٤- القاضي ابو احمد منصور محمد الازدي المروي (٨)
 ٤٠٥- السيد الرئيس ذو المجدين ابو القاسم علي بن موسى (٩)
 ٤٠٦- السيد العالم شرف السادة ابو الحسن محمد بن عبيد الله
 البلخي (١٠)
 ٤٠٧- ☆ العميد ابو بكر علي بن الرسن القهستاني (١١)

- (١) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزي ١١٨-١١٩
 (٢) » » » ١١٩
 (٣) » » » ١١٩-١٢٠
 (٤) » » » ١٢٠-١٢١
 (٥) » » » ١٢١
 (٦) » » » ١٢١
 (٧) دمية القصر ، القسم السادس ، في شعرا وخراسان وقهستان وبست
 وسجستان وغزنه وما يضاف اليه . صفحات ١٢٢-١٢٣
 (٨) » » » ١٢٤-١٢٥
 (٩) » » » ١٢٥-١٢٧
 (١٠) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزي صفحات ١٢٨-١٣٤
 (١١) » » » ١٣٤-١٣٨

۴۰۸ - شیخ الدولة ثقة الحضر تین ابو الحسن علی بن محمد بن عیسی
البرکردری^۱ (۱)

۴۰۹ - عمید الملک ابو نصر منصور بن محمد الکندری (۲)

۴۱۰ - السید ابو الحسن علی بن ابی طالب البلخی (۳)

۴۱۱ - الشیخ ابو جعفر الموفق بن علی الکاتب (۴)

۴۱۲ - الادیب ابو عبد الر حمن بن ابی بکر البلخی (۵)

۴۱۳ - ابو المظفر عبد الجبار بن عبد الجلیل (۶)

۴۱۴ - ابو حنیفة البنجدیقی «البندیجی م» - (۷)

۴۱۵ - الحکیم ابو بکر الخسروی السرخسی (۸)

۴۱۶ - الشیخ ابو علی الحسن بن عبد الله القلندوشی (۹)

۴۱۷ - القاضی ابو منصور محمد بن عبد الجبار السمعانی (۱۰)

۴۱۸ - القاضی ابو الفتح نصر بن سیار الهروی (۱۱)

(۱) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ۱۳۸-۱۳۹

(۲) ۱۴۷-۱۴۰ » » »

(۳) ۱۴۸-۱۴۷ » » »

(۴) ۱۴۹-۱۴۸ » » »

(۵) ۱۴۹ » » »

(۶) ۱۵۰-۱۴۹ » » »

(۷) ۱۵۰ » » »

(۸) ۱۵۱-۱۵۰ » » »

(۹) ۱۵۲-۱۵۱ » » »

(۱۰) ۱۵۴-۱۵۲ » » »

(۱۱) ۱۵۶-۱۵۵ » » »

- ۴۱۹ - الامیر الامین ابو الفتح الحانمی (۱)
 ۴۲۰ - ابو الغنائم رحمة الله بن اسماعیل الهروی (۲)
 ۴۲۱ - الشیخ ابو القاسم الفیاض بن علی السجزی (۳)
 ۴۲۲ - ابو منصور نصر بن منصور الشاکبی ، المصباح (۴)
 ۴۲۳ - ابو عاصم الفضل بن محمد الفضیلی (۵)
 ۴۲۴ - الادیب الازدی (۶)
 ۴۲۵ - الموفق التمار الهروی (۷)
 ۲۲۶ - ابو الفضل محمد بن عبدالله المنذری (۸)
 ۴۲۷ - ابوبکر عبدالله بن محمد الحنفی (۹)
 ۴۲۸ - ابو الفضل القطان الهروی (۱۰)
 ۴۲۹ - الامام یحیی بن عمار القاص الهروی (۱۱)

(۱) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ۱۵۷-۱۵۸

(۲) » » » ۱۵۸

(۳) » » » ۱۵۸-۱۶۱

(۴) » » » ۱۶۱

(۵) » » » ۱۶۲

(۶) » » » ۱۶۳

(۷) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ص ۱۶۳

(۸) » » » ۱۶۳-۱۶۴

(۹) » » » ۱۶۴

(۱۰) » » » ۱۶۵

(۱۱) » » » ۱۶۵

- ۴۳۰- الامام ابو عبدالله محمد بن انهيضم (۱)
 ۴۳۱- ابو عمرو يحيى بن صاعد بن سيار الهروى (۲)
 ۴۳۲- الغامى الهروى (۳)
 ۴۳۳- ابوبكر الاسفزارى (۴)
 ۴۳۴- الخطيب ابو على القرشى (۵)
 ۴۳۵- الشيخ ابو نصر احمد بن محمد البادغيسى (۶)
 ۴۳۶- ابو الحسن عفيف بن محمد البوشنجى (۷)
 ۴۳۷- الشيخ ابو على الشبلى (۸)
 ۴۳۸- ابو منصور عبد الرزاق بن الحسين البوشنجى (۹)
 ۴۳۹- الشيخ ابو عبدالله ناصر بن جعفر البوشنجى (۱۰)
 ۴۴۰- ابو القاسم المظفر بن على (۱۱)
 ۴۴۱- احمد بن الحسين الخطيب (۱۲)

- (۱) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزى ۱۶۵-۱۶۶
 (۲) ۱۶۶-۱۶۷ » » »
 (۳) ۱۶۷-۱۶۸ » » »
 (۴) ۱۶۸-۱۶۹ » » »
 (۵) ۱۶۹ » » »
 (۶) ۱۷۰ » » »
 (۷) ۱۷۰ » » »
 (۸) ۱۷۱ » » »
 (۹) ۱۷۱-۱۷۳ » » »
 (۱۰) ۱۷۳-۱۷۴ » » »
 (۱۱) ۱۷۴ » » »
 (۱۲) ۱۷۴-۱۷۵ » » »

- ۴۴۲- الامیر ابو احمد خلف بن احمد السجزی «۱»
 ۴۴۳- ابو عمرو الصابونی السجزی «۲»
 ۴۴۴- ابو الحسن احمد بن محمد السجزی «۳»
 ۴۴۵- ابو حفص السجزی «۴»
 ۴۴۶- ابو النجم البستی «۵»
 ۴۴۷- الفقیه ابو المظفر ناصر بن منصور المعروف بالغزال «۶»
 ۴۴۸- ابو نصر تمیم بن احمد الغزنوی «۷»
 ۴۴۹- ابو العلا عطاء بن یعقوب الغزنوی «۸»
 ۴۵۰- ابو علی بن عیسی الحمار «۹»
 ۴۵۱- ☆ الامیر ابو احمد عبدالله بن اسماعیل المیکالی «۱۰»
 ۴۵۲- ☆ الامیر ابو نصر احمد بن علی المیکالی «۱۱»
 ۴۵۳- ☆ الامیر ابو ابراهیم نصر بن احمد المیکالی «۱۲»

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی صفحات ۱۷۵

۱۷۶-۱۷۵	»	»	»	(۲)
۱۷۷-۱۷۶	»	»	»	(۳)
۱۷۷	»	»	»	(۴)
۱۷۷	»	»	»	(۵)
۱۷۸-۱۷۷	»	»	»	(۶)
۱۷۸	»	»	»	(۷)
۱۷۹-۱۶۸	»	»	»	(۸)
۱۸۰-۱۷۹	»	»	»	(۹)
۱۸۰	»	»	»	(۱۰)
۱۸۱	»	»	»	(۱۱)
۱۸۲-۱۸۱	»	»	»	(۱۲)

۴۵۴- ☆ الاستاذ ابو عبد الرحمن محمد بن عبد العزيز النميسلي (النيلي

م - (۱)

۴۵۵- الشيخ ابو منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعيل الشعالي « ۲ »

۴۵۶- ☆ الحاكم ابو سعد عبد الرحمن بن محمد بن دوست « ۳ »

۴۵۷- ☆ الحاكم ابو نصر عمر بن علي المطوعي « ۴ »

۴۵۸- الاديب ابو يوسف يعقوب بن احمد « ۵ »

۴۵۹- الاستاذ الامام زين الاسلام ابو القاسم عبد الكريم بن هوازن

القشيري « ۶ »

۴۶۰- الشيخ الامام ركن الدين ابو محمد عبد الله بن يوسف الجويني « ۷ »

۴۶۱- امام الحرمين ابو المعالي بن عبد الله الجويني « ۸ »

۴۶۲- ☆ الشيخ لحسو ابن علي بن عبد الله الدلشادي « ۹ »

۴۶۳- ☆ الفقيه ابو محمد عبد الرحمن بن محمد الدوغلي « ۱۰ »

(۱) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزي ۱۸۲

(۲) » » » ۱۸۳-۱۸۵

(۳) » » » ۱۸۸-۱۸۶

(۴) » » » ۱۸۸-۱۸۹

(۵) » » » ۱۹۰-۱۹۴

(۶) » » » ۱۹۴-۱۹۶

(۷) » » » ۱۹۶

(۸) » » » ۱۹۶-۱۹۷

(۹) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزي، صفحات ۱۹۷-۱۹۸

(۱۰) » » » ۱۹۸-۱۹۹

- ۴۶۴- ☆ الشیخ ابو الحسن علی بن عبداللہ العثماني «۱»
 ۴۶۵- الشیخ ابو الحسن علی بن احمد الواحدي «۲»
 ۴۶۶- الشیخ ابو نصر سعید بن الشاہ «۳»
 ۴۶۷- الشیخ ابو بکر العبدانی «۴»
 ۴۶۸- الفقیہ ابو عبد الرحمن المعروف بالحاکم الاشقر «۵»
 ۴۶۹- الشیخ ابو الحسن علی بن یحیی الكاتب «۶»
 ۴۷۰- الشیخ امیرک الكاتب «۷»
 ۴۷۱- ابو احمد الحسن بن امیرک الكاتب «۸»
 ۴۷۲- الحسن بن الادیب یعقوب «۹»
 ۴۷۳- الشیخ ابو ابراہیم اسمعیل بن مسعود «۱۰»
 ۴۷۴- السید ابو الحسن علی الحسین «۱۱»
 ۴۷۵- ابو محمد عبداللہ بن الفقیہ ابی صالح «۱۲»

- (۱) دمیة القصر وعصرة اهل العمر للبأخرزی ۱۹۹-۲۰۳
 (۲) » » ۲۰۳-۲۰۴
 (۳) » » ۲۰۴-۲۰۵
 (۴) » » ۲۰۵
 (۵) » » ۲۰۵-۲۰۶
 (۶) » » ۲۰۶-۲۰۷
 (۷) » » ۲۰۷
 (۸) » » ۲۰۷-۲۰۸
 (۹) » » ۲۰۷
 (۱۰) » » ۲۰۹
 (۱۱) » » ۲۰۹-۲۱۰
 (۱۲) » » ۲۱۰

- ۴۷۶- ☆ ابو الحسن الموملی «۱»
 ۴۷۷- ابو نصر محمد بن احمد الخوارى «۲»
 ۴۷۸- ابو القاسم على بن عطاء الثعلبى «۳»
 ۴۷۹- الفقيه ابو منصور سعد بن سهل الجوينى «۴»
 ۴۸۰- عبد الصمد بن على الطبرى «۵»
 ۴۸۱- الشيخ الفقيه ابو الحسن على بن احمد الزاوى «۶»
 ۴۸۲- ☆ احمد بن عثمان الخشنامى «۷»
 ۴۸۳- الاستاذ ابراهيم بن عبدالله الكاتب «۸»
 ۴۸۴- الشيخ ابو القاسم بكر بن المستعين «۹»
 ۴۸۵- ابو نصر الجميلى الكاتب «۱۰»
 ۴۸۶- ابو الحسن على بن العلا الفقيه «۱۱»
 ۴۸۷- الامام ابو الفضل عبدالله بن محمد الخيرى «۱۲»

- (۱) دمية القصر وعصرة العصر للباخرزى ۲۱۰
 (۲) ۲۱۱-۲۱۰ < < <
 (۳) ۲۱۱ < < <
 (۴) ۲۱۳-۲۱۱ < < <
 (۵) ۴۱۵-۲۱۳ < < <
 (۶) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزى صفحات ۲۱۵-۲۱۷
 (۷) ۲۱۸-۲۱۷ < < <
 (۸) ۲۱۸ < < <
 (۹) ۲۲۰-۲۱۹ < < <
 (۱۰) ۲۲۰ < < <
 (۱۱) ۲۲۰ < < <
 (۱۲) ۲۲۱ < < <

- ۴۸۸- العمید ابوسهل الحسن بن علی الجنیدی «۱»
 ۴۸۹- ✱ الشیخ ابوالقاسم منصور بن طاهر الزورابادی «۲»
 ۴۹۰- ابوعلی الحسن البستی الفقیه «۳»
 ۴۹۱- ابوالمظفر عبدالجبار بن الحسین الجمحی «۴»
 ۴۹۲- ابوالعباس احمد بن علی بن مخلص البیاری «۵»
 ۴۹۳- الشیخ ابوعلی النازوی «۶»
 ۴۹۴- الادیب ابو جعفر القاسم بن احمد الساروادی «۷»
 ۴۹۵- السید العالم ابوالحسن الظفری «۸»
 ۴۹۶- احمد بن محمد بن عمیرة الجشمی «۹»
 ۴۹۷- الشیخ محمد بن ابی سعد «۱۰»
 ۴۹۸- الحسن البیهقی الادیب «۱۱»
 ۴۹۹- ابو الفضل البیهقی زعیم بیهق «۱۲»

(۱) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ۲۲۱-۲۲۲

(۲) < < ۲۲۲-۲۲۳

(۳) < < ۲۲۴

(۴) < < ۲۲۴-۲۲۵

(۵) < < ۲۲۵-۲۲۶

(۶) < < ۲۲۶

(۷) < < ۲۲۶

(۸) < < ۲۲۶

(۹) < < ۲۲۷

(۱۰) < < ۲۲۷

(۱۱) < < ۲۲۷-۲۲۸

(۱۲) < < ۲۲۸

- ۵۰۰- یعقوب بن احمد بن سلیمان الاسفراینی «۱»
 ۵۰۱- ابونصر العائد المهلبي «۲»
 ۵۰۲- السالار ابوالمعالی العقيلي «۳»
 ۵۰۳- الشيخ ابوالحسن محمد بن الحسين بن طلحة «۴»
 ۵۰۴- القاضي ابوبکر احمد بن منصور السرمقانی «۵»
 ۵۰۵- الدهخدا (ا) ابوالعباس الاشقانی «۶»
 ۵۰۶- ابوالقاسم علی بن عبدالله «۷»
 ۵۰۷- علی بن احمد الباسغری «۸»
 ۵۰۸- الحا کم ابوسعدا الحکم بن احمد «۹»
 ۵۰۹- الشيخ ابونصر احمد بن یزید «۱۰»
 ۵۱۰- الشيخ ابو محمد الحمدانی «۱۱»
 ۵۱۱- ابو منصور عبدالله بن سعید الخوافی «۱۲»

(۱) دمية القصر وعصرة اهل العصر للمباخرزی ص ۲۲۹

۲۲۹	<	<	(۲)
۲۳۱-۲۲۹	<	<	(۳)
۱۳۳-۲۳۱	<	<	(۴)
۲۳۳	<	<	(۵)
۲۳۴-۲۳۳	<	<	(۶)
۲۳۶-۲۳۴	<	<	(۷)
۲۳۷	<	<	(۸)
۲۳۷	<	<	(۹)
۲۳۹-۲۳۷	<	<	(۱۰)
۲۳۹	<	<	(۱۱)
۲۴۳-۲۴۰	<	<	(۱۲)

- ٥١٢- ابوالمظفر ناصر بن محمد «١»
 ٥١٣- ابو خدش محمد بن سعد «٢»
 ٥١٤- ابو نصر العميري «٣»
 ٥١٥- عبد الملك بن محمد بن محمود «٤»
 ٤١٦- ابو منصور سعيد بن محمد السعیدی «٥»
 ٥١٧- ابو الحسن علی بن محمد السعیدی «٦»
 ٥١٨- ابو منصور الكاتب «٧»
 ٥١٩- ابو النصر الكاتب «٨»
 ٥٢٠- الشيخ ابو علی الحسن بن ابی الطیب «٩»
 ٥٢١- الشيخ ابو نصر احمد بن الحسن «١٠»
 ٥٢٢- الشيخ ابو الحسن العقيلي «١١»
 ٥٢٣- ابو المظفر محمد بن تمام «١٢»

- (١) دمية القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی صفحات ٢٤٣
 (٢) ٢٤٤-٢٤٣ < < (٢)
 (٣) ٢٤٤ < < (٣)
 (٤) ٢٤٥-٢٤٤ < < (٤)
 (٥) ٢٤٥ < « (٥)
 (٦) ٢٤٦-٢٤٥ « « (٦)
 (٧) ٢٤٧-٢٤٦ < < (٧)
 (٨) ٢٤٧ < < (٨)
 (٩) ٢٥٦-٢٤٨ < < (٩)
 (١٠) ٢٥٧-٢٥٦ « < (١٠)
 (١١) ٢٥٩-٢٢٧ < < (١١)
 (١٢) ٢٥٩ < < (١٢)

- ۵۲۴- ابوسعید محمد بن تمام «۱»
 ۵۲۵- ابوعلی الحسن بن احمد «۲»
 ۵۲۶- الحاکم الخطیب ، حاکم باخرز «۳»
 ۵۲۷- ابونصر البکار «عنی» «۴»
 ۵۲۸- ابونصر احمد بن ابراهیم الکاتب «۵»
 ۵۲۹- محمد بن سعید البردیشیری «۶»
 ۵۳۰- الحاکم ابوعلی «۷»
 ۵۳۱- الحاکم محمد بن کلی یحیی «۸»
 ۵۳۲- محمد بن ابی نصر «۹»
 ۵۳۳- ☆ ابو جعفر الامدادی «۱۰»
 ۵۳۴- الفقیه عبدالملک بن محمد «۱۱»
 ۵۳۵- ابوسعید الحسن بن ابراهیم «۱۲»

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباهرزی ۲۵۹-۲۶۰

- | | | | |
|---------|---|---|------|
| ۲۶۰ | « | « | (۲) |
| ۲۶۱-۲۶۰ | « | « | (۳) |
| ۲۶۲-۲۶۱ | « | « | (۴) |
| ۲۶۲ | « | « | (۵) |
| ۲۶۳-۲۶۲ | « | « | (۶) |
| ۲۶۳ | « | « | (۷) |
| ۲۶۴-۲۶۳ | « | « | (۸) |
| ۲۶۶-۲۶۴ | « | « | (۹) |
| ۲۶۷-۲۶۶ | « | | (۱۰) |
| ۲۶۷ | « | « | (۱۱) |
| ۲۶۹-۲۶۸ | « | « | (۱۲) |

- ۵۳۶- ابو القاسم عبدالله بن یحیی «۱»
 ۵۳۷- ابو حلمه بن الولید «۲»
 ۵۳۸- محمد بن ابی العباس المشکاتی «۳»
 ۵۳۹- ابو علی الزرعیلی «۴»
 ۵۴۰- ابوبکر الیوسفی «۵»
 ۵۴۱- الاستاذ ابو محمد العبدلکانی «۶»
 ۵۴۲- القاضی ابو جعفر البجائی «۷»
 ۵۴۳- الشیخ ابو الازهر «۸»
 ۵۴۴- الخطیب ابو جعفر محمد بن عبدالله «۹»
 ۵۴۵- العمید ابوسهل محمد بن الحسن «۱۰»
 ۵۴۶- القاضی ابو علی «۱۱»
 ۵۴۷- ابو القاسم البارع «۱۲»

(۱) دمیة القصور وعصرة اهل العصر للباخرزی صفحات ۲۶۹

۲۶۹	«	«	(۲)
۲۷۱-۳۶۹	«	«	(۳)
۲۷۱	«	«	(۴)
۲۷۳-۳۷۱	«	«	(۵)
۲۷۴-۲۷۳	«	«	(۶)
۲۷۴	«	«	(۷)
۲۷۷-۲۷۶	«	«	(۸)
۲۷۷	«	«	(۹)
۲۷۷	«	«	(۱۰)
۲۷۸	«	«	(۱۱)
۲۸۱-۲۷۹	«	«	(۱۲)

- ۵۴۸- الشيخ الرئيس الاديب ابو جعفر بن احمد المختار «۱»
 ۵۴۹- ابوسهل احمد بن الحسن المعروف بالكرمانى «۲»
 ۵۵۰- الفقيه ابو على الشجاعى الاعلم «۳»
 ۵۵۱- الربيع بن البار «۴»
 ۵۵۲- ابو الحسن على بن عبد العزيز «۵»
 ۵۵۳- ابو الحسن بن على نجمشاد «۶»
 ۵۵۴- ابوسهل بن ابى معاذ المائير ناباذى «۷»
 ۵۵۵- الفقيه الامام ابو عمر محمد «۸»
 ۵۵۶- الشيخ الرئيس ابونصر المناح القاينى «۹»
 ۵۵۷- الرئيس ابو المحاسن محمد بن كمال الدوله «۱۰»
 ۵۵۸- ابو القاسم الفراء «۱۱»
 ۵۵۹- ابو القاسم العامرى «۱۲»

۱) رمية القصر وعصره اهل العصر للبياخرزى ۲۸۱-۲۸۴

۲) « ۲۸۴

(۳) « ۲۸۵-۲۸۴

(۴) « ۲۸۶-۲۸۵

(۵) « ۲۸۶

(۶) « ۲۸۷

(۷) « ۲۸۸-۲۸۷

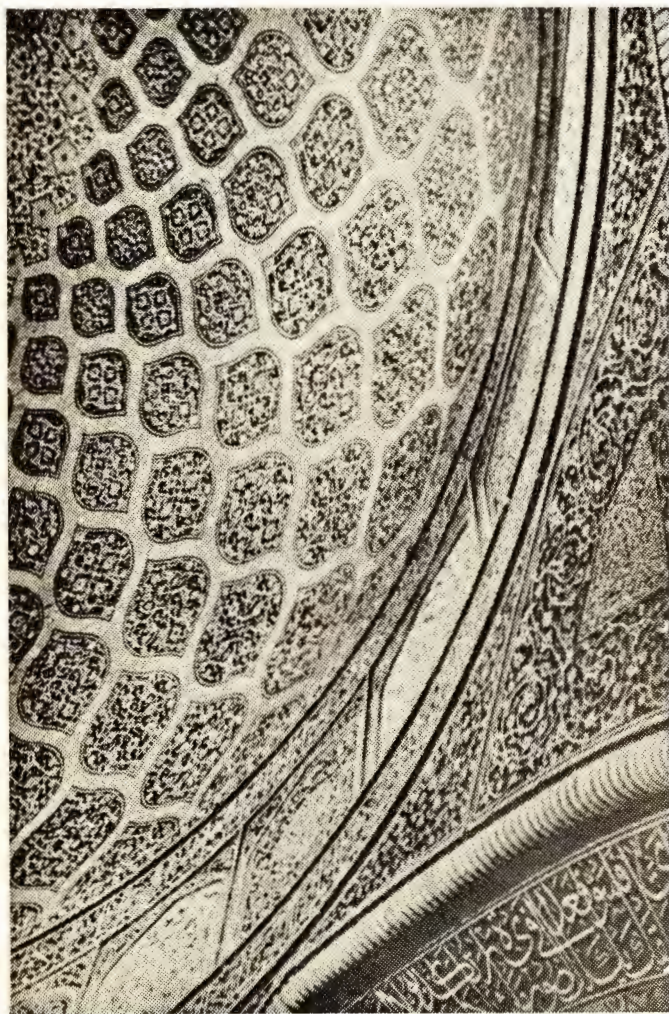
(۸) « ۲۹۰-۲۸۸

(۹) « ۲۹۱-۲۹۰

(۱۰) « ۲۹۲-۲۹۱

(۱۱) « ۲۹۳-۲۹۲

(۱۲) « ۲۹۴-۲۹۳



از تزئینات کاشیکاری

(مسجد شیخ لطف‌الله در اصفهان)

- ٥٦٠- السيد ابوطالب محمد بن احمد العلوي «١»
 ٥٦١- يعقوب بن احمد النيسابوري «٢»
 ٥٦٢- محمد بن يعقوب «٣»
 ٥٦٣- محمود بن سالم السنجانى «٤»
 ٥٦٤- على بن حرب البيارى «٥»
 ٥٦٥- ابن الكمال الهروى «٦»
 ٥٦٦- ابو صالح الوراق «٧»
 ٥٦٧- ابو الفتح بن الاشرس «٨»
 ٥٦٨- الموفق بن سيار «٩»
 ٥٦٩- شريح بن عليم «١٠»
 ٥٧٠- الشيخ ابو صالح الوراق «١١»
 ٥٧١- ابو القاسم عبد الواحد بن حسين بن برهان «١٢»

(١) دمية القصرة وعصرة اهل العصر للبياخري، ص ٢٩٤-٢٩٦

٢٩٩	»	»	»	(٢)
٣٠١-٣٠٠	»	»	»	(٣)
٣٠٢-٣٠١	»	»	»	(٤)
٩٢-٩١	»	»	»	(٥)
٣٠٤-٣٠٢	»	»	»	(٦)
٣٠٤	»	»	»	(٧)
٣٠٥-٣٠٤	»	»	»	(٨)
٣٠٧-٣٠٥	»	»	»	(٩)
٣٠٨	»	»	»	(١٠)
٣٠٩-٣٠٨	»	»	»	(١١)
٣٠٩	»	»	»	(١٢)

- ۵۷۲- الادیب الخطابی (۱)
 ۵۷۳- ابو جعفر ظفر بن اسمعیل الفارسی (۲)
 ۵۷۴- ابو مسلم عبدالعزیز بن محمد الفارسی (۳)
 ۵۷۵- ابو محمد المروانی النسفی (۴)
 ۵۷۶- ابوزکریا یحیی بن الحسین بن خلف بن شاهد النسفی (۵)
 ۵۷۷- ابوالاستاذ ابو الشریف احمد بن محمد بن جهنی ابن علویه (۶)
 ۵۷۸- الشیخ الامام ابو عامر بن الفضل التمیمی الجرجانی (۷)
 ۵۸۹- ابن بابا (ازمدا حان، خواجه نظام الملک-۸)
 ۵۹۰- الخطاط النظامی (مقیم نیشاپور-۹)
 ۵۹۱- ابو نصر منصور بن ممکن التبریزی (۱۰)
 ۵۹۲- ابوزکریا یحیی بن علی الخطیب التبریزی (۱۱)

(۱)	دمية القصر و عصره	اهل العصر	صفحات	۳۰۹-۳۱۰
(۲)	»	»	»	ضمیمه ص ۵۳
(۳)	»	»	»	»
(۴)	»	»	»	»
(۵)	»	»	»	»
(۶)	»	»	»	»
(۷)	»	»	»	متن ص ۱۳
(۸)	»	»	»	»
(۹)	»	»	»	»
(۱۰)	»	»	»	»
(۱۱)	»	»	»	»

۵۹۳ - ابوالحسن مهیار بن مرزویه الکاتب (۱)

۵۹۴ - الحسن بن مهیار بن مرزویه الکاتب (۲)



این ششصد شاعر نامدار ذواللسانین و تازیگوی ایرانی در دوران طاهریان و صفاریان و غزنویان و اوایل سلطنت سلجوقیان زیسته‌اند (۳)، و اغلبشان از حیث فصاحت و جزالت اشعار عربی بتصدیق سخن سنجان بزرگ (۴) همطراز بحرّی و ابوفراس و ابوالعلاء معری بوده‌اند (۵)، و بهمین جهت، نگارنده برای نمودن گوشه‌ای از نبوغ نژاد ایرانی، بتهیه و تنظیم فهرست مفصل مزبور مبادرت ورزید چون در تواریخ ادبیات ایران که تا کنون در اروپا یاد ایران و هندوستان تألیف شده، این قسمت مهم، چنانکه باید و شاید مطمح نظر قرار نگرفته، در صورتیکه از نشر نویسان و مترجمین و لغویون ایرانی (در زبان عرب) داد سخن داده‌اند.

اینک باید از پیدایش شعر فارسی در ادبیات ایران بعد از اسلام باجمال

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی صفحات ۷۶-۷۷

(۲) » » » ۷۷

(۳) طالبین اطلاع از شاعران ذواللسانین و تازیگوی ایرانی در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان بکتاب خریدة القصر و جريدة العصر عماد اصفهانی، و معجم الادبی یاقوت حموی رجوع فرمایند

(۴) تمة الیتیمه للثعالبی، الجزء الثاني، ص ۱۸ طهران، باید در نظر داشت که ثمالبی کسی است، که لقب جاحظ خراسان داشته (دمیة القصر، ص ۱۳۸)

(۵) دمیة القصر وعصرة اهل العصر، للادیب الکبیر ابی الحسن

علی بن الحسن الباکرزی، ص ۹۱، حلب.

سخن گویم، ولی چون چنانکه گفته ایم، پس از نفوذ تازیان در ایران، قالب شعر قدیم Syllabique بکلی تغییر یافت، و اوزان و بحور عروض عرب Metrique متداول گشت، و این اسلوب نوین بسیار مطبوع طبع ایرانیان واقع شد بطوریکه شاهکارهای جاویدانی در قالب شعری جدید بوجود آوردند، و نبوغ خارق العاده خویش را بمانند اسلوب باستان، در اوزان و بحور نوین عروض عرب نیز هویدا ساختند، لذا بطور مقدمه در نهایت ایجاز از فن شعر بعد از اسلام در ایران، که شاردن اشارات مجمل و مبهمی در صفحات (۹۴۰-۹۳۹) بدان کرده، سخن می گویم (۱):

عروض «بدانك عروض میزان کلام منظومست، همچنانك نحو میزان کلام منشورست، و آنرا از بهر آن عروض خوانند، که معروض-

(۱) مآخذ این بحث عبارتند از:

الف- Aristotle's Theory of Poetry (فن الشعر ارسطو)
«بوطیقا»، و ترجمه فارسی فتح الله مجتبایی ۱۹۳۲، London

ب- فن الشعر الترجمة و شروح الفارابی و ابن سینا و ابن رشد،
عبد الرحمن بدوی، ۱۹۵۳.

ج- الصناعتين لابی هلال العسكري، مصر.

د- کتاب البديع لعبدالله بن المعتز. اغناطيوس كرا تشقوفسكى،
لندن ۱۹۳۵.

ه- ترجمان البلاغه تصنيف محمد بن عمر الرادوياني، احمد آتش
استانبول ۱۹۴۹

و- حدايق السحر في دقايق الشعر تصنيف رشيد وطواط، عباس
اقبال، طهران.

ز- کتاب المعجم في معايير اشعار العجم تأليف شمس الدين محمد بن
قيس الرازي بتحقيق علامة فقيد محمد قزوینی و تصحيح مدرّس رضوی،
طهران، دانشگاه.

علیه شعرست، یعنی شعر را بر آن عرض کند، تا موزون آن ازا موزون بدید آید، و مستقیم ازا مستقیم ممتاز گردد، و آن فعلی است بمعنی مفعول، چنانکه رکوب بمعنی هر کوب، و حلوب بمعنی مخلوب، و بناء اوزان عروض بر فا و عین و لام نهاده، همچنانکه بناء اوزان لغت عرب، تا تصریف اوزان لغوی و شعری بر یک نسق باشد، و چنانکه لغویان گویند ضرب بروزن فعل است، و ضارب بروزن فاعل و مضروب بروزن مفعول، وروضیان گویند: نگارینا بروزن مفاعیلن است، و نازنینا بروزن فاعلاتن، و دلدارمن بروزن مستفعلن، و نون تنوین در افاعیل عروض بنویسند، تا مکتوب و ملفوظ اوزان در حروف یکسان باشد و در فک اجزاء بحور از یکدیگر اشتباه نیفتد (۱).

«و بدانکه اقل شعر، مقداری باشد از کلام منظوم، کی چون شاعر از نظم آن فارغ شد، و بر آخر آن وقف کرد، از سر گیرد و دیگری مثل آن آغاز کند، و حرف آخرین هر یک بجنس خویش در هر بیت مکرر گرداند، یعنی هر یک را بر همان حرف ختم کند، کی دیگری را، و این مقدار را بیت خوانند ...

«و هر بیت را دو نیمه باشد، کی در متحرکات و سواکن بهم نزدیک باشند، و هر نیمه را مصراع خوانند ...

«بناء کلام منظوم بر مقادیری منفصل مکرر مسجع الاواخر نهاده، و هر مقدار را بیتی خوانند، و سجع آخر آنرا قافیت نام کردند، و سکون حرف اخیر آن لازم داشت، و بر آن وقف کرد، تا وجوه کلام منظوم از منشور ممتاز باشد، و از غایت حرصی کی برین امتیاز داشتند، بیت را

دو نیمه کردند؛ و بیش از آنک بیت تمام شود، بواسطه وقفی که بر آخر مصراع اول افتد، این امتاز حاصل آید، و مستمع را هر چه زودتر نظم آن محقق گردد، و نیز نتواند بود، که یک نفس بانشاد بیتی تمام وفا نکند، و بیش از تمام آن بتجدید نفس احتیاج افتد، و بدان سبب سلك نظم منقطع گردد، و مستمع را شعر مختل شود، پس نیمه بیت را محل وقف گردانیدند.

«و بایاد دانست، که عروضیان جزو اول را از مصراع اول صدر خوانند، و جزو آخرین آنرا عروض گویند، و جزو اول مصراع دوم را ابتدا خوانند، و جزو آخرین آنرا ضرب گویند، و اجزاء میان صدر و عروض و ابتدا و ضرب را حشو خوانند، یعنی آکین میانی اول و آخر مصارع (۱).

«و چون بیت شعر را بخانه تشبیه کرده اند، و خانه عرب غالباً خیمه و خبا و خرگاه و مانند آن بوده است، کی از بشم و موی سازند، یا از شاخ درخت بردارند، و بیشتر آنرا بعد از ستونی که بدان قیام یابد، از طنابی که بدان کشیده شود، و میخی که بدان استوار ماند، و شرحی که فاصله میان دامن‌ها باشد جاره نبود، پس مدار اوزان عروض برین سه رکن نهانند: سبب و وتد و فاصله. و سبب را دو نوع نهادند: خفیف و ثقیل، و تد نیز دو نوعست مقرون و مفروق.. و فاصله نیز دو نوعست: صغری و کبری.

... اینست علت آنکه از کان عروض منحصرست در دو سبب و دو وتد و دو فاصله، و جمله آن درین کلمات جمع است:

مر	دل	گر
(وند مقرون)	(سبب ثقیل)	(سبب خفیف)
بنروم	نکنی	خسته
(فاصله کبری)	(فاصله صغری)	(وند مفروق)

... « وبهلم آنک کلام منظوم برهیچ یک ازین ارکان سه گانه علی سبیل الانفراد خوش آینده نبوذ، و مقبول طباع نمی آمد... آنرا بایکدیگر ترکیب کردند، تا از آن ترکیب اوزانی حاصل شد، کی کلام منظوم بدان اوزان مقبول طباع و مستعذب نفوس آمد، و اقسام عقلی درین ترکیب بیش از سه نبوذ: ترکیب سبب و وندی، و ترکیب وندی و فاصله، و ترکیب سبب و فاصله، و چون فاصله بر وزن دو سبب است، یکی ثقیل و یکی خفیف، ترکیب سبب و فاصله مستحسن نداشتند؛ از بهر آنک ازین ترکیب جزوی حاصل می شد مرکب از اسباب مفرده و قاعده رکنی بار کنی مختل می شد، پس بجای آن دو سبب و وندی ترکیب کردند، تا همان سه ترکیب حاصل آمد؛ و افاعیل عروضی سه نوع شد: سببی و وندی، و دو سبب و وندی، و وندی و فاصله ای، و از تقدیم تأخیر ارکان در ترکیب، ده جزو بر هشت وزن بیرون آمد کی بناء جمله اشعار عرب و عجم بر آنست، و عروضیان آن اجزا را افاعیل عروض خوانند، و خلیل رحمه الله، که واضع این فن و مستخرج این میزان است (۱) آنرا فواصل

(۱) در اینجا نکته بسیار شایان توجهی را که **جاحظ (ابوعثمان**

عمرو بن بحر الجاحظ (۱۵۰-۲۵۵) درباره واضع علم عروض خلیل بن احمد گفته، برای تشحید ذهن خوانندگان نقل میکنیم:

«... یدل علی ان الرجل حین احسن فی اشیاء همه العجب بنفسه

بقیه حاشیه در صفحه بعد

سالمة خوانده است ، یعنی اجزای سالم از تغییراتی که در اوزان عروض افتد ...

« وازین افاعیل دو جزو از تر کیب سببی و وتدی خیزد ، اگر وتد را بر سبب مقدم داری فعولن آید بروزن مخور غم ، و اگر سبب را بروند تقدیم کنی فاعلن آید بروزن غم مخور . و هریک ازین دو وزن مرکب است از پنج حرف ، سه متحرك و دو ساکن ، و در اصول افاعیل عروض هیچ جزو کمتر از خماسی نیست .

« و از تر کیب دو سبب و وتدی شش جزو حاصل آید : سه از تر کیب دو سبب و وتدی مقرون ، و سه از تر کیب دو سبب و وتدی مفروق ...

« و خلیل رحمه الله بحکم آنک در تعدید فواصل سالمة بیان اوزان کرده است ، افاعیل را هشت آورده است ، و من چون افاعیل تر کیبی بر - می شمارم فواصل سالمة را ده می آورم ، از بهر آنک اگر چه اوزان هشت است ، افاعیل مختلف ده تر کیب است

« و ترتیب افاعیل ده گانه کی در اشعار عرب باشد ، اینست : فعولن ، فاعلن ، مفاعیلن ، مستفعلن ، فاعلانن ، مفاعلتن ، متفاعلن ، مفعولات ،

بقیه حاشیه از صفحه قبل

انه لا یروم شیئاً فیمتنع علیه ، و غره من نفسه الذی عز الخلیل بن احمد ، حین احسن فی النحو و العروض ، فظن انه یحسن الکلام و تألیف اللحن ، فکتب فیهما کتابین لایشیر بهما و لا یدل علیهما الا المرة المحترقه ، و لا یودی الی مثل ذلك الاخذلان من الله تعالی ، فان الله عز و جل لا یعجزه شیء .»

(کتاب الحیوان لابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ ، الجزء الاول ، ص ۱۵۰ ، مصر بتحقیق و شرح محمد هارون ، ۱۹۳۷)

فاع لاتن ، مس تفع لن ؛ واز این ده فعل آنج در اصول بارسی معدودست هفت بیش نیست ، برین ترتیب :

مفاعیلن ، فاعلاتن ، مستفعّلن ، مفعولات ، فاع لاتن ، مس تفع لن ، فعولن ، وازین اصول بیست وشش جزو دیگر متفرع شود ، بتغییرائی کی بدان لاحق گردد ، وتفصیل فروع اینست :

مفاعیل (بضم لام) ، مفاعیل (بسکون لام) ، فعولن ، فاعلن ، مفعولن مفعول (بضم لام) مفعول (بسکون لام) ، مفاعیلن ، فاع ، فع ، فاعلات ، فعلاتن ، فعلات ، فعلن ، فـعـلـن ، فـاعـلـن ، فـاعـلـان ، مفعـلـن ، فعولان ، مفعولان ، فعول (بضم لام) ، فعول (بسکون لام) ، فعل ، فع لان ، مفاعیلان فاعلیان ، وفعولن ازین جمله هم در اصول معدودست ، وهم در فروع ، از بهر آنکه این جزو در متقارب اصلست ، و در بحور دیگر فرع ، وجمله افاعیل عروضی کی بناء اشعار عذب بارسی بر آنست سی و سه بیش نیست : هفت اصول ، و بیست وشش فروع ، و آنج شعراء متقدم در اشعار مستثقل خویش آورده اند ، چون : فعلتن و مفاعل ، و مستفعل ، و مستفعلاتن و متفاعیلن ، و مانند آن ، در آن باب تخیل شعراء عرب کرده اند ، و برای اظهار مهارت خویش در علم عروض ، آن از احیف کران باشعار خویش در آورده ، آنرا از جمله از احیف اشعار پارسی نباید شمرد (۱)

«بدانکه هر تغییر کی باصول افاعیل عروضی در آید آنرا زحاف خوانند ، و معنی زحاف دوری است از اصل و تأخیر از مقصد و مقصود ، و عروضیان اصطلاح کرده اند ، که تغییرات جایز را کی در اصول بحور از لوازم تنوع اشعارست زحاف خوانند ، و حقیقت زحاف اسکان متحر کی

است ، یا نقصان حرفی یا دو یاسه ، و در ازاحیف اشعار عجم تا پنج حرف ممکن است ، که از جزوی ساقط شود ، و باشد کی حرفی یا دو حرف بآخر فعلی در افزایند ، و در اشعار عذب باری بیش از یک حرف زاید در آخر ضرور مستعمل نیست ...

« جمله ازاحیف اشعار عجم سی و پنج است ، بیست و دو ازاحیف اشعار عرب و سیزده از موضوعات عروضیان عجم ، و جنانك خليل رحمه الله هر يك را از ازاحیف اشعار عرب لقبی از اسماء مصادر و نعوتی کی از آن مشتق باشد ، مناسب تصرف آن در افاعیل نهاده است ، عجم نیز ازاحیف خویش را اسامی نهاده اند ، و زحاف بیست و دو گانه اشعار عرب کی در اشعار عجم مستعمل است ، اینست :

قبض ، و قصر ، و حذف ، و خبن ، و کف ، و شکل ، و خرم ، و خرب و شتر ، و قطع ، و تشعیت ، و طی ، و وقف ، و کشف ، و صلح ، و معاقبت ، و صدر ، و عجز ، و طرفان ، و مراقبت ، و اسباغ ، و اذاله ؛ و ازاحیف سیزده گانه کی از موضوعات عروضیان عجم است ، اینست :

جدع ، و هتم ، و جحف ، و تخنیق ، و سلخ ، و طمس ، و جب ، و زلل و نجر ، و رفع ، و ربع ، و بتر ، و حذذ ؛ و بعضی متکلفان سه زحاف دیگر در افزوده اند ، جنانك فساد آن بجای خویش گفته شود ، و آن اینست : توسیع ، و تضيفت ، و تطویل ... (۱)

« ... صناعت شعر در بدو امر مخترع طبع عرب (۲) و مبتدع خاطر

(۱) المعجم ص ۴۳ .

(۲) البته مقصود شمس قیس رازی « شعر عروضی (Metrique) است و گرنه فساد کلام وی اظهار من الشمس می باشد ، زیرا شعر و شاعری در ایران تاریخ بقیة حاشیه در صفحه بعد

ایشان بوده است، و عجم در کل ابواب آن تابع اند نه واضح؛ ... بدانک جمله اشعار عرب آنج در دواوین ایشان یافته شدست بازنده جنسست، که عروضیان هر جنس را از آن بحری خوانند، و هر بحر را لایق اجزا وار کان، یا موافق احوال عرب در انشا و انشاد آن در غنا و حدا و مدح و هجا و اصناف مذاکرات و مفاخرات نامی نهاده اند و جمله آنرا بینج قسم مختلف کرده و هر قسم در دایره مرتب گردانیده، و ترتیب بحور اینست:

طویل و مدید و بسیط وافر و کامل و هزج و رجز و رمل و سربیع و منسرح و خفیف و مضارع و مقتضب و مجتث و متقارب.

«و اما سبب آنک هر جنس را از اجناس شعر بحر می خوانند، آنست کی هر یک در اشمال بر اوزان مختلف و انواع متفاوت سعته و کثرته دارد، جی تحت هر یک بواسطه از احیفی کی با جزاء آن لاحق می گردد انواع شعرست، ... بس هر جنس از اجناس شعر طرفیست از کلام منظوم مشتمل بر انواع اوزان، ...»

بقیه حاشیه صفحه قبل

سه هزار ساله دارد، در صورتیکه در ادبیات عرب تاریخ شعر از نصف این مدت، یعنی از پانزده قرن بیشتر تجاوز نمی کند، چنانکه **جاحظ** (ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ «۱۵۰-۲۵۵ هجری) راجع بتاریخ شعر عربی چنین می نویسد:

«و اما الشعر فحدث الميلاد، صغير السن، اول من نهج سبيله، وسهل الطريق اليه، امرؤ القيس بن حجر، و مهلهل بن ربيعة؛ فانظر كم كان عمر زارة، و كم كان بين موت زارة و مولد النبي عليه الصلاة والسلام؛ فاذا استظهرنا الشعر وجدنا له - الى ان جاء الله بالاسلام، خمسين و مائة عام، و اذا استظهرنا نابغاه الاستظهار **فمائتي عام** . . .» (كتاب الحيوان لابي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، جلد اول، ص ۷۴، بتحقيق محمد هارون، مصر ۱۹۳۷).

« و بدانك عجم را بر پنج بحر ازین بحور بانزده گانه شعر عذب نیست، و آن: طویل است و مدید و بسیط و وافر و کامل... و چون این معلوم شد، بدان در آن ده بحر کی مدار اشعار عجم بر آنست، مدعیان علم عروض از جنس تسمیات بارد و تقسیمات باطل و استخراج بحور مستبعد مستقل و اوزان مستقیم مستهجن نچندان خلط و خبط کرده‌اند، کی شرح توان داد... جمله بحور اشعار عجم را در چهار دایره نهیم... و ترتیب بحور برین نسق است:

هزج، و رجز، و رمل.

منسرح، و مضارع، و مقتضب، و مجتث.

سریع، و غریب، و قریب، خفیف و مشا کل.

متقارب، و متدارك (۱)



« بدانك تقطیع شعر آنست کی بیت را از هم فرو کشایند، و بر اسباب و اوتاد و فواصل قسمت کنند، تا هر جزوی در وزن برابر جزوی شود از افعیل بحری کی این بیت از آن منبعث باشد، چنانك اسباب این در مقابل اسباب آن افتد، و اوتاد در مقابل اوتاد، و فواصل در مقابل فواصل؛ و درین باب اعتبار ملفوظ شعر را باشد، نه مکتوب آنرا، اعنی هر حرف کی در لفظ نیاید اگر چه در کتابت باشد در تقطیع آنرا اعتباری ننهد و هر چه در لفظ آید، اگر چه در کتابت نباشد در تقطیع بحر فی منسوب بوزن، چون الف آهن و آهو و آتش و آسمان و مانند آن، کی درین کلمات اگر چه يك الف بیش ننویسند، چون بحکم اشباع همزه الفی در لفظ طاهر میشود

(۱) برای صورت دوا این، رجوع به المعجم ص ۸۹.

آنرا بحرفی ساکن محسوب دارند و همچنین تشدید بحرفی محسوب باشد، جتانك :

ای بهمت برشده تا آسمان هفتمین (۱)

واما آنچه در کتابت باشد، و در لفظ نیاید، هفت حرفست : واو و هاء و یاء و نون و تاء و باء و دال؛...



بحر هزج : اجزاء آن چهار بار، مفاعیلن مفاعیلن است، و از احیقی کی در این بحر افتد بازده است : قبض و کف و خرم و تخنیق و خرب و حذف و قصر و شتر و هتم و جب و زلل و بتر و اسباغ و معاقبت و مراقبت ...

« و یکی از متقدمان شعراء عجم، و بندارم روز کی (۲) والله اعلم، از نوع اخرم و اخرب این بحر، وزنی تخریج کرده است، کی آنرا وزن رباعی خوانند، و الحق وزنی مقبول و شعری مستلذ و مطبوعست، و از این جهت اغلب نفوس نفیس را بدان رغبتست، و بیشتر طباع سلیم را بدان میل، و گویند سبب استخراج این وزن آن بوده است، کی روزی از ایام اعیاد

(۱) بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن .

(۲) در کتاب غایت الرسائل الی معرفة الاوائل تألیف اسمعیل

هبة الله بن ابی الرضا الموصلی (آغاز سیزده میلادی) راجع به رود کی چنین آمده است :

«اول من قال الشعر الجید بالفارسیه ابو عبد الله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبد الرحمن بن آدم الروذکی، الشاعر الملیح القول السائر الشعر المشهور دیوانه فی المعجم و کان مقدماً فی الشعر فی زمانه بالفارسیه علی اقارانه، و کان ابو الفضل البلمعی الوزير یقول: لیس للروذکی فی العرب والمعجم نظیر»

برسبیل تماشا در بعضی متنزهات غزنین برمی گشت، و بهر نوع از اجناس مردم برمی گذشت، و طایفه‌ی اهل طبع را دید، کرد ملبه جمعی کودکان ایستاده، و دیده بنظاره کوزبازی کودک نهاده، از آنجا کی شطارت جوان شاعر و بطالت شاعران شاطر باشد، قدم در نهاده و سر بمیان ایشان بر آورد، کوز کی دید ده بانزده ساله، بازلف و عارضی چون سنبلیل بیرامن لاله

بقد جوسر و بلند و برخ جو بدر منیر بخلق روح مجسم بخلق مشک و عبیر منظری دلکشای و مخبری جان فزای، گفتاری ملیح و زبانی فصیح، طبعی موزون و حرکاتی مطبوع، مرام در جمال و کمالش حیران مانده، و او بلطف طبع آن نقش باز خوانده، بهر کرشمه صد دل می خست، و بهر نکته ده بذله در می نشاند، بشیوه کری جان شکری می کرد، و در کوزبازی اسجاع متوازن و متوازی می گفت، در آمدوشد نمایلی می کرد، و در گفت و شنود شمایل می نمود، کرد کانی چند از کف بکوی می انداخت، و در حفظ و رفع خود را از اشارات مردم غافل می ساخت، شاعر در آن لباقت خلق و ذلاقت نطق حیران مانده، و انکشت تعجب در دندان گرفته، بر آن تناسب اعضاء آفرین و تحسین می کرد، و بر آن صورت زیبا معوذتین و یسین می خواند، تا یکباری در انداختن کرد کانی از کو کوز بیرون افتاده و بقهقری بجایگاه باز غلطید، که و ذک از ذکای طبع و صفای قریحت گفت:

غلطان غلطان همی رود تا بن کو (۱)

(۱) در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی (طبع محمد عباسی)

بقیه حاشیه در صفحه بعد

شاعر را این کلمات وزنی مقبول و نظمی مطبوع آمد؛ بقوانین عروض مراجعت کرد؛ و آنرا از متفرعات بحر هزج بیرون آورد، و بواسطه آن کودک برین شعر شعور یافت؛ و از عظم محل و لطف موقع آن بنزدیک او در نظم هر قطعه بر دو بیت اقتضار کرد؛ بیتی مصرع و بیتی مقفی؛ و بحکم آنک منشد و منشی و بادی و بانای آن وزن کوژ کی بود نیک موزون و دلبر و جوانی سخت تازه و تر؛ آنرا ترانه نام نهاد؛ و مایه فتنه‌ی بزرگ را سر بجهان در داد؛ و همانا طالع ابداع این وزن برج میزان بوده است؛ ماه وزهره و عطارد

بقیه حاشیه از صفحه قبل

صفحه ۳۷، طهران، ۱۳۳۷ شمسی): «حکایت کنند، که یعقوب بن لیث صفار، که در دیار عجم اول کسی که برخلافی بنی عباس خروج کرد، او بود پسری داشت کوچک، و او را بغایت دوست می داشت، روز عید آن کودک با کودکان دیگر جوزمی انداخت، امیر بسر کوی رسید؛ و بهتماشای فرزند ساعتی بایستاد فرزندش جوز بینداخت و هفت جوز بگوافتاد؛ و یکی بیرون جست، امیرزاده ناامید شد؛ پس از لمحهای آن جوز نیز بر سبیل رجع القهقهری بجانب کو غلطان شد؛ امیرزاده مسرور گشت، و از غایت ابتهاج بر زبانش گذشت:

غلطان غلطان همی رود تالب کو.

امیر یعقوب را این کلام بمذاق خوش آمد؛ ندما ووزرا را حاضر گردانید و گفت: که این شعر خوب هست، و این از جنس شعرست، و ابودلف عجلوی و ابن الکعب باتفاق بتحقیق و تقطیع مشغول شدند؛ این مصراع را نوعی از هزج یافتند؛ مصراعی دیگر بتقطیع موافق آن بدین مصراع افزودند و رویک بیت دیگر موافق آن ضم کردند و دو بیت نام کردند؛ و چند گاهی دو بیت می گفتند تا آنکه فضلا لفظ دو بیتی نیکو ندیدند گفتند که این چهار مصراع است رباعی نیز می شاید گفتن؛ هر چند گاه اهالی فضایل هر بفاعی مشغول بودند...

(تذکره دولت شاه سمرقندی، چاپ محمد عباسی، صفحه ۳۶)

دروسط السماء، آفتاب و مشتری از ثلث ناظر، زحل و مریخ از تسدیس متصل کی خاص و عام مفتون این نوع شده اند، عالم و عامی مشعوف این شعر گشته، زاهد و فاسق را در آن نصیب، صالح و طالح را بدان رغبت، کثر-طبعانی کی نظم از نشر شناسند، و از وزن و ضرب خبر ندارند، بیهانه ترانه ای در رقص آیند، مرده دلانی که میان لحن موسیقار و نهیق حمار فرق نکنند و از لذت بانك چنگ بهزار فرسنگ دور باشند، بر دویستی جان بدهند، بسا دختر خانه کی بر هوس ترانه، درو دیوار خانه عصمت خود درهم شکست، بسا ستی کی بر عشق دویستی تار و بوز پیراهن عفت خویش، بر هم گسست، بحقیقت هیچ وزن از اوزان مبتدع و اشعار مخترع کی بعد از خلیل احداث کرده اند، بدل نزدیکتر و در طبع آویزنده تر ازین نیست، و بحکم آنك ارباب صناعت موسیقی برین وزن الحان شریف ساخته اند، و طرق لطیف تألیف کرده، و عادت چنان رفته است، کی هر چه از آن جنس بر ابیات تازی سازند، آنرا قول خوانند، و هر چه بر مقطعات پارسی باشد، آنرا غزل خوانند، اهل دانش ملحنات این وزن را ترانه نام کردند، و شعر مجرد آنرا دویستی خوانند، برای آنك بناء آن بر دویست بیش نیست، و مستعربه آنرا رباعی خوانند، از بهر آنك، بحر هزج در اشعار عرب مربع الاجزا آمده است، پس هر بیت از این وزن دویست عربی باشد، لکن بحکم آنك زحافی کی درین وزن مستعمل است، در اشعار عرب نبوده است، در قدیم برین وزن شعر تازه نگفته اند و اکنون محدثان ارباب طبع بر آن اقبالی تمام کرده اند، و رباعیات تازی در همه بلاد عرب شایع و متداول گشته است و چون این مقدمات معلوم شد بدانك ابتداء مضاربع دویستی یا مفعول (بضم لام) باشد، کی آنرا اخرب خوانند، یا مفعولن باشد کی آنرا اخرم گویند، و

چون جزو صدر مفعول (بضم لام) بود، جزو دوم مفاعیلن سالم آید، یا مفاعیلن مقبوض، یا مفاعیل مکفوف، و چون جزو صدر مفعولن باشد، جزو دوم مفعولن آید یا مفعول (بضم لام)، یا فاعیلن، کی آنرا اشتر خوانند، و چون جزو دوم مفاعیلن آید مفعولن باشد، جزو سوم مفعولن آید، یا مفعول (بضم لام)، و چون جزو دوم مفاعیلن یا فاعیلن یا مفعول (بضم لام) آید، جزو سوم مفاعیلن آید، یا مفاعیل (بضم لام) و قافیت مفاعیلن و مفعولن فع آید، کی آنرا ابتر خوانند یا فاع آید، کی آنرا ازل گویند، و قافیت مفاعیل و مفعول (بضم لام) و مفعول فاعول (بسکون لام) آید، کی آنرا اتم خوانند، یا فعل کی آنرا محبوب گویند، پس از احیفی کی خاص بدین وزن تعلق دارد چهار است: هتم و زلل و جب و بتر و برین دو صدر و چهار قافیت اوزان دوبیتی بیست و چهار نوع شود، دوازده بر صدر اخرب، و دوازده بر صدر اخرم (۱).

۲ - بحر رجز: اجزای آن چهار مستفعلن مستفعلن است، و از احیفی که درین بحر افتد. پنج است: خبن، طی، و قطع، و اذالت، و تر فیل.

۳ - بحر رمل: اجزاء آن چهار فاعلاتن فاعلاتن است، و زحافی کی در بحر افتد چهارده است: کف، و خبن، و شکل، و قصر، و حذف، و صلم، و تشعیش، و جحف، و اسباغ، و ربع، و معاقبت، و صدر، و عجز، و طر فان.

۴ - بحر منسرح: اجزاء آن از اصل مستفعلن مفعولات چهار بار مستفعلن فاعلاتن آید، و از احیفی کی درین بحر افتد یازده است: طی، و خبن، و کف، و وقف، و قطع، و کشف، و حذذ، و رفع، و جددع، و نحر، و اسباغ.

۵ - بحر مضارع : اجزاء آن اصل مفاعیل فاعلانن، چهار بار مفاعیل فاعلاتن آید، و زحاف این بحر یازده است: کف و خرم و خرب و قصر و حذف و سلخ و طمس و قبض و بتر و اسباغ و مراقبت .

۶ - بحر مقتضب : اجزاء آن از اصل مفعولات مستفعلن دو بار فاعلاتن مفععلن آید، و از احیفی کی درین بحر افتد چهارست : طی و خبن و قطع و رفع .

۷ - بحر مجتث : اجزاء آن اصل مستفع لن فاعلانن چهار بار مفاعیل فاعلانن آید، و زحاف این بحر نه است : خبن و شکل و قصر و حذف و رفع و جحف و اسباغ و تشعیث و صلح .

۸ - بحر سریع : اجزاء آن از اصل مستفعلن مستفعلن مفعولات دو بار مفععلن مفععلن فاعلاتن آید، و زحاف این بحر هفت است : خبن و طی و قطع و خبل و وقف و کشف و حذف .

۹ - بحر غریب : از جمله بحر مستحدثست، و آنرا بحر جدید نیز خوانند و اجزاء آن بر عکس اجزاء مجتث است، و این دایره از اصل فاعلانن فاعلانن مستفع لن دو بار فاعلانن فاعلانن مفاعیلن آید .

۱۰ - بحر قریب : هم از بحر مستحدثست، و اجزاء آن از اصل مفاعیلن فاعیلن فاعلانن دو بار مفاعیل مفاعیل فاعلانن آید، و زحاف این بحر هفت است : قبض و کف و قصر و حذف و خرم و خرب و سلخ .

۱۱ - بحر خفیف : از بحر قدیمست و اجزاء آن از اصل فاعلانن مستفع لن فاعلانن دو بار فاعلانن مفاعیلن فاعلانن آید، و زحاف این بحر هفت است : خبن و قصر و صلح و حذف و تشعیث و جحف و اسباغ .

۱۲- بحر مشا كل: از بحر مستحدث است، و آنرا بحر اخیر نیز گویند، و بعضی متكلفان برین وزن بیتی چند تازی گفته‌اند، و اشعار فهلوی (۱) درین بحر بیش از اشعار باری است، و اجزاء آن اصل فاع لان مفاعیلن مفاعیلن دوبار فاعلات مفاعیل مفاعیل آید.

۱۳- بحر متقارب (۲) بناء آن بر خماسی مجرد است، و اجزاء آن چهار بار فعولن فعولن، و از احیف آن شش است: قبض وقصر وثلث وحذف و بتر.

۱۴- بحر متدارك: اجزاء آن چهار بار فاعلن فاعلن آید.

بحر مستحدث عروضیان عجم چون بهرامی سرخسی و بزرجمهر قسیمی بیست و یک است: ۱- صریم ۲- کبیر ۳- بدیل ۴- قلیب ۵- حمید ۶- صغیر ۷- اصم ۸- سلیم ۹- حمیم ۱۰- مصنوع ۱۱- مستعمل ۱۲- اخرس ۱۳- مبهم ۱۴- معكوس ۱۵- مهمل ۱۶- قاطع ۱۷- مشترك ۱۸- معمم ۱۹- مستر ۲۰- معین ۲۱- باعث (۳).



بحر متقارب و فهلویات، و وزن شاهنامه فردوسی

چنانکه در بحر مشا كل اشارت رفت (۴) پرفسور مار Pr. Marr

(۱) پرفسور مار «Pr. Marr» مستشرق شهیر روسی را در این مقوله بحث بسیار جاذب و جالب و تحقیقات دلکشی است، که شمه‌ای از آنرا در خطابه معزی الیه در انجمن هزاره فردوسی می‌توان دید (وزن شعری شاهنامه، خطابه آقای پروفیسور مار، هزاره فردوسی، قسمت فارسی، صفحات ۱۸۸ - ۱۹۷)

(۲) هم اینك راجع باین بحر بحث خواهیم کرد، و اثبات خواهیم نمود، که آنرا عربها از ایرانیان اقتباس کرده‌اند.

(۳) المعجم فی معاییر اشعار المعجم ص ۱۷۴.

(۴) در همین صفحه حاشیه ۱۵.

مستشرق شهر روسی را راجع به فہلویات مورد بحث در بحر مشاکل و وزن شعری شاہنامہ تحقیقات فنی و تاریخی کرانبہایی است، کہ طی خطابہای در انجمن ہزارہ فردوسی باجمال ایراد شدہ است، و استاد معزی الیہ را عقیدہ بر آنست کہ بحر متقارب متعلق بایرانیان می باشد، و گویندگان عرب آنرا از شاعران پارسی اقتباس کردہ اند؛ چون این موضوع از لحاظ حماسہ ملی ایران دارای نہایت اہمیت و اعتبارست، لذا بنقل قسمتی از تحقیقات پرفسور مزبور در اینجا مبادرت می شود:

«... حالابیینیم راجع بہ وزن شاہنامہ یعنی راجع بہ بحر تقارب عروض شناسان عرب و عجم قرون وسطی چہ می گویند. در علم عروض عرب لازمست از خلیل نحوی آغاز نماییم، او بحر متقارب را از بحور قدیم محسوب و داخل دائرہ های خود نمودہ است. قدیمترین تألیفات در فن عروض، کہ بزبان فارسی نوشتہ شدہ، کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم است، مؤلف آن شمس الدین محمد بن قیس الرازی و خود تألیف راجع بہ اوایل قرن ہفتم ہجری می باشد.

«طرح اساسی این استاد فن شاعری، اینست کہ مشارالیه منبع شعر فارسی را در ادبیات عرب می پندارد، ولی با اینہمہ منسکر اصول مختلف آن در ایران، بقول وی «عوامانہ» نمی باشد، و بارہا در کتاب خود از قدر و قیمت آنها بحث می کند.

«شمس قیس و قتیکہ از متقارب سخن می راند، هرگز انکار نمی کند، کہ طرح آن منسوب و متعلق بہ خلیل نحوی است، اما در گنجیہ نامتناہی اطلاعات، هیچ گونه تذکری در خصوص اشکال مختلف عوامانہ بحر متقارب در ایران دیدہ نمی شود. در صورتیکہ در همین کتاب (المعجم م.)

موقعیکه از بحور هزج و مشا کل حرف می زند ، در اطراف فهلویات هم بحث می نماید ، چون بحث در اطراف فهلویات بمامساعد می دهد ، که ما بدانیم تاتبعات و تجسّسات خود را در باره اقسام ابتدائیه بحر تقارب بکدام سمت سوق بدهیم . . .

« یکی از فصول کتاب شمس حاکی از بحر مشا کل است . شمس عقیده دارد ، که این وزن جدید و ثقیل است ، و آنرا بر رشته سایر بحور قدیم داخل می کند ، فقط بمناسبت آنکه بنا بر مشاهدات خودش تمام ساکنین عراق اعم از عارف و عامی به سرودن و استماع فهلویات ، که در ترکیب آنها همین بحر استعمال می شود ، مشتاق می باشند ، اما این بحر در آنجا بشکل خالص دیده نمی شود ، شمس قیس ناراضی است از آنکه در این اشعار عوامانه دو بحر مختلف التریب هزج محذوف و مشا کل محذوف وجود دارد .

« محیطی که شمس قیس این تضاد را ، که از نقطه نظر عروض معمولی غیر ممکن است ، در آن مشاهده نموده ، بهیچوجه محیط عوام محض نبود . چنانکه خود شمس وقتیکه از آن محیط حرف می زند ، از طایفه شعراء و جماعت فضلاء یباد آوری می کند . شمس قیس که در تحت تأثیر قواعد عروض تعلیم و تربیت یافته بود ، مصمم شد ، که با صاحب فهلویات فوق این دو وزن را تصریح و مدلل سازد . او خیال می کرد ، که این اختلاف بحور بهمان اندازه طبیعی است ، که ما بخواهیم مطلع خسرو و شیرین را اینطور بخوانیم :

خداوندا در توفیق بگشای بندگان را ره تحقیق بنمای

« او از نظر انداخت ، که با عیار عروض معمولی نمی توان فهلویات

را سنجید، ولی می‌خواست بشعرای عراق بفهماند، که ایشان در اشتباه هستند، و عملاً با آنها ثابت بکند، وقتی که بخواهند اشعاری را که در بحر هزج محذوف انشاء شده بخوانند، و ضرب آنها را بادست بگیرند، آنوقت اگر بمصراعی بروزن مشا کل محذوف برخوردند، رشته وزن عمومی اشعار از هم گسیخته می‌شود. در نتیجه این عمل، معزای الیه بشعرای مذکور اشتباه آنرا، بلکه وجود فرق مابین شعر ادبی و شعر ادوار بی-کتابت را نشان داد. این نوع نظم برای محیطی که در آن ایجاد شده نه غیر قانونی بود، و نه غیر صحیح. این قسم شعر با همان محیط موجود، و تا دوره ما دوام دارد. شمس قیس شخصاً دچار همان اشتباه بود، که مستر فیلات انگلیسی گاهی چهار آنست. در جزو تألیفات متعدد و مفید خود مستر فیلات، که هنوز کسی از مستشرقین چنانکه شاید و بایده اهمیت تألیفات او بی‌برده، و قدر او را شناخته، يك جلد قطور کتاب دستور زبان فارسی منتشر نمود. ترکیبات جملات و عبارات فارسی، که از نقطه نظر دستور زبان انگلیسی بعید بنظر می‌آید، بعقیده او ناصحیح است، و مشارالیه عقیده دارد، که در فارسی هم مثل انگلیسی بایستی جمله بندی نمایند، و با اینکه در چنین مواردی اوقید می‌کند، که جریان فکر ایرانیها روشن نیست، ولی فراموش می‌کند، که همان جریان فکر که برای یکنفر انگلیسی روشن نیست، برای يك نفر ایرانی بکلی واضح و روشن است.

«در جای دیگر شمس قیس می‌گوید، که فہلویات حاوی يك اشتباه دیگر نیز می‌باشد، و آن عبارت است، از تبدیل جزء فاعلاتن، بواسطه فاعیلاتن، یعنی مفعولاتن. توضیح تمام اینها از نقطه نظر عروض

خیلی دشوار است. اما اگر مافرض کنیم، که محیط ایجاد کننده این نوع شعر دارای مفکورهٔ لسانی مختص بخود بوده، که غیر از آن هم ممکن نبود، آنوقت ما هم حق داریم جویای قوانین دیگری هم بشویم، که اشعار صحیح و غیر صحیح را از هم تشخیص دهند. مابا آقای سیداحمد کسروی که در کتاب خود «آذری یا زبان باستان آذربایگان» فهلویات را با عبار عروض رسمی می‌سنجد، و هم چنین با پروفیسور میلر، که برخلاف آقای کسروی در فهلویات فقط اصول هجائی می‌بیند، هم عقیده نیستیم. نه قوانین عروض را و نه اصول هجاء را بصورت خالص برای فهلویات نمی‌توان قائل شد. ممکن است تعداد هجا اهمیتی داشته باشد، در صورتیکه به تغییر و تبدیل اینگونه اجزاء، مانند مفاعیلن و فاعلاتن و مفعولاتن راه داده شود.

«از نقطه نظر عروض این اجزاء هم از حیث کیفیت و هم از حیث کمیت مختلف است، اما مقدار هجا در آنها در واقع یکی است. نتیجه قطعی که می‌توانیم از مطالب فوق اخذ کنیم، عبارت از اینست: وزن فهلویات نسبت بوزن هزج محذوف کمتر تکمیل یافته، و بدین مناسبت خیلی قدیمتر از آنست. ماهیج دلیلی نداریم، خیال کنیم که در اینجا اوزان ادبی غلط، و یا آنکه تغییر داده شده است، در صورتیکه اصناف قدیمی همین هزج در محیط زنده مانده است.

«شاید سایر اوزان هم دارای چنین اقسامی بوده باشند. شاید اقسام قدیمی ابتدائی بحر تقارب هم باقی و بر دوام باشد. من گمان می‌برم، که شاهنامه شایسته آنست، که پیدایش وزن این شاهکار ادبی، کشف و تصریح گردد، ماشبه نداریم که ایران امروزه می‌خواهد، این یادگار

تاریخی خود را از هر حیث و هر جهت تحقیق و تدقیق نماید، و وسائل این تحقیقات هم کاملاً در دسترس دانشمندان ایران موجود و فراهم است.

«برای آنکه به پیدایش و مبدأ وزن شاهنامه بطور صحیح و دقیق پی ببریم، پیش از همه واجب است، تمام اقسام اشعار و سرود محلی و بین‌العوام را کاملاً در تحت تدقیق و تحقیق بیاوریم. حالا به بینیم راجع به این وزن مستشرقین اروپا چه عقیده دارند. نخست از ایران شناسان، از آن جمله تشودر تولد، که، که مؤلف عمده ترین اثر راجع بشاهنامه است، شروع می‌کنیم. در یکی از فصول تألیف معروف خود (حماسه ملی ایران. م) او می‌نویسد: «ما می‌توانیم با کمال اعتقاد بگوییم، که شاهنامه نیز مثل منظومه مشهوره رومی «انه‌ئید» کمتر جهت خواندن بصوت و آهنگ منظور بوده است» (۱).

«کمان می‌کنم، که بر علیه این ادغام محتاج با قافیه دلیل نیستیم» (۱) همه می‌دانند شاهنامه را ممکن است ساده و بدون آهنگ خواند، ولی خواندن بآهنگ، حتی بآواز مستمع را بیشتر تهییج و وادار می‌کند، براینکه تا ابد آنرا از خاطر فراموش ننماید. این هم یکی از محسنات زبان فارسی است، که عبارت «خواندن شعر» همان خواندن بآواز را می‌رساند، و این خود دلیل بر صحت ادعای ماست. خیلی جای تأسف است، که تا کنون مقامات موسیقی که شاهنامه بدان خوانده می‌شود تحت تحقیقات دقیق قرار نگرفته. ساده‌تر بگوییم، مستشرقین بآهنگ مقامات

(۱) چنانکه در صفحات پیش آوردیم (ص ۹۴۲) شاردن بخصوص

تصریح می‌کند، که اشعار شاهنامه را ایرانیان باصوت و آهنگ می‌خوانند و تقنی می‌کنند علوم (ایرانیان، ادبیات منظوم ایران ص ۹۴۲) م.

هیچ توجه ننموده‌اند. فقط اگر در سابق علمی برای چنین عدم توجه موجود بود، اکنون آن علل مرتفع، و در ردیف فضلا و عرفای ایران اشخاص حساس و جدی پیدا می‌شود، که شاهنامه را از حیث موسیقی نیز مفصلاً تحقیق و تجزیه نمایند.

« بعد از آن، دانشمند مرحوم نولد که می نویسد: » وزنیکه دقیقی و فردوسی در شاهنامه از آن استفاده کرده‌اند، احتمال دارد، که قبل از آن هم برای منظومه‌های قصصی و یا حماسه معمول بوده است. گمان نمی‌رود که این وزن بهیچیک از اوزانی که در ادوار قدیم-نزدربین ایرانیان متداول بود، نسبت و بستگی داشته است. تمام اوزان جدید فارسی از ادبیات عرب اخذ گردیده است. راستست که بعضی از آنها به تبدیلات و تغییرات سخت دچار آمده‌اند. »

« عوض تجزیه و تنقید این کلمات، ما عقیده مستشرق دیگری را بیان می‌کنیم، ولی پیش از آن خود را مجاز می‌دانیم، که يك موضوعی را مطرح کنیم، آیا ممکن است، قبول کرد، که همچو استاد سخنی مانند فردوسی، که بمنتهای درجه تمیزی زبان خویش را از الفاظ اجنبی مخصوصاً عربی رعایت می‌کرد، برای اشعار خود اوزان عرب را انتخاب نموده باشد؟ بلکه سهل است فرض کنیم، برای تألیفی که آن زمان جایز اهمیت ملی بود، فردوسی يك وزن بومی و خودی، که از ایام قدیم دارای جنبه ملی بوده، اتخاذ کرده‌است. عالم منتقد دیگر، عضو آکادمی؛ مرحوم زالمان، که تمام ایران شناسان شوروی از معظم الیه سرمشق گرفته‌اند، در تألیف موسوم به «تحقیقات راجع بمذهب مانی» که باستاد معظم نولد که تقدیم نموده، برخلاف نظریات مشارالیه اظهار

عقیده می‌نماید. در نتیجه کشفیات علمی که در اوایل قرن بیستم در
 ترکستان چین بعمل آمده، بر متن‌هایی که تا آن زمان موجود بود،
 متن‌های پهلوی دیگری هم که حاوی مطالب راجع بمذهب مانئی و عیسویت
 بود بدست آمد. آن نسخ بهتر از متن‌های زردشتی سالم مانده، و در آنها
 تمام رموز سامی با کلمات فارسی عوض شده.

زالمان اشاره می‌کند، که در ضمن آن متن‌ها، قطعات موزون هم،
 که تجربه اولیه نظم پهلوی است، دیده می‌شود. زالمان خودش می‌نویسد:
 «در حین استنساخ متن‌ها مشاهده کردم، که بعضی از سطور آنها سر تا-
 سر موزون است و سعی کردم عددها را در ابیات و سطور منفرد تعیین
 نمایم، اگرچه تمام سطرها کاملاً نظیر همدیگر نیستند، و ممکن است که
 بعضی از ارقام حاصل جمع من صحیح نباشد اما شبیه ندارم که انتشارات اسنادی
 که هنوز بطور لازم از آنها استفاده نشده، در آتیه بما امکان خواهند
 داد، که برای ابیات و قطعات طرح وزن معینی وضع نمایم. اگر باین
 مقصد نایل آییم آنوقت ما حلقه رابط مطلوبی که ما را از قدیم‌ترین
 اوزان اوستا به سوی وزنهایی که حالا هم در بین عوام زنده و داخل
 شعبات عروض فارسی می‌باشد سوق میدهد، بدست خواهیم آورد.

چنانکه لازم است، بطور قطع بگوییم که اقلاً رباعی جدید
 فارسی (لابد آقای زالمان فلهویات را در نظر دارد) و بحر متقارب که هر دو
 از ابتداء ادای پانزده هجا بوده‌اند، میراث عهد قدیم ایران است. راستست
 که این میراث در تحت تأثیر نظام عروض عربی تعلیم یافته، و پس از
 آن مورد پسند دربار ادبیات ایران واقع شده.

«حالا می‌پردازیم به عقیده مسیو بنونیست دانشمند فرانسوی

مشارالیه درسنة ۱۳۱۱ در مجله (Journal Asiatique) مقاله‌ای در تحت عنوان Mémorial de Zarer (ایاتکار زیران م) درج نموده بود. آنمقاله حاوی کشف مؤلف است، راجع بر اینککه اثر مشهور زمان ساسانی موسوم به ایاتکار زیران نثر محض نیست، بلکه با کلام موزون نگاشته شده است. معظم له بطور واضح بما نشان می‌دهد، که این داستان در آن قسمتها که متن آنها کاملاً قابل کشف و تعیین است، به قطعات شش هجائی منقسم، و اغلب این قطعات دارای قافیه نیز می‌باشند. اما تاریخ این اثر: نسخه زمان سامانی آن ممکنست متعلق به اوایل قرن ششم میلادی، یعنی یک قرن پیش از هجرت باشد ولیکن اصل آن بمراتب قدیمتر است، یعنی متعلق است بدوره ترقی سلطنت اشکانیان، باوایل تاریخ مسیحی.

در خاتمه مقاله، بنویسند: «ایاتکار» اگر در تاریخ ادبیات و از حیث مضمون مابین آوستا از یکطرف، و فردوسی و دقیقی از طرف دیگر دارای مقامی است، آنوقت از حیث ترقی و تکمیل شعر بندی بمنزله تحویل است از اسلوب شعر آوستا بطرز اشعار عوامانه ایران امروزه. کیفیت اساسی همه سه شعر، یعنی آوستا، پهلوی، و شعر امروزه دارای یک خاصیت عمده هستند، که عبارت است از هجایی بودن آنها و عدم مطابقت با قواعد عروض. «بانظریه اخیر ما بهیچوجه نمی‌توانیم هم عقیده شویم. البته نمی‌توان مباحثه کرد، در اطراف آنکه اشعار آوستا و پهلوی، با آن همه تقدم بچه ترتیب و لحن خوانده میشد. بدلیل آنکه تا حالا کسی خواندن آنها را نشنیده (۱)، و هر چه که از مختصات آنها

(۱) مورخین باستان از تغنی مفان در عهد هخامنشی و ساسانی سخنی رانده‌اند، ولی کیفیت آهنگ و اصول نغمات یعنی «نت» آنها ضبط نشده. م

می‌دانیم، فقط بواسطه تحقیقات و مطالعه متن آنها تحصیل شده است. «اما شعر عوامانه امروزه ایران جای خود دارد. خواندن آنرا می‌توان شنید. بنده خود مکرر شنیده و در خصوص هجایی محض بودن آن جداً مردد می‌باشم. حالا به بینیم این اشعار بچه شکل ضبط شده است. هر قدر آن اشعار را با کمال دقت ضبط کرده باشند، باز هم اغلب برای السنه‌ای که دارای کتابت نیستند، و با در سابق نبوده‌اند، نهیه شده است. پس این اشعار را کی ضبط کرده است؟ البته مستشرقین و مستشرقین صحیح العمل، که بعضی اوقات خودشان شخصاً الف بای لازم را برای آنها ایجاد، ولی خود قادر بتکلم بآن زبان نبودند. آنها کلمات را از لحن و تلفظ زنده مجزا و کلمات بی‌صوت و دور از آهنگ گفتار عادی ضبط می‌کردند. جهت خواندن نمونه‌هایی که ضبط شده، اغلب لازم بوده خواننده با خود زبان کاملاً آشنایی داشته باشد. در تألیفات بهترین و معروفترین مستشرقین ما می‌بینیم که بحر طویل معمولی، بشکل نثر انتشار یافته، و یا در منظومه‌ای که در بحر منسرح سروده شده است، اسلوب هجایی یافت می‌شود.

«تا زمانی که اشعار ملی و محلی ایران از آهنگ سرود و گفتگوی عادی جدا گانه تحقیق و تدقیق می‌گردد، و تا موقعی که بتدقیق آن، محققین زاییده همان محیط جلب نشوند، در اطراف این مسأله بطور قطعی ماهیچ چیز نمی‌توانیم گفت. اهمیت این مطلب بمراتب بیشتر است از آنکه در مرحله اول بنظر می‌آید. حلاجی کامل آن افق جدیدی برای آموختن ادوار گذشته ملت ایران باز می‌کند. در اینجا بتالیف مسیو بنوئیست برگشته، و نتیجه کل آنرا متذکر می‌شویم: «ایران

دوره ساسانی چیز تازه‌ای (در ادبیات منظوم . م) بمنصه ظهور نیاورد ، چه از حیث منظوم ساختن موضوع های افسانه ، و یا فقط حماسی ، و چه از حیث تعمیم اقسام معین شعر . این دوره از ایران زمان اشکانیان نمونه های شعر بندی و تالیفات ادبی میراث گرفت . استقلال ایرانیان درباره صنعت شعری عبارت از آن بود ، که شعر هجایی خود را مطیع قواعد عروض عربی ساخته ، و از این ترکیب که قدیمترین و کاملترین نمونه آن بحر متقارب است ، ادبیات نجیب ایران امروزه حاصل می شود . البته این اقدام شایان تقدیری است . اقدامیست که در علم ایران شناسی دوره جدید ایجاد می کند . ما می توانیم در اینخصوص فقط يك اعتراض داشته باشیم . « کسی منکر نیست که دوره اشکانیان پیش از ساسانیان بود ، و ادبیات دوره ساسانی بر زمان فردوسی سبقت داشت ، ولی همه این ادبیات منحصر بطبقات خاص بوده . اگر چه سایر طبقات هم دارای ادبیات مخصوص بخود بودند ، اما در اطراف تحقیقات و تدقیقات آن چه اقداماتی شده بود ؟ ما چه مدارك در دست داریم تا بفهمیم که مراحل متعاقب رشد و نمو نظم فارسی فقط با همین طبقات زمامدار بوده است ؟ چرا نمی شود فرض کرد ، که صنعت شعر بندی مختص باین خاندانها اصیل نبوده ، بلکه یکی از فروع آن درخت بلند است ، که عاقبت با کلهای ادبیات ایران که با مهارت و آبیاری استاد سخن طوسی شکفته شده تزئین یافته است . درخت این نظم بمراتب عمیق تر ریشه دوانده ، و هیچگونه اسناد کتبی برای کشف آنها کمک نمی کنند . اینجا ما محتاج باصول دیگری هستیم ، لازمست آن آثار نظمی را که بر خلاف اسناد کتبی ، حالا نیز موجود ، و دارای آهنگ می باشد ، در تحت تحقیق و

تجزیه در آوریم.

«حالا به بینیم که مستعربین اروپائی راجع به (بحر) متقارب و اقسام آن چه می گویند. برای احتراز از طول کلام بنده قناعت می کنم، به يك قسمت از تحقیقات اساسی عضو می آکادمی شوروی کراچکوفسکی راجع بشاعر عربی ابوالفرج الوأوالدمشقی. پس از اقامه مدارك ارقامی راجع به بحور علیحدّه شعرای مختلف اموی، دانشمند معظم له می نویسد: «معلوم می شود، که نمایندگان سبک قدیم علاقمند بحور قدیمی نیز بوده اند. اربابان جریانات جدید در جستجوی طرز و اشکال جدید برای خود بوده، و آنها را در بحوریکه دیرتر بعرضه وجود آمده، و لابد در زمینه غیر عربی تولید، بلکه از خارج اقتباس و برای زبان عربی ترکیب و ترتیب یافته است، پیدا کرده اند. مسلم است که بحر خفیف و متقارب و شاید رمل نیز از جمله چنین بحور می باشند. البته این اقتباس ممکن بود بدوره قبل از اسلام منسوب باشد؛» حالا ملاحظه می فرمایید که مسأله اقتباس اوزان فارسی از عربی، از آنجمله اقتباس بحر متقارب تا آن درجه سهل و ساده نیست. چنانکه خود مستعربین عقیده دارند که بحر متقارب را عربها از ایرانی ها اقتباس نموده اند.

«در همان کتاب مسأله دیگری هم طرح شده است، که تحقیق و تجزیه آن برای تعیین مقام صنعت شعری فارسی در ردیف صنایع سایر ملل دنیا اهمیت بزرگی حائز است، مؤلف مذکور اشاره می کند، که اسلوب خلیل بهیچوجه دارای ترتیب تاریخی نیست، یعنی در آن بتقدم و تأخر ظهور و رواج بحور هیچ توجهی نشده است، و بعد استاد کراچکوفسکی می نویسد: «تا حالا دانشمندان اروپایی ملتفت يك نکته

برجسته و واضحی نشده‌اند ، یعنی تاریخ مبدأ آن ۱۵ و یا ۱۶ بحر که خلیل آنها را داخل دایره‌های خود نموده ، و مستشرقین به تناسب و ارتباط بین آنها پی نبرده‌اند ، بعضی از این بحور فقط در دوره خلیل تازه پیدا می‌شوند ، ولی چون به برخی دیگر دقت کنیم ، دچار شبهه می‌شویم ، که آیا منشعبات آنها در حقیقت فرع است ، و یا بحور مستقل . مثلاً بحر بسیط مسدس موسوم به مخلع مقطوع ، که تقطیع افاعیلش عبارتست از مستفععلن فاعلن فعولن خیلی مضمون است. فریتاغ دانشمند آلمانی در تعقیب استادان بی‌آلایش خود یعنی ارباب عروض عربی ، که نظریات آنها را محترم و غیر قابل انتقاد می‌شمرد ؛ واجب می‌داند که این بحر را بسیط بنامد . اما گینسبورک دانشمند فقید روسی بموجب ادله و براهین عروضی اینگونه تسمیه را غیر مطلوب می‌دانست. علل تاریخی در اینجا ما را به تفکر می‌اندازد ، زیرا این بحر در دوره بعد از بنی عباس خیلی متداول گردیده ؛ ظهور آن مربوط بدوره بنی-امیه ، ولیکن حتی آنوقت هم نادر بوده است ، مثلاً در اشعار عمر بن ابی ربیعہ این بحر هیچ دیده نمی‌شود ، در صورتیکه شاعر مذکور عشق مخصوصی به بحور مقطوع و مقصور داشت ، من باب نمونه ازین قسم بسیط می‌توانیم چند بیت از ابوالفرج دمشقی بیان کنیم :

کم زفرات و کم دموع	هذا لعمری هو القطوع
لو اعشب الخد من دموع	لکان فی خدی الربیع
یا قمرأ غالب عن عیانی	بالله قل لی متی الطلوع
بنت فما بنت عن فؤادی	فبان من بینک الهجوع

« اگر مستفعلن را در این بحر مکفوف پنداریم ، یعنی مستفعل بخوانیم ، آنوقت تمام بحر را می شود به ترتیب ذیل تقطیع نمود : مفعول مفاعیلن فاعولن ، که بحر هزج مقبوض ، و در اشعار متقدمین مثلاً در این شعر رود کی بنظر می رسد ، که می گوید :

بگرفت بچنک چنک و بنشست

بنواخت به شست چنک را شست

« مسلم است که این وزن یکی از قدیمترین اوزان فارسی است و ارتباطی با وزن رباعی دارد ، که در عمل بهیچوجه از هزج مثنیٰ سالم خارج نشده ، بلکه بمراتب پیش از او وجود داشت ، و فقط پس از مدتهای متمادی باین بحر آزاد و متنوع بزور لباس عروض عربی پوشانیده اند . صحیح است ، که در آثار کتبی متقدمین این بحر بندرت دیده می شود ، ولی از حیث ترکیب نمی توان آنرا جدید شمرد . ما نباید بنقصان و حتی بهدم اطلاعات کتبی راجع بادوار پیش از قرن سوم هجری اهمیتی بدهیم ، زیرا نمی شود باور کرد ، که چنین شاهکارها مانند اشعار شهید ورود کی بدون تکامل ادبی در طی چندین قرنها ، صورت گرفته باشند . در ادبیات عربی این نوع بسیط نادر است . ترویج و توسعه موسیقی و آهنگ ایران را در میان عربها از زمان بنی امیه و حتی پیشتر از آن باینطرف در نظر گرفته ، می توان گفت : که این بحر قسم معرب هزج مقبوض می باشد (۱) .

« نتیجه آنچه که در فوق گفته شد ، عبارت از آنست که وزن

(۱) «وشکل اولیه آن بر ما مجهول است» ، در متن مطبوع : «ویا از شکل اولیه آن که بر ما مجهول است» ؟



کتابخانه مسجد شیخ لطف‌الله در اصفهان
(از آثار دوره صفوی)

شاهنامه يك وزن كاملاً ملی، وریشه های آن را باید همین جا، در ایران جستجو کرد. تازمان اخیر رأی قطعی در خصوص تحقیقات از ادبیات ایران متعلق به مستشرقین اروپائی بود، بین اکثر آنها عقیده ای حکمفرما بود شامل براینکه ادبیات فقط باید کتبی باشد، بنابراین بطرف ادبیات شفاهی، که در عمل اقسام و انواع مختلف قدیمی تر از کتبی داراست، تقریباً هیچ توجهی نمی کردند. ولی حالا بمصدق شعر مرحوم ادیب پیشاوری که می گوید:

زمانه هر نفسی با زبانی نماید نو مکن بروز گذشته قیاس آنیاء
اوضاع تغییر یافته، و ملت ایران با کمال هنرمندی وجدیت خود
بتحقیق و تدقیق گذشته خود می پردازد (۱).





انواع و اقسام شعر پارسی ص ۹۴۰ :

در این مورد شمس قیس رازی چنین می نویسد : «بدانك چون ابیات متکررشد و از بانزده و شانزده در گذشت آنرا قصیده خوانند ، و هرچه از آن کمتر بود آنرا قطعه گویند ، و در قصاید پارسی لازمست که کی بیت مطلع مصرع باشد، یعنی قافیت هر دو مصراع در حروف و حرکات یکی باشند ، و الا آنرا قطعه خوانند ، هر چند از بیست بیت در گذرد ؛ و هر شعر کی مقصور باشد بر فنون عشقیات از وصف زلف و وخال و حکایت وصل و هجر و تشوق بذکر ریاحین و ازهار و ریاح و امطار و وصف دمن و اطلال آنرا غزل خوانند، و غزل در اصل لغت سمر دختران و حدیث ایشان است، و مغالزت عشق بازی با زنان است، و گویند رجل غزل، یعنی مردی عشق باز و سماع دوست، و ازین جهت شرح احوال عاشق و صفت جمال معشوق را غزل خوانند ، و اشتقاق قصیده از قصدست، و آن توجه و روی نهادن است بجیزی و جایی و مقصود محل قصد مردم است بطلب و تحصیل گفتن و کردن آن، بس قصیده فعلی است بمعنی مفعول یعنی مقصود شاعرست بایراد معانی مختلف و اوصاف متفرق از مدح و هجا و شکر و شکایت و غیر آن، و هاء در آخر قصیده از

برای آنست تا دلالت کند، بروحدت آن جنانك شعر و شعیره و ذبیح و ذبیحه (۱).



قافیه سر ۹۴۱

شمس قیس رازی چنین می نویسد: « واما قافیت، بعضی از کلمه آخرین بیت باشد، بشرط آنکه آن کلمه بعینها و معناها در آخر ابیات دیگر متکرر نشود، بس اگر متکرر شود آنرا ردیف خوانند، و قافیت درما قبل آن باشد جنانك، شعر:

رخ تو رونق قمر دارد لب تو لذت شکر دارد
 «جون کلمه دارد درین شعر متکرر آمد، آنرا ردیف خوانند، وقافیت در کلمه قمر و شکرست، و جون ما قبل راء قمر و شکر متحرک است، قافیت این شعر حرفی و حر کتی بیش نباشد، اعنی حرف راء و حر کت ما قبل آن، و اگر ما قبل حرف آخرین از کلمه قافیت ساکن باشد، جنانك، شعر:

ای نر کس بر خمار تو مست دلها زغم تو رفت از دست
 قافیت آن از آخر کلمه باشد تا بنخستین حر کتی که از سواکن آن بود، بس قافیت این شعر دو حرف و حر کتی بیش نباشد، و آن سین و تاء است، و حر کت ما قبل آن، اما اگر حرف آخرین از کلمه قافیت، نه از نفس کلمه قافیت بود، بل کی بعلتی بران ملحق شده باشد جنانك، شعر:

برخی چشم مستشان وان زلف همجون شستشان
 «کی کلمه اصلی در آخر این شعر مست و شست است، و شان از

بهراضافت جماعت بدان ملحق شده است، قافیت آن از آخر کلمه باشد تا بنخستین حرکتی که بیش از سواکن حروف نفس کلمه باشد، بس قافیت این شعر بنج حرف و حرکتی باشد، یعنی از نون تا بحر کت ماقبل سین مست و شست و این جمله را قافیت خوانند، و هر کدام از حروف حرکات قافیت را نامی است، کی بعد از این نموده شوند، و هیچ يك از حروف قافیت در کل قصیده نشاید کی متغیر و متبدل شود الا دخیل، چنانکه بعد ازین بگوییم، و قافیت را از بهر آن قافیت خوانند کی از بس اجزاء شعر درمی آید و بیت بذو تمام می شود، و اصل آن از قنوت فلاناً است یعنی، از بس فلانی فرا رفته، و قفیت فلاناً یعنی کسی را از بس فلانی روان کردم (۱) بس این کلمه را کی بناء بیت بر آن است، و در کل قصیده رعایت آن لازم، قافیت می خوانند، یعنی بس رواجزاء بیت است، و بیت را مقفی خوانند که یعنی آنرا قافیت بدید کرده (۲).

«حروف قافیت و اسامی آن، و آن نه است: روی، وردف، وقید، و تاسیس، و دخیل، و وصل، و خروج، و مزید، و نایر .
«حرکات حروف قافیت... شش است: رس، و اشباع، و حذو، و توجیه، و مجری، و نفاذ .

«حدود قوافی، عدد قوافی در اشعار عربی و بنج است، و همه بنج قسم است کی آنرا حدود قوافی خوانند: متکوس، متراکب، متدارک، متواتر، مترادف. اصناف قوافی: بدانکه حرف روی دو نوع است مقید و مطلق؛ روی مقید سه نوع است مقید مجرد، و مقید بردف، و مقید بحرف قید. روی

(۱) «می روم و سر به قفا می نگریم» سعدی، م.

(۲) المعجم، صفحات ۱۹۵-۱۹۷

مطلق دوازده نوعست: مطلق مجرد، مطلق بقید، و مطلق بردف، و مطلق بخروج، و مطلق بخروج و مزید، و مطلق بخروج و مزید و نایر، و مطلق بقید و خروج، و مطلق بقید و خروج و مزید، و مطلق بقید و خروج و مزید و نایر، و مطلق بردف و خروج، و مطلق بردف و خروج و مزید، و مطلق بردف و خروج و مزید و نایر.

در عیوب قوافی ص ۹۴۱: اقوال اکفا، سناد، ایطاء (۱)، تضمین، تخلیغ.

عدول از جاده صواب در شعر، ص ۹۴۱، حاشیه: «... شاعر برای

صحت وزن یا درستی قافیت لحنی بشعر خویش در آرد، و خطای لفظی یا معنوی جایز دارد، و اگر چه شعرا را درین باب رخصت یجوز للشاعر مالا یجوز لغیره (۲) متمسکی قوی است، و بهانه ضرورت شعر مستندی و طی لکن معظم آن باشعار عرب مخصوص تواند بود... صاحب سخن حاذق آنست کی بهیجوجه در تغییر حروف و کلمات و تاسیس شعر بر اوزان ثقیل و ازاحیف کران تقلید قدما نکند، کی بیشترین آن نزدیک ارباب براعت از معایب شعرست، و بیش اصحاب بلاغت از مردودات کلام (۳)،

محاسن شعر و صنایع شعری در کتاب ترجمان البلاغه (۴) که

قدیمترین تصنیف پارسی در این مقوله است چنین آمده:

(۱) شاردن مدعی است که ایطاء جلی را شاعران ایران جایز می-

شمارند (حاشیه ص ۹۴۱) در صورتیکه این نظریه مطلقا ناصوابست.

(۲) شاردن این عبارت را بفرانسه **Licences Poetiques** ترجمه کرده است.

چنانکه شمس قیس تصریح می کند که: **ایطاء جلی از عیوب فاحش است** (ص ۲۸۰)

(۳) المعجم صفحات ۲۹۰-۲۹۱.

(۴) ترجمان البلاغه تصنیف محمد بن عمر الرادویانی «سده پنجم هجری»

صفحات ۴-۶ چاپ احمد آتش، استانبول ۱۹۴۹.

- | | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| ۱ - الترصیع | ۲ - الترصیع والتجنیس |
| ۳ - التجنیس المطلق | ۴ - التجنیس المركب |
| ۵ - التجنیس المردد | ۶ - التجنیس الزاید |
| ۷ - المقلوب | ۸ - المقلوب المستوی |
| ۹ - المقلوب المجنح | ۱۰ - المقتضب |
| ۱۱ - المضارعه | ۱۲ - المطابقه |
| ۱۳ - المتضاد | ۱۴ - الاعنات |
| ۱۵ - اعنات القرینه | ۱۶ - الاستعاره |
| ۱۷ - التشبیه | ۱۸ - التشبیه المكنی |
| ۱۹ - التشبیه المرجوع عنه | ۲۰ - التشبیه الشرطی |
| ۲۱ - التشبیه المعكوس | ۲۲ - التشبیه المزدوج |
| ۲۳ - حسن المطالع | ۲۴ - حسن المخالص |
| ۲۵ - حسن المقاطع | ۲۶ - سیاقه الاعداد |
| ۲۷ - الاغراق فی الصفه | ۲۸ - الجمع وحده |
| ۲۹ - التفریق وحده | ۳۰ - التقسیم وحده |
| ۳۱ - الجمع والتفریق | ۳۲ - الجمع والتقسیم |
| ۳۳ - التفریق والتقسیم | ۳۴ - تنسیق الصفات |
| ۲۵ - مراعات النظیر | ۳۶ - المدح الموجه |
| ۲۷ - تجاهل العارف | ۳۸ - الالتفات |
| ۳۹ - تاکید المدح بما يشبه بالذم | |
| ۴۰ - ارسال المثل فی البيت | ۴۱ - ارسال المثلیین فی الیت |
| ۴۲ - التفسیر الخفی | ۴۳ - التفسیر الظاهر |

- ۴۴ - اعتراض الکلام فی الکلام قبل التمام
 ۴۵ - الکلام المحتمل بالمعنيين الضدين
 ۴۶ - التعجب ۴۷ - حسن التعليل
 ۴۸ - الاستدراك ۴۹ - العكس
 ۵۰ - السؤال والجواب ۵۱ - الكنايت والتعريض
 ۵۲ - الالغاز والمحاكاة ۵۳ - التضمن
 ۵۴ - المسمط ۵۵ - الموشح
 ۵۶ - الملمع ۵۷ - المجرد
 ۵۸ - المقطع ۵۹ - الموصل
 ۶۰ - المصحف ۶۱ - المكرر
 ۶۲ - المدور ۶۳ - المربع
 ۶۴ - الترجمة ۶۵ - ترجمة الاخبار والامثال والحكمة
 ۶۶ - تقریب الامثال بالاخبار ۶۷ - معنى الآيات بالابیات
 ۶۸ - حسن الجواب وطلب المحاوره
 ۶۹ - الکلام الجامع الموعظه والحكمه والشکوی
 ۷۰ - الابداع فی المعانی ۷۱ - التلاوم
 ۷۲ - المتنافر ۷۳ - الاسجاع (۱)
 شمس قیس راضی تفویف وایغال واغراق واستطراد و ذوقافتن و
 ترجیع رانیز درمحاسن شعر بصنایع مذکور افزوده است (۲)

(۱) ترجمان البلاغه صفحات ۵-۷ چاپ احمد آتش استانبول ۱۹۴۹

(۲) المعجم فی معاییر اشعار المعجم بتصحيح علامه فقيد محمد قزوینی

واهتمام مدرس رضوی، طهران، دانشکاه ص ۳۲۱.

اجناس شعر ص ۹۴۰-۹۴۱ :

نسیب - غزل باشد کی شاعر علی الرسم آنرا مقدمه مقصود خویش سازد، تابسیب میلی کی بیشتر نفوس را باستماع احوال معجب و محبوب و اوصاف مغالط عاشق و معشوق باشد، طبع ممدوح بشنودن آن رغبت نماید، و حواس را از دیگر شواغل بازستاند و بدین واسطه آنج مقصود قصیده است بخاطری مجتمع و نفسی مطمئن ادراک کند و موقع آن بنزدیک او مستحسن تر افتد ...

تشبیب - غزلی باشد کی صورت واقعه و حسب حال شاعر بود، جنانک اشعار شعراء عرب چون کثیر و قیس ذریح و مجنون بنی عامر و امثال ایشان کی هریک را بازی تعلق قلبی بوده است و آنج گفته اند عین واقعه و صورت حال ایشانست ...

« و غزل در اصل لغت حدیث زنان و صفت عشق بازی با ایشان و نهالك در دوستی ایشان است، و مغالط عشق بازی و ملاحبت است با زنان، و رجل غزل یعنی مردی کی متشکل باشد بصورتی کی موافق طبع زنان باشد. و میل ایشان بدو بیشتر بود، بسبب شمایل شیرین و حرکات ظریفانه و سخنان مستعذب، و بعضی اهل معنی فرق نهاده اند میان نسیب و غزل و گفته اند معنی نسیب ذکر شاعرست خلق و خلق معشوق را و تصرف احوال عشق ایشان در وی، و غزل دوستی زنانست و میل و هوای دل بر ایشان و بافعال و اقوال ایشان، و از اینجاست کی گویند چون سگ در صید بآهو رسد، و آهوك بیچاره گردد، بانک کی ضعیف بکنند از ترس جان. سگ را رفتنی بیدار شود و از وی باز ایستد و بجیزی دیگر مشغول شود گویند غزل الکلب و همانا آهورا غزال از اینجاست نام نهاده اند، کی این

مغازلت را شایسته است؛ و بیشتر شعراء مفلح ذکر جمال معشوق و وصف احوال عشق و تصابی را غزل خوانند، و اغزالی کی مقدمه مدحی یا شرح حالی دیگر باشد، آنرا انسیب گویند ...

«همچنین رباعی ... بحکم آنک بناء آن بر دو بیت بیش نیست باید کی ترکیب اجزاء آن درست و قوافی متمکن و الفاظ عذب و معانی لطیف باشد ...

«مزدوج - شعریست کی بناء آن بر ابیات مستقل مصرع باشد و شعراء عجم آنرا مثنوی خوانند، از بهر آنک هر یک را دو قافیت لازم است و این نوع در قصص مطول و حکایات دراز کی نظم آن بر قافیتی متمنن باشد، استعمال کنند.

«مصرع بیتی باشد، کی عروض و ضرب آن در وزن و حروف قافیت متفق اند، و در قصاید باریکی تصریع مطالع لازمست، هر قصیده کی مطلع آن مصرع نباشد، اگر چه دراز بود آنرا قطعه خوانند، و اسم قصیده بر آن اطلاق نکنند و همچنین در رباعیات تصریع بیت اول لازم داشته اند، تا فرق باشد میان آن و مقطعات دیگر، و در مثنویات چنانکه گفته ایم، بحکم آنک بناء آن بر ابیات مفردة است، در جمله قصه تصریع لازمست. «و باشد که یک قصیده را چند مطلع کنند، چون از صفتی بصفتی دیگر نقل کنند، و از جمله شعرا خاقانی بدین شیوه مولع تر بوده است، و چند قصیده بسیار مطالع گفته ... و باشد کی در نقل از انسیب بمدح مطلع نو کند، و باشد کی ابتدای قصیده بمدح کند و بر غزل ختم کند، و آنرا مطلع تازه آرد.

«مقفی - آنست که ضرب و عروض آن در حروف مختلف باشند» (۱)



موضوع قصاید مدح و ستایش رجال و بزرگان است ص ۹۴۰

نظریه شاردن در این قسمت تا اندازه‌ای درست و مطابق واقع است ولی هیچگاه موضوع تمام چکامه‌های پارسی مدح و ستایش سلاطین و رجال و بزرگان نبوده و این شیوه ناپسند ابتدا از ادبیات عرب بزرگان فارسی سرایت کرده و بعد از آن وسیله ارتزاق چاپلوسان و درباریان شده است. چکامه‌های شیوای استادان سخن پارسی همیشه مشحون از حکم و امثال و اندرز بوده است و سخنگویان بزرگ مخالف طریقت منحوس مدیحه سرایی بوده‌اند، چنانکه حکیم ناصر خسرو قبادیانی فرماید (۲):

صفت چند گویی ز شمشاد و لاله	رخ چون مه و زلفک عنبری را
بعلم و بگوهر کنی مدحت آنرا	که مایه است مرجهل و بد گوهری را
بنظم اندر آری دروغ و طمع را	دروغست سر مایه مر کافری را
پسنده است با زهد و عمار و بوذر	کند مدح محمود مر عنصری را

(۱) الممجم فی معاییر اشعار المعجم صفحات ۴۰۸-۴۱۴.

(۲) تاریخ مطبوعات ایران، ترجمه و نگارش محمد عباسی، جلد اول،

مقدمه معرجم. طبع طهران ۱۳۳۶ شمسی.

صفحات ۶۷-۸۹ خط و کتابت ایرانیان؛

دبیری=خط

«خط‌هایی که از زمان کهن در ایران رواج داشته، از خط میخی و آرامی و پهلوی گرفته تا خط اوستایی (= دین دبیری) هیچیک بومی این دیار نبوده، همه از مرز وبوم بیگانه و از کشورهای همسایه باین سرزمین رسیده‌است. خود واژه دبیری که بمعنی نوشته و خط است از لغت‌های عاریتی زبان‌های ایران باستان است: از زبان بابلی بفرس هخامنشی در آمده و از آن زبان بپهلوی رسیده و از پهلوی در فارسی بیاد کار مانده است.

« باید بیاد داشت پیش از آنکه ایرانیان در این سرزمین سر و سامانی گیرند و پادشاهی بزرگی بسر کار آورند، با دو دولت بزرگ و توانای همسایه از سوی مغرب در تماس بودند: یکی از آنها بابل بوده که نخستین پادشاهی آن (۱۹۲۶-۲۲۲۵) در حدود بیست و سه سده پیش از میلاد بوجود آمده و دیگر پادشاهی آشور که در حدود سال هزار و هشتصد (۱۸۰۰) در شمال عراق کنونی بدوران رسید (۱)

(۱) برای اسناد و مدارك علمی و تاریخی این مقاله رجوع فرمایند،

به فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، نگارش پورداد، تهران ۱۳۳۶

خورشیدی، صفحات ۱۰۳-۱۷۷

بگفته هرودت ، در سده پنجم پیش از میلاد « آشوریها در هنگام پانصد و بیست سال فرمانروایان آسیای علیا بودند ، نخستین قومی که از آنان سرپیچید مادها بودند که خود را از یوغ آشوریها آزاد ساختند ، اقوام دیگر از مادها پیروی کرده از بنده بردگی آشوریها رها شدند ».

« چنانکه می دانیم پیش از پادشاهی مادها در مغرب ایران ، در سال ۷۱۳ پیش از میلاد مسیح همواره سر زمینهای ایران دستخوش تاخت و تاز پادشاهان آشور بوده و از کتیبه هائی که از این پادشاهان بجای مانده و لشکر کشی هریک از آنان یاد گردیده بخوبی پیداست که نیکلات پیلسر Tiglath-Pileser اول پادشاه کشور گشای آشور در حدود یک- هزار و یکصد سال پیش از میلاد از کوه زاگرس Zagros (پشتکوه) گذشته بسرزمین ماد تاخت و قبایل آنجا را پراکنده و پیریشان ساخت ؛ در سال ۸۴۴ شلمانسردوم Shlamansar بکردستان لشکر کشید ؛ هفت سال پس از آن دیگر باره بآنجا روی آورد و گروهی از فرمانفرمایان آنجا را غارت کرد . در کتیبه همین پادشاه آشوری است که نخستین بار از مادای Mada=Madai نام برده شده است ، در هنگام پادشاهی شمس- اداد چهارم Shamsi-Aded جانشین شلمانسردر کتیبه وی نیز مادها یاد شده اند که ، از آشوریها شکست دیده بازو خراج پرداختند . در سال ۸۱۰ اداد نیراری Adad-Nirari سوم بماد تاخت و بخش بزرگی از ایران را بچنگ آورد ؛ نیکلات پیلسر چهارم که از جنگجویان بزرگ آشور است در سال ۷۴۴ بماد روی آورد ، و بیش از پادشاهان دیگر آشور غنیمت بدستش افتاد ، بگفته خودش در کتیبه ای شصت هزار و پانصد اسیر گرفت و مقداری زیادی گاو و گوسفند و اسب و شتر و استر بغنیمت برد

آخرین تاخت و تاز آشور در ایران بدستیاری سارگون Sargon در سال ۱۷۲۲ انجام گرفت .

« مقدار غنائمی که پادشاهان آشور از ایران می بردند و گروه انبوهی اسیر که گرفتار آنان میشدند بخوبی میرساند که مغرب ایران در آن روز کاران آبادان بود و شهریاران کم و بیش بزرگ در آن سرزمینها بودند که با همسایگان سامی نژاد در زد و خورد بودند . هر چند مناسبت ایرانیان از یک هزار و یکصد سال پیش از میلاد مسیح تا دوره تشکیل پادشاهی درماد، در پایان سده هشتم پیش از میلاد، همسایگان خود آشور بها زد و خورد بود بوده ، اما میتوان گفت که باهمین ستیزه و لشکر کشی آثاری از تمدن دیرین آن دیار که سومر بها بوجود آورده بودند بایران رسیده . بسادر دوران پیکار و جنگ تمدن از کشوری بکشور دیگر میرسد چنانکه در تاخت و تاز اسکندر بسیاری از آداب و رسوم ایرانیان باروپا راه یافت و در استیلای عرب بسوریه و مصر و عراق و ایران ، در تمدنی از این کشور که نه سال بروی تازیان باز شد، و در جنگهای صلیبی در قرون وسطی بسا آثار تمدن شرقی باروپا راه یافت و بالعکس .

« گفتیم در پایان سده هشتم پیش از میلاد نخستین سلسله پادشاهان ایران بوجود آمد و هگمتان Hagmatana (همدان) پایتخت این خاندان گردید . مؤسس این خاندان نامزد است به دیو کو Dyau-kku که یونانیها Deiokes نامیده اند . سومین پادشاه این خاندان هووخشتر Huvakhshatra (در یونانی Cyaxares) از کشور گشیان بزرگ ایران است .

بسیاری از کشورهای همسایه ایران بدست وی افتاد ؛ از آنهاست

کشور باستانی آشور و کشف شده شدن پایتخت نامور آن نینوا در سال ششصد و دو ازمده (۶۱۲ پیش از مسیح) این پیروزی یکی از بزرگترین پیش آمد های تاریخ باستانی است . ایرانیان بابر چیدن دستگاه پادشاهی آشور خود را بجهانیان شناسانیدند و این در گیتی نخستین بار است که نام و نشانی از آریائیها بگوش رسید .

«هووشتره کسی که زمینۀ کشور کشائی را از برای هخامنشیان آماده کرده بود در سال ۵۸۴ در گذشت . جای نشین وی ایشتوویگو Ishtuwigu که یونانیان Aetyager خوانده اند بدست کورش ، سر سلسله پادشاهان هخامنشی شکست یافته و دوره پادشاهی مادها پایان رسید .

«بابر چیده شدن دستگاه خاندان ماد تغییر بیایران روی نداد ، چه فقط پادشاهی از ایرانیان مغربی بایرانیان جنوبی رسید . هفتاد و سه سال پس از افتادن نینوا بدست ایرانیان ، یعنی در ۱۲ اکتوبر ۵۳۹ بابل بدست کورش افتاد آخرین پادشاه بابل نبونئید Nabunaid (در فرس هخامنشی ابونئیت Nadunaitd) شکست یافته و دوره فرمانروائی سامیان پایان یافت .

«پس از بادآوری پیش آمده های تاریخی که گویا پیوستگی دیرین ایران با سرزمینهای بابل و آشور است ، باید بگویم که خط ، خواه باشکال میخی و خواه حروف الفبائی از بزرگترین اختراع بشر است . از پرتو خط است که امروزه میتوانیم بدانیم در شش هزار سال پیش از خودمان چه گذشت و بچگونگی زندگی و طرز افکار اقوام قدیم پی بریم و بانقوش و علامات کونا کون که از آنان روی سنگ و خشت و سفال و پاپیروس Papyrus و پوست و فلز کنده گری و نگاشته شده ، سرچشمه خطوط کنونی روی زمین را پیدا کنیم . بویژه حروف الفبائی یکی از شکفتن ترین

زاده‌های فکر آدمی است، اما بسبب انسی که با این حروف داریم آچنان که باید بزرگی این اختراع بر نمی‌خوریم، که چگونه بایست و شش حرف یا اندکی کمتر و بیشتر با تفاوتی که در اصوات زبانهای مختلف موجود است، میتوانیم آنچه را که می‌اندیشیم بروی صفحه نقش بندیم، آنچه دیگران نوشتند بخوانیم و از افکار آنان آگاه گردیم؛ آسانترین افسانه و دشوارترین مطلب علمی و فلسفی با همین چند حرف محدود نوشته میشود؛ زمان و مکان تأثیری در آن ندارد، نوشته‌ای از هر هنگام و از هر جا که باشد گویای اندیشه نویسنده آن میباشد. اهمیت اختراع الفباء هنگامی آشکار میشود که وسیله نوشتن برخی از اقوام را بیاد آوریم مانند چینیان که از بالا بیائین مینویسند و نزدیک پنجاه هزار علامت دارند، هر یک از نشانها نمودار یک چیز دیدنی و یا مفهوم بچشم نیامدنی است. هر چند بخش بزرگی از این علامات کهنه شده و مورد استعمال ندارد؛ یعنی لغت خاص آن متروک گردیده، اما باز دانشمندان آن سرزمین از برای تألیف خود نزدیک به نه هزار از این نشانها نیازمندند، تألیف هر چند ساده باشد باز در آن چندین هزار علامت بکار میرود و همه آنها را بیاد داشتن و بجای خود بروی اوراق نقش بستن، بی اندازه دشوار بلکه محال است، آنچنانکه یک دانشمند چینی باید همیشه قاموسی زیر دست داشته باشد؛ همچنین بوده خط قدیم مصری معروف به هیرو گلیف Hiéroglyhe که شامپولین Champolion (۱۸۳۲-۱۷۹۰ میلادی) براز خواندن آن کامیاب گردید.

«هر چند این خط مانند خط چینی نیست ولی باز دارای چندین صد علامت است. نویسندگان این خط می‌بایستی تقاضای دانسته باشند

تأبتوانند از برای هر چیز و هر اندیشه و معنی، شکل تصویری بکشند مثلاً تصویر چشم بمعنی دیدن است؛ نقش دوبازو یکی با سپرد دیگری با تبر زین مفهوم جنگیدن را می‌رساند، دادگری با تصویر پر شتر مرغ ترسیم میشود؛ برای اینکه پراین مرغ از دوسوی يك سان روئیده است، سال با نشان يك شاخه نخل معین می‌گردد، زیرا می‌پنداشتند در هنگام یکسال دوازده شاخه، بشمار ماههای سال، از نخل سرمیزند تصویر مرغ گر کس نمودار مادر بود. چه می‌پنداشتند این پرندۀ فقط ماده است، بجای پادشاه شكل يك زنبور عسل میکشیدند، برای اینکه در گندوی عسل پادشاهی برقرار است و جزاینها.

الفباء هائی که امروزه در سراسر روی زمین بکار میرود (غیر از خط چینی-۱) و با شکل مختلف دیده میشود، در اصل یکی بوده و از يك قوم معین و يك جای معین برخاسته است.

«بر خلاف خطوط چینی و مصری قدیم، الفباء رایج کنونی چه نزد ما و چه تقریباً نزد همه اقوام متمدن روی زمین، هر يك از حروف آن بجای صوتی است که از دهان بیرون می‌آید، یعنی از برای هر صوت که ممکن است با عمل و تصرف گلو و کام و سر زبان و دندان و لب تولید صدای مخصوصی گشته از دهان بیرون آید و بگوش رسیده و تشخیص داده شود، يك حرف یا يك علامت و نشانه مخصوص وضع کردند. چون این صوتها خود با طبیعه محدود است تا گزیر علاماتی که نمودار آنهاست نیز محدود گردید و با ۲۶ حرف یا اندکی کمتر و بیشتر همه لهجات مختلف را از هر مرز و بومی که باشد میتوانیم بنویسیم و آنچه دیگران مینویسند

(۱) الفباء چینی پس از تشکیل دولت کمونیستی، لاتین شده. م



كعبه زرتشت

(نقش رستم نزدیک تخت جمشید)

بخوانیم و دریابیم .

«در آغاز گفتیم واژه دبیر بمعنی خط از لغات عاریه است^۳. میتوان گفت از روزی که خط میخی از سرزمین بابل بایران رسیده واژه دبیری نیز در زبان همان زمان درآمده، چه باین کلمه از شش سده پیش از میلاد مسیح در فرس هخامنشی برمیخوریم، و در سنگ نبشته های هخامنشیان چندین بار بهیئت دیپی **dipi** دیده میشود، داریوش (۴۸۶-۵۲۲) در سنگ نبشته بهستان (کتیبه بیستون) گوید: «تو که زین پس این دیپی **dipi** بخوانی، کرده من ترا باور شود، آنرا دروغ مپندار» باز گوید: «باخواست اهورامزدا، مرا کرده های دیگری است که در این دیپی نوشته نشده، از اینرو نوشته نشده، که آنکه این دیپی پس از این بخواند او را کرده من کزاف ننماید، این باورش نیاید (و) دروغ پندارد» باز گوید: «اگر این دیپی را و این پیکرها را نباهشان نکنی و نتوان داری نگاهداریشان کنی اهورامزدا ترا دوست باد و ترا تخمه (نسل) بسیار باد و دیرزی و آنچه کنی اهورامزدا بزرگ کند» و باز گوید: «اگر این دیپی و این پیکرها را ببینی و نباهشان کنی، نتوان داری نگهداری نکنی، اهورامزدا بزنسد و تخمهات مباد و آنچه کنی اهورامزدا براندازد» این است جملاتی که در آنها داریوش در طی یاد کردن پیش آمده های سالهای چهارم و پنجم پادشاهی خود واژه دیپی (خط و نوشته) را بکار برده است. همچنین پسر و جانشین وی خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶) در سنگ نبشته وان **Van** در ارمنستان گوید: «او (داریوش) فرمان داد این سنگ خارا را برایشانند، بر آن دیپی نوشته نشده بود. فرمان دادم که بر آن دیپی نویسند».

«همین واژه دیپی از فرس هخامنشی بزبان پهلوی درآمده، دبیری به

dipîria گفتند و چندین بار در نوشته‌های پهلوی بکار رفته است؛ از آنهاست در کارنامه اردشیر بابکان. ناگزیر **dipîr** مخفف **dipvar** پهلوی است چنانکه در نقش یک‌نگین که از زمان ساسانیان است **dipîr** خوانده شده است، و بایستی فرس هخامنشی آن **dipi-bara** باشد در زبان ارمنی **dipir** از پهلوی بعاریت گرفته شده است؛ در سانسکریت هم کلمه **dipi** یا **lipi** بمعنی خط از لغات عاریتی است.

«از دین دپیره که خط مخصوص اوستائی باشد و از دیویری

divîri که هیئت‌پازند آن است سخن خواهیم داشت.

«بهترین هیئت این واژه که بخوبی یادآور **dipi** فرس است؛ در کلمه مرکب دبستان بجای مانده است؛ دبستان که در شاهنامه نیز بکار رفته؛ درست بمعنی مکتب عربی است؛ آنجائی که هنر کتابت و خط آموزند و در این معنی با کلمه مرکب دبستان فرقی ندارد:

دبستان کنم در هیکل روم کنم آیین مطران را مطرا
(خاقانی)

«در فرهنگ رشیدی که در سال ۱۰۶۴ در هند نوشته چنین آمده:

«دبستان و دبستان مکتب و دبستان مخفف ادبستان است یعنی جای آموختن علم و ادب» (۱). همین اشتباه رشیدی مایه اشتباه «دارمستتر» شده دبستان را مرکب از لغت عربی و فارسی پنداشته است.

واژه دبیر با اینهمه قدمتی که در زبان فارسی دارد و بیش از دو هزار و چهارصد و شصت سال است؛ که در سنگ نبشته‌های هخامنشیان به هیئت **dipi** بکار رفته؛ یادگاری است از قوم سومر **Sumer** که از چهار هزار

(۱) در فرهنگ رشیدی، چاپ محشی این سطور اشتباه رشیدی تذکر داده شده، طهران ۱۳۳۷ شمسی.

سال پیش از میلاد در جنوب عراق کنونی میزیستند و در آنجا تمدن درخشانی بوجود آوردند. از سومر و از آککاد **akkad** قوم دیگری که پیش از آشوریها در شمال عراق میزیستند، بزودی سخن خواهیم داشت.

دوب **dub** در زبان سومری بمعنی لوحه و خط است، از این زبان بهره ور گردید، رسیده دوپو **duppu** و توپو **tuppu** گفتند، از این زبانها داخل زبان آرامی که از آن سخن خواهیم داشت، شده دوپ گردید و نیز بمعنی لوحه نیز بکار رفته است.

«بنابر آنچه گذشت لغت‌های دبیر و دبیرستان و دبستان و دیبا یا دیبانه و دیبه و دیباچه و دیوان که از ایران بزبان فرانسه رسیده و **douane** گردیده بمعنی گمرک همه از یک ریشه و بن هستند، کلمه دیباچه معرب دیپاک **dēpak** پهلوی است. دبیر یگانه کلمه‌ای نیست که از زبان سومری در فارسی بجای مانده باشد، بسیاری از لغات سومری و اکدی دیرزمانی است که بایران راه یافته است، از آنهاست لغت سومری بوری و لغت اکدی تنور که در اوستا یکبار بکار رفته است.

«چون دیده شده که برخی «دفتر» و «دبیر» را از یک بنیاد پنداشته‌اند لازم است در اینجا گفته آید که واژه دفتر از یونانی بفارسی رسیده است دیپتر **diphthera** در یونانی بمعنی پوست است. بمناسبت اینکه در قدیم روی پوست کتابت میشده، کتاب را دفتر نامیده‌اند، هرودت میگوید: «کتاب رایونها برسم قدیم دیپتر **diphthera** (پوست) خوانند زیرا در قدیم کاغذ (پاپیروس) کمیاب بوده، روی پوست بز و میش می‌نوشتند و امروزه نیز بسیاری از بیگانگان **barbaros** روی چنین پوستهائی

می نویسند « از همین بنیاد است نام ناخوشی معروف دیفتری *diphtherie* که خناق باشد، و ز مخری در مقدمه الادب فارسی آنرا « تسبائیدن » یاد کرده است. چنانکه خواهیم دید در ایران باستان هم روی پوستها مینوشتند. دفتر نیز یگانه لغتی نیست که از یونانی در زبان ما در آمده باشد، دیر زمانی است که کلمات یونانی درهم و دینار و کالبد و دیهیم و جز اینها جزء زبان ماست. چنانکه چند واژه ایرانی بزبان قدیم یونانی در آمده و بجای خود از آنها یاد خواهیم کرد.

« اما واژه نپشتن یا نوشتن که دیدیم چندین بار در سنگ نپشتهای هخامنشیان بکار رفته است، مرکب است از دو جزء: نخست نی *ni* جزئی (پرفیکس *préfixe* پیشاوند) است بمعنی فرود و پائین که در سر لغات نهفتن و نهادن و نشستن و بسیاری از لغات دیگر فارسی هم دیده میشود، دوم از مصدر پیس *pais* که در فرس هخامنشی پئس *paēs* و در اوستا بمعنی نگاشتن یا نگاریدن و نقش کردن است. از همین بنیاد است پیستک *pistak* که در پهلوی بمعنی نقش و نگار بسته و زینت شده است و در فارسی پیسه شده بمعنی ابلق و رنگ: سفید و سیاه پیسی که در فازی ابرص گویند نام بیماری است، که تن از نشانههای سیاه و سپید دورنگ گردد. جاه تو سایه ایست که خورشید را بعر

امکان پیسه کردن آن نیست در شمار

(فرهنگ سروری)

« گاوپیسه، گاوی است باناشانههای سپید و سیاه، کلاغ پیسه، کلاغی است دورنگ، کلاپیسه از کلاغ پیسه آمده و آن زیر و زبر شدن سپیدی و سیاهی چشم است.

گفت تا چشمش کلایسه شدن کور گشته است این دو چشم شوخ من
(مولوی-۱)

«خط در داستان ایران در داستان ایران، پیدایش خط را به تهمورث
پسر ویونگهان برادر جمشید که یکی از پادشاهان پیشدادی داستانی است
پیوسته‌اند، در تاریخ بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ طبری از جمله
چیزهائی که اختراع آنها به تهمورث نسبت داده شده خط است: «...
و شأن وزینت ملوک و اسب نشستن وزین بر نهادن او (تهمورث) آورد
واشتر بجهان او آورد و خر بر اسب او افکند تا استر آمد استر را بار بر
نهاد و یوز را شکار و آموخت و پارسی را او افکند و خط او نوشت» ابن-
البلخی در فارسنامه گوید: «و آثار او (تهمورث بن ویونجهان) آنست
کی اول کسی بود کی خط پارسی نهاد وزینت پادشاهان ساخت از اسبان
بر نشستن بارها بر چهار پایان نهادن و اشکرها بهر نخچیر بدست آوردن و
از پشم و موی جامه و فرش ساختن و کهن دزمر او و بنا کرد دست» درمجموعه
التواریخ گوید: «پادشاهی تهمورث سی سال بود، دیوان را مسخر کرد و
در عمارت بیفزود و اول نوشتن و خواندن در عهد او بوده، دیوان تعلیم
کردند و بسیاری جانوران وحشی اهلی کرد و شکار آموخت ...»

«در شاهنامه میخوانیم که دیوان از تهمورث شکست دیدند و گرفتار
بندوی شدند و از او خواستند که آنان را نکشد تا هنر نوشتن بدو بیاموزند:

کشیدندشان خسته و بسته خوار بجان خواستند آنکهی زینهار
که مارا مکش تا یکی نو هنر بیاموزی از ما کت آید ببر
کی نامور دادشان زینهار بدان تا نهائی کنند آشکار

(۱) و نیز سعدی در گلستان فرماید (چاپ آقای قریب):

هر پیسه گمان مبر نهالی شاید که پلنگ خفته باشد. م

چو آزادشان شد سراز بنمادوی بجستند تا چار پیوید اوی
 نبشتم بخسرو بیامو ختمند دلش را بدانش بر افروختند
 نبشتم یکی نه که نزدیکسی چه رومی چه نازی و چه پارسی
 چه هندی و چینی و چه پهلوی نگاریدن آن کجا بشنوی
 «چنانکه دیده میشود فردوسی میگوید سی گونه خط دیو ها
 بهتمورث آموختند اما ازشش خط نام می برد . این داستان در نوشته های
 پهلوی یازند بهتریاد شده است . در کتاب یازند « دانای مینو خرد » در
 فصل ۲۷ فقرات چنین آمده : « و از تهمورث نیک آئین سود این بود
 کوش گجسته اهریمن دروند (دروغزن = ناپاک) سی سال به بار داشت و
 هفت گونه دیویری **diviri** = دبیری خط) که آن دروند نگاهداشت
 باو پیدا آورد » در کتاب دیگر یازند نامزد به « ائو کمدئیجا » -
Aogemadaetcha در فقره ۹۱ چنین گوید : « و آن تهمورث زیناوند
 پسر ویونگهان بود که دیوان دیوا اهریمن را به بارداشت و هفت گونه
 دیویری از او بیاورد . اینست آنچه در داستان مادر باره خط آمده و در
 سنت کهنسال ما خط یاد گاری است از تهمورث که چندی دیوان این
 هنر ایزدی را بستیزه و کین پنهان داشته بودند .
 « بابلیها و یونانیها نیز از برای پیدایش خطهای خود داستانهای
 دارند » هر يك را بجای خود یاد خواهیم کرد .

« سومر و اکد اینک ببینیم خط میخی نخستین خطی که در ایران
 زمین سراغ داریم و نخستین خطی که زبان فرس هخامنشی با آن نوشته
 شده ، از کجا برخاست ، اختراع آن بکدام يك از اقوام تاریخی قدیم
 پیوسته است . خطوطی که امروزه بمناسبت اشکال آنها میخی خوانند

باتفاق همه دانشمندان و خاورشناسان از قوم سومر (Sumer) است که از چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح در جنوب عراق کنونی میزیستند سرزمین آنان راهمسیایکان، شنعار Shanar میخواندند، در توراۃ چندین بار مرزوبوم شنعار یاد گردیده، از آنجمله در سفر پیدایش باب یازدهم در فقرات ۲-۳ آمده: «سراسر کیتی را يك زبان و يك گفتار بود. چون آنان بسوی خاور کوچ کردند دشتی در سرزمین شنعار یافته در آنجا فرود آمدند و آنان بیکدیگر گفتند، بیایید خشت بسازیم و بیزیم و آنان خشت بجای سنگ و قیر بجای کچ بکار بردند» سومر یا شومر و اکد akkad یا اکد Agad هم نامهای اقوامی است و هم نامهای سرزمین-هائی که این دو قوم در آنجاها میزیستند اکدیهها در شمال عراق کنونی بودند.

«چندین بار در يك کتیبه کورش این دو قوم یاد شده اند. این کتیبه که بخط میخی بابلی و بزبان بابلی است در روی يك استوانه سفالین کنده گری شده و در سال ۱۸۷۹ میلادی در ویرانه بابل پیدا شده و امروزه در موزه بریتانیا میباشد. در این کتیبه بسیار گرانها کورش می گوید که چگونه بابل را کشودم و پرورد کاران آن دیار نبو Nabu و مردوک Marduk را که پادشاه بابل نبوئید Nabunaid آزرده و خشمگین کرده بود خشنود ساختم و مایه خوشی پرورد کار کردیدم. و چگونه مردمان بابل و شومر و اکد مرا باشادمانی پذیرفتند و مرا رهاننده و فرستاده خدایان دانستند. اینک چند جمله از آن کتیبه که شومر و اکد و مردوک بزرگ خدایان یاد شده: «مردمان بابل همچنین سراسر شومر و اکد بزرگان و فرمانروایان نزد او (کورش) شرفرود آوردند و

پاهای وی بوسیدند، از پادشاهی وی شاد شدند، آنچه‌آنکه چهره‌شان میدرخشید ... سپاه انبوه من بیابل در آمد در سراسر شومر و اکد روا نداشتم يك دشمن هم برخیزد ... و خداوندان شومر و اکد را که نبونمید Nabunaid بیابل آورده خشم مردوک بزرگان خدایان را بر انگیخته بود من بفرمان مردوک، بزرگ خدایان هر يك را دیگر باره آرام و خشنود در پرستشگاهان برجای خودشان نشاندم

«مهمترین شهرهای شنعار در جنوب عراق کنونی در دهنه فرات بوده، از آنهاست شهر اور ur ویرانه آن امروز ابوشهر نام دارد مرکز ستایش سین Sin الاله‌ماه، اوروک Uruk (Er ethch ارچ) که امروزه ویرانه آن «ور که» خوانده میشود مرکز ستایش ننانی Nanai الاله توالد و تناسل بوده که بعد ها سامی نژادان او را باسم ایشتر Ishtar پرستیدند اریدو Eridu شهری که از ستایش ائه Ea خداوند آب و دریا برخوردار بود، Laresa شهری بود مرکز ستایش اتو Utu خداوند خورشید و بعد سامی نژادان او را بنام شمس Shams پرستیدند اکنون آن محل سنکره Senkere نامند؛ دیگر از شهرهای شنعار لاکش Lagash و کلنون (kalnun) است شهر نیپور Nippur مرکز روحانیت سومریان بود، امروزه ویرانه آن جایی است که شط النیل نامیده میشود در این شهر پرستشگاه خداوند بزرگ سومر یهانلیل Enlil یا الیل Elil برپا بود. انلیل پروردگار هواست سرنوشت آدمی بدست اوست که پادشاهی بسر کار می‌آید و در پیکار کامیاب میگردد در نیمه کار زار پیروزی و شکست هر دو دزدست اوست. در طرف غربی نیپور شهر مرد Marad واقع بود و پایگاه خداوندی بوده که او را لوکل

مردۀ Luagal-Marada میخواندند. در جهت شمالی آن کوتۀ Kutha بوده و در آنجا بویژه نر گل Nargal خداوند شیر ستوده میشد؛ این شهر درجائی بوده که اکنون تل ابراهیم خوانند؛ بوزسیبا Borsipa شهری بوده که پروردگار Nebu در آن دارای پرستشگاه بود. بعدها در نزدیکی همین شهر مردوک Mardak خداوند بزرگ بابلیها پرستید شده و بعد در همانجا شهر نامور باب ایل Bab-il (بابل در خدا) بوجود آمد. در شمالی ترین سر زمین شنعار شهر کیش Kish واقع بود. این چند شهر که از برای نمونه بر شمرده شد و بسیاری از شهرهای دیگر شنعار هر یک پرستشگاهی بنام یکی از خداوندان داشته و هر یک را شهر یاری بوده که عنوان پاتسی Patesi داشت. این عنوان گویای یک مفهوم دینی است باین معنی که پادشاهی حقیقی با پروردگار کاری است که نگهبانان شهر و مردمان آن است شهر یاری که شهری کماشته شده نمایندۀ آن پروردگار است یا بعبارت دیگر خدمتکار آن پروردگار است. گذشته از این عنوان پادشاهی نزد سومریها لو گل Lugal بوده، عنوانی که بعدها نزد سامی نژادان به «شرو Sharru یا «بل Bel» تبدیل شد. سلسلۀ پادشاهان شهر هابرتی میدادند که بخود عنوان پاتسی دهند و از اینرو پارسائی و پرهیز کاری و پیوستگی خود را بخداوند سرزمینشان بنمایانند. از زمان سرگون Sargon اول پادشاه توانای اکد akkad در سال ۲۷۷۵ پیش از میلاد مسیح عنوان پاتسی بشهر یارانی داده شد که در زیر فرمان پادشاه بزرگ بودند.

«بنا باثاری که در دست است شنعار سرزمین سومریها عبارت بوده از شهرهایی که هر یک بدست شهر یاری و بسر پرستی خدائی اداره

میشد. این شهریاران باهم درزد و خورد بودند. گاهی یکی از آنان بدیگری چیره شده چندین شهر بدست وی میافتاد و فکر فرمانفرمائی وی توسعه مییافت.

«از سلسله پادشاهان این شهرها آثار کتبی بجای مانده که کم و بیش گویای چگونگی و مدت پادشاهی آنان است و کهنترین آثار کتبی که از شعمار بمارسیده متعلق است بیک سده پیش از سومین هزاره پیش از میلاد. مثلاً مسیلیم mesilim در سه هزار و یکصد سال (۳۱۰۰) پیش از میلاد در شهر کیش kish پادشاهی داشت. گورستانی که در شهر اور پیدا شده قدمت آن از روی زمین شناسی بسه هزار و پانصد سال پیش از مسیح برآورده شده است.

«جای شك نیست که در سرزمین جنوبی عراق کنونی از چهار هزار سال پیش از میلاد و ببالا تر، بدستگیری سومریها تمدن درخشانی بوجود آمد. کشف آثار در تلهای شهرهای کهن بخوبی ثابت میکند که بعدها تمدن بابل و آشور از مصریها آنچنانکه سابقاً گمان میکردند سرچشمه نگرفته، بلکه در همان سر زمینها از سومریها بوده و بارث باقوام سامی نژاد متأخر آن دیار رسیده است.

«سراسر آثاری که از روزگاران سومریها دیده میشود بخوبی هویداست که باز مانده قومی است دارای تمدن دیرین، قومی که باید چندین صد سال بلکه هزار سال بر او گذشته باشد، که بتواند چنین آثاری بوجود آورد، بنابراین از روی آثار سومریها که پیش از سومین هزاره پیش از میلاد قدمت دارند اگر تاریخ این قوم بچهار هزار سال پیش از میلاد و ببالا تر کشیده شود حدس بیجائی نیست.

« آنچه تا کنون دربارهٔ نژاد سومر بهانوشته شده حدسی بیش نیست و آن حدس هم اساسی ندارد که بتوان بآن تکیه داد، پایدارتر دلیلی که نژاد يك قوم قدیم را ثابت می کند زبان آن قوم است. نظر بر زبان شناسی (فیلولوژی philologie) زبان سومر بها آنچهنانکه از آثار کتبی خود آنان بمارسیده، با هیچ يك از زبانهای کهن پیوستگی ندارد، بمابزبان سامی اکد که همسایهٔ سومر بوده و نه با زبان غیر سامی ایلام، چنانکه خود زبان ایلام، سرزمینی که امروزه خوزستان گوئیم نه سامی است و نه آریائی، همچنین پیوستن نژاد سومر بها بنژاد مردمان آسیای صغیر و ارمنستان و قفقاز بهیچرو پذیرفتنی نیست. باوجود ودا Vedā نامی دینی برهمنان و اوستا نامهٔ آسمانی ایرانیان که هر دو از کهنترین آثار کتبی اقوام سامزد بهند و اروپائی بشمارند، نمی توان سومر بها را شعبه ای از آریائیها حتی هند و اروپائی دانست، زیرا زبان آنان هیچ پیوندی با سانسکریت و زبان اوستائی و فرس هخامنشی ندارد. نگارنده ندانستم چگونه می توان سومر بها را آریائی خواند، چنانکه برخی از خاورشناسان و تاریخ نویسان خوانده اند.

« چون سومر بها از حیث نژاد با هیچیک از اقوامی که در تاریخ شناخته شده اند پیوندی ندارند و زبانشان با هیچ کدام از زبانهای کهن پیوستگی ندارد، می توان گفت آنان در سرزمین شنعار منفرد بودند و تمدن خاصی داشتند، خط خاصی از برای نوشتن زبان خود بکار بردند، همان خطی که بعدها بدستیاری اکد بهای سامی نژاد تغییراتی یافته، اساس خطوط میخی اقوام دیگر گردید. باین می ماند که سومریان جنگجو از سوی (۱)

(۱) تمدن سومری با آثار مدنی مکشوفه در ترکستان وجه مشابهت بسیار دارد.

خلیج فارس به شنعار مهاجرت کرده باشند، همچنین می توان گفت که در پنج و چهار هزار سال پیش از مسیح ساکنین بومی آنجا سامی نژاد بودند و پس از دست اندازی سومریها بآن دیوار، از میان رفته جای از برای نوسیدگان تهی کرده باشند، آنچه مسلم است این است که شنعار در سه هزار سال پیش از مسیح در دست سومریها بوده و یگانه قومی بودند که فرمانفرمای آنجا بودند، مدتها پس از بسط تمدن آنان در شنعار اکدیها در شمال عراق کنونی سر بر آوردند و نام و نشانی از آنان برخاست. آغاز هزاره سوم پیش از مسیح تاریخ برخاستن اکدیهاست، سرزمینی که بدست آوردند از پیرامون کویر سوریه تا بنزدیکی بغداد کنونی کشیده میشد؛ سرگون Sargon اول، نخستین پادشاه نامور اکد است که در سال ۲۷۷۵ پیش از میلاد لوکل زگیسی Lugal Zagisi پادشاه سومر را شکست داد و گرفتار کرد. در عهد لوکل زگیسی شنعار کشور بزرگی بوده، شهریاران کوچک و شهرهای مستقل از میان رفته بودند از این تاریخ به بعد دوره اکدیهاست، اکدیهای سامی نژاد همیشه از اقوام دیگر هم نژادشان از سوی سوریه و فلسطین و عربستان تقویت شده و نیرومندتر می شدند، و بر نفوذ خود در خاکهای همسایه می افزودند، اما سومریها که خویشاوندی و پیوندی با هیچیک از همسایگان خود نداشتند رفته رفته از میان رخت بر بستند، اما تمدنی که خود بجای گذاشتند، هزاران سال پایدار ماند و سرزمین آنان را تمدن جهان قدیم ساخت و اثراتش بسراسر کیتی رسید. بسیاری از دانشها، بویژه ستاره شناسی که از آنجا سرچشمه گرفته بود، اساس علم نجوم گردید، تقسیم ساعت بهشت دقیقه و تقسیم دقیقه بهشت ثانیه که بعدها بشکل ساعت در

آمده و اوقات شبانروز مارا معین میکند از یاد کارهای آنان است .
 «اثراتی که از دین آنان به بابل و آشور و از این دو قوم به بنی اسرائیل رسیده و در تورات منعکس شده ، شایان توجه است . از زمان سرگون Sargon اول که زمان استیلای سامی نژادان است ، تمدن دیرین سومر نصیب اکدیهها گردیده ، حتی گروهی از خداوندان سومری بانام و نشانی ملی خود نزد آنان پرستیده شدند .

«دسته دسته لغات قضائی و کشوری و دینی و بازار گانی و کشاورزی سومر ب زبان سامی اکدی راه یافت ، اثرات تمدن سومری ، در تمدن سومری ، در تمام شئون ملی اکدی گواهی میدهد ، که تمدن این قوم اخیر از هر حیث مدیون تمدن سومری است .

«از جمله چیزهایی که اکدیهها برده و از سومریها پذیرفتند خط است ، که وسیله کتابت زبان سامی آنان گردید ، ناگزیر يك خط ، هر قسمی که باشد و از هر نژادی که بوجود آید سازشی با زبان قوم مخترع خود دارد و چون بجای دیگر انتقال یافت و وسیله نوشتن زبان قوم دیگر گردید ، باید کم و بیش در آن تصرفی بشود . برخی از علامات که نمودار اصوات مخصوص زبانی است ، در زبان دیگر متروک می شود و از برای اصواتی که بآن زبان اختصاص دارد علامات مخصوصی وضع می کنند .

«ناگزیر اینگونه تغییر و تبدیل در خطوط میخی سومری پس از انتقال آن با کد روی داد ، خط سومری که اساساً اشکالی بوده مانند هیرو گلیف hieroglyhe مصری و علامات خط چینی پس از چندی ساده شده بصورت اشکالی مانند میخ در آمد و آن اشکال و علامات هر يك از

برای سیلاب مخصوص وایدئو گرام ideogramme بکاررفت .

«باوجود تصرفانی که در نوشتن زبان اکدی باین خط روی داد ، باز مقداری زیادی از ایدئو گرامهای سومری در خط اکدی بجای ماند که علامت گویای سیلابهای زبان اکدی بوده و ایدئو گرامها که نموداریك چیز و یا يك مفهوم است نزد اکدیهها اشیاء یا معانی را بیاد می آورده است که بجای آنها لغات اکدی تلفظ می کردند ، نظیر آنچه در خط پهلوی داریم که بجای کلمات آرامی (هزوارش) کلمات ایرانی بزبان میرانیم .

« از زمان سرگون Sargon اول خط سومری بدست یاری اکدیهها بهمه طوایف سامی نژاد وسامی زبان آن سامان رسید . پس از سپری شدن روزگار اکد وبدوران رسیدن بابلی ها وآشوریها که فقط با هم دیگر تفاوت لهجه داشتند ، همین خط از برای نوشتن زبانهای سامی آنان بکاررفت . نخستین سلسله پادشاهان بابل که از سال ۲۲۲۵ در جنوب دسرزمین شنهار بسر کار آمدند وکشور آشور که در میان سالهای ۱۸۰۰ و ۱۵۰۰ پیش از میلاد در سال بدوران رسید یکی جانشین سومر و دیگری جانشین اکد گردید . این دو کشور بنوبه خود از تمدن سومر برخوردار شدند ، از آنجمله خط که بواسطه اکدیهها به آنها رسیده بود . بناچار باز خط نزد این دو قوم تغییری یافته با زبانهای سامی آنان سازش پیدا کرد و با چندین صد علامت وسیله کتابت زبان آنان گردید . همچنین خط میخی را ایلامیها از برای نگاشتن لغات خود برگزیدند . ایلامی ها که پایتخت آنان شوش بود و امروزه سرزمین آنان را خوزستان نامیم ، یکی از اقوام کهنسال این دیار و با سومریها و اکدی ها در تماس بودند . قدمت آثار کتبی آنان بعهد نر مسین

Naramsin پسر سارگون اول اکدی میرسد. سیلابهای زبان غیر سامی و غیر آریایی ایلامی ها مرکب است از يك حرف بیصدا (کنسن) و يك حرف باصدا (وبل).

« در کتیبه بیستون که داریوش پیش آمدهای نخستین سالهای پادشاهی خود را بزبان ملی خود فرس هخامنشی یاد می کند، ترجمه آن بزبان بابلی و ایلامی با خطوط میخی نومخصوص این دوزبان نگاشته شده است. در خطوط میخی ایلامی نو که در کتیبه بیستون و کتیبه های دیگر هخامنشیان بکار رفته تا صد و سیزده (۱۱۳) علامت که هر يك نمودار سیلاب مخصوصی است بکار رفته است.

« دست کم در دو هزار سال پیش از میلاد مسیح زبان و خط بابلی در خاور میانه رواج داشت.

« رواج این خط منحصر بسرزمینهای سامی نژاد و سامی زبان نبود بلکه نزد هتیتها و میتانی ها در شمال سوریه و آسیای صغیر نیز رواج یافت و زبانهای غیر سامی خود را با خط میخی بابلی نوشتند. از سده نهم پیش از میلاد در کشور کلدانیان در ارمنستان خط میخی آشوری راه یافت و وسیله کتابت زبان آنان گردید.

« ناگزیر خط میخی بهر کجا که راه یافت و نزد هر قومی که رواج پیدا کرد تغییری یافته سازشی بازبانهای آریائی و سامی و زبانهای که دانسته نشده از چه ریشه و بن هستند سازشی پیدا کرد. همه این خطوط میخی کونا کون از خط سومری برخاستند چنانکه الفبائی که امروزه بهیشتهای مختلف نزد ملل جهان وجود دارد همه از البغای فنیقی بوجود آمده اند.

« در همان هنگام که خطوط میخی در خاور میانه رواج داشت ،
 الفبای فنیقی بدستگیری بازرگانان آرامی که از آنان سخن خواهیم
 داشت بسر زمینهای آشور و بابل رسید ، و رفته رفته جای خط میخی
 را گرفت ، اما خط میخی در بابل تا يك سده پیش از میلاد پایداری کرد
 « از اینکه گفتیم خط سومری در اصل عبارت بوده از نقوشی مانند
 هیرو گلیف hieroglyhe و بعدها بصورت اشکالی در آمده خطی گردید
 دارای ایدئوگرامها Idéogrammes و علامات و سیلابها Syllables
 چنین بدین می آید که این خطوط از مصر سرچشمه گرفته و از آنجا
 بشنعار رسیده باشد ، ولی یقین است که در میان این دو خطوط ارتباطی
 نبوده و دلیلی که جای شبهه نمی گذارد این است که در میان مصر و شنعار
 خاك سوریه واقع است ، سرزمینی که در آنجا سه هزار سال پیش از
 مسیح ، خطی وجود نداشت و از يك تمدن بزرگ و قابل ذکری هم بهره -
 مند نبود .

« درباره پیدایش خط در سرزمین بابل داستانی است ، آنچنانکه
 ایرانیان درباره پیدایش خط داستانی دارند و آن را یاد کردیم و یونانیان
 هم از برای خط داستان رافسانه ای دارند که بزودی از آن یاد خواهیم
 کرد .

« داستان بابلی از برسوس Beressos نقل شده است . برسوس تاریخ -
 نویس و پیشوای بابل در زمان انتیوخس Antiokhos-soter (۲۶۱ -
 ۲۸۰ پیش از میلاد) میزیست . چون برسوس پیشوای پرستشگاه بل مردوک
 Bel-Merduk خداوند بزرگ بابل بوده بکتابخانه پرستشگاه راه داشته
 و اسناد بسیار کهن در زیر دست داشت ، بامتنهای قدیم و داستانها و تاریخ بابل



از آثار دوره هخامنشی

تا زمان خود اسکندر آشنا بود، و آنها را در کتاب تاریخ بابل یاد کرده بود بدبختانه این نامه گرانبها از دست رفته، اما پیش از اینکه از دست برود قطعاتی از آن در کتابهای نویسندگان مانند الکساندریولی هیستور Alexander Polyhistor و ازیبسوس Eusebius و سنکلیوس Georgios Synkelos و دیگران نقل شده است.

«داستان پیدایش خط در بابل بنابر سنت آن دیار از مأخذ بروسوس چنین بوده: «مردمان بابل مانند جانوران میزیستند، از قانون بهره نداشتند در آن روز کار غولی نیم تنه ماهی و نیم تنه دیگر آدمی نامزد به انس Oannes که از خرد بر خوردار بوده از دریابدر آمد بمردم خط و قانون و هنر و دانش آموخت، و همچنین بیاموخت که چگونه زمین شخم و شیار کنند و دانه افشانند.

«در شب هنگام آن جانور دیگر باره در دریا پنهان گردید زیرا ذو حیائین بود ...»

«هر چند این داستان افسانه است، اما از آن می توان دانست که پیدایش خط در شنعار بدست سومریها در زمانی بوده که درسنت بابلیها آغاز تمدن آن دیار خوانده شده و دیگر اینکه سرزمین شنعار نزدیک دریا بود و ناگزیر این دریا باید خلیج فارس باشد.

«خط میخی هخامنشی نخستین خطی که در ایران زمین، با آنکه یکی از زبانهای ایران باستان نوشته شده، خط میخی هخامنشی است، آنچه آثار کتبی از زبان روزگار هخامنشیان که فرس خوانند بمارسیده با همین خط نوشته شده است. این خط که از چپ بر راست نوشته میشود، باید در هشتصد سال پیش از میلاد مسیح بایران راه یافته باشد، اما بدبختانه

از روزگار پادشاهی ماد که در پایان سده هشتم تشکیل یافته، هنوز آثار کتبی بدست نیامده است.

«بویژه شهر همدان که پایتخت خاندان شاهی مادها بود، درست بجای هگمتان Hagmtana واقع شده، برخلاف بسیاری از شهرهای دیگر که نزدیک ویرانه‌های شهرهای باستانی بنا گردیده است. از اینرو کاوش در همدان تا کنون ممکن نگردیده است، و خطی از آن دوران بدست نیامده. آثار خطوط میخی ایرانی که در دست داریم همه از زمان هخامنشی است و قسمت عمده آنها از خود شاهنشاهان این دودمان است. نخستین خط میخی که در دست مرغاب بجای مانده از کورش (۵۵۹-۵۲۹) پیش از میلاد) سرسلسله هخامنشیان می باشد و آن بیش از یک جمله نیست: «من هستم کورش شاه هخامنشی».

«پادشاهان دیگر هخامنشی که از آنان کتیبه بجا مانده اینانند: داریوش (۴۸۶-۵۲۲)؛ خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶)؛ اردشیر اول (۴۲۴-۴۶۵)؛ اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۴)؛ اردشیر سوم (۳۳۸-۳۵۹) این خطوط بیشتر در بدنه کوه؛ دیوارهای کوشک (قصر) و ستون‌ها نقش بسته، مانند کوه بغستان (بیستون) والوندوان Van در ارمنستان و شوش و تخت جمشید که سابقاً چهل منار می گفتند و در تنگه سوئز در مصر و جزاینها. همچنین چند نگین و مهر که دارای نامهایی است و چند ظرف که به چهار خط نقش بسته شده: فرس و ایلامی و بابلی و هیرو گلیف Hièroglphe. در چند سال پیش از این نیز دولوحه زرین و سیمین در همدان پیدا شده است. این سنگ‌نبشته‌ها و لوحه‌هایی که بر شمر دیم بسه زبان و خط است: نخست

بزبان فرس هخامنشی وبعد بزبان ایلامی وزبان بابلی که گفتیم بازبان آشوری فقط تفاوت لهجه دارد . این دوزبان اخیر که ترجمه فرس است هر يك بخط میخی مخصوص خود نوشته شده است. هرودت درجائی که از لشکر کشی داریوش بجننگ ساکها *Skyths* سخن می‌دارد از يك کتیبه داریوش در بسفور بخط وزبان یونانی یاد می‌کند: « چون داریوش به بسفور رسید دوستون از سننگ سفید در آنجا برپا کرد، در یکی از آنها نامهای کسانی را که با وی همراه بودند بخط آشوری و دیگری بخط یونانی کنده گری کردند »

« ناگزیر خط آشوری که هرودت یاد می‌کند همان خط میخی هخامنشی است که از سرزمینهای بابل و آشور بایران رسیده است . با اینکه این خط از آن سرزمین و بلاد کاری است از سومر ، اما نزد ایرانیان باندازه تغییر یافت و از برای نگارش زبان آریائی در آن تصرف شد که بصورت يك خط الفبائی در آمد . خط میخی هخامنشی دارای چهل حروف یا علامت است : سه علامت آن نمودار حروف باصدا -

voyelles می‌باشد . چون آ (= *â*) واو (*û*) وای (*i*) (علامات دیگر عبارت است از تر کیب يك حرف بی صدا (*Consonnes*) و يك حرف باصدا چون کا (= *ka*)، کو (= *ku*)، گا (= *ga*)، گو (= *gu*)، خا (= *xa*)، جا (= *ca*)، جی (= *ji*)، تا (= *ta*)، تو (= *tu*)، دی (= *di*)،

دو (= *du*)، و جز اینها؛ چهار علامت هم ایـدئو گرام *Idéogrammes* می‌باشد، یعنی علاماتی که مفهوم لغتی را نشان می‌دهد نه تلفظ آن را این چهار علامت عبارت است از خشایاتیه *Xshayatia* = شاه ، دهبو *dabyu* دبه (در فرس هخامنشی و استا بمعنی کشور است) بومی *bumi*.

بوم ، زمین ، خاک ، اورمزد Auramazda اهورامزدا ، هرمزد ، يك علامت هم بشکل يك ميخ مورب، كلمات را از هم جدا می کنند ، علامتی است مانند يك نقطه که در اوستا پس از هر کلمه گذاشته میشود و در زبانهای کنونی اروپائی جملات را از همديگر جدا می کنند .

« آثار کتبی که از زبان رایج روزگار هخامنشیان بهمارسیده همه باهمین خط کنده گری شده است .

« پس از از اردشیر سوم (۳۳۸ - ۳۵۹ پیش از میلاد) دیگر کتیبه باین خط بدست نیامده است . چند نگین ومهر که یاد کردیم و در آنها نامهائی کنده شده همه بالا تراز سه سده پیش از میلاد است ، یکی از آن مهرها از آن خود داریوش بزرگ است . رویهمرفته از همه این آثار چهارصد و اندی واژه زبان فرس هخامنشی بجای مانده ، یعنی این مقدار لغاتی که ریشه و بن آنها شناخته شده نه مشتقات آنها . در انجام مقال بایسد بیفزاییم که خط میخی هخامنشی باتغییریکه در ایران یافته يك قسم الفبای آریائی گردید یعنی فقط علامات این الفبا از اشکال میخی بابلی اقتباس شده است . در روزگار هخامنشیان خط دیگری بایران راه یافت و رفته رفته جای خط میخی را گرفته ، آن را از میان برد و این خط آرامی است چون این خط از فینیقیها گرفته شده و بدست یاری آرامیها بسرزمینهای بابل و آشور راه یافته و از آنجا بایران در آمده ، باید نخست از الفبای فینیقی سخن بداریم و پس از آن بآرامیها بپردازیم .

« الفبای فینیقی الفبای که امروزه در سراسر روی زمین رواج دارد (باستثنای جاهائی که خط چینی نوشته میشود) و زبانهای کوناگون اقوام متمدن با آن بقلم میآید همه از یکجا سرچشمه گرفته

است. باتفاق همه دانشمندان سرزمینی که از آنجا الفبا برخاست، سوریه است، یعنی آن بخش از خاک سوریه که در کرانه دریای سفید (میانه دریا = مدیترانه) واقع است و یونانیان مردم آنجا را که از کنعانیان بودند Phoinikes (در لاتین - Phoenice) معرب آن فنیقی) نامیده اند، هومر - Homer شاعر نامور یونانی در سده نهم پیش از میلاد فنیقیها را بشهر معروف آنان نسبت داده، صیدائیان خوانده است. این بخش از خاک سوریه مانند سراسر آن کشور، پیش از آنکه خود مستقلا در تاریخ دارای نام و نشانی گردد، شمال آن در زیر فرمان شنعار (= سومر) و پس از آن اکد و بعد فرمانبردار بابل بود و جنوبش از متصرفات مصر بشمار میرفت.

«پادشاه کشور گشای سومری لوگل زگیسی Lugal-Zaggisi که در مدت ۲۵ سال در شنعار پادشاهی داشت، اقتدار سومر را تا بکرانه دریای سفید (میانه دریا) کشاند، در حدود سال ۲۸۰۰ پیش از میلاد شمال سوریه را بچنگک در آورده و پس از اوسرگون Sargon اول پادشاه توانای اکد akkad در سال ۲۷۵۰ پیش از میلاد بشمال سوریه تاخت و آن سرزمین را بچنگک آورد و در کتیبه خود از شهرهای کرانه دریانام میبرد. همچنین فرعون مصر پی پی Pepi در سال ۲۵۰۰ بجنوب سوریه لشکر کشیده فلسطین را ویران کرد.

«از این لشکر کشیها از سوی شمال و جنوب خاک سوریه دو بخش شده، نیمی در زیر فرمان سومر و پس از آن اکد و پس از آن بابل درآمد و نیم دیگرش از مصر فرمان می برد. آنچنانکه در تاریخ این سرزمین پیداست تمدن مصری و بابلی در اینجا بهم رسیده از اختلاط آنها بهم - دیگر تمدن خاصی بوجود آمد. اگر از آن روزگاران در فنیقیه آثار

کتبی وجود داشت تا گزیر بخط میخی بابلی بود. چنانکه در زمان نسبتاً متأخر در سده چهاردهم پیش از میلاد، نوشته‌های امرای فینیقیه که به پادشاهان مصر فرستاده شده بخط بابلی است.

هتیه‌ها و آشوری‌ها نیز هر يك بنوبه خود در خاك سوریه فرمانروائی داشتند و آثاری که از این دو عهد در سوریه بجای مانده بخط میخی مخصوص آنان آراسته است. زمانی که قدرت دولتهای بزرگ روبکاهش گذاشت در سده یازدهم و دهم پیش از میلاد، فینیقیها در سیاست دارای نفوذ گردیدند و شهرهای کرانه دریا مرکز سیاست و بازرگانی و پرستش خداوندان فینیقی شدند.

«اقوامی که در سوریه میزیستند و از بومیان آنجا بشمار می‌آمدند همه سامی نژاد بودند و زبانشان نیز همه از يك ریشه و بن بوده فقط تفاوت لهجه باهمدیگر داشتند. طایفه از همین اقوام سامی نژاد و سامی-زبان که بکرانه سوریه دست یافتند و بعدها آن سرزمین را بنام فینیقیه دارای نام و نشان خاصی ساختند، کنعانیان بودند، مرز بوم آنان عبارت بوده از يك رشته خاك باریك از طرف مغرب سوریه تا کوه کرمل در جنوب همین بخش از خاك سوریه که میان کوه لبنان و دریای سفید (میان دریا) جای دارد، نزد یونانیان، بعدها Phoenike (فینیقیه) خوانده شده و در آن دیار بهمین نام مشهور است.

«برخی از شهرهای بزرگ و نامور فینیقیه عبارت بود از گوبل Gubal (گوبله Gubla) در شمال که یونانیان Byblos (بوبلس) نامیده‌اند و اکنون شهر کوچکی است بنام جبیل (جبله) و در جنوب، در کنار دریا، شهرهای صیدا و صور که یونانیان Sido و Tyros خوانده‌اند، این شهرها

و بسیاری از شهرهای دیگر هر يك شهریار و پرستشگاه بزرگی داشتند ،
مانند شهرهای شنعار (= سومر) چون فینیقیه کشور متحدی نبود ،
اتفاق می افتاد که گاهی یکی از شهریاران صیدا بشهرهای دیگر چیره
گشته و صیدا برتری می یافت هرگز و پایگاه سیاست فینیقیه میگردید
و گاهی صور باین پایه می رسید و شهرهای دیگر فرمانروائی میکرد .
» در میان شهرهای فینیقیه کوبله (Byblos) از برای موضوع ما
بسیار شایان توجه است ، زیرا در اینجا است که نمونه کهنترین خط فینیقی
پیدا شده است و همین شهر در قدیم از برای کاغذ (پاپروس) نزد یونانیان شهرتی
داشت و از اینها گذشته مرکز مهم بازرگانی میان مصر و یونان بود و آیین
ستایش ادنی Adoni از آنجا بادیان کشورهای همسایه نفوذی پیدا کرد .
» این شهر ، چنانکه از نام کهن و نو آن بر می آید ، بالای پشته ایست
در کوه پایه لبنان در میان بطرون و جونیه کنونی (در شمال بندر بیروت).
چون کوبله دریای لبنان بوده اهمیت خاصی از برای بازرگانی چوبهای
جنگل لبنان داشت ، بویژه چوب سدر معروف که از برای ساختمان
مصریها بکار میرفت .

» پرستشگاهها و قصرهای مصر باین چوب گرانبها نیازمند بودند .
رفت و آمد کشتیها به بندر گاه این شهر اهمیت بسزائی بآن داده بود .
پاپروسهای (Papyrus) مصری به همین بندر گاه میرسید و از آنجا بیونان
کسیل میشد . و نامون Wen Amon که یکی از پیشوایان مصر است در
سال ۱۱۰۰ پیش از میلاد مسیح از برای خرید چوب سدر ، برای ساختمان
پرستشگاهی با کشتی به کوبله آمده بود ، در سفرنامه خود که در روی پاپیروس
نوشته شده و در سال ۱۸۹۱ میلادی در الهیبه Elhibeh پیدا شده مینویسد:

« با آن کشتی که به کوبله آمده بودم پانصد تومار پایپروس بآن بندر گاه فرود آوردند » .

« چون یونانیان لوازم نوشتن خود را از این شهر بدست میآوردند نام بیبلوس Byblos (کوبله) نزد آنان بمعنی کتاب گرفته شده است و واژه های بیبلی Bible که تورات و انجیل باشد بیبلیوتک bibliotheque یعنی کتابخانه در زبانهای کنونی اروپا یاد کاری است از نام شهر کوبله (Byblos) در همین شهر پرستشگاه الاله فینیقی بعلات baalat و معشوق جوانش ادنی Adoni برپا بود. ادنی که بمعنی «مولای من» میباشد پروردگار رستنیها بود ، در میان تابستان میمرد واز برای او ماتم میگرفتند ؛ رود ادنی که امروزه نهر ابراهیم نامیده میشود بیاد مرگ پروردگار جوان ناکام هر سال سرخکون میگردد و در سال دوروزی در پی روز سو کواری و روز سور ادنی بود: روزی که از جهان در میگذشت و روز دیگری که زنده گشته بسکام بعلات میرسید و بستر گاه آنان را با گل و گیاه میآراستند .

« کوبله بواسطه ستایش این دو پروردگار در تاریخ ادیان اهمیتی بسزا دارد . آیین ایزیس Osiris و زنش ایزیس Isis دو پروردگار مصری ، در تحت نفوذ آیین بعلات و ادنی فینیقی بود. کوبله از هر جهت مهم است و بخصوص از برای موضوع ما که گفتیم در آنجا کهنترین خط فینیقی از زیر خاک آن دیار آشکار شده است. در سال ۱۹۲۳ میلادی فرانسویان در سوریه کاوشهایی کردند و از این سرزمین تاریخی آثار بسیار گرانبها بدست آوردند؛ از آن جمله در شهر کوبله تابوت پادشاه اخیرم Akhirom پیدا شده که دارای نوشته ایست بخط فینیقی. این نوشته نمودار کهنترین

خط فینیقی است. دانشمندان فرانسه این تابوت و کتیبه را از سده سیزده پیش از میلاد میدانند و این تاریخ متکی بر این است که از آن گور يك پاره ظرف بدست آمده که بر روی نام رامسس Ramses دوم فرعون مصر (۱۲۲۵-۱۲۹۴) نوشته شده است.

«برخی از دانشمندان آلمانی آن را از سده یازدهم و دوازدهم پیش از میلاد دانسته‌اند. همچنین در سال ۱۹۲۵ میلادی در کوبله نیم تنه پیکری پیدا شده که دارای خطی است مانند خط تابوت اخیرم Akhiram و استاد دوسو Dussaud آن را از سده سیزدهم پیش از میلاد دانسته‌اند. آثار کتبی که پیش از این عهد در سوریه پیدا شده بخط میخی و یا بخط هیرو گلیف می‌باشد، چنانکه در سال ۱۹۲۹ شفر Schaeffer ویرانه قصری در اوگریت (امروزه راس شمره Ras shamra) در صد و پنجاه و پنج (۱۵۵) میلی شمال بیروت کشف کرده‌است، که قدمت آن بدو هزار سال پیش از مسیح میرسد و در آنجا الواحی بخط میخی و کتیبه‌هایی بخط مصری بدست آمده‌است.

«پیش از پیدایش تابوت اخیرم در کوبله، قدیمترین آثاری که از خط میخی در دست بود کتیبه Moabe از پادشاه میشح Meshà بود که از سده نهم پیش از میلاد است و خود این کتیبه بخوبی می‌رساند که باید مدت‌ها از اختراع خط گذشته باشد تا بچنین هیئتی در آید. امروزه با در دست داشتن نوشته تابوت اخیرم زمان پیدایش الفبای فینیقی محدود گردیده و میتوان گفت اگر این خط در سده چهاردهم وجود نداشته، باید در سده سیزده اختراع شده باشد و یادرمیان سده

۱۲۵۱۳ پیش از میلاد. باید بیاد داشت، آثار کتبی سده چهاردهم پیش از میلاد که از شهرهای سوریه و فلسطین و کرانه فیلیقیه پیدا شده همه بزبان و خط میخی بابلی است. نه اینکه فقط مراسلات این شهریاران فینیقی بفرعونهای مصر (فرمانفرمایان آنان) بلکه مراسلات آنان بهمدیگر و در میان خودشان بهمین زبان و خط نگاشته شده است. بنابراین میتوان گفت در سده چهاردهم هنوز حروف الفبائی در سوریه وجود نداشته و اگر وجود داشته، هنوز چندان رواج نگرفته بود که از بکار بردن خط بیگانه بی نیاز گردیده باشند، اگر نه جهت نداشته که رنج نوشتن خط بیگانه بخود هموار سازند و بزبان و خطی که در آنها تسلط نداشتند نامه نگارند، فرعونهای مصر را نیز بخط و زبانی که متعلق بآنان نبود، خطاب کنند. نظر بقرائن تاریخی الفبای فینیقی باید در سده سیزده اختراع شده باشد و بسیاری از دانشمندان همین تاریخ را پذیرفته اند همچنین بگواهی بسیاری از آثار میتوان احتمال داد که این خط از گوبله برخاسته باشد.

«از اینکه آیا یکی از خط مصری و بابلی یا هر دوی اینها اساس الفبای فینیقی بوده، و سازنده حروف فینیقی را در اختراعش راهنمایی کرده، پرسشی است که در موضوع این خط اخیر بجایست. زیرا الفبای فینیقی آنچنانکه از آثار قدیم به ما رسیده دارای حروفی نیست که یادآور اشکال مصری و بابلی باشد همچنین حروفی نیست که دلالت بجیزی کند و نمودار تصاویر یا لوازم زندگی باشد. حروف فینیقی که در نوشته تابوت پادشاه اخیرم نقش بسته شده، ناگزیر بهمان هیئت اصلی خود نگاشته شده و هیچیک از علامات آن بهیچیک از چیزهائی که بچشم میآید همانند نیست یا بعبارت دیگر علاماتی نیست مانند علامات میخی که گفتیم اصلاً نزد سومریها اشکالی بوده و رفته رفته

ساده کشته باشکالی مانند میخها در آمد .

الفبای فینیقی که از راست به چپ نوشته میشود دارای ۲۲ حروف است و هر حرفی نمودار صوت مخصوصی است یعنی مخترع این الفبا از برای هر صوتی که در زبان سامی خود کنعانی، داشته علامتی وضع کرده است . هر يك از این حروف باعلامات بنام یکی از چیزهایی که در آن زمان و در سر زمین بیشتر مورد توجه بوده ، خوانده شده است یعنی چیزهایی که در سرنامهای آنها یکی از اصوات این حروف شنیده میشود. معنی نامهای برخی از این حروف بزبان کنعانی معلوم است و معنی نامهای برخی از آنها را از روی لغات عربی و آرامی که نزدیک بلهجه کنعانی است می توان دانست. نامهای برخی دیگر از این حروف با هیچ يك از لغات زبانهای قدیم سامی درست در نمی آید و بمعنی آنها نمیتوان پی برد اینچنین : الف Aleph کساو ؛ بیت Beth (ب) خانه ؛ کیمل Vav = gimel (گ) شتر ؛ دلت daleth (د) در ؛ هه Hê (ه) ؛ (و) میخ ، میخ چوبی ؛ زین zain (ز) ؛ خت khêth (خ) ؛ طت teth (ط) ؛ بود iod (ی) در لهجه عبری یاد yâd دست ، کاف kaf (ك) کف دست لمد Lamed (ل) ؛ ؟ ، میم mêm (م) آب ؛ نون Nun (ن) در زبان آرامی ماهی ، سمچ Sametch (س) جدار دیوار ، عین ain (ع) چشم په Pê (پ) دهان ، ساده Sâdê (ص) ؛ ، حرف نوزدهم این الفبا در نوشته «اخیرم» و در هیچیک از نوشتههای قدیم فینیقیه دیده نشده است و تلفظ آن قوف koph میباشد ، راش Resh (ر) در آرامی یعنی سر ، در فینیقی راش Râsh باین معنی است ، Shin (ش) بمعنی دندان گرفته شده ، در عبری شن Shên باین معنی است ، تو Tau (ت) نشانی است

که از برای بازشناختن بروی جانوران گذارند چون داغ بران اسب .
 « معانی نامهای برخی از این حروف که در زبان کنعانی فینیقی معلوم است ، در زبان عبری و زبانهای دیگر سامی نیز که نزدیک بلهجه کنعانی هستند روشن است و پیوستگی آنان ب زبان عربی کنونی هم پیدا است. از برای معانی نامهای برخی دیگر از این حروف که در هیچ يك از زبانهای سامی قدیم لغات مشابهی بدست نیامده بحدسهای کونا کون و گاهی شکفت انگیز پرداخته اند .

«مثلا حرف زین zain (ز) را در زبان آرامی بمعنی سلاح گرفته اند در صورتیکه در ایرانی بودن این واژه شکی نداریم .

«غرض از این کوشش بیهوده و بزور معانی از برای برخی از این نامها تراشیدن این است که بمناسبت آن معانی اشکال آن حروف را به اشیائی میوندند و بگویند علامات حروف فینیقی هم در اصل تصاویر اشیائی بوده است .
 «اینك برای اینکه خوانندگان خود اشکال این حروف را با نامهایی که بآنها داده شده و معانی برخی از آنها هم معلوم است با تصاویر گا و و خانه و در و جزاینها بسنجند، این اشکال را آنچنانکه در نوشته ثابت و آخریم دیده میشود در اینجا جدا گانه مینگاریم (۱) و نامهای آنها بحسب ترتیب همان است که یاد کردیم .

«چنانکه دیده میشود این اشکال نمودار چیزهاییکه از معنای نامهای آنها بر میآید نمیباشند اگر اتفاقاً نخستین حرف «الف» که گفتیم نام آن بمعنی گا و است شباهتی بکله این جانور داشته باشد گاوی است با دوشاخ آراسته و از دو گوش بی بهره !

(۱) رجوع بفرهنگ ایران باستان شود.

شیربی دم و سر و اشکم که دید؟
این چنین شیری خدا کی آفرید؟
(مثنوی)

«در الفبای فینیقی حروف با آ و ایاویل (voyelles) دیده نمیشود
بیست و دو حرف آن فقط بی آ و ایا کنسن Consonnes میباشد. این
الفبا با همین نقص در همه الفباهای مشرقی که از فینیقیه سرچشمه گرفته
بجای مانده، از آن جمله در الفبای آرامی و پهلوی که در ایران داشتیم و
الفبای عربی که اکنون داریم. الفبای کنوئی ایران که در هنگام تاخت و
تاز تازیان بکشور ما رسید و رفته رفته الفبای پهلوی را از میان برد الفبائی
است که عربها از هم نزادان خود نبطیان و اینان از آرامیان و اینان بنوبه
خود از فینیقیان آموختند. تاریخ قدمت کهنترین آثار کتبی نبطیان
که در جنوب و مشرق فلسطین در شبه جزیره سینا می زیستند تا با آغاز
نخستین سده میلادی میرسد.

«کهنترین کتیبه ای که نمودار خط عربی باشد در سالهای ۱۸۸۰
/ ۱۸۷۰ میلادی بدست آمده است.

«این کتیبه که به زبان یونانی و سریانی و عربی است از سال
۵۱۲ میلادی است و دیگر اینکه کتیبه ایست بزبان یونانی و عربی و قدمت
آن بسال ۵۶۸ میلادی میرسد. این دو کتیبه با نوشته های متأخر نبطی
که در سینا پیدا شده، شباهت تام دارند. در میان اقوام سامی که خط
فینیقی برگزیدند، عربها متأخر تر قومی هستند که بدست یاری نبطیان
هنر نوشتن آموختند.

«در زمان متأخر همه سامی زبانها کوشیدند که نقص الفبای فینیقی
را بر کنار کنند و در ردیف حروف بی آ و اعلامانی از برای حروف با آ و ا

بوجود آوردند، اما این کوشش چاره نبخشید و تغییری در این الفبا نداد؛ فقط علاماتی در بالا و پائین حرف بی آوا گذاشتند مانند زیر و زبر و پیش یا فتحه و کسره و ضمه و گذاشتن این علامات هم اختیاری است آنچنانکه جای «ویل» الفبای یونانی را نگرفت. خط حبشی یا امهاری، خطی که سامی زبانان و سامی نژادان حبشه از برای کتابت برگزیدند همان الفبای فینیقی الاصل میباشد. در آنجا در تحت تأثیر نفوذ هندی خواستند نقیصه دیرین را بر کنار کرده در الفبای خود ویل بوجد آوردند، اما طوری کردند که الفبای امهاری را بسیار دشوار و یک قسم خط سیلابی ساختند. علامات ویل در این الفبا مانند ویل‌ها در الفبای اروپاییان متحرک نیست بلکه جزء خود کنسن میباشد، آنچنانکه از برای هر یک کنسن (بی آوا) هفت علامت ویل (با آوا) مختلف دارند.

«الفبای یونانی» یونانیان از برای نوشتن زبان خود الفبای فینیقی را برگزیدند. در داستان آنان کدمس Kadmos شاهزاده فینیقی از صیدا هنر نوشتن را بیونانیان آموخت: زئوس Zeus خداوند بزرگ یونان بهیئت ورز گاو در آمده اروپا Europa دختر اگنور Agenor پادشاه صیدارا ربوده از دریا گذشته بجزیره کرت Kreta آورد، در آنجا از او پسری آمد، نامیده مینوس Ninos که نخستین پادشاه آن جزیره گردید.

«این کدمس در هنگام اقامت خود در یونان الفبای فینیقی را بر دمان آنجا آموخت. هرودت در پنج سده پیش از مسیح مینوسد: این فینیقیها که با کدمس آمده بودند در هنگام اقامتشان در بئوتی Béotie دانستنیها بیونانیان آموختند، بویژه حروف (الفبا) که بعقیده من پیش

از آنان در یونان نمیشناختند. در آغاز این حروف را یونانیان مانند همهٔ فینیقیها بکار بردند اما بعد بمقتضای زبان تغییری در آنها داده، حرفها هیئت دیگری پیدا کردند، در آن زمان در بسیاری از جاها در پیرامون یونانیان قبیلهٔ یون میزیست که حروف را از فینیقیها برگزیده بکار بردند و اندک تغییری در آنها دادند و آنچنان که سزاوار بود آن حروف را فینیقی نامیدند زیرا فینیقیها آنها را بیونان (Hellas) آورده بودند. یونانیها برسم دیرین کتاب را دفتر (diphthera پوست) مینامند زیرا در زمان پیشین کاغذ (پاپروس) کمیاب بود، روی پوستهای بز و میش مینوشتند... من خود در شهر تبس Thebes در ایالت بئوتی Béotie در پرستشگاه آپولون Appolon این حروف کدمسی را دیدم که در روی چند «سه پایه» کنده گری شده بود و بسیار شبیه بود بخط یونی...»

ابن الندیم این داستان را چنین نوشته: «قرأت فی بعض التواریخ القدیمة لم یکن الیونانیون یعرفون الخط فی القدیمة حتی ورد رجلا من مصر یسمی احدهما قیفس والاغنور و معهما ستة عشر حرفا. فکتب بها الیونانیون ثم استنبط احدهما اربعة احرف فکتب بها ثم استنبط آخر یسمی سمونیدس اربعة اخر فصارت اربعا وعشرین.»

«ابن الندیم این داستان را درست یاد کرده:

قیفس واغنور همان کدمس kadmos و اگنور Agenor هستند و سیمونیدس Simonides کسی است که در داستان پیدایش خط در یونان از او نام برده میشود همچنین پلامدس Palamedes در داستان سازندهٔ برخی از حروف یونانی است چنانکه پلوتارخس Plutarkhus و پلینوس Plinius نوشته اند چهار حرف را بالفبای قدیم پلامدس افزوده

و چهار حرف دیگر را بعد سیمونیدس بآن اضافه کرده است و نامهای این هشت حرف نیز در نوشته های آنان معین شده است ولی پیداست که این را نیز باید جزء داستان بشمار آورد. فقط فرقی که میان داستان یونانی و نوشته ابن الندیم موجود است این است که آن دو مرد از فینیقیه بودند نه از مصر و دیگر این که الفبای فینیقی دارای ۲۲ نه ۱۶ حرف میباشد. آنچه از هرودت و دیودوروس سیکولوس **Diodorus Sikulus** و دیگران درباره پیدایش خط در یونان گفته شده ارزش تاریخی ندارد ولی همین داستان هم بخوبی گویاست که الفبا از سرزمین فینیقیه بیونان در آمده است.

«باید بیاد داشت که فینیقیان دریانوردان زبردست بودند و بازرگانان آنان در همه بندرهای دریای سفید (مدیترانه) آمد و شد داشتند. بویژه میان یونان و کرانه فینیقیه کشتیهای بسیاری در کار بودند. بازرگانان این دو کشور کالاهای خود را باهمدیگر داد و ستد میکردند. در این سوداگری آثار تمدن آنان هم بهمدیگر میرسید. بسیاری از آداب و رسوم و عقاید دینی از فینیقیه بیونان گرایید و بسا هنرها و دانستنیها از یونان به فینیقیه راه یافت از آن جمله خط فینیقیه بیونان در آمد. شك نیست که بازرگانان فینیقی حروف دیار خود را بیونان بردند و در آغاز از برای یادداشتهای داد و ستد و نوشتههای بازرگانان آنان بکار میرفت. در این که این خط از چه زمانی بیونان رسیده اختلاف کرده اند. برخی سده هشتم پیش از میلاد را تاریخ پیدایش خط در یونان دانسته اند و رواج آن را در آنجا در سده هفتم. برخی دیگر سالهای هشتصد و هزار را زمان انتشار آن نوشته اند، چند تن هم سده یازده و دوازده و بیانات پراخته اند اما



از آثار باقیه تخت جمشید (چهار منار)

این زمانهای اخیر پذیرفتنی نیست .

« زیرا پیش از سده هشتم آثار کتبی از یونان بدست نیست و از سده هشتم آثار بسیار ناچیزی دیده شده است، از آنهاست نوشته‌ای از الیس **Elis** (محلّی در پلوپونز **Pelopones** از سال ۷۷۶ پیش از میلاد و پس از آن نوشته‌ای که عبارت است از فهرست نامهای سران و بزرگان (**ephores**) اسپارت **Sparte** از سالهای ۷۵۴ .

« آثار قابل ذکر یونان از سده هفتم به بعد است. گروهی از دانشمندان زمان پیدایش خط فینیقی را در یونان آغاز سده نهم پیش از میلاد دانسته‌اند. ناگزیر پس از رسیدن خط با آنجا چند سالی لازم بوده تا حروف آن از برای نوشتن زبان یونانی مناسب گردد. قدیمترین هیئت علامات الفبای یونانی بسیار نزدیک است به علامات الفبای فینیقی در کتیبه میشع **Mesha** پادشاه موآب **Moab** که از سال هشتصد و پنجاه پیش از میلاد مسیح است. یونها که ساکنین کرانه آسیای صغیر باشند بیش از همشهریان خود در آن سوی دریای اژه **Egée** با خط فینیقی آشنا شدند، بنابراین اگر بگوییم یونانی نژادان در سده نهم پیش از میلاد هنر نوشتن از فینیقیها آموختند چندان دور از زمان واقعی نشده‌ایم، هر چند که آثار کتبی این سرزمین از سده هشتم باشد، از سده هشتم رفته رفته در یونان رواج گرفت و در موارد مختلف بکار رفت. چون خط بدستگیری بازرگانان فینیقی بیونان در آمده در آغاز آنچنانکه گفتیم یادداشت‌های دادوستد را با آن نوشته و پس از آن در فهرست نامهای کماشترکان دولتی نسب نامها و اسناد رسمی و پیمانها بکار بردند.

« از برای ادبیات بسیار دیر به خط نیازمند شدند، زیرا ادبیات از

دهان بدهان میگردید، سخنوران گفتارهای خود را بیاد سپرده از برای دیگران میسرودند. سده هفتم هنگام رواج همگانی این خط است، آن-چنانکه در همه جا دیده میشود، خواه در روی سنگهای کورستان و پیکرها و ظرفها و خواه در روی اوراق. یونانیها از همان هنگامی که الفبای فینیقی را برگزیدند بنقص آن برخوردند. همان نقصی را که یاد کردیم و مشرقیان ببر کنار کردن آن کامیاب نشدند، یونانیان بر کنار کرده حروف با آوا یا (Voyelle) ایجاد کردند.

در کهنترین آثار کتبی آنان این ویلها دیده میشود و بکار بردن علامات حروف با آوا اجباری است و در ارزشی با علامات حروف بی آوا (Consonnes) یکسان هستند. از برای ایجاد ویلها برخی از حروف فینیقی را بکار بردند: $\alpha = \text{Alpha}$ ا، $\epsilon = \text{Epsilon}$ ای، $i = \text{Iota}$ و $\omicron = \text{Omikron}$ از الف و ه و بود و عین فینیقی ساخته شده اند، از برای ویل او نیز حرف فینیقی واو بکار رفته و در پایان الفبای یونانی جای داده شده و آن را در مقابل $\alpha = \text{O}$ که کوچک (Omikron) با $\omega =$ بزرگ (Omega) نامیده اند و اینچنین از ۲۲ حرف فینیقی ۲۴ حرف الفبای یونانی برخاست. ترتیب حروف الفبای یونانی همان ترتیب حروف الفبای فینیقی است، هر يك از حروف یونانی باستانی برخی از ویلها بهمان نام فینیقی خود نامیده شده چون α آلفا، β بتا، γ گاما، δ دلتا، ϵ ایپسیلون و جز اینها.

همچنین در آغاز یونانیان مانند فینیقیان این الفبا را از راست به چپ نوشتند و کهنترین نوشته های یونانی همه از راست به چپ نگاشته شده و چندی هم سیر خط مانند سیر کاوا آهنی بوده در هنگام شیار bustrophedon

یعنی از راست به چپ در نخستین سطر و از چپ به راست در دومین سطر. در سده پنجم پیش از میلاد سیر خط یونانی ثابت گشت و همیشه از چپ به راست نوشتند، حروف الفبای یونانی از حیث صوت در همه جای آن سرزمین یکسان نبوده، برخی از آنها در جائی صوتی و در جای دیگر صوت دیگری داشت. نظر بمقتضیات لهجه‌های گوناگون یونانی، برخی از حروف فینیقی نزد یونانی زبانها تغییراتی یافت و با اصوات مخصوص آنان سازشی پیدا کرد اما بیشتر آن حروف آنچنان که بود با اصوات بومی خود بجای ماند، الفبای فینیقی با تغییراتی که در یونان یافت بابازر گاتان و مهاجرین با ایتالیا در آمد. از زمان بسیار قدیم، در میان سالهای هشتصد و ششصد پیش از مسیح بر سرزمین‌هایی که بعدها، در سده دوم پیش از مسیح، ایتالیا نامیدند، دست اندازی کردند. جزیره سیسیل Sicile و کرانه جنوبی ایتالیا از ترات Tarente در مشرق تا کومس Cumes در مغرب، بالای ناپل Naples [اقامتگاه یونانیان بود، مردمان بومی جنوب ایتالیا که بیچاره و از تمدن بی بهره بودند از هر حیث زیر نفوذ یونانیان در آمدند، آنچنانکه زبان و آیین آنان در آنجا رواج یافت. رم که بعدها مرکز تمدن اروپا گردید از پرتو یونانیان بآن پایه رسید. از جمله آثار تمدنی که یونانیان با خود بجنوب ایتالیا بردند خط است. کومس، شهری که به لاسیوم Latium، مرکز ایتالیا پیوسته، اقامتگاه یونانیانی بود که از شهر خلکیس Khalkis از جزیره ابه Eubée که در مشرق یونان است، بدانجا آمده بودند. پس از آنکه لاسیوم در مرکز ایتالیا برتری یافت و به بخشهای دیگر ایتالیا فرما ترا گردید، الفبائی که بدست یاری یونانیان شهر کومس بآنجا رسیده بود بجای دیگر آن سرزمین رفت و رواج گرفت. همین الفباست که بنام

لاسیوم خوانده شده ولاتین گویند. الفبای لاتین با اقتدار امپراتوری رم سراسر اروپا را گرفت و تا کنون هم باشکال مختلف وسیله نوشتن اروپائیان و مردمان امریکاست. چنانکه دیده میشود الفبای فینیقی بهیئت الفبای عربی نیمه از کره زمین و بهیئت الفبای لاتین نیم دیگر آنرا فرا گرفته است. همچنین الفبای زبان سانسکریت که آنرا دیوناگری *Dévanâgari* نامند با ۴۷ حروف خود از حروف فینیقی بوجود آمده و هیئتهای گوناگون دیاناگری امروزه در آن سرزمین پهناور هندوستان وسیله بقلم آوردن زبانهای آریائی و غیر آریائی آنجاست و *Veda* نامه دینی برهمنان که قدمت بخشی از آن تا بدو هزار سال پیش از میلاد میرسد در قدیم نوشته نمیشد، از سینه بسینه میگردید، مانند اوستا که یاد خواهیم کرد. پس از شناختن الفبای فینیقی و دانستن اینکه چگونه بیونان و روم راه یافت، اینک میپردازیم بالفبای آرامی که در روزگار هخامنشیان در ایران رواج داشت.

«الفبای آرامی - آرامیها از قبایل بدوی نژاد سوریه در جنوب فلسطین در پیرامون کویر و مشرق رود اردن و دریاچه مرده (بحر المیت) میزیستند. این شبانان چادر نشین و بیابان نورد از خویشاوندان نزدیک اسرائیلیان بودند. آنان را بغلط برخی کلدانیان خوانده اند. از سده چهاردهم پیش از مسیح آرامیها بغا کهای متمدن همسایگان خود روی آورده دست بغارت گشودند، سوریه و شمال بین النهرین میدان ناخت و تاز آنان گردید، در کتیبه های آشور، در سال ۱۳۲۰ (ق.م) این قبایل اخلاصه *Akhlamê* و در آثار متأخرتر آرامه *Aramê* خوانده شده اند، شلمانسر اول *Shalmanser* پادشاه آشور در سال ۱۲۸۰ با آرامیها در زد و خورد بود اینان بهر جای که روی کردند کشاورزان را بفرمان خود در آورده بازرگانی

آنجا را بدست خود گرفتند و براههای کاروان تسلط یافتند، سرزمینهایی که بچنگ آوردند شهریارانی از خود بآنها گماشتند و در حدود سال ۱۲۰۰ پیش از مسیح بدمشق و حلب چیره شدند و شهریاران دیگر سوریه را از میان بردند. هجوم آرامیها در مرز و بوم بین النهرین باندازه ای سخت بود که خاندان پادشاهی آن دیار را برانداختند و خود فرمانفرمایان آنجا گردیدند. آرامیها رفته رفته بازرگانان زبردست شدند، آنچنانکه پس از فینیقیها یگانه قوم سامی نژاد بودند که بانفوذ بازرگانی خود بهمه جا راه یافتند، در نینوا که مرکز آشور بود و بازرگانان هر ملت در آنجا گرد آمده بودند، آرامیها برتری داشتند، در بابل نیز گروهی از آنان از بازرگانان بزرگ بودند و رونق کار آنان را از پرتو همین پیشه باید دانست و نفوذ سیاست آنان هم بابا بزرگانی آنان پیش میرفت. در حدود هزار سال پیش از مسیح آرامیها القبای فینیقی را برگزیده بکار بردند و بهر جا که رفتند و بهر دیار که نفوذی یافتند این القبار اراج دادند، آنچنانکه این خط فینیقی بدستگیری آرامیها رفته رفته خطوط میخی را که ناسده اول پیش از مسیح دوام کرد، از میان برده جای آنها را گرفت. ناگزیر خط آرامی در آنجا از برای یادداشتهای بازرگانی بکار رفت و سپس وسیله نوشتن همگان گردید دبیران که القبای فینیقی را آموخته بودند در آغاز نوشتنهای خود را بزبان فینیقی نگاشتند، هر چند که بآن زبان تسلط نداشتند، اما چون دولهجه بسیار بهمدیگر نزدیک بود، حاجت آنان برآورده میشده پس از چندی همان القبای فینیقی را آنچنان که بود از برای نوشتن لهجه مادری خود آرامی بکار بردند، اینچنین زبان آرامی که از ریشه و بن زبانهای سامی دیگر بوده و آموختنش از برای مردمان سامی زبان دشوار نبوده، با خط

آرامی که الفبای ساده‌ای بود سراسر کشورهای اقوام سامی نژاد را فرا گرفت از میانهدریا (مدیترانه) گرفته تا پشتکوه زاگرس (Zagros) و خلیج فارس زبان بین‌المللی آنان گردید، چنانکه با ظهور اسلام و لشکر کشیهای عربها زبان عربی که با همه زبانهای سامی بستگی دارد با آسانی در سرزمینهای اقوام سامی رواج یافت و آنها را از میان برد. در آشور و بابل در سرزمینهای که بعدها ایرانیان راه یافتند و با زبان و خط آرامی آشنا شدند، مانند همه کشورهای سامی نژاد زبان آرامی در سده نهم پیش از میلاد زبان نزد همه مردمان آن سامان بوده، جز اینکه در بابل زبان بومی باز چندی نزد درباریان و پیشوایان دینی پایداری کرد.

پادشاه آشور تیکلات پیلسر سوم Tiglate-Pilser که در سال ۷۲۶ پیش از میلاد در گذشت در هنگام هیجده سال پادشاهی خود غالباً با آرامیها در زد و خورد بود. از برای اینکه دیگر باره به آشور نیر وئی بخشد و دست قبایل مختلف را کوتاه سازد، در میان آنان آرامیها را از دریای سفید (مدیترانه) تا کوه زاگرس (پشتکوه) از سرزمینی بسرزمین دیگر کوچ داد. بسا شهرها و آبادانیهای آنان را ویران کرد. اینچنین این قبایل بزور بهم آمیخته شدند و وضع زندگی بومی خود را از دست دادند. بظاهر ملل متحدی مینمودند که همه یکسان از پادشاه آشور فرمان میبردند در واقع یگانه چیزی که این اقوام کونا کون را بهم می پیوست، زبان آرامی بود که زبان بین‌المللی آنان گردید، آنچنانکه در هر جایی آنان زبان نزد گردید، لهجه محلی را از میان برد. در مصر هم زبان بومی فقط در میان اشخاص معمولی بخط هیروگلیف که آن زمان ساده تر شده بود نوشته میشد اما در دیوانهای دولتی و اسناد رسمی و دادستانی و جز اینها خط آرامی بکار

میرفت. هنگامی که ایرانیان بسرزمینهای آشور و بابل و آسیای صغیر و سوریه و مصر دست یافتند با اقوامی سروکار پیدا کردند که زبان و خط آرامی میان آنان رواج داشت، ناگزیر بایستی همین زبان و خط وسیله ارتباط دیوانهای دولتی هخامنشیان و متصرفات غربی ایران باشد. چنانکه میدانیسم و هورخشتر سومین پادشاه خاندان ماد در سال ۶۱۲ پیش از مسیح نینوا پایتخت آشور را بکشود کورش سر سلسله هخامنشیان در سال ۵۳۹ بابل را بدست آورد و همین پادشاه در سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ پادشاهی خود کشور لیدیا را در آسیای صغیر از میان برداشت. دستکاه پادشاهی مصر در بهار سال ۵۲۵ بدست کمبوجیه پسر و جانشین کورش برچیده شد، سوریه، سرزمین الفبای فینیقی و زادبوم آرامیها در جزء آن فلسطین که از متصرفات آشور بشمار میرفت، در همان آغاز کشور گشائی هخامنشیان یکی از کشورهای ایران و مرکز فرمانفرمائی یکی از خستریاوانها (ساتراپ) گردید.

«در خود فلسطین مرکز زبان عبری و مسکن بنی اسرائیل در سال ۷۰۵ پیش از میلاد، آرامی، زبان سیاسی و ادبی پلوماسی بود.

«در دولوحه زرین و سیمین که در چند سال پیش در همدان پیدا شده، کشورهای را که در زمان داریوش از شرق و غرب در تصرف ایران بوده چنین یاد میکند: «داریوش، پادشاه بزرگ، شاهنشاه، پادشاه کشورها، پسر گشتاسب، هخامنشی، میگوید داریوش پادشاه: این پادشاهی که من دارم از (خاک) ساکها (Skyths) آنسوی سفید، تا کوشا (Kushâ = نوبه) از هند تا سپردا (Sardes = Spardâ) اهورامزدا که

بزرگترین بغان است بمن بخشید . بکنند اهورامزدا مرا و خاندانم را پناه بخشد . «

«چنانکه دیده میشود در متصرفات هخامنشیان از سوی مغرب از خاک عراق کنونی گرفته تا پایین مصراقوامی میزیستند که بزبان ایرانی آشنا نبودند اما همه آنان کم و بیش از زبان و خط آرامی آگاه بودند . تماس این اقوام کونا کون غیر آریائی با ایرانیان سبب گردید که خط و زبان آرامی در ایران رخنه کند و بدینوسیله رشته ارتباطی میان آنان بوجود آید .

«چون در روزگار هخامنشیان بسیاری از مردمان آسیای صغیر یونانی زبان بودند تا کزیر در دیوانهای دولتی زبان و خط یونانی از برای ارتباط مردمان این دیار طرف حاجت بود . خشتریاونها (سائراپها) مراسلانی که بدربار میفرستادند اگر مطالب آنها بایستی با آگاهی همه مردم برسد بمتن فرس يك ترجمه آرامی میپیوستند ، همچنین فرمانهای شاهی و دستورهای دولتی را که بایستی همه رعایای کشورهای هخامنشی از آنها آگاه باشند بزبان فرس و آرامی بود .

«در تورات کتاب استر که از اخشورش (خشیارشا) سخن رفته و داستانی است که در حدود سه سده پیش از مسیح نوشته شده در چندین جا آمده که فرمان یا نامه پادشاه بهر کشوری که در زیر فرمان وی بود بزبان و خط رایج همان کشور نوشته میشد از آنجمله در باب هشتم فقره ۹ گوید : «بصدویست و هفت کشور ، از هندی تا حبشه نامه نوشتند و از برای هر کشور خط و زبان همان قوم را بکار بردند و از برای یهودیان هم بخط و زبان آنان نوشتند ، باز در تورات در کتاب عزرا در باب چهارم فقره ۷ آمده : «روزگار

اردشیر اول (دراز دست) بشلام Bishlam و مهرداد و تبیل Tabeel و یاران دیگر آنان بخط آرامی و با ترجمه آرامی نامه‌ای باردشیر پادشاه ایران نوشتند؛ تو کیدیدس یونانی که در سال ۴۶۴ پیش از میلاد مسیح تولد یافت و گویا در سال ۳۹۵ درگذشت در تاریخش مینویسد: «مردمان آتن گذاشتند نامه‌ای که از ترخن (در یونانی Artephernes) فرستاده اردشیر اول از پادشاه خود آورده بود و بزبان آشوری (=آرامی) نوشته شده بود از برای اسبازها ترجمه کنند».

«از گوشه و کنار تاریخ و آثاری که در دست است بخوبی میداست که خط میخی از برای حوائج روزانه بکار نمیرفت. چه این خط از برای کنده گری اختصاص داشت اما الفبای آرامی با ۲۲ حرف از برای کتابت آسانتر بود؛ برخی گمان کرده‌اند که خط میخی هخامنشی که فقط دارای ۳۶ حرف است و نسبت به همه خطوط میخی اقوام دیگر علامتش کمتر است، از تأثیر نفوذ خط آرامی بوده که این خط میخی ایرانی را بصورت حروف الفبائی در آورده است. چنانکه میدانیم خط میخی در ایران چندین دوام نکرد اگر بیکر بالدار کورش را با چهارواژه کتیبه آن از زمان خود کورش بزرگ (۵۲۹-۵۵۹) بدانیم و کتیبه اردشیر سوم (۳۳۸-۳۵۹) آخرین نمونه‌ای خط باشد میتوان گفت که این خط برخلاف خطوط میخی دیگر در ایران عمر نسبت کوتاهی داشته است، ولی چنانکه در سخن از خط میخی فارس گفتیم این خط بسا پیشتر از بسر کار آمدن هخامنشیان در ایران زمین شناخته شده بود و هم ممکن است پس از اردشیر سوم باز آثاری بساین خط نوشته باشد که هنوز بدست نیامده است؛ بهر حال در روز کاران هخامنشی رفته رفته خط آرامی جای خط میخی را گرفت و

آنها را از میان برد، شك نیست که در روز کار هخامنشی خط آرامی باندازه ای در ایران زمین رواج داشت که روزی جانشین خط میخی گردد.

«خط سکه های محلی دوره هخامنشی و وزنه های که روی آنها خط

آرامی نوشته شده و خط بسیاری از مهرهای ایرانیان که مانند مهرهای مردمان آشور و بابل در سده هشتم و هفتم بخط آرامی کنده گری شده بخوبی رواج این خط را در ایران میرساند، هر تفسلد مینویسد: «من در سال ۱۹۲۳ در روی کور داریوش بخطی برخورددم که تا آن روز کسی آن را ندیده و در هیچ جا یادنگر دیده بود اما بدبختانه باندازه ای آسیب دیده که بجز چند کلمه آن را نمیتوان خواند. این چند کلمه که درست خوانده میشود بزبان فرس هخامنشی و بخط آرامی است، عبارت است از واژه خشتیه وزرك *Xshatya Vazarka* (شاه بزرگ)، *Māhyā* (ماهی ماه).

نوشتن زبان فرس بخط آرامی از کارهای داریوش است، آغاز بکار بردن این خط از زمان همین پادشاه میباشد، بنابراین بغلط آن را پهلوی میخوانیم و بپارتها (اشکانیان) می پیوندیم، بزودی خواهیم دید خطی که پهلوی خوانده میشود از همین خط آرامی برخاسته است، جای شك نیست که این خط در روز کار هخامنشیان در سراسر ایران زمین بزرگ رواج داشت و در همین زمان بدستیاری ایرانیان بمغرب هند، بخاك كابل و پنجاب رسیده در آنجاها، در اثر نفوذ خطی که پیش از آن مستقیماً از بابل به هند رسیده بود هیئت مخصوصی بخود گرفت.

«درسختن از خط فینیقی یاد کردیم که الفبای سانسکریت هم از الفبای فینیقی برخاسته است. در اینجا افزوده گوییم: رفت و آمد از راه دریا میان هند و بابل از زمان کهن برقرار بوده، شاید در سده نهم یا هشتم پیش

از مسیح باشد، که بازرگانان هندی حروف فینیقی و برخی از داستانهای بومی را از بابل زمین بدیار خود آورده باشند. در هند پیشوایان برهمنی در این حروف دست برده، الفبائی ساختند که بخوبی از ادای تلفظ همه اصوات زبان آریائی آنان برآمد. گذشته از کشورهای غربی همسایه ایران که در هنگام چندین سده پیش از سر کار آمدن هخامنشیان الفبای آرامی در آنجا هارواج داشت، با کشور گشائی هخامنشیان این الفبا يك پخش دیگر از آسیا رافرا گرفت. آنچه آنکه در دورترین مرز و بوم امپراطوری پهناور آنان آثاری از خط آرامی بدست آمده است. در جیزك Dschizak (در ترکستان) يك سکه سیمین پیدا شده که نقش آن بخط آرامی است، در روی این سکه پیکر يك خستریاوان (شهربان) دیده میشود نامیده به بگودانو Bagôdatô (= بغداد = خدا بخش) این سکه از آغاز پادشاهی سلوکس می باشد.

«يك وزنه ایرانی که بشکل شیر ساخته شده در ابیدس Abydos (در سرزمین ترواس Troas) نزدیک داردانل پیدا شده، خط و زبان آرامی در آن کنده گری شده است.

» پس از برچیده شدن دستگاه هخامنشیان در سال ۳۳۱ پیش از مسیح و بر سر کار آمدن اسکندر و جانشینان یونانی وی سلوکسها Seleukos خط آرامی که در آن روزگار بهمه جا رخنه یافته بود همچنان راه خود را پیمود تا بجائی رسید که چندی پس از آن بنام پهلوی خوانده شده است. سکه های بسیاری که از هر گوشه و کنار ایران زمین از شهر یاران و خستریاونها (ساتراپها = شهربانها) بدست آمده بخوبی گواه رایج بودن خط آرامی است، بویژه از خط این سکه ها آشکار است که چگونه رفته

رفته خط آرامی بهیشت خط پهلوی گراییده است. در فارس در همان زاد و بوم هخامنشیان، پس از تاخت و تاز اسکندر یک خاندان ایرانی در سالهای ۱۵۰-۳۰۰ پیش از مسیح شهر یاری داشتند و فرات دار Frâdadâra خوانده میشدند. در شهر یاری خرداین خاندان بجای شاهنشاهی بزرگ هخامنشی همه سنتها و رسوم و آیین دینی دیرین آنچنانکه بودند نگهداری گردید. زبان فارس که از روزگار اردشیر دراز دست رفته رفت تغییر می یافت و بزبانی که بعدها فارسی میانه (پهلوی) نامیده شده، گرایید، همچنان در زمان فرمانفرمایی خاندان فرت دارا بجا مانده سکه هائی که از آنان در دست است بخط آرامی است. «سکه هائی که از خشت پاونها (شهربانها) از ایالت های ایران از زمان اسکندر و سلوکسها بجای مانده همه بهمین خط آراسته است، آنچنانکه تفاوت خط پهلوی مشرقی را از خط پهلوی مغربی که هر دو از خط آرامی برخاسته اند بخوبی میتوان دریافت. در روی همه این سکه ها خواه از شهربانان و خواه از شهریاران پیکرهای فرمانفرمایان دیده میشوند، در پشت هر یک از آن سکه ها آن فرمانگزار در برابر آتشکده دست بنیایش برداشته و فروهر در بالای آتشکده نمودار است، همچنین درفش چهار گوشه که از آن نوارها فروخته در روی همه آنها دیده میشود.

در پایان مقال برخی از آثار زبان آرامی را که کم و بیش با تاریخ ایران و به ویژه دین ایران (مزدیسنا) پیوستگی دارد یادآور میشود و پس از آن میپردازیم بخط پهلوی که از خط آرامی برخاسته و به زوارش یعنی واژه های آرامی که در نوشته های پهلوی بجای مانده است. تورات که یکی از مأخذ تاریخ ماست و در چندین بخش آن از هخامنشیان یاد شده، دو بخش آن بزبان آرامی است و بخوبی نفوذ این زبان را میرساند. یکی از آنها

کتاب دانیال است که بخشی از آن بزبان آرامی نوشته شده است. این کتاب در زمان انتیوخس اپیفانوس (۱۶۴-۱۷۵) پیش از میلاد) نوشته شده و پیغمبر دانیال پیوسته اند. خود دانیال همزمان کورش و داریوش بوده، در کودکی پس از گشوده شدن اورشلیم بدست نبوکدنزر Nabukadnezar در سال ۵۸۶ پیش از مسیح در میان گروهی از یهودیان باسارت در آمده در بابل میزیست، و دیگر کتاب عزرا که بخشی از آن نیز بزبان آرامی است و در حدود سه سده پیش از مسیح نوشته شده است خود عزرا همزمان احمیا و اردشیر دراز دست بوده و با اجازه این شاهنشاه در آغاز سال ۴۵۸ در سریک کاروان از مهاجرین یهود که ۱۷۶۰ تن بودند از بابل با اورشلیم برگشت، همچنین ترگوم Targum (ترجمه = ترجمه) تفسیری که بتواتر نوشته شده و از سده دوم پیش از میلاد آغاز گردیده بزبان آرامی است.

«دیگر از آثار معروفی که بزبان آرامی نگارش یافته تلمود (آموزش) است که در بسیاری از مندرجات آن نفوذ دین زرتشتی بدین یهود دهبداست. بخشی از تلمود که در آغاز سده چهارم میلادی در فلسطین گردآوری شده تلمود اورشلیمی خوانده میشود و بلهجه آرامی غربی نوشته شده است و بخش دیگر آن که در حدود سالهای ۳۶۷-۴۲۷ میلادی در بابل گردآوری شده و تاسده پنجم مطالبی بآن افزوده گردیده، تلمود بابلی نام دارد و زبانش آرامی شرقی است.

«مندرجات تلمود عبارت است از روایات و احادیث و سنن و تاریخ و جغرافیا و ستاره شناسی و پزشکی و جزاینها، بویژه در تلمود بابلی بواسطه تماس با ایرانیان بیش از پیش علایم نفوذ آیین ایران دیده میشود و چون

مسائل دینی بیشتر در آن یاد شده. مهمتر از تلمود اورشلیمی است و از اسناد گرانمای دین یهود بشمار میرود.

«سریانی» - با وجود پیوستگی زبان و خط آرامی با ایران خط و زبان سریانی که یکی از لهجه‌های مهم آرامی شرقی است نزد ما معروف‌تر از خود آرامی است چون آثار این لهجه نسبتاً متأخر است، آثار پیشین آرامی را رفته‌رفته از یادها زدوده و جای‌نشین آن گردید.

«خطی که از برای نوشتن سریانی بکار میرفته با آنکه تغییراتی همان خط آرامی است، مرکز این لهجه در شمال عراق (میزوپوتامیا - بین‌النهرین) شهر معروف ادسا Edessa بوده، شهری که در سریانی ارهی Orhai خوانده می‌شده و پس از اسکندر در روزگار سلوکس Seleukos آن را بنام یکی از شهرهای مقدونیه که در مغرب سالونیک بوده ادسا Edessa خواندند و عرب‌زبانان آن را ناسده پانزدهم هجری رها نامیده‌اند و اکنون اورفا نام دارد. این شهر همان شهر است که در کتاب حدود العالم، در سده چهارم هجری، چنین تعریف شده: «رها شهر است خرم و بیشتر مردمان وی ترسایان اند و اندروی یکی کنیسه است که اندر جهان کنیسه‌ئی از آن بزرگ‌تر و آبادان‌تر و عجب‌تر نیست، سوادی خرم دارد و اندروی رهبانان اند» مقدسی و مسعودی و ابن‌خردادبه و دیگران نیز این شهر را بنام رها یاد می‌کنند. «در نامه پهلوی شهرستانهای ایران، درباره رها آمده: «شهرستان اورها Urha نرسی اشکانان کرت». در پشت دروازه همین شهر است که والریان Valerian از شاپور اول ساسانی در سال ۲۶۰ میلادی شکست یافت و دستگیر شد. در سده دوم میلادی رها (= ادسا) یکی از مراکز مهم عیسویت گردیده و در چند سده پیش از آن، از زمان خود اسکندر

و جانشینان وی سلوکس و انتیوخس شمال بین‌النهرین (میزوپوتامیا Mesopotamia) از مراکز زبان سریانی بوده و بواسطه مهاجرت گروهی از مردمان مقدونیه و یونان در آن سرزمینها، سریانی رنگ و روی خاصی گرفت و در میان لهجه‌های آرامی برتری پیدا کرد. بسیاری از لغت‌های یونانی بزبان سریانی در آمیخت و تغییری در انشاء و اسلوب آن پدید گشت؛ آنچنانکه در تحریر مسائل دینی و فلسفی و علمی زبان رسا و ثروتمند گردید. خطش هم از خط یونانی تأثیری یافته از برای کتابت بهتر و روشنتر شد. دیگر از مراکز مهم سریانی و شهر روحانی عیسویان شرقی نصیبین Nisibis است، شهری که در حدود العالم در سخن اندر ناحیت جزیره (= بین‌النهرین) چنین تعریف شده: «نصیبین خرم‌ترین شهر است اندر جزیره، جای آبادان است و بانعمت و مردم بسیار و اندروی دیر هاست از آن ترسا آن ...» در نامه پهلوی «شهرستانهای ایران» درباره آن آمد: و شهرستان نصیبین Nasibin (= نصیبین) و رازک کپکان Gepakan کرت. «نصیبین که در پایه طور عبدین (حالیه عابدین) واقع بوده، در هنگام پادشاهی ساسانیان جنگ‌های خونینی در سر آن میان ایرانیان و رومیان در گرفت گاهی جزء قلمرو ایران بشمار میرفت و گاهی جزء امپراتوری روم بود.

«این شهر که نسل که در کتیبه‌های آشور بخط میخی از نهصدسال پیش از مسیح ببعده نصیبینا Nasibina خوانده شده، پایگاه شهرستانی است که بعدها بیت عربیه Beth Arabâyâ نامیده شده است. این شهرستان در پهلوی اروستان Arvastân یاد گردیده است و نویسنده ارمنی موسی خورنچی Mose Xorenaci در سده پنجم میلادی شهرستان

نصیبین (= نچیبین) را اروستان نامیده است.

«شک نیست که در روزگار ساسانیان شهرستان نصیبین نزد ایرانیان اروستان خوانده میشده است یعنی بنام سریانی آن سرزمین که بیت عربایه باشد هیئت ایرانی داده اند. چنانکه سرزمین بابل یعنی جاییکه بعد هاسلو کیه و تیسفون بنا گردیده بیت ارمیه Bêth Aramâya خوانده شده نام سورستان داده اند؛ بلاذری و مسعودی و ابن رسته نیز همین کلمه را بکار برده اند. در زند یعنی تفسیر پهلوی اوستا که در روزگار ساسانیان نوشته شده در فرگرداول و نبداد فقره ۱۹ در توضیح واژه رنکها Rangha که نام رودی است، از اروستان روم Arvastani Arom نام برده شده و آن بارود دجله که در فارسی ارونند گویند یکی دانسته گردیده است. از اینکه مفسر اوستائی بخصوصه اروستان (= نصیبین) را از آن دولت روم خوانده یاد آور سال ۵۹۱ میلادی است که خسرو پرویز اروستان را به موریکیوس Maurikios امپراطور بیزانی (رم سفلی) بر گذار کرد. در میان سرزمینهای بین النهرین حران اهمیت خاصی از برای زبان سریانی دارد این شهر که در کتیبه های خطوط میخی پادشاهان آشور حران Haranu خوانده شده در قرون وسطی از برای اینکه مرکز زبان سریانی فصیح بود شهرتی داشت؛ همچنین آنرا مرکز صابئین و دین صابئی یاد کرده اند حران که امروز ده ناچیزی است در میان رها و رأس العین، از سده هفتم میلادی پایتخت دیار مضر یاد گردیده است.

«در تورات در سفر پیدایش در باب ۱۱ فقره ۳۱ و در باب ۱۲ فقره ۴ گفته شده که ابراهیم پس از آنکه از شهر اور ur بیرون آمد چندی در حران



خسرو پرویز ساسانی

(اثر محمد باقر طاوس)

زیست و پس از آن بفرمان خداوند در سن هفتاد و دو سالگی از آنجا بسوی کنعان شتافت .

«در پیرامون همین شهر است که لشکر دوم روم در سال ۵۳ پیش از میلاد، بسر داری کراسوس Crassus از اشك پانزدهم اشكانی هورثود Hurauda (در یونانی اردس Orodes) شکست سختی دید و خود کراسوس کشته شد و ده هزار از رومیها اسیر ایرانیان شدند. حران یا آنچنانکه رومیها نامیده اند کره Carrhae اینگونه پیش آمده بسیار دارد. این شهر و بسیاری از شهرهای دیگر شمال بین النهرین که برخی از آنها را نام بردیم، در تمام ادوار تاریخی ایران از هفتصد پیش از مسیح تا هفتصد پس از مسیح یعنی در روز کاران مادها و هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان با ایران زمین پیوستگی داشتند؛ در سراسر تاریخ ایران باستان بنامهای آنها بر میخوریم، چنانکه گفتیم از همان آغاز کشور- کشایی اسکندر در سال ۳۳۱ پیش از میلاد گروه انبوهی از یونانی نژادان باین سرزمینها روی آوردند و در همان دیارها جای گزین شدند و خود سلوکیه Seleukeia که پس از اسکندر جانشین وی سلوکس نیکاتور Seleukos Nikator آن را پایتخت خود ساخت شهر یونانی نشین بود. از این تماس، زبان و خط سریانی در میان لهجه و خط آرامی امتیازی یافت و بعدها با نفوذ دین مسیح این امتیاز بیش از پیش هویدا گردید. در پایان پادشاهی اشکانیان عیسویان کم و بیش در ایران وجود داشتند، در لشکر کشیهای شاپور اول ساسانی (۲۴۱- ۲۷۲ میلادی) بسیاری از عیسویان از ممالک قلمرو روم از سوریه و شمال بین النهرین بایران شهر انتقال داده شدند؛ چه در بابل و چه در خوزستان و فارس و جزاینها از این

تاریخ بعد در همه جای ایران شهر یا ایران زمین بزرگ کلیسیاهای بزرگ آنان برپا بود و بساهم رئیس روحانی آنان **Katholikos** (جانلیق) سمت میانجی داشته، از دربار ایران بدربار روم فرستاده میشد، بیشتر عیسویان ایران در زمان ساسانیان از فرقه نسطوری بودند و دستور دینی خود را از رها (= ادسا) دریافت میکردند. مؤسس این فرقه نسطوریوس **Nestorius** یکی از کشیشان انطاکیه (در سوریه) بود، و بعد بطرک قسطنطنیه شد و عقیده داشت که حضرت عیسی دارای دو طبیعت مشخص است. یکی بشری و دیگری ایزدی، همین عقیده سبب خشم عیسویان منوفیزیت **Monophysite** که بوحدهت طبیعت قائل اند و قوای بشری و نیروهای آسمانی را در وجود مسیح آمیخته میدانستند، گردیده، نسطور را مشرک خوانده با فریقایه بیابان لیبی **Liby** اخراج کردند تا در سال ۴۳۹ یا ۴۴۰ میلادی در همانجا جان سپرده، (مبارزه) تیره نسطوریها با فرقه منوفیزیت یعقوبی در تاریخ کلیسای شرقی معروف است. مؤسس این فرقه یعقوب بارادئو (**Yacob Baradaeus**) معروف به زنولوس **Zanzalus** اسقف رها بود که در سال ۵۷۸ همانجا درگذشت. در هر جای از قلمرو امپراتوری روم که عیسویان نسطوری مورد آزار منوفیزیتها بودند بایران زمین پناه میاوردند آنچنانکه ایران سرزمین مخصوص نسطوریها گردید و امروزه جمعیت عیسویان نسطوری که بکلدانی معروف هستند کمتر از صد هزار است و بیشترشان در ائر تبلیغ کاتولیک شده اند. در حدود صد و پنجاه هزار عیسویان نسطوری در مالابار **Malabar** و تروانکر **Travankors** در شهرستان (مدرس **Madras** هند) زیست میکنند.

«در بالای کوهی نزدیک خود شهر مدرس، صلیب بزرگ و باشکوهی در يك اطاق کنده گری شده و اطراف آن بخط پهلوی آراسته است. این یادگار که هشتاد سال بسیار شایان توجه است و از آثاری است که میرساند برپا کنندگان این صلیب از ایرانیان نسطوری کیش بودند. بدبختانه جز از کتاب ذیل تحقیق دیگری که چگونگی آن را روشن سازد بنظر نگارنده نرسیده است (۱).

«آثاری که بزبان و خط سریانی پیش از نفوذ دین عیسی بجای مانده نسبتاً ناچیز است، اما آثاری از آن عهد که غالباً ترجمه و تفسیر تورات و انجیل و مسائل دینی و سرودهای مذهبی است فراوان است. همچنین در ادبیات و تاریخ علوم یادگارهای گرانبھائی از آنان بجا مانده است که از برای نمونه يك دو فقره از این آثار را که با مایوسنگی دارد یادآور میشویم:

«داستان اسکندر در تاریخ و ادبیات مامعروف است. این داستان که مایه شگفت هر ایرانی است از زبان سریانی بما رسیده است، اسکندرنامه سریانی که امروزه در دست است از روی اسکندرنامه پهلوی است و اسکندرنامه پهلوی که بدبختانه از دست رفته ترجمه یی بوده از اسکندرنامه یونانی که هنوز موجود است، این اسکندرنامه یونانی نظر بوضع که امروزه دارد باید در سده سوم میلادی یا زمانی متأخرتر در مصر گردآوری شده باشد مطالب این نامه در زمان بطلمیوس Ptolemaeos که پس از مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ پیش از میلاد در مصر سلطنت تشکیل داد و تا سال سی ام پیش از میلاد پایابود، سرچشمه گرفته است. این مطالب که به بیشترش افسانه و داستان است در سده سوم میلادی

(۱) رجوع به فرهنگ ایران باستان شود.

بصورت کتابی در آمده و به کالیستنس **Kallisthenes** نسبت داده شده و اکنون آن کتاب با اسم کالیستنس دروغی خوانده میشود؛ **Pseudo Kallisthenes** کالیستنس نوّه ارسطاطالیس از نویسندگان یونانی بوده که در هنگام لشکر کشی اسکندر بایران همراهی بود. دیگر از نویسندگان که همراه وی بودند پتولمئوس **Ptolemaeos** (بطلمیوس) لاگوس **Lagos** بوده، همان کسی که گفتیم پس از اسکندر در مصر شهریاری برپا کرد؛ دیگر اریستوبولس **Aristobulos**. این نویسندگان هر يك در تاریخ اسکندر کتابی داشتند که از دست رفته است؛ اما پیش از آنکه از میان برود نویسندگان دیگر یونانی آنها را خوانده و مطالبی در باره اسکندر بجا گذاشته اند. از آنان اریانوس که در سال ۹۵ میلادی زاییده شده و در سال ۱۷۵ در گذشت. مأخذ عمده و معتبر انبازیس **Anabasis** (لشکر کشی اسکندر) کتاب اریانوس همان تألیفات بطلمیوس و اریستوبولس بوده؛ که غالباً در طی کتابش از آنان و از کالیستنس نام میبرد؛ کالیستنس نیز تاریخی از برای اسکندر نوشته که از دست رفته است و نوشته های همگانش فقط در آثار نویسندگان دیگر مطالبی یاد گردیده است. مثلاً پلوتارخس **Plutakhus** که در نخستین سده میلادی میزیسته در سخن از **Kimon** مطلبی از کالیستنس نقل میکند؛ نویسندگان که ملتزم رکاب اسکندر بودند بخوبی یاد آور گویند گاهی مانند عنصری و فرخی و عسجدی میباشند که در لشکر کشیهای محمود غزنوی بهند همراه او بودند و غارتگریهای او را در آن دیار با آب و تاب میستودند. چنانکه میدانیم ستمگریهای اسکندر در ایران کمتر از بیداد تازیان و مغولها بوده؛ کالیستنس نخواست

اورا بستانید و رفتارهای زشت او را خوب جلوه دهد و در تعریف و تمجید وی را بیایه یکی از نیم خدایان یونان برساند. بسا کردارهای ناهنجار اسکندر مایه ریشخند وی بوده است از اینرو نیز اسکندر بر او خشم گرفته و بزندانش افکند تا در آنجا جان سپرد.

«اسکندرنامه» بیکه پس از گذشتن چندین سده بکالیستنس پیوسته اند کتابی است ساختگی و رمانی است که داستانهای قرون متفاوت و اقوام گوناگون در آن گردآمده است.

«همین افسانه‌های شگفت انگیز است که در شاهنامه فردوسی و خمسة نظامی راه یافته و در آنجا این دشمن دیرین ایران بنیکی یاد گردیده است. از مآخذ خودمان تاریخی از اسکندر بجای نموده و نام و نشانی از او در دست نیست جز اینکه در چند کتاب پهلوی چه آنهاستیکه از روزگار ساسانیان بجای مانده و چه آنهاستیکه پس از تاخت و تاز تازیان نوشته شده، در همه جا گجستک سکندر (اسکندر ملعون) خوانده شده و پیک اهریمنی و آسیب دوزخی ایران یاد گردیده است، بیشک در «ختای نامک» پهلوی که اساس سیرالملوکها و شاهنامه‌ها بوده بسیار کم از اسکندر سخن رفته بود و هرچه هم درباره او گفته شده بود ناگزیر خوب نبوده و مانند همان جملاتی بوده که نمونه آنها در نوشته‌های پهلوی موجود است.

«داستان اسکندر آنچنانکه امروزه در ادبیات ما دیده میشود شاید در شاهنامه منشور فارسی که شاهنامه ابو منصورى خوانده شده راه یافته و بفردوسی رسیده باشد. داستان اسکندر از عربی بفارسی گردانیده شده، چنانکه کليلة و دمنه که در روزگار ساسانیان از سانسکریت

پهلوی در آمده و از پهلوی عبری گردانیده شده و در همان روزگار از پهلوی بزبان سریانی در آمده و عربی آن از روی ترجمه سریانی آن پرداخته شده است، اسکندرنامه سریانی آنچنانکه امروزه در دست است بخوبی میرساند که از روی ترجمه پهلوی آن صورت گرفته است نه از متن یونانی آن. از بسیاری اسماء خاصی که در متن سریانی تحریف شده شکی نمی ماند که اساس این ترجمه پهلوی بوده و از این گذشته در اسکندرنامه سریانی بمطالبعی برمیخوریم که در متن یونانی آن دیده نمیشود، باسکندر نامه رفته رفته افسانههای دیگری در ایران افزوده شده، از آن جمله اینکه مادرش از خاندان پادشاهان هخامنشی دانسته شده و نظیر همین افسانه است، که در مصر او را پسر یسکی از فرعونها پنداشتند.

از اینکه چگونه ایرانیان چنین کتابی را از یونانی بزبان ملی خود، پهلوی در آورده اند مایه شکفت است، زیرا درهمه جای این نامه اسکندر ستایش شده و از شکست ایران و دلاوری سپاه دشمن سخن رفته، همان دشمنی که دوره سرافرازی مرزو بومشان را بروز گارسیاهی مبدل ساخت و بکاخ شاهنشاهی آنان در یارس (پرس پلیس) آتش افکند و اوشتا را بنا بسنت ایرانیان در دژ پشت آن کاخ بسوخت. ولی پس از آنکه دانستیم در قلمرو ساسانیان گروه انبوهی از نسطوریها میزیستند حل مسئله چندان دشوار نیست. این عیسویان سریانی زبان که گفتیم از دیر زمانی در زیر نفوذ زبان یونانی بودند ناگزیر بزبان رسمی دولت آن عهد که پهلوی باشد نیز آشنا بودند، این مردم تابع ایران آن غرور ملی و دینی خود ایرانیان را نداشتند و ترجمه کتابی مانند اسکندرنامه یونانی

پهلوی برای آنان نه دشوار بود و نه چندان بار گران احساسات آنان. برخی از دانشمندان مترجم سریانی اسکندرنامه را از مردم سوریه میپنداشتند. در اینجا باید یاد آور شویم که در میان نسطوریان گروهی از خود ایرانیان بودند که باین آئین گرویده بودند.

«دیگر از آثار سریانی که هنوز در دست است ترجمه سریانی قانون مدنی زمان ساسانیان است. مترجم این کتاب یسوع بخت (عیسی رها نید) * چنانکه از نامش پیداست از ایرانیانی بوده که بکیش نسطوری در آمده بود، قوانینی که در این نامه یاد شده در بسیاری از موارد مطابق است با قوانینی که در نامه پهلوی «ماتیکان هزار دستان» دیده میشود، ماتیکان هزار دستان که متن پهلوی آن در دست است کتابی است که در قوانین ایران در عهد ساسانیان نوشته شده است.

«فرقی که این دو کتاب سریانی و پهلوی با هم دارند این است که اولی از برای عیسویان ایران مرتب شده است و قوانینی که در متن پهلوی بادین زردشتی سازش دارد، در متن سریانی تغییر یافته با آیین مسیح سازش پیدا کرده است. از این دو نامه گرانها در مقال دیگر سخن خواهیم داشت. دیگر از آثار سریانی که از برای ما بسیار اهمیت دارد و در اینجا باختصار یاد آور میشویم کتابهای دینی مانی پیغمبر است. مانی در سال ۱۶-۲۱۵ از پدر و مادر ایرانی که از بزرگان پارتها بودند در کنار دجله پایتخت سلوکیه (در پادشاهی اشکانیان، زمان اردوان چهارم) متولد گردید و در زمان هرمزد اول ساسانی در سال ۲۷۳ در کندی شاپور (جندی شاپور) بدار آویخته شد.

«مانی زبان ملی خود پهلوی و زبان زادبوم خود که آرامی بود بخوبی میدانست. در همان زمان در آن بخش از آسیا چنانکه یاد کردیم زبان سریانی و یونانی زبانهای علمی و ادبی بشمار میرفت، مانی بزبان سریانی بخوبی آشنا بود و کتابهای دینی عیسوی را باین زبان خوانده بود. از برای ترویج دینش در سرزمینهای مغربی شش کتابش بزبان سریانی و یک کتابش که شاپور گان باشد بزبان پهلوی بود.

«از اینها گذشته آثار بسیار ارجمندی بزبان سریانی در دست داریم که برخی از آنها در خود روزگار ساسانیان نوشته و از ماخذ تاریخ آن عهد بشمار است، هر چند که در برخی از آنها باندازه بی دیو تعصب دینی عیسویان آن زمان راه یافته که آنها را دچار اشباح هراس انگیزی ساخته است.

«در کشور گشایی اسلام بالشکر عرب، هر جا که زبان آرامی یا سریانی رواج داشت رفته رفته متروک گردید و زبان عربی جای آنرا گرفت، اما پیش از اینکه زبان سریانی از بین الهرین رخت بر بندد خدمات شایانی بعربها کرد و یاد کارهای گرانبھائی از خود بجای گذاشت. در زمان خلفای بنی عباس سریانی زبانانیکه بزبان یونانی هم آشنا بودند کتابهای یونانی را بزبان عربی گردانیدند بویژه در این زمینه مردمان حران مانند ایرانیان در ایجاد و اشاعه فرهنگ و تمدن حق بزرگی دارند. قرنهای پس از استیلای عرب بر سرزمینهای سوریه و عراق زبان سریانی ارزش علمی و ادبی خود را نگاهداشت و نوشتههای فراوان سریانی که از آن دوره مانده بخوبی گواهی میدهند حتی در برخی از سرزمینهای کوهستانی چنانکه در لبنان، بیشتر پایداری کرد و تا پایان سده هفدهم میلادی زبانزد

آن دیار بود هنوز هم در بسیاری از سرزمینهای عربی زبان، لهجه آرامی یا سریانی پایاست، از آنهاست ده کوهستانی معلوله درسی و پنج کیلومتر شمال دمشق. مردمان عیسوی کیش آنجا با آنکه بزبان عربی آشنا هستند، زبان مادری آنان آرامی است دوده دیگر نزدیک معلوله که یکی جبعدین و دیگری بحفا خوانده میشود و مردمان آنها مسلمان اند، نیز بلهجه آرامی گفتگو میکنند. جمعیت این سه ده رویهم رفته بهزار تن میرسد، لهجه آنان را برخی از دانشمندان آرامی نو و برخی دیگر سریانی غربی نامیده اند. همچنین در طور عبدین (عابدین) در شمال هاردین در بین النهرین لهجه آرامی بجای مانده است، نمونه‌یی از آرامی شرقی هم در عراق نزد صبیها یا مندائیها دیده میشود و زبانشان بزبان تلمود بابلی که یاد کردیم، نزدیک است و الفبای آنان که ابگ **Abaga** نامیده میشود، با تغییراتی همان الفبای آرامی است. اینان که جمعیتشان بین هزار و چهار صد و سی و دوتن میرسد در بغداد و شهرهای دیگر عراق پراکنده اند و دوستان از آنان هم در اهواز زیست میکنند، آنان پیروان دین مخصوصی هستند که در بسیاری از عقاید و مراسم آنان نفوذ دین زرتشتی هویدا است صابئینی که در قرآن یاد شده است پیوستگی با آنان ندارند، از اینان گذشته عیسویانی که در سوریه و عراق و ترکیه و ایران: در موصل و پیرامون دریاچه وان و کردستان و آذربایجان (بوئژه ارومیه و سلماس) و گروهی در تهران و جز اینها پراکنده اند و آنان را آسوری و کلدانی خوانند بازماندگانی از نسطوریان و یعقوبیان و فرق دیگر از پیروان کلیسای منوفیزیت میباشند اما بیشترشان در این چند قرن اخیر کاتولیک شده اند. لهجه آشوریها و کلدانیها سریانی است.

« لهجهٔ سریانی آشوریها و لهجهٔ سریانی کلدانیها اندك تفاوتی باهم دارد. این لهجه در سرزمینهای که برشمرديم بازبانهای محلی چون عربی و فارسی و ترکی آمیخته شده و سریانی نو گردیده است، از سوی دیگر در برخی از سرزمینهای عربی زبان صدها لغات آرامی یا سریانی بیاد کارها نده است بویژه در زبان عربی موصل. در زبان روز کاران اشکانی و ساسانی که پهلوی خوانند، نیز صدها لغات آرامی که هزارش نامیده شده راه یافته است (۱)»



(۱) نقل از فرهنگ ایران باستان، صفحات ۱۰۲-۱۷۷، برای اطلاع از اسناد و مآخذ مربوطه بدانجا رجوع فرمایند.

موسیقی و تمدن ساسانی

از گریستنسن دانمارکی

ص ۱۰۶-۱۱۷ موسیقی ایرانیان

« موسیقی یکی از عوامل مهم تمدن ایرانی دوره ساسانیان بشمار میرود. صدافسوس که درباره ملودیهای آن دوره نت و نوشته ای برجای نمانده و نمی توان درباره تئوری موسیقی دوران مزبور اطلاعاتی بدست آورد. باینحال وقتی که بموسیقی ایرانی کنونی مخصوصاً بقطعاتی از آن که هنوز تحت نفوذ موسیقی غربی قرار نگرفته بدقت گوش فرا دهیم شاید بتوانیم ایده مبهمی از موسیقی ایرانی اوایل قرن هفتم میلادی و دوران پادشاهی خسرو دوم (پرویز) بدست آوریم. زیرا موسیقی شرق جنبه فوق العاده محافظه کارانه ای دارد. موسیقی غربی که در دربار خلفای بغداد ترنم میشد نواده موسیقی ساسانی بود. همه میدانیم که آهنگهای زمان خسرو دوم قریب چهار صد سال پس از سقوط ساسانیان هنوز مورد پسند شنوندگان بوده است. هنر موسیقی عرب از موسیقی ایرانی منشعب شده است. در اینجا گرچه مقامات موسیقی تغییر یافته و ملودیهای ابداع ویا از ملودیهای قدیم اقتباس شده است باینحال عمق و احساسات و روح موسیقی ایرانی و همچنین تحریر آواز، و سیستم ضربی آن کاملاً محفوظ مانده است

ملودی‌های توده‌ای (اندلس) که در ریشه عربی آن تردیدی نمیتوان داشت دارای روح آهنگهای موسیقی ایرانی است. آوازهای اسپانیایی از ملت دیگری که مذهب و نژاد کاملاً متفاوتی با مردم اسپانیا داشته اقتباس شده است. با توجه باین موضوع عمق تأثیر روح آهنگهای ایرانی آشکار میشود. در اینجا ذکر نکته شگفت‌آوری ضرورت دارد. در قرن یازده میلادی (منوچهری) ضمن بیان موسیقی ایرانی از دستگاه (راست) نام میبرد.

«این اصطلاح هنوز هم در مقامات موسیقی عربی بکار میرود. شگفتا که موسیقی ایرانی قرن نوزده و بیست فاقد دستگاه (راست) بوده و آنرا بدست فراموشی سپرده است.

«موسیقی شرقی بهیچوجه با (پولی فونی) آشنا نیست. بهنگام اجرای هر ملودی با سازهای مختلف سازهای مزبور تماماً نواخته میشوند. البته در اینحال سازها در استعاره و گوشه‌ها هر يك تاحدی آزادی عمل دارند. تئوری موسیقی عربی بر مبنای سیم‌های پنجگانه عود تنظیم شده ولی در دوره ساسانیان چنگک آلت موسیقی اساسی بشمار میرفته است.

«در موسیقی (عربی و ایرانی) قطعات موسیقی از سلسله‌هایی که اعراب سوریه بنام «مقام» و ایرانیان بنام «دستگاه» می‌نامند ترکیب و تنظیم شده است. هر دستگاهی دارای (پیش در آمد) یا، مقدمه، آهنگ، آواز و سکوت میان پرده‌ها است. ولی هم‌این اجزاء بدوریک موضوع واحدی دور میزند. عبارت دیگر يك سلسله‌سایه روشن آواز و اصوات موسیقی بر زمینه (تم) واحدی بیان میشود.

«ولی بگفته آقای «ر. لاشمان» این بیان بیانی در پرده ابهام و نظیر اشارات افلاطونی است.

«اكتاو» دارای هفده نت ، و در هر سیکل فقط نه تا «۱۲» نت بکار میرود . منتها در هر سیکلی انتخاب این نت ها با سیکل های دیگر متفاوت است . از طرف دیگر هر سیکل موسیقی مقامی خاص خود داشته و هر مقام احساس خاصی را بر میانگیزد .

«برخی از سیکلها قهرمانی و بعضی غم انگیز و بالاخره شادی آور و آرام بخش و غیره ... است . نظر باینکه فاصله میان پرده ها در موسیقی شرقی و غربی یکسان نیست برخی تصور میکنند که موسیقی شرقی ناقص است . ولی برخی از مقامات فقط با «گام» های اروپائی قابل اجراست .

«نکات مزبور درباره موسیقی (عربی-ایرانی) سراسر قرون وسطی تا حال حاضر صادق و ضمناً اصول آن با اصول موسیقی ساسانی قابل تطبیق است .



آلات موسیقی در عصر ساسانیان

«از قرنهای پیش شیپور که احتمالاً از برنز یا مس ساخته شده بود مهم‌ترین آلت موسیقی جنگی محسوب می‌شد. «آمین مارچلین» مورخ معروف در شرح جنگ‌های شدید حوالی شهر «آمیدا»^{*} چنین می‌نویسد: ایرانیان شهر را محاصره کرده بودند و صدای شیپور از هر سو بگوش می‌رسید. «الیزه» در گزارش مربوط به جنگ ایرانیان و آرامنه می‌گوید که به‌سر بازان ایرانی دستور داده شد که بمحض شنیدن صدای شیپور بحمله پردازند. در شاهنامه فردوسی، برخاستن صدای شیپور (کرنای) از خیمه سلطنتی نشانه شروع نبرد است. در یک دوری نقره قدیمی که در موزه لنینگراد محفوظ است نقش عده‌ای شیپورچی که از بالای حصار شهر نزدیک شدن دشمن مهاجم را اعلام می‌کنند دیده می‌شود. ولی شیپور یگانه آلت موسیقی جنگی نبوده است یکی از متون پهلوی بنام (ایاتکار زیریران) چنین نوشته است:

«کسانی که بکاخ و یشناسب

دعوت شده بودند

بصدای طبل و شیپور

بصفوف سپاه پیوستند.»

❀ «آمد». م.

«درمتون پهلوی آلات موسیقی مزبور بنام (نای) و تنبک نامیده شده است.

«در کتابهای پهلوی، عربی و فارسی هنگام بحث از موسیقی معمولاً از موسیقی درباری سخن بمیان میآید. موسیقی یکی از عوامل ثابت مجالس بزم شاهنامه در مراسم جشن و شادمانی و ضیافت‌های پادشاهان و پهلوانان افسانه باستانی ایرانی است. همه جا ساز و آواز توأم است.

«آواز هزاره همراه با نوای یکی از آلات موسیقی است. منتها بمانند موسیقی شرقی دوران بعد، قطعات موسیقی و آواز مجزا از هم و یابدنبال یکدیگر اجرا نمی‌شود. هنگامی که (بیزن) به چادر (منیره) میرسد رامشگران به مجلس دعوت شده و شراب میآوردند. رامشگران سر یا ایستاده و با آهنگ «بربط» و «چنگ» آواز میخوانند. آنگاه منیره مرد جوان را با کاخ خویش می‌برد، باز بساط بزم باشکوهی گسترده شده و در آن ششصد تن از پره‌گیان رباب نواخته، آواز خوانده و جامها را از شراب لبریز می‌سازند هزاران مثال دیگر نیز در این زمینه میتوان یافت.

«بنابر روایتی شراب و چنگ روح آدمی را جلاداده و آنرا آماده

نوشتن نامه‌هایی باموازین هنری میسازد. البته نویسندگی کار کوچکی نیست. «پیران» فرمانده نیرو پیامی درباره تقاضای صلح به «گودرز» سپهسالار ایرانی می‌فرستند. «گودرز» بزمی آراسته و پس از يك هفته باده‌پیمائی و شنیدن ساز و آواز پاسخی آماده میسازد.

«ولی فردوسی ضمن تشریح بزم پادشاهان فقط از چند آلت موسیقی معمولی زیر نام می‌برد:

چنگ و عود و رباب و بربط و نی.

«مسمودی از قول «ابن خردادبه» چنین می نویسد: ایرانیان فی لبك را برای همراهی عود، ونی را در مقابل ضرب، و چنگک را در برابر سنج اختراع کرده اند» باین ترتیب ظاهر آلات موسیقی دوبدو بکار میرفته واز شیوه (پولیفونی) (همراهی چند ساز مختلف بیا یکدیگر) استفاده نمی شده است.

«(ابن خردادبه) ضمناً اظهار میدارد که ایرانیان آواز در ابا عود و چنگک یعنی سازهای مخصوص خود توأم می ساختند. خراسانیها ساز مخصوصی با هفت سیم و بنام زنك بکار می بردند. ولی مردم ری و تبرستان و دیلم مانند ولین را بر سازهای دیگر ترجیح میدادند.

«در یکی از کتابهای پهلوی بنام کارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته است، که اردشیر بهنگام اقامت اجباری در سرطویل، اردوان، با خواندن آواز و نوای سه تار خود را مشغول میداشته است. با اینحال در موسیقی بزمی پادشاهان و شاهزادگان از سازهای زیاده تری استفاده می شده است. یکی از متون دیگر پهلوی بنام (خسرو قبادان و ندیم وی) فهرست تقریباً کاملی از ادوات موسیقی بدست میدهد. ندیم جوان بعنوان آزمایش در برابر خسرو اول شروع به نرنگائی کرده و قسمتی از معلومات خود واز آنجمله هنر موسیقی را که برای درباریان بسیار جالب است بدانان نشان میدهد. آلات موسیقی که در متن مزبور ذکر شده بدینقرار است: «عود معمولی» یا تار، «عود هندی» (وین)، بربط، چنگک، تبیره یا (طنبور)، «طنبور بزرگ»، «سه تار» (کنار)، «عود سه تار» (ونیکانار)، زنك، نای، قره نی (نار)، نقاره (تاس)، طبل کوچک (دنبالك)، تنبک (چمبر) سنج (زبل)، چنگک بادی (اندروای)، بالاخره آلات موسیقی دیگری

از قبیل زنجیر، تیر، سپر، شمشیر، مشتک، راسن، و فداهاک، شیشک کاپیک و غیره که تطبیق آنها با ادوات موسیقی امروزی مشکل بنظر میرسد. بنظر ندیم مزبور از زنان آواز خوان آن صدائی که زیر و تنین زیبا دارد بهتر است.

« ثعالبی » متن مزبور را بزبان عربی در آورده است ولی آنچه ثعالبی ذکر میکند با متن اصلی تفاوت دارد. در اینجا پاسخ ندیم جوان در چند کلمه خلاصه شده است :

خوشایندترین آهنگها از ساز سیمی و صدای آن شبیه صدای آواز مغنی است. بهترین آواها آوازی است که تغنی آن با صدای آلات موسیقی توافق دارد.

« عبارت دیگر نوای بر بطن چهارسیم و چنگی که خوب کوك شده و هم چنین طنبور و نائی که با آنها همراهی کند بسیار دل انگیز و مقامات اصفهان و نهاوند (سپاهانیک و نهاوندانیک) و شاهپور بشرط آنکه از حنجرهٔ مرد سبیل کنده ای بر نخیزد بسیار دل نشین است .



موسیقیدان

«برخی از مؤلفین عرب و از آن جمله «جاحظ» و مسعودی مطالب جالبی درباره موسیقی وابسته بدر بار ایران ذکر می‌کنند. اردشیر اول آواز خوانان و نوازندگان و موسیقیدانان را جزء طبقه خاصی محسوب داشت. «بهرام پنجم معروف به بهرام گور (۴۳۸-۴۲۰) که خود دوستدار موسیقی بود مقام موسیقیدانان را بالاتر شمرد و این رسم در میان اخلاف وی برقرار ماند.

«خسرو انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۸ میلادی) وضع دوره اردشیر را دوباره تجدید کرد. البته روایات و اخبار را نمیتوان دقیق و کامل پنداشت زیرا در زمان خسرو انوشیروان هر عمل را پیروی از اردشیر می دانستند. «ولی قدر مسلم آنست که در دوره بهرام گور موسیقیدانان مقام والاتری یافتند و این رسم در زمان جانشینان وی نیز محترم بود، در سیستم تکوین عالم که از طرف «مزدك» بیان شده به این امر اشاره شده است: «مزدك» نظریه مذهبی اشتراکی خاصی تبلیغ نموده و هم زمان با سلطنت «قباد» (کواذ) و جانشین وی «خسرو اول» پیروان بیشماری پیدا کرده بود. بنظر «مزدك» خدا در جهان والا، بمانند پادشاه در دنیای دون بر تخت نشسته چهار نیرو یعنی ادراك و ذكاوت و حافظه و شادمانی در برابر وی ایستاده اند. در برابر پادشاه ایران نیز چهار شخصیت مهم یعنی مؤبدان مؤبد

(روحانی بزرگ) ، هیربذان هیربذ (نگهبان آتش مقدس) اران سپاهباز (فرمانده قوای ایران) ورامشگر (سردهسته موسیقیدانان) قرار داشتند . البته در این نکته تردید نمیتوان داشت که خسرو اول مقام موسیقیدانان را پائین آورد و ما قبلاً در این زمینه بحث کرده ایم .

« پرده داری تخت سلطنتی ، با صاحب منصب عالیمقامی بود بنام « خرم باش » (شادباش!) هنگامیکه خویشان و افراد خانواده شاهنشاه مورد تفتقد قرار گرفته و بحضور وی بار می یافتند « خرم باش » یکی از خدمتگزاران را به پشت بام کاخ میفرستاد تا صدای بلند فریاد زند :

« مواظب سخنان خود باشید زیرا » در حضور شاهنشاهیدا « هر بار که مراسم جشن یا کنسرتی در حضور شاه بر گزار می شد این سخنان بگوش میرسید . موسیقیدانان دربار هر يك بر حسب حال و مقام خود در جایی ساکت و بیحرکت قرار می گرفتند در این حال شخصیت پرده دار يكی آنها را پیش خوانده و دستور میداد تا فلان آواز را به همراه فلان آهنگ ایفا کرده و یا فلان آلت موسیقی را بنوازند .

« عشق و علاقه » بهرام گور « بموسیقی در داستانهای چندی که کم و بیش جنبه افسانه آمیز دارد ذکر شده ، حتی میگویند که بدستور بهرام گور (لوریان) یعنی کولیا را از هند بایران آوردند تا اتباع ایرانی از فیض شنیدن موسیقی و آواز محروم نمانند .

« با این حال عصر طلائی موسیقی ساسانی مصادف با دوره سلطنت خسرو دوم (خسرو پرویز) بود .

« نامبرده از (۵۲۸ تا ۵۹۰) در ایران فرمانروائی می کرد . بر دیواره های غار بزرگ (طاق بستان) دو مجلس از مجالس بزم خسرو پرویز که در آن

رامشگران دوربادشاه حلقه زده‌اند نقش شده است یکی از دو مجلس
 مزبور مجلس شکار آهوست . نوازندگان در بالای تصویر پشت سرشاه
 ایستاده‌اند . دوتن از آنان کرنا و سومی نقاره‌ای در دست دارد بر صفحه‌ای
 که پلکانی بدان تکیه کرده ، گروهی از زنان مشغول نواختن چنگک یا
 کفزدن‌اند ، در مجلس شکار زورقی پراز زنان آوازخوان و چنگک زن
 به چشم می‌خورد ، زن زیبائی نیز در کنار شاه ایستاده و مشغول نواختن
 عود است .



سرکش و باربد

«تنهانامی که از صاحبان ذوق و قریحه موسیقی ایران باستان بر جای مانده است مربوط بدو تن از موسیقیدانان دوره سلطنت خسرو پرویز است شاعران ایرانی از هنرمندی بنام (نکیسا) نام می‌برند، نظامی سخن پرداز بزرگ در کتاب معروف «خسرو شیرین» بوصف نکیسا پرداخته است. ولی دو موسیقیدان بزرگ دیگر که با اتفاق عموم، سرآمد همه هنرمندان بوده‌اند و همواره چون دو ستاره پر فروغ در آسمان هنر ایران باستان میدرخشند یکی هنرمند بزرگسال بنام «سرکش» یا «سرکاش» (سرخوش؟) معروف است. پاره‌ای معتقدند که «سرکاش» همان تحریف فارسی لفظ «سرکیوس» رومی و قرینه‌ای از نفوذ هنر بیزانس در ایران است. ولی این تعبیر چندان قابل قبول نیست زیرا دیگران نام موسیقیدان بزرگ را (سرکش) بمعنای مغرور خوانده و معتقدند که با احتمال زیاد (سرکش) تخلص هنرمند کرانمایه‌ای بوده است. البته مسئله بر کزیدن تخلص شاعران، تاریخ بسیار کهن دارد. از نظر و نظریه دسته دوم عقلانی تر بنظر میرسد.

«اما هنرمند دیگر که جوان‌تر و در شهرت و افتخار از همکار خود برتر است «باربد» نام داشته، با شتباه در قرائت متون پهلوی عده‌ای آنرا (پهلبد) خوانده و اعراب به تحریف کلمه فوق، از هنرمند مزبور بنام (فهلبد) نام

برده‌اند. این نام در عده‌ای از متون عربی دیده می‌شود. در (خدای نامه) یعنی قدیم‌ترین تاریخ پادشاهان ایران از نام وزندگی هنرمندان مزبور سخنی بمیان نیامده ولی فردوسی و ثعالبی و نویسنده‌گان دیگر ایرانی و عرب به تفصیل از آنها یاد کرده‌اند، گرچه گفته‌های فردوسی و ثعالبی پیچیده در لباس افسانه‌ها است ولی بکلی فاقد ریشه حقیقت نیست؛ اینك خلاصه ترجمه گفته ثعالبی :

«در مجالس خصوصی (خسر و پرویز) «سرکش» سر دسته نوازندگان و رامشگران بود. روزی بوی خبر رسید که جوانی از مرو بیایم تخت آمده و در تاختن چنك آرام و قرار از کف شنوندگان بوده است، بآهنگ دلپذیری همراه نوای چنك آواز می‌خواند و عزم آن دارد تاراهی بمجالس خصوصی دربار بیابد. «سرکش» کوشید تا بهر وسیله شده او را از این کار بازدارد. بابخشیدن بدره رز بدرباریان و درباریان مانع از ورود وی بکاخ پادشاهی شد. دوستان و مهمانان پادشاه رانیز با خواهش و تمنا از معرفی آوازخوان به شاهنشاه مانع آمد. در اینحال باربذ به خدعه داهیانة دست زد. باغبان باغی را که هر چند یکبار خسر و پرویز برای تفریح و باده گساری بدانجا میرفت بابخشش زر همراه خود ساخت و از وی اجازه گرفت در روزی که شاه بباغ می‌آید بالای درختی مشرف بر محل بزم شاهانه برود. در آن روز باربذ لباسی از حریر سبز بر تن کرده و چنگی بهمان رنگ بردست گرفت، از درخت سروی بالا رفت و در میان شاخ و برگها از دیده نهان گشت. وقتی که شاه جام می بردست گرفت باربذ چنك بصدا در آورد و بآهنگ روح بخش شروع بخواندن آواز «یزدان آفرید» پرداخت پرویز واله و حیران نام آوازخوان را پرسید و درباریان همه جا بدنبالش گشتند

ولی از پیدا کردنش عاجز ماندند، وقتی که پرویز جام دوم شراب بر لب برد. «باربذ» به همراه نوای چنگ نغمه دل‌نشینی که چون دولت پس از فقر سکر آور و لذت بخش بود، با آهنگ «پرتوفر حبش» خواند، پرویز شکفت. زده فریاد زد: «وه! چه آواز دل‌نشینی! ای کاش انسان سراپا گوش میشد.» یکبار دیگر فرمان داد تا صاحب صدارا بیابند ولی هر چه بیشتر گشتند کمتر یافتند. سرانجام پرویز خواست جام سوم سر کشد. «باربذ» با نوای شکوه آمیز چنگ و صدای گیرای خویش آهنگ «سبز اندرسبز» را خواندن گرفت و باین وسیله به مخفی گاه خود اشاره کرد. شاه دیگر طاقت نیاورد. از جای برخاست و گفت: «بی گفتگو خدا فرشته‌ای بر زمین فرستاده تا شادی مرا دوچندان سازد.» زبان باصرار و التماس گشود و از خواننده ناپیدا درخواست کرد تا خود را نشان دهد. آن‌گاه «باربذ» از درخت پائین آمد در برابر شاه بخاک افتاد، شاه بمهربانی او را از زمین بلند کرده و از داستان وی باز پرسید، از آن پس «باربذ» از نزدیکان شاه و سر دسته موسیقان دربار شد.

اما درباره پایان زندگی «باربذ» روایات مختلف است. ثعالبی معتقد است که سرکش و «باربذ» هر دو موجب رنگین شدن بساط شادی و شادمانی و انبساط خاطر خسرو بودند ولی «سرکش» که بر محبوبیت و برتری «باربذ» رشک می‌برد او را مسموم کرد. مرک «باربذ» مایه اندوه خاطر خسرو شد. وقتی از علت مرگ باخبر شد سرکش را احضار کرد و بوی گفت: «دوست داشتم که آواز ترا پس از آواز باربذ و آواز باربذ را بدنبال آواز تو بشنوم، اینک که نیمی از مایه شادیم را گرفتی مستوجب مرگی» سرکش پاسخ داد: «شهریارا من فقط نیمی از مایه شادی ترا تباه ساختم حال خود

میخواهی همه مایه شادی خویش را تباه سازی ؟ « شاه این سخن بشنید
و او را بخشید .

« گویا فردوسی از این سرانجام شوم بی خبر است چه در شاهنامه
« باربد » حتی پس از آنکه پرویز بدست فرزندش « شیرویه » زندانی میشود
زنده است و بارنگ پریده ودلی آکنده از اندوه بدرون خانه ای که خسرو
در آن زندانی است وارد شده و « مرثیه » ای که خود ساخته است میخواند
آنگاه انگشتان دست خویش را بریده بمنزل باز میگردد. آتش برافروخته
و تمام وسائل و آلات موسیقی خود را در آن میسوزاند (۱)



موسیقی ایرانیان: صفحات ۱۰۶-۱۰۷؛



☆(۱) «بین محققین مغرب و مستشرقین کمتر کسی است که راجع به موسیقی ایران تحقیقی بسزا کرده باشد. نمیدانم موسیقی ما را ناچیز انگاشته درخور مطالعه و تحقیق ندانسته اند و یا بسبب اندک بودن مدارك و دشواری پژوهش در آن، زیر بار این بررسی نرفته و شانه تهی کرده اند.

اگر هم چند نفری را بتوان نام برد، تنها بد کر نکته های تاریخی اکتفا کرده و بتجسس علمی نپرداخته اند.

«ادوارد برون» مستشرق انگلیسی از «نکیسا» نام می برد و از «باربد» جهرمی نواساز زبردست دربار «خسرو پرویز» و آهنگک معروف او که مرگ «شبدیز» را در نظر شاه جلوه گر ساخت سخن میراند. و از ۳۶۰ خسروانی که باربد برای مهمانی های روزانه شاه ساخته بود یاد میکنند، مانند «نخت اردشیر» نورو ززرگ، «سروشهی» روشن چراغ، زیر قیصران، هفت گنج و غیره.

«گریتمسن» مستشرق دانمارکی آهنگک معروف به «کنج باد آورد» را یاد آور میشود که باربد بافتخار دست یافتن سردار بزرگ ایران «شهر براز»

(۱) برای اسناد و مآخذ این مقاله رجوع فرمایند به «موسیقی

ایران در دوره ساسانی»، چاپ دانشگاه تهران.

فاتح مصر بکنجینه‌ای که امپراطور روم در کشتی‌ها نهاده و باد آنهارا بساحل مصر افکنده بوده ساخته است در جای دیگر از مقام طبقه موسیقی-دان نزد ساسانیها بیان کرده و مینویسد:

«برای افتتاح سدی در رودخانه» دجله «در آسیای صغیر موسیقی-دانان همدریف «ساتراپ» ها از جانب خسرو پرویز دعوت شده‌اند.»
 «و هم از «مزك» یاد میکنند و اهمیت و مقام موسیقی را در دین او شرح میدهد که چگونه آنها مانند یکی از نیروهای معنوی چهار گانه برابر خداوند جلوه گرمی سازد.

«ولی این موسیقی با این همه منزلت چگونه بوده و بر چه قوانینی استوار شده است، کسی از آن سخن نمیگوید.

«سیاحان و نویسندگان که بایران آمده و سفرنامه‌هایی نوشته‌اند. نیز هیچیک کوچکترین بررسی علمی در باره موسیقی مانده و تنها مشاهدات خود را نگاشته‌اند.

«شاردن» مینویسد: «موسیقی دانان دربار صفویه نه تنها ماهرترین خوانندگان و زبردست‌ترین نوازندگان بشمار میروند، بلکه بیشترشان از بهترین شعرای زمان هستند، خود شعر میگویند و خود میسرایند و مینوازند»، در جای دیگر اسبابهای موسیقی آن دوره را شرح داده و حتی بعضی از آهنگهای مارا بنوت در آورده است (۱) «رفائل دومانس» و «بانوژان دیولافوا» از نقاره خانه اصفهان و اجرای صبحگاه و شامگاه برابر قصر «عالی قاپو» (۲) سخن می‌رانند. «بی‌نادر» چگونه اجرای

۱ - ژان ژاک روسو یکی از آنها را در کتاب لغت موسیقی خود در نویس کرده است. (۲) صحیح «الی قاپو» است «ایوان لغات الترك». م

شامگاه را بوسیله نقاره چی هادر کرمانشاه شرح میدهد. «گفت کبینو» از سه هنرمند ایرانی «علی اکبر» نوازنده تار «خوشنواز» نوازنده کمانچه و «محمدحسن» نوازنده سنتور صحبت میدارد، آنها را میستاید و اخلاق و رفتار آنها را بیان میکند.

«در موسیقی عرب برعکس شماره محققین بمراتب بیشتر است. شاید سلطه سیاسی و نفوذ اروپائیهها بر ممالک عربی یا آسانی دسترسی بمنابع تحقیق بیشتر باعث تشویق و ترغیب آنان شده باشد. بهر حال تعجب در این است با اینکه بیشتر این دانشمندان پس از جستجوهای فراوان معترف شده اند که موسیقی عربی آنچه مورد تحقیقشان بوده است، از موسیقی ایران سرچشمه گرفته و در واقع پایه و اساس موسیقی عرب امروز همانا موسیقی ایران زمان ساسانیان است، کمتر از آنان بر آن شده اند دنباله تحقیقات خود را ناموسیقی مادامه داده و برای تکمیل مطالعاتشان هم شده باشد، موسیقی ایران را بررسی کنند. حتی دانشمندان ایرانی را مانند «ابوالفرج اصفهانی» و «محمدزکریای رازی» و «ابو نصر فارابی» و «ابوالحسن برمکی» و «ابوعلی سینا» «خواجه نصیر طوسی» «محمد خوارزمی» «صفی الدین ارموی» «محمد آملی» «قطب الدین شیرازی» «عبدالقادر مراغه‌ای» و دیگران که بیشتر تألیفاتشان را بسبب سلطه و نفوذ سیاسی و مذهب اعراب بزبان عربی نگاشته اند، در شماره مؤلفین عرب آورده اند و در مطالعاتی که برخی از مستشرقین در موسیقی ایران کرده اند بهیچوجه نامی از آنان برده نشده و عقاید و نظریاتشان از موسیقی ما دور گرفته شده و بحساب موسیقی عرب آمده است.

«جای بسی شگفتی و دل‌تنگی است، در دایرة المعارف کنسر و انور

پاریس فقیرترین تحقیق قسمتی است که در موسیقی ایران نگاشته شده است.
در این کتاب ۲۶۸ صفحه برای تحقیق در موسیقی عرب و ۱۲۰ صفحه
در موسیقی ترك به کار رفته است .

«در موسیقی ایران که پایه و اساس هر دوی آنهاست تنها ۱۸ صفحه
نوشته شده است که یکک صفحه و نیم آن برای ایران قدیم یعنی برای
مدت بیش از ده قرن اختصاص داده شده است .



موسیقی عرب از موسیقی ایران سرچشمه گرفته است

«مستشرقین از موسیقی پیش از اسلام مدار کی شایسته نیافته‌اند تا بطور وضوح معلوم دارند منشأ و اساس آن از کجا بوده است. بسیاری از مورخین غرب آغاز تمدن خود را بویژه در مورد هنرهای زیبا مانند ادبیات و موسیقی از بدو ظهور اسلام می‌پندارند و پیش از آنرا دوره جاهلیت نام می‌نهند، دوره ای که عربها بشکل قبایل چادر نشینی میزیسته و دارای هیچگونه آثار تمدن نبوده‌اند ولی بیشتر محققین مغرب این نظریه را باطل و ناوارد دانسته‌اند، میگویند مقصود از جاهلیت غفلت عربها در مذهب است و هنرهای زیبا بویژه نزد قبایل حجاز و یمن از مدتها پیش از اسلام ساخته و پرداخته شده بوده است، بعضی اصل و منشأ آهنگهای عربی را از عبریها و آشوریها و برخی از مصریها میدانند و عده‌ای نیز آنرا مستقل می‌پندارند. کلمان هوارت مینویسد: پیش از ظهور اسلام عربهای بادیه نشین شعر و موسیقی داشته‌اند ولی تشکیل و بسط آن بر ما مجهول است؛ شاید طرز حرکت شتر هنگام راه رفتن ساربانان قافله برای راندن و سرگرمی شترها می‌خواندند (۱)، زول روانه مینویسد بعدها شعر پیشرفت کرده و برای بیان تصویر معشوقه و شرح جدالها و جنگجویان

(۱) حدی. م.

بکار رفته است و بدون شك پیش از آنکه الخلیل در اثر شنیدن صدای پتکهای کارگران بر روی سندان توجه بوزن نموده و علم عروض را کشف کرده باشد عربها بدون قصد قواعد آن را در ساختن قطعات منظوم بکار می بردند، موسیقی هم همراه شعر پیش رفته و از آن عقب نمانده است ولی با اینکه بتوان فرض نمود شعر و موسیقی نزد عرب بادیه نشین باهم آغاز شده و رو بتکامل رفته است. در حالیکه از اشعار آن زمان قطعاتی در هجا مرثیه رجز و مفاخره و یا از تعلقات سبع در دست داریم و شعرای آن دوره را مانند عنتره و امر و القیس کم و بیش می شناسیم، کمترین نشانه ای از موسیقی آنها باقی نمانده است تا ما را بیافتن قوانین آن راهنمایی کند و آنچه از آهنگهای موسیقی عرب در دست داریم بلا شك بعد از اسلام ساخته و پرداخته شده است. ژول روانه چنین نتیجه می گیرد: عربها پیش از اسلام يك نوع موسیقی خاص داشته اند که برای سرودن اشعار بکار میبردند مانند آنچه هم اکنون نزد برخی از قبایل چادر نشین عرب یافت میشود که حدود آن از يك چهارم (ذوالاربع) و یا يك پنجم (ذوالخمس) تجاوز نمیکنند. جنس ساختمان و فورمول آن با موسیقی بعد از اسلام بکلی متفاوت است و برای استدلال بیان فارابی را بعنوان یکی از شواهد عرب نام میبرد و چنین توضیح میدهد :

«فارابی از مؤلفین قرن دهم میلادی اسبابهای موسیقی زمان خود را مانند عود و تنبور خراسان، تنبور شیراز، رباب مزمار دوائی و سرنا بطور دقیق تشریح نموده و انگشت گذاری آنها را با اعداد دقیقی نشان داده است بین این سازها تنها تنبور بغداد است که در دمشق مرسوم بوده، و پرده بندی آن بادیگر اسبابها متفاوت است. دو گامی بر روی آن نواخته میشود سوای گامهای دیگر است و پرده های آنرا فارابی دسائین جاهلیت و آهنگهای

حاصل از آنها را الحان جاهلیت نام نهاده است. اینك فاصله های تقریبی این دو گام :

$$\begin{array}{r} \frac{9}{8} \quad \frac{8}{7} \quad \frac{9}{8} \quad \frac{28}{27} \quad \frac{8}{7} \quad \frac{9}{8} \quad \frac{28}{27} \\ \frac{9}{8} \quad \frac{8}{7} \quad \frac{8}{7} \quad \frac{49}{48} \quad \frac{8}{7} \quad \frac{8}{7} \quad \frac{49}{48} \end{array}$$

ژول روانه می افزاید: دور نیست آنچه را فارابی بجاهلیت منسوب میدارد بقایای آهنگ های مذهبی باشد که بین اعراب پیش از اسلام متداول بوده است. اگر استدلال ژول روانه صحیح باشد باید چنین نتیجه گرفت که آنچه نزد فارابی خارج از جاهلیت بوده و معمولی بشمار میرفته دست کم از حیث گام و فواصل همان بوده است که در همه جای نقاط ایران بر روی سازهای گوناگون که فارابی نام می برد و بدان نقاط منسوب میکند نواخته میشده و پس از استیلای عرب بر ایران بعرستان سرایت کرده و با ذوق نواحی آنجا آمیخته و پرداخته شده است.

ژول روانه بطور صریح در جای دیگر اعتراف میکند که موسیقی عرب امروز همان است که در عصر فارابی موجود بوده و فواصل اصلیش پابرجا مانده و کوچکترین تغییر و تحولی که شایان ذکر باشد در آن رخ نداده است. «**کارل انجل**» دانشمند انگلیسی در کاتالک اسبابهای موسیقی متعلق بموزه سوئکنز نیکتون Southkensington چنین اظهار میکند: بنظر می آید ایرانیها از زمان های پیشین فاصله های کوچکتر از نیم پرده نیز در موسیقی خود بکار می بردند. هنگامی که اعراب بفتح ایران نائل آمدند ایرانیها بدرجه عالی تری از تمدن رسیده و هنرهای زیبای آنها بویژه موسیقیشان از عربها جلوتر و اسبابهای موسیقی آنها کاملتر بوده است. اعراب بزودی سازهای ایرانی را پذیرفتند و دستگاههای موسیقی

ایران را تقلید کردند و گامی که در قدیمتر کتابهای آنان دیده میشود همان دستگاه قدیمی گامهای ایرانست که در آن يك هنگام Octave دارای ۱۷ قسمت بوده است.

«دکتر هانری فارمر انگلیسی اصل موسیقی عرب و ایران را از سامی قدیم میداند که در موسیقی یونان نیز مؤثر بوده است و می پذیرد که نخستین اطلاع ما از گامهای عرب از فارابی است و بلاشك گامی را که فارابی برای تنبور بغداد ذکر میکند و با گامهایی که در سایر اسبابهای آن زمان نواخته میشد فرق بسیار دارد و همانست که در ایام قدیم جاهلیت عرب بر روی این اسباب نواخته می شده است، و می توان آن را پایه و اساس گامهای قدیم عرب شناخت چنانکه بکمان لاند پایه و اساس کام فیثاغورث نیز بوده است.

«بنا به استدلال فوق گامهایی که در سایر سازهای آن زمان نواخته میشد سوای گامی بوده است که بر روی تنبور بغداد معرفی شده و آهنگک های عربی امروز که بتصدیق محققین شرق و غرب پایه هایش بر گامهای فارابی و صفی الدین استوار است از مقامهایی که بر روی سازهای ایرانی فوق با گامهای فارابی و صفی الدین نواخته میشده است پدیدار گشته و نه با کام تنبور بغداد و این گامها برای موسیقی عرب آن روز اکتسابی بوده و بلاشك از ایران بآن دیار رفته است. در جای دیگر فارمر میگوید حدود گامهای موسیقی عرب پیش از اسلام از يك هنگام (ذوالکَل) متجاوز نبوده و تبدیل آن بگامهای دو هنگامی در نیمه دوم قرن اول هجری و تقلید از عود فارسی بوده است و این درست در همان تاریخ است که سعید بن مسجح پس از مراجعت از ایران با اصلاح و تشکیل موسیقی عرب پرداخته است هانری فارمر باقی ماندن نامهای فارسی زیر و بم را بر روی سیمهای اول و

چهارم عود عربی باین سبب میداند که این مسجع در اوائل قرن ششم میلادی پیش از فتح ایران بدست اعراب بدر بار ایران فرستاده شد تا در آنجا آواز و نواختن عود بیاموزد. نامبرده پس از مراجعت سیم اول عود را بسبک ایرانیها يك پرده و نیم پائین آورد و همچنین سیم چهارم آنرا يك پرده و نیم بالا برد و این دو سیم بنام بم و زیر بنامهای فارسی خود نامیده شدند. در صورتیکه دو سیم وسط بنام مثنی و مثلث باقی ماندند. باین ترتیب سیمهای عود عربی نیز مانند عود فارسی با فاصله چهارم درست فواصل را داشته شدند.

این موضوع بوسیله اکثر دانشمندان و محققین تأیید میشود در این صورت روشن است سبک نوینی را که این مسجع از موسیقی ایران کسب کرده و در عود عربی بکار برده است همان واداشت سیم ها با فاصله چهارم درست است که اساس گام دیاتنیک بزرگ را تشکیل میدهد و در ایران معمول بوده و سه چهار قرن بعد بوسیله فارابی تأیید گردیده است و این میرساند که ریشه گامهای امروز مشرق زمین را باید از موسیقی زمان ساسانیان دانست. همچنین دور نیست بلکه نزدیک بیقین است که عود عزیزترین سازهای عربی امروز از ایران بدیار عرب برده شده است. مسعودی مورخ عرب در کتاب مروج الذهب در شمار اسبابهای موسیقی که ایرانیان زمان ساسانیان می نواخته اند نخست عود را نام می برد و اظهار میدارد باین ساز نزد ایرانیها چنان کامل است که کوئی رابطه ای بین سیمهای آن و روح انسانی موجود است و هیچلانی که نوازنده در شنوندگان ایجاد میکند همانا بر گشت روح است بحالت طبیعی خود.

«شهر زوری صاحب تاریخ الحکما موسوم به نزهة الارواح در این باره

مینویسد: پس از توجه ایرانیها بدانش و حکمت در زمین شاهپور ذوالاکتاف ایشان آلت عجیبه عود را اختراع کردند که بر جمیع آلات موسیقی برتری دارد و کسیکه آنرا پیدا کرده از بیم آنکه مبادا او را بلهو و لعب و بطلالت منسوب کنند نام خویش را مخفی کرده و این چنین آلت در زمان بطلمیوس و نيقوماخس وجود داشته است زیرا ایشان در کتب خود آنهارا را ذکر نکرده اند این اسباب بوسیله اعراب باسپانیا برده شده و از آنجا بسایر ممالك اروپا نفوذ کرده است. کریستنسن در فصل نهم از کتاب ایران در زمان ساسانیان مینویسد: روایات موجود اختراع دستگاههای موسیقی ایران را بیاربد نسبت میدهد در واقع این مقامات پیش از باربد هم وجود داشته ولی ممکن است این استاد در آنها اصلاحات و تغییرانی وارد کرده باشد در هر حال بصورتی که در آمده است آنرا منبع عمده موسیقی عرب و ایران بعد از اسلام باید شمرد و میتوان گفت در ممالك اسلامی مشرق هنوز هم الحان باربد باقی است زیرا که شرفیان در این رشته از صنعت بسیار محافظه کارند.

گام طبیعی :

«ودیع صبرا در سאלه خود اختراع گام طبیعی را برعربها منسوب میکند ولی قرائن موجود محقق میدارد که این گام نخست در دست ایرانیها بوده است. لاند در این باره مینویسد: اسبابهای موسیقی دسته دار که فارابی تشریح نموده است سوای رباب همگی بوسیله نوار پرده بندی میشده اند، هر نوار را بنام فارسی آن دستان میخواندند و درست شبیه به پرده های گیتار است منتها در گیتار نوارهای فلزی بکار برده میشود و بوسیله سازنده آن روی دسته ساز کار گذاشته شده و جای آن غیر قابل تغییر است

ولی در اسبابهای فوق نوارها از قطعه‌های تار گرفته شده و توسط نوازنده جای آنها تنظیم می‌گردد. پس هر نوازنده باید بجای حقیقی هر نوار آشنائی کامل داشته باشد.

«دود که از جمله این اسبابها بشمار میرود پیش از عربها نزد ایرانیها معمول بوده است و چنانکه از نوشته‌های فارابی برمیآید پرده‌بندی آن نزد ایرانیها با گام دیاتنیک فیثاغورث مطابقت داشته است.

«پیش از بکار بردن این گام در این اسباب، ایرانی‌ها باروش مخصوصی آنرا پرده‌بندی می‌کردند. جای تأسف است که فارابی از چگونگی آن شرحی بیان نمیکند ولی دستوری بجا میدهد که از روی آن تا حدی بچگونگی پرده‌بندی این ساز در قدیم میتوان پی برد.

«از بیان فارابی در چگونگی ساختمان و جای‌دستان فرس و همچنین وسطای زلزل چنین برمیآید که هنرمندان آن دوره گمان می‌کردند با تقسیمات مساوی طولی روی سیم میتوان فاصله‌های موسیقی مساوی ایجاد نمود. چنانکه در شرح وسطای زلزل مینویسد: زلزل نوازنده زبردست عود برای خاتمه دادن بمشاجره نوازندگان در مورد آهنگهای قوی ولین وسطای میانه خود را درست در وسط فاصله طولی بین بنصر وسطای فرس قرار داد (بنصر انگشت سوم و معرف سوم بزرگ Tierce majeure و وسطای فرس انگشت دوم و معرف سوم کوچک Tierce Mineure است) اولی برای آهنگهای قوی و دومی در مورد آهنگهای لین بکار میرود البته تا زمانی که اینگونه پرده‌ها از خرك انتهای سیم دور گرفته شوند اشتباه عمل کم است ولی در فواحی نزدیک بخرك این قاعده غلط است. از طرف دیگر فارابی در فصل تنبور بغداد که در زمان جاهلیت یعنی پیش از

اسلام نزد عرب‌ها مرسوم بوده است مینویسد که دانك (Tetracorde) برابر
 ذوالاربع) نزد عرب‌ها به $\frac{7}{8}$ طول سیم منتهی میشده است (بجای $\frac{3}{4}$) و
 در فاصله $\frac{1}{8}$ از «انف» (مبدأ سیم) چهار صدا با طولهای مساوی روی سیم
 اختیار میشده است باین ترتیب: $\frac{7}{8} = \frac{40}{40}, \frac{39}{40}, \frac{38}{40}, \frac{37}{40}, \frac{36}{40}, \frac{35}{40}$ چنانکه
 از ساختمان دستان فرس هویدا است ایرانیها نیز این طریقه را در مورد بستن
 پرده‌های عود که پرده بندیش شبیه تنبور است (۱) بکار میبردند (۲) حال

۱ - فارابی در کتاب الموسیقی راجع به تنبور می‌نویسد: «پس از
 شرح عود با سبابهایی که بآن شباهت دارند، می‌پردازیم. نزدیکترین سازها
 بعد، تنبور است. چه در این اسباب نیز صداها بوسیله تقسیم بندی طول
 سیم بدست می‌آید، و از هر حیث بآن شباهت دارد.

۲ - فارابی در این باره می‌نویسد: «ایرانیها باروش خود پرده «وسطی»
 (می‌بمل) را در نیمه راه سیابه (ر) و بنصر (می) می‌بستند، و همچنین
 «مجنب سیابه» (ربمل) را در نیمه راه «انف» (ابتدای سیم) و «وسطی»...»
 اولی بفاصله $\frac{68}{81}$ و دومی بفاصله $\frac{149}{162}$ طول سیم واقع است. این وسطای فارسی

بفاصله «سوم کوچک» (Tierce mineure) طبیعی یعنی $\frac{5}{9}$ بیشتر نزدیک

است، و در کامهای عربها و ایرانیها پیوسته باقی مانده است. فارابی آنرا
 بنام قدیمی خود «وسطای فرس» می‌خواند. «لاند» عقیده دارد: روش تقسیم
 طولی فاصله‌ها بعدها بوسیله هنرمندان عرب نیز بکار برده شده است.
 چنانکه نوازنده زبردست «منصور بن جعفر» ملقب به «زلزل» که يك قرن
 ونیم پیش از فارابی میزیسته برای خاتمه دادن باختلاف نوازندگان درباره
 آهنگهای قوی و لین جرئت نموده، و وسطای خود را درست در نیمه راه
 وسطای فرس، و بنصر یعنی $\frac{22}{27}$ طول سیم قرارداد، و همچنین «مجنب سیابه»

را در نیمه راه این وسطی و انف یعنی بفاصله $\frac{44}{49}$ طول سیم...

اگر انتهای دانگیزا چنانکه از قدیم نزد ایرانیها موسوم بوده است سه چهارم طول سیم از خرك فرض كنیم و روش بالا را بكار بندیم این صداها بدست میآیند:

$$\frac{3}{4} = \frac{20}{20} \frac{19}{20} \frac{18}{20} \frac{17}{20} \frac{16}{20} \frac{15}{20}$$

$$\frac{1}{1} \frac{19}{20} \frac{9}{10} \frac{17}{20} \frac{4}{5} \frac{3}{4}$$

که چون پرده‌های اصلی را اختیار کنیم دانگ زیر حاصل میشود:

$$\frac{1}{1} \frac{9}{10} \frac{4}{5} \frac{3}{4}$$

دانگ فوق مشابه دانگ سالیناس Salinas سن Mersenne و دکارت

Descartes است ... فاصله‌های پی‌درپی دانگ فوق را حساب کنیم:

$$\frac{1}{1} \frac{9}{10} \frac{4}{5} \frac{3}{4}$$

$$\frac{9}{10} \frac{8}{9} \frac{15}{16} \text{ فاصله‌های طولی}$$

$$\frac{10}{9} \frac{9}{8} \frac{16}{15} \text{ فاصله‌های حقیقی}$$

«از تعویض دو پرده دانگ فوق کام طبیعی بدست میآید (۱) بنابراین
 سوای کام دیاتنیک فیثاغورث کامیکه بگام هارمینک بسیار نزدیک است
 نیز نزد ایرانیها موسوم بوده است و دور نیست که فارابی بلوری پرده‌بندی
 عود نزد ایرانیها آشنا بوده و باتمایلی که بگام فیثاغورث داشته است دو
 پرده دانگ فوق را جابجا نموده و چنانکه و دیع صبرا اشاره میکنند بگام
 هارمینک تبدیل کرده است تا پرده اول آن مانند کام فیثاغورث بزرگ
 و برابر (۱/۸) باشد. ولی آنچه مسلم است فارابی بقصد تشکیل کام هارمینک

به چنین اقدامی دست نزده است و حتی انتساب تشکیل دانگ گام هارمنیک بفارابی مسلم بنظر نمی رسد زیرا در نوشته هایش ذکری از چنین دانگ مخصوص نرفته است بلکه تنها بعنوان جمع منفصل و غیر متغیر با ابعاد نوع متصل ملایم ردیف زیر در آن دیده میشود:

$$\frac{9}{8}, \frac{9}{8}, \frac{10}{9}, \frac{16}{9}, \frac{10}{9}, \frac{16}{9}, \frac{9}{8}$$

« واضح است که ردیف بالا را نمیتوان گام هارمنیک پنداشت زیرا گام هارمنیک حقیقی باید با دانگ مرتب $\frac{9}{8}, \frac{10}{9}, \frac{16}{9}$ شروع گردد و نه با $\frac{9}{8}, \frac{9}{8}, \frac{10}{9}$. فارابی در ساختمان پرده بندی رباب از پرده كوچك $\frac{1}{4}$ نام میبرد در این باره می نویسد: گاهی در آن يك تار بکار میبرند و گاهی دو تار بیک ضخامت و گاهی دو تار با ضخامتهای مختلف بکار میبرند و در این هنگام ضخیم تر آنها به مثلث و دیگری به مثنی شبیه است. اغلب چهار تار بکار می برند که دو تار آنها با ضخامت مثنی و دو تار دیگر با ضخامت مثلث گرفته میشود در برخی موارد يك مثلث و دو مثنی بکار برده میشود ولی بهتر آنست که هر سیم بمضاعف باشد تا صداب بهتر تقویت شود.

« این اسباب پرده بندی ندارد و نوآرندگان در اثر عادت انگشتان خود را ببلدقت در مکان های صحیح روی تار می گذارند و بواسطه این مورد هیچگاه اشتباهی رخ نمیدهد.

« نخستین مکان روی تار جای سبابه است که در انتهای يك نهم طول تار از آن فاصله قرار دارد، بعد از آن جای انگشت وسطی است که در انتهای يك ششم طول تار قرار دارد. مکان سوم جای انگشت بنصر است، که در انتهای يك نهم طول تار واقع بین سبابه و مش است. چهارم در

انتهای يك دهم طول تار بین مکان بنصر و مشت واقع است...». در شکل زیر (۱) صداهاى موجود در رباب بصورتیكه فارابى تعیین میکند نموده شده و مطلق سیم دو فرض شده است: فاصله‌های متوالی این صداها از این قرار است:

$$\frac{9}{8} \quad \frac{16}{15} \quad \frac{135}{128} \quad \frac{10}{9}$$

«فارابى این طرز تنظیم صداها را در رباب سبك قدیم میخواند که بایر ده بندى عود تطبیق نمیکند و بهمین سبب این ساز توانائی همراهی کردن عود را ندارد زیرا عود با پرده‌های گام دیاننیک فیثاغورث تنظیم میشود. روشن است که این سبك قدیم از آن ایرانیها بوده است زیرا رباب بهمان اندازه که عود امار و زنزد عربها گرامی و متداول است نزد ایرانیهای قدیم رواج داشته است. بنابراین چنین نتیجه میشود که ایرانیها پرده كوچك $\frac{9}{8}$ و نیم پرده بزرگ $\frac{11}{8}$ را از زمانهای قدیم میشناختند و همچنین فاصله سوم بزرگ $(P = \frac{3}{2} - I)$ و سوم كوچك $(M = \frac{7}{4} - I)$ را که پایه و اساس گام طبیعى محسوب میشود. مجموع فاصله‌های رباب از حدود چهارم درست بمیزان يك نیم پرده افزون است. فارابى این نکته را متوجه بود و برای محدود ساختن آن بفاصله چهارم درست و یاپنجم درست دو پرده دیگر اضافه میکند: یکی در انتهای يك سوم طول آزاد تار که معرف پنجم درست میگرد و دیگری نزد يك نیمه راه بین P و A یعنی در انتهای يك چهارم طول آزاد تار. پس از این اصلاح فارابى فاصله‌های متوالی صداهاى رباب از این قرار است:

$$\frac{1}{1} \quad \frac{9}{8} \quad \frac{6}{5} \quad \frac{81}{64} \quad \frac{4}{3} \quad \frac{45}{32}$$

$$\frac{1}{1} \quad \frac{8}{5} \quad \frac{5}{4} \quad \frac{64}{32} \quad \frac{3}{2} \quad \frac{22}{11}$$

۹	۱۶	۱۳۵	۲۵۶	۴۳۵	۱۶
۸	۱۵	۱۲۸	۲۴۳	۱۲۸	۱۵

«فارابی بهمین اصلاح اکتفا نموده و هیچگاه در صدد تبدیل آن بردیف

($\frac{9}{8} \frac{10}{9} \frac{16}{15}$) که معرف دانگ کام هارمینک است بر نیامده است.

هارمنی :

«و دیع صبرا در رساله خود اشاره میکنند که در ۱۹۲۳ در تالار پللیل

(Salle Pleyel) پاریس کنفرانسی بریاست استاد آلفرد بر و نو Alfred Bruneau ایراد نموده است که عنوان آن بوسیله ژول بیندر Jules Bander اینگونه اعلام شده است :

«اثبات اینکه هارمنی پایه و اساس موسیقی مشرق است باعث تقویت آن خواهد شد. نخستین بار است که باین موضوع توجه میشود و نباید آنرا ناچیز انگاشت چه ممکن است سبب توسعه دامنۀ موسیقی ما گردد...». آنچه از عنوان سخنرانی فوق و بیان و دیع صبرا در بارۀ آن بر می آید، او خواسته است عکس قضیه فوق را ثابت کند یعنی موسیقی عرب را پایه و اساس هارمنی دانسته است و نه هارمنی را پایه و اساس موسیقی مشرق؛ زیرا بفارابی استناد میجوید و چنین آغاز سخن میکند نخستین بار توسط عربها از هارمنی بمعنی جدید کلمه سخن رفته است. فارابی از قرن دهم مینویسد: مقصود از اصطحاب اجتماع دو یا چند صدا است که باهم نواخته شوند و منظور از موالفه ترکیب صداها است بترتیبی که بگوش میرسند و کمال اصطحاب و کمال موالفه بسته بنسبت هائی است که صداها بین هم دارند بجای کمال کلمه خوش صدائی Consonance تعبیر کنیم آنگاه از کمال- اصطحاب مفهوم خوش صدائی هارمنی Cosonance Harmonique

بین فاصله‌های يك سازش Accord و از کمال الموالفه مفهوم خوش صدائی ملدی Consonance mélodique بین يك درجه و درجه دیگر کام درك میشود و دو قرن بعد از فارابی صفی‌الدین نیز موضوع خوش صدای ملدی را در میان نهاده است آنجا که مینویسد: صداهائی یافت میشوند که چون پی در پی نواخته شوند بگوش موافق آیند و چون باهم نواخته شوند ناموافق باشند... سه قرن بعد محمد بن عبدالحمید لازقی در کتاب فتحیه فواصل موسیقی را بدینگونه تقسیم بندی میکند: فواصل خوش صدا بر دو نوع اند: نوع اول اینها هستند:

$$\frac{243}{256} \quad \frac{15}{16} \quad \frac{9}{10} \quad \frac{8}{9}$$

یعنی پرده بزرگ، پرده کوچک، نیم پرده بزرگ یا آپتوم Apotome و نیم پرده کوچک یا لیمما Limal که اگر صداهای معرفشان دوبردویی در پی نواخته شوند خوش صدایشانیده میشوند و اگر باهم زده شوند بد صدای نوع دوم اینها هستند:

$$\frac{5}{6} \quad \frac{4}{5} \quad \frac{3}{4} \quad \frac{2}{3}$$

یعنی پنجم درست چهارم درست سوم بزرگ و سوم کوچک که چون صداهای معرفشان دوبردو نواخته شوند پیوسته خوش صدایشانیده میشوند چه پی در پی و چه باهم ... «

«منظور از آنچه در زیر میاید این نیست که از قدر و منزلت عطا المعون سخن رانی و دیع صبر ادرباره هارمنی بمعنی خوش صدایی کلمه نزد دانشمندان فوق چیزی کاسته شود، بلکه مقصود نگارنده این است که نظر اهل فن را بدونکته زیر متوجه سازد:

۱- هارمنی بمعنی جدید کلمه از قرن سیزدهم یعنی سه قرن بعد زافارابی آغاز و پی ریزی شده است.

۲- هارمنی بمعنی خوش صدائی دویاچند صدا از قرن پنجم میلادی یعنی پنج قرن پیش از فافارابی اظهار شده است.

» هانری پرونیئر Henri Prunière موسیقی شناس عصر حاضر در فصل مربوط به اختراع چند صدائی Polyphonie در کتاب تاریخ جدید موسیقی خود که در ۱۹۳۴ منتشر ساخته می نویسد :

» چند صدائی علمی قرن دوازدهم را که موسیقی غربی امروز از آن شکفته شده است نباید با چند صدائی نارس قرون وسطی اشتباه نمود. چه این نوع چند صدائی تازه نداشت و از قدیم باشکال نزدیک بهم اجرا میشده است. چنین بنظر میرسد که یونانیها یک نوع دو صدائی کنترپوان Contrepoint مخصوص داشته اند که در آن نغمه اصلی با صداهای چهارم quart پنجم quinte و هفتم پائین Octave inferieure همراهی میشده است و همچنین همراهی با سوم Tierce و ششم Sixte معمول بوده است و سازی که نزد آنها آنلوس Anlos نام داشته است یک نوع اسباب بادی بوده که دلولوله داشته است. یکی از لوله ها آهنگ اصلی را مینواخته و دیگری آنرا همراهی میکرده است (۱) همچنین در قرون وسطی سازهایی موجود بوده است که قابلیت اجرای دویاچند صدا در آن واحد داشته اند از آن جمله بوده است نوعی ازار که آبجی و ارک بادی که اولی نزد اهالی لاتین و بیزانس و دومی در کلیساهای قرن نهم معمول بوده است. در این ارکها دو صدا در

(۱) این اسباب هنوز هم بین چوپانسان ایرانی در بسیاری از دهات

مرسوم است.

يك آن ایجاد میشده است (۱). در مشرق زمین نیز نوازندگان از زمانهای قدیم مایل باختلاط نغمه بایک نوع هارمنی ابتدائی بوده اند و در روی يك اسباب برای این منظور دوانگشت را روی دوتار در آن واحد بکار میبردند. **صفی الدین** در این باره مینویسد :

«قدما صداها را بوسیله پرده های عود میشناختند و گاهی آنها را باهم مخلوط میکردند و این اختلاط را اثر کیب انگشتان مینامیدند چنانکه میگفتند «سبابه فی الوسطی» انگشت اول در انگشت دوم و یا «سبابه فی البنصر» انگشت اول در انگشت سوم...»

در موسیقی علمی بکار بردن صداها و مخلوط از زمانهای قدیم در کلیساهای گل Gaules رسم بوده است و حتی دکتر «پتروا کتر» Dr Peter Wagner معتقد است که آواز «دو صدائی» از قرن هفتم در بیزانس و روم معمول شده است. در اواسط قرن نهم صاحب کتاب «موزیکا آنکیر یادیس» Musica Eenchiriadis پایه های هارمنی یعنی اورگانم Organum را بطور وضوح تشریح میکند که از همراهی کردن آواز اصلی بوسیله آواز دیگری ایجاد میشود. آواز بالا نغمه مذهبی را میخواند و آواز دوم که معمولاً بوسیله يك اسباب موسیقی اجرا میشود اولین نت را با آواز اصلی هم صدا Unisson آغاز نموده و بطرز دیاتینیک

۱- در ایران زمان ساسانیان نیز اسبابهایی مانند «هارپ» و «سنتور» معمول بوده است، که در اثر خاصیت رزونانس résonance هنگام اجرای نغمه موسیقی در آنها، یکنوع هارمنی خفیفی شنیده میشود. همچنین بوده اند «کروث» krwth و شیفوان Chifoine در ممالک دیگر. این اسبابها که فکر ایجاد هارمنی بمعنی اختلاط صداها را ایجاد میکردند، از زمانهای بسیار قدیم در بیشتر ممالک متمدن مرسوم بوده اند.

تافاصله چهارم از آن دور میشود. آنگاه در این فاصله آنرا همراهی نموده و دوباره در انتهای نغمه صدای اصلی باز میگردد.

«همین نوع ارگانم است که کم کم رو بتکامل رفته و تا قرن یازدهم به «حرکت معکوس» *Mouvement Contraire* بدل میشود و پایه و اساس «کنترپوان» *Contrepoint* را که خود مقدمه هارمنی علمی است تشکیل میدهد و بیشتر در کلیساهای مغرب بوده است. همچنین در کتاب نامبرده قوانین ارگانم دیگری از جمله چهارم و پنجم و هنگام موازی نیز ذکر میشود.

پس هارمنی بمعنی جدید کلمه از قرن سیزدهم آغاز میگردد یعنی سه قرن بعد از فارابی. در حقیقت «چند صدائی» علمی نخست بوسیله «پروتین» *Pérotin* مؤسس سبکی بنام «آر. آمینکا» *L'Art antique* شروع میشود و بعد بوسیله «کیوم - دوماشوت» *Guillaume de Machaut* مؤسس مکتب «آر - نوا» *L'Art nova* کامل گشته و پایه های هارمنی علمی جدید را میسازد.

«پروتین نخستین کسی است که قطعات «چهار صدائی» با قوانین علمی «کنترپوان» نوشته است ولی اگر از کلمه هارمنی «خوش صدائی» دو یا چند صدا در نظر باشد مدتها پیش از فارابی از آن سخن رفته است. «لوسین شوالیه» (*Lucien Chevalier*) در این مورد مینویسد: «تمام دوره بعد از یونان بمعنی موسیقی مذهبی قرون اولیه بطور یقین «یک صدائی» بوده است و تنها قرن ششم است که نشانه های گامی از وجود یک تنوع «چند صدائی» ابتدائی بدست میدهد. «کوسماکر» *Coussmaker* در کتاب مشهور خود «تاریخ هارمنی در قرون وسطی»

بعنوان قدیمی ترین مدرک تاریخی از هارمونی قسمتی از نوشته «ایزید - وردوسویل» *Lsidore de - Seville* را ذکر میکند. این نویسنده «موسیقی هارمونی» را «خوش صدائی» چند صدا که باهم نواخته شوند تعریف میکند. همچنین به «اورلین دورنومه» *Aurelien de Renomé* اشاره میکند که مانند «ایزیدور» موسیقی را سه نوع «هارمونی دار» «ضرب دار» و «مرتب» تقسیم بندی نموده و راجع به موسیقی «هارمونی دار» چنین میگوید: «در موسیقی هارمونی دار صداها را چنان ترتیب میدهند که چون باهم نواخته شوند در حکم صدای واحد گردند» «ایزیدور دوسویل» فاصله های موسیقی را بدو دسته «خوش صدا» *Symphonie* و «بدصدا» *Diaphonie* تقسیم میکند. دسته اول را از حیث درجه خوش صدائیشان باین ترتیب منظم میسازد.

«هنگام، چهارم، هنگام و پنجم و «هنگام مضاعف» *Double Octaev* در صورتیکه «کاسیدر» *Cassidore* از قرن پنجم و برخی دیگر از نظری دانان قرون وسطی پیروی از دانشمندان ترتیب زیر را می پذیرند:

«چهارم، پنجم، هنگام، هنگام و چهارم، هنگام و پنجم و هنگام مضاعف». «ایزیدور» از ترکیب خوش صداها خوش صداهای دیگری بدست میآورد. چنانکه از ترکیب پنجم و چهارم با هنگام خوش صدای جدیدی بدست میدهد.

«اوژن اسکات» *Eugène Scat* که در اوایل قرن نهم میزبسته

است موسیقی هارمونی دار را اینگونه تشریح می کند:

«آواز هارمونی دار از کمیات و کیفیات گوناگون پدیدار میشود

هنگامیکه دو صدای هارمنی دارای دربی و جداگانه بشنوند اختلاف زیر و بمی آنها نمایان و شدید است ولی وقتی باقوانین معین ترکیب شده و با هم نواخته شوند اختلافشان نمود نکرده و بگوش خوش آیند می‌شوند ...»

«با این مختصر محقق میشود که اختراع هارمنی بمعنی قدیمی کلمه از قرن پنجم یعنی در حدود ۵۰۰ سال پیش از فارابی آغاز شده است در صورتیکه هارمنی بمعنی جدید کلمه از قرن سیزدهم یعنی ۳۰۰ سال بعد از فارابی ایجاد گشته است. گمان میرود فارابی فیلسوف بزرگ زمان خود کتابهای متقدمین یونانی و رومی را دیده و بعقاید آنها آشنا گشته است. و ناچار در کتاب خود کم و بیش از آنها سخن رانده است.

«اگر خواسته باشیم از نظر هارمنی اشتراکی بین موسیقی مشرق و مغرب نیابیم، باید آنها در ریشه‌های «آواز گرج-گورین» و *Le chant Grégorien* جستجو کنیم. «هانر پرونیور» در این باره مینویسد: «آنتی فنیک *Le chant Antiphonique* که در آن خوانندگان کلیسا بدو دسته تقسیم شده و بتناوب آیه‌های مقدس را جواب و سؤال می‌کردند و در قرون اولیه در شرق و غرب بسط فراوان یافته است، منشأ این سبک از مشرق زمین است و گمان میرود از «ادس» در ایران قدیم برخاسته و در قرن چهارم از راه سوریه به بیزانس رسیده باشد (۱) همین روش آوازخوانی است که در مغرب زمین رو به تکامل رفته و با آواز چند-

۱ - این نوع آوازخوانی هنوز هم در بعضی از نقاط ایران در اجراء مراسم مذهبی «سینه زنی» دیده میشود، و دور نیست که از قدیم در مراسم مذهبی ایرانیان زردشتی معمول بوده، و بعد ها وارد اسلام شده است.

صدائی که پایه های هارمونی جدید را تشکیل میدهد، مبدل گشته است.

مقامات

«در سال ۱۹۳۲ در مصر کنگره موسیقی عرب بریاست محمد حلمی پاشا وزیر فرهنگ آن کشور و عضویت دانشمندان و موسیقی دانان ممالک عرب تشکیل گردید. از موسیقی شناسان و محققین ممالک اروپا مانند «گلانجت» R.P. Gollengettes و «بارون کار آدورد» M.H. G. Farmer و Baron Cara de Vaux و «ارلنکر» R.D. Erlanger و دیگران برای شرکت در کنگره دعوت بعمل آمد. «دبغ صبرا» نیز رئیس هیئت نمایندگان لبنان را عهده دار بود، مقصود این کنگره بزرگ مطالعه عمیق کلیه امور مربوط به موسیقی عرب از نظر تاریخی، فنی، علمی و بویژه آموزشی بود. هفت اشورا برای غور در مسائل مختلف تشکیل گردید، باین ترتیب:

- ۱ - شورای مسائل عمومی.
- ۲ - شورای «مقامات و ایقاع» (آهنک ها و وزن) و تألیف.
- ۳ - شورای گام.
- ۴ - شورای آلات موسیقی.
- ۵ - شورای نت نویسی.
- ۶ - شورای تعلیم موسیقی.
- ۷ - شورای تاریخ موسیقی.

یکی از وظائف شورای مقامات و ایقاع و تألیف جمع آوری و تنظیم آهنگهای موجود در مصر و سایر ممالک عرب و همچنین تعیین اجناس هر يك بود.

پس از ۱۸ جلسه مباحثات طولانی شورای مقامات و ایقاع بنتایج زیر رسید :

۱ - ۵۲ مقام در مصر معمول است واسامی آنها از این قرارند :

یگانه ، فرحزرا ، شت عشیران ، حسینی عشیران ، عجم عشیران ، شوق افزا . طرز جدید . عراق ، راحه‌الارواح ، دلکش خاوران ، فرح‌ناک . بسته‌نگار ، اوج ، راست ، سوزناک ، ماهور ، حجازکار ، سازگار ، شورک ، نه‌اوند ، کردیللی حجازکار ، نواثر ، نکریر ، پسندیده ، طرز نوین ، رهاوی . نه‌اوند کبیر ، زنگوله ، کردان مصری . نه‌اوند مصری . مشهور به سنبله نه‌اوند ، دلنشین ، بیاتی ، صبا ، عشاق مصری ، قرچغار ، حجاز ، اصفهان ، حسینی ، محیر ، عجم ، باباطاهر ، عرضبار . شهنواز ، بوسلیک صبا ، بوسلیک ، کردی ، حسینی کله‌نزار ، سه گاه ، هزام ، مستعار ، مایه چهار گاه .

۲ - مقامهای معموله در سوریه و لبنان همان مقام های مصری هستند . تنها «عشاق مصری» تغییر نام داده و «حسینی بوسلیک» خوانده میشود .

۳ - ۱۸ مقام در مراکش و تونس معمول است که ۱۷ تای آنها در بین مقامهای مصری یافت میشود ولی یکی از آنها بنام «طبع عراق عجم» در مصر معمول نیست .

۴ - ۳۷ مقام در جزیره العرب و عراق معمول است که ۱۵ تای آنها در بین مقامهای مصری یافت میشوند و ۲۲ دیگر در مصر وجود ندارد . اینک نامهای این ۲۲ مقام :

جبوری ، دشتی ، منصوری ، سعیدی ، برقع ، ابراهیمی و المقابل

کلکلی ، شوشتری ، عربیون عجم ، الحیدیدی ، حجب-از شی-طانی ،
العکبری ، محمودی ، عربیونی ، افشار کلکلی ، نهفت العرب ، زمزمی ،
رمل ، الماء رفاء ، شاورک ، صباهمایون ، نادى ، زرافکند .

« جناب حاج مخبر السلطنه مهدیقلی هدایت دانشمند و موسیقی-
شناس عصر حاضر بکمک مرحوم دکتر مهدیخان منتظم الحکما که در
دوره خود از مشاهیر نوازندگان سه تار بوده و بردیف کامل آوازه های
ایرانی آشنائی کامل داشته است ، مدت هفت سال بجمع آوری و تنظیم و
نوشتن آهنگهای موجود در دست اساتید آندره مانند شهنازی و میرزا
عبدالله و دینگران پرداخته و کتابی کامل تهیه نموده اند ، دواسخه از آن
را یکی با « خط ابجدی » که خود برای موسیقی شرقی بسپک قدما
ترتیب داده اند ، و دیگری را با خط بین المللی موسیقی نوشته اند نزد خود
دارند و یک نسخه را که با خط بین المللی نوشته اند بهنرستان موسیقی
هدیه کرده اند که مورد استفاده اهل فن قرار گیرد .

« در این کتاب آوازه های ایرانی بهفت دستگاه تقسیم میشود و هر
دستگاه دارای گوشه هائیکست که با مقامهای موسیقی عرب مطابقت دارد
اینک نام هر دستگاه با مقامهای آن :

۱ - ماهور : در آمد ، کراغلی ، داد ، خسروانی ، دلکش خاوران ،
طرب انگیز ، طوسی ، آذربایجانی ، فیلی ، زیرافکند ، ماهور صغیر
ابول ، حصار ماهور ، نیریز ، شکسته ، نهیب ، عراق ، محیر ، آشور یا
آشور آورند ، زنگوله ، سرش ، اصفهانک ، راک هندی ، صغیر ، نغمه ،
راک عبدالله ، ساقی نامه ، صوفی نامه ، پروانه ، بسته نگار ، حربی ،
شهر آشوب ، خوارزمشاهی ، تسلسل .

۲- راست پنجگاه: زنگوله صغیر، زنگوله کبیر، نغمه، خسروانی، روح افزا، نیریز، پنجگاه، سپهر، عشاق، نوروز عجم، بحر نور، قرچه، مبرقع، نهیب، عراق، محیر، آشور، اصفهانک، بسته نگار، حزین طرز، ابوالچپ، راوندی، لیلی و مجنون، نوروز عرب، نوروز صبا، نوروز خارا، نفیر و فرنگک، ماوراءالنهر، راک عبداللہ، شهر آشوب، حربی.

۳- چهار گاه: در آمد، بدر، پیش زنگوله، زنگوله، نغمه، زابل، بسته نگار، مویه، حصار، پس حصار، معربد، مخالف، مقلوب، دو بیتی، کرشمه، حزین، حزان، حدی، پهلوی، رجز، ارجوره، منصوری، شهر آشوب، حاشیه الزگی.

۴- شور: آواز، نغمه، زیر کش سلمک، گلریز، صفا، چهار مضراب، ابوعطا، بزرگ، دوبیتی، خارا، قجر، حزین، ملانازی، شهناز، قرچه، رهاوی، دستان عرب، سیخی، حجاز، بسته نگار، بغدادی، چهار پاره، برگردان، افشار، رهاب، مسیحی، رهاوی، حسینی، نهیب، عراق، نهفت، شکسته، جامه داران، قرائی، مثنوی، پیچ، شاه ختائی، اوج، غم انگیز، عقده گشا، سملی، کوچه باغی، شاپورک، ضرب اصول، نیشابور، گریلی، دشتی، گیلکی، گبری، بیات کرد، بیدکانی، حاجیانی، سرنج، چوپانی، دشتستانی، آذربایجانی، بیات کرد، خسروانی، قطار، روح الاروح، مهربانی، سرورالملکی.

۵- سه گاه: در آمد، آواز، نغمه، زنگ شتر - زابل، بسته نگار، آواز مویه، حصار، زنگوله، حزان، پس حصار، معربد، مخالف، حاجی حسنی، مقلوب، دوبیتی، حزین، دلگشا، رهاوی، مسیحی،

ناقوس؛ تخت طاقدیس، شاه ختائی، مداین، نهاوند.

۶- همایون: موالیان، چکاوک، بیداد، نی داود، باوی، ابوالچپ،
راوندی، موره، لیلی و مجنون، گوشه طرز، نوروز عرب، نوروز صبا،
نوروز خارا، نفیر و فرنگک، شوشتری، میگلی، بختیاری، دلنواز، غزال،
موالف، دناسری، جامه داران، فرح، شهر آشوب، پروانه، بیات اصفهان،
بیات راجع، سوزو گداز، جوابه، راز و نیاز، چهار مضراب، مثنوی،
فرح انگیز.

۷- نوا: کردانیه، نغمه، بیات راجع، حزین، مویه، عشاق،
نهفت، گوشت، شیران، نیشابورک، خجسته، مجلسی، ملک حسینی،
بوسلیک، نیریز، نستوری.

(شش مقام سروش، بدر، چوپانی، مداین، مثنوی پیچ و
دشمنستانی، که در کتاب حاج مخبر السلطنه دیده نمیشود ولی در کتاب
آواز آقای علینقی وزیری موجود است بمقامهای فوق افزوده شده
است).

«مقامهاییکه در هفت دستگاه ذکرشان رفت آنهایی هستند که
امروز در دست استادان ایرانی موجود است و بیشترشان بقایای آهنگهای
قدیم ایران است. آنچه مسلم است در قدیم آهنگهای بسیاری موجود
بوده است که نام اکثرشان را در خمسه نظامی، شاهنامه فردوسی و دیوان-
های سایر شعرای ایران و عرب میتوان یافت ولی امروزه از دست رفته
و یا تغییر نام داده اند.

«از مقایسه بین مقامهای معمول در ایران با مقامهای مرسوم در

ممالک عرب نکته های زیر روشن میشود:

«نام‌سی مقام از ۵۲ مقام معمول در مصر و سوریه و لبنان بین مقام-

های معمول در ایران نیز دیده می‌شود از این قرار :

عجم عشیران (عشیران) ، عراق ، راحه‌الارواح (روح‌الارواح) ،
دلکش خاوران (خاوران) ، بسته نگار، اوج ، راست ، ماهور ، شورک
(شور) ، نکریز (نیریز) ، فرح‌فزا (فرح‌انگیز) ، طرز جدید (طرز) ،
رهاوی ، صبا ، عشاق ، حجاز ، اصفهان ، حسینی ، محیر ، عجم (نوروز
عجم) ، شهناز ، بوسلیک ، سه گاه ، چهار گاه ، کردی (بیات کرد) ،
زنکوله ، قجفار (قجر) ، حزام ، (حزان) ، مایه (مویه) نهاوند.

۲ - دوازده مقام دیگر از مقام‌های معمول در مصر نام‌های فارسی

دارند و یا از مشتقات فارسی هستند از این قرار :

یکاه (یک گاه) ، شوق افزا ، فرحناک ، سازگار ، پسندیده ، سنبله
نهاوند ، دلنشین ، حسینی کلم‌ذار ، نهاوند کبیر ، بابا طاهر ، سوزناک ،
طرز نوین.

«ترکیبات فارسی بالا می‌رساند که ریشه مقام‌های فوق از آهنگ‌های

قدیمی ایران است .

۳ - از ۱۲ مقام معمول در عراق که در مصر استعمالی ندارند نام ۹

مقام در آهنگ‌های ایران دیده می‌شوند از این قرار :

دشتی ، منصوری ، سعید برقع (مبرقع) ، شوشتری ، افشار ، نهفت ،
شاورک (نیشابورک) ، صبا همایون ، زرافکنند (زیر افکنند) .

۴ - از ۱۵ مقام معمول در عراق که در مصر نیز معمولند نام هشت

مقام در آهنگ‌های ایران دیده می‌شود :

بیاتی ، حجاز ، بوسلیک ، بسته نگار ، صبا ، عجم عشیران

(عشیران) حسینی، مثنوی.

۵ - از ۱۷ مقام معمول در مراکش و تونس که در مصر نیز معمولند
نام ۱۰ مقام در آهنگهای ایرانی دیده میشود از اینقرار:
راست، چهارگاه، ماهور، عراق، حجاز، اصفهان، حسینی، بیانی،
سه گاه، عشیران.

«شایان دقت است نام «طبع عراق عجم» آهنگی که در مراکش
و تونس معمول ولی در مصر خوانده نمیشود، میرساند که این مقام بعراق
عجم یعنی ایران منسوب شده و دور دست نیست که ریشه آن از آن
ایران باشد.

«چنانکه از این مقایسه روشن میشود بیشتر مقامهای معمول در
ممالك عربی امروز در گوشه های آوازه های ایرانی دیده میشود و همین
امر ریشه و اساس و پایه بودن موسیقی ما را میرساند. تجزیه و تحلیل
عمیق تری در باره مقامهای ایران و عرب نشان خواهد داد آنچه از مقامهای
عربی که نامشان در دستکاههای مادیده نمیشود در اصل ایرانی بوده و
تغییر نام داده اند.

«آنچه بیشتر جلب توجه میکند اینست بین یازده مقامی که ودیع
صبرا بعنوان نمونه های کامل از گام هارمونیک نام میبرد تنها مقام اصفهان
است که بین ۵۲ مقام معموله در مصر و سوریه و لبنان دیده میشود، و همچنین
زیرا فکند که بین مقامهای معموله در عراق نیز دیده میشود. در صورتیکه
نام هفت تای آنها در مقامهای ایران موجود است، از اینقرار:

کردانیه، زیرا فکند، بزرگ، اصفهان، غزال (غزال)، فرح، سلمک
مقام اصفهان نیز خود آهنگی است منسوب با اصفهان یکی از ایالت-

های بزرگ ایران و زیر افکند کلمه ایست فارسی و مقام آن بدون تردید ریشه ایرانی دارد.

۴ - چگونگی نفوذ موسیقی ایران در عرب :

« ابن خلدون » راجع بچگونگی سرایت موسیقی ایران در عرب چنین مینویسد : عربها پیش از اسلام قبل از اینکه بموسیقی و سایر هنرهای زیبا آشنائی پیدا کنند در شعر و ساختن قطعات منظوم دست داشتند و هنگامی که هنوز چادر نشین بوده و از این سو بآن سو کوچ میکردند ، موسیقیشان محدود با آوازهائی بوده است که برای تهییج و راهنمایی شتر بکار میبردند ، بعدها که شهرنشینی گزیده و اسلام اختیار کردند ، آنچه را از عادات و رسومشان که برخلاف دستورات قرآن بوده ترك گفتند و آنچه مطابق آن و ممدوح بوده است نگاهداری کردند چون قرائت قرآن با صوت نیکو ، پسندیده و مستحب بوده است . آوازه های بومیشان را برای خواندن آن بکار بردند . بعدها که بسایر ممالك دست یافتند و هنرهای زیبا بویژه موسیقی را در نهایت کمال در ایران و یونان مشاهده کردند ذوقشان تحریک شده و ظرافت طبع در آنها ایجاد گشت تا آنجا که موسیقی دانان ممالك دیگر را جلب و تشویق نمودند و بزودی بین آنها خوانندگانی نظیر خوانندگان ایرانی تربیت گشت از آن جمله اند : « نشیط » که اصل او ایرانی بوده است و « سائب خاثر » از اهل مدینه فرزند يك اسیر ایرانی و استاد « عبدالله بن جعفر » از نجبای بنی هاشم بوده است . در این عصر است که عربها ذوق ایرانی را پذیرفته و در موسیقی خود بکار برده اند . بعدها هنرمندانی مانند « ابن سریج » آنرا روبره تکامل بردند تا در زمان خلفای عباسی بوسیله « ابراهیم موصلی » و پسرش « اسحق » ونوایش « حماد » بدرجه کمال رسید.

بغداد از این پس مرکز موسیقی عالی محسوب و آهنگهای ساخته‌استادان فوق باشکالی که امروز هم می‌شنویم در آن پرورش یافته‌است.

از فهرست موسیقی دانان عرب که «ژول روانه» از کتابهای «مروج-الذهب» مسعودی «آغانی» ابوالفرج اصفهانی و «الف لیل» استنتاج نموده‌است، نام هنرمندانی را که باعث نفوذ و ترویج موسیقی ایران در عرب گشته‌اند میتوان بدست آورد. اینک چند نفر:

۱- «عیسی بن عبدالله» معروف به «طویس» (۵۰-۱۲۳ هجری) غلام «آروی» مادر خلیفه سوم «عثمان بن عفان» و آزاد شده «بنی مخزوم» قریشی است. از کودکی با ایران ایرانی آمیزش داشته و باز مزه‌های آنها خو گرفته و آهنگهای آنها را بدرجه کمال تقلید میکرده‌است، در جوانی نواختن تنبور آموخته و نخستین کسی است که آهنگهایی بامیزانهای منظم ساخته و در مدینه خوانده و نواخته‌است. شاگردان بسیار داشته و پیشقدم اصلاح موسیقی عرب بشمار میرود.

۲- «سائب خاثر» فرزند یک اسیر ایرانی و غلامی از «بنی لیث» است. مدتها بدون همراهی ساز میخوانده و برای نگاهداری ضرب، با چوبی بر روی زمین می‌نواخته‌است. بعدها نواختن عود آموخته و صاحب آغانی اورا نخستین کسی میداند که همراهی آواز را با ساز در موسیقی عرب معمول نموده. آهنگهایی را که «نشیط» ایرانی برای او خوانده در او تأثیر زیاد کرده و از روی آنها سائب نخستین آهنگ عرب را بنام «ثقیل» باقواعد صحیح و میزان ملایم ابداع نموده‌است. نزد معاویه اول بار یافته و مورد لطف او قرار گرفته‌است.

۳- «ابو عثمان سعید بن مسجح» غلام مکی با کارگران ایرانی که

«عبدالله بن زبیر» برای ترمیم خانه‌های کعبه از عراق خواسته بود آمیزش داشته و آهنگهای آنانرا شنیده و پسندیده است. چون بسبب لیسافت ضعتیش آزاد میگردد مسافرتی بایران نموده و نواختن اسبابهای گوناگون می‌آموزد و موسیقی ایران را بخوبی فرا میگیرد آنکاه به حجاز برگشته و گامهای عرب را بسبک ایرانیها ترتیب میدهد. «اسحق بن ابراهیم موصلی» موسیقیدان نامی دربار خلفای عباسی که در اوائل قرن سوم هجری میزیسته درباره ابن مسجیح میگوید: «اونخستین کسی است که موسیقی عرب را آنچنان که امروز معمول است بمکه آورد..» همچنین «علی بن هشام» موسیقیدان بزرگ هم عصر اسحق درباره ابن مسجیح اظهار میکند: «اونخستین کسی است که موسیقی عرب را بسبک ایرانیها خوانده و معمول نمود...» صاحب اغانی او را مبدع و مبتکر آهنگهای عربی بعد از اسلام دانسته و میگوید: هم‌اوست که موسیقی ایران را در عرب وارد نمود.. این هنرمند در سال ۱۰۱ هجری در عهد سلطنت «ولید اول» وفات یافته است.

۴- «مسلم بن محرز» فرزند یک اسیر ایرانی و آزاد شده خانواده ابوالخطاب است. نزد ابن مسجیح درس گرفته و مانند استاد خود بایران مسافرت نموده و اطلاعات خود را کامل کرده است و در مراجعت باصلاح و تکمیل موسیقی عرب پرداخته و آهنگهایی برای اشعار عرب ابداع نموده که تا آن زمان باین لطافت در مکه و مدینه شنیده نشده بود. صاحب اغانی ابتکار سبک مخصوصی را باونسبت میدهد: پیش از او هر آهنگ بر روی چند شعر ساخته میشد و بعد از او دیگران این سبک را پیروی کردند. همچنین اختراع آهنگی را باضرب تند بنام «رمل» باونسبت میدهد که تا یک قرن در موسیقی عرب رواج کامل داشته است.

نتیجه

«مقصود نگارنده از این بحث و اصرار در این که موسیقی عرب بعد از اسلام آنچه مورد تحقیق مستشرقین بوده است از ایرانیها، عبریها رسیده است نه برای ابراز وطن پرستی و ایجاد اعتبار و افتخار برای موسیقی ایران و یا تحقیر و تخفیف موسیقی عرب است و نه برای اثبات این که این دو موسیقی یکی است و قواعد و قوانینشان مشابه یکدیگر و قابل تطبیق بر هم است - هر کس درك میکند که هر يك از این دو امر وزشخصیتی جدا گانه دارد و راه و رسم خود را میپیماید - بلکه برای آنست که توجه شود دست کم از نظر گام و فواصل آن مشترك میباشند و تحقیقات موسیقی شناسان درباره موسیقی عرب بطور غیر مستقیم برای موسیقی ما نیز قابل قبول است و از این حیث کم و بیش مورد استفاده ما است . هر خواننده ایرانی يك آهنگ عربی بشنود بدون آنکه آنرا بشناسد و یا زحمت تقلید بخود راه دهد ، بیدرنگ بر روی گام آن بزمزمه پرداخته و آهنگهای خود را میخواند و ملدی آنرا دنبال میکند و نگارنده گمان دارد و دبع صبرا نیز بطور معکوس باین نکته برخورد کرده باشد و این نیست مگر دست کم اشتراك گامهای این دو موسیقی، در حالیکه این آزمایش در مورد موسیقی نوع دیگری کمتر صادق است .

«از دستگاههای دوازده گانه که فارابی نام میبرد بیشتر اسامی فارسی

است و این خود دلیل بر این است که مایه‌های آنها از موسیقی قدیم ایران است: عشاق، نوا، بوسلیک، راست، عراق، اصفهان، زیرا افکنند، بزرک، زنگوله، رهاوی، حسینی، حجازی، همچنین از ۴۸ دیوان صفی‌الدین که در کتاب ادوارش ذکر شده است بیشتر اسامی نام فارسی دارد بویژه بازده دیوانی که ودیع صبرا معتقد است بر روی گام فیزیکی استوارند: دستکانه، کردانه، مجلس افروز، ظرفند، بزرک، اصفهان، عزال، فرح، بیضاء، سلمک، خضرا، و بر حسب اتفاق دستگاه‌ی را که ودیع صبرا بعنوان نمونه اصلی و کامل گام فیزیکی ذکر می‌کند «مجلس افروز» است که ترکیبی فارسی دارد.

«روشن است که این اسامی فارسی هر کدام ریشه و مایه اصلی این آهنگها بوده است نه اینکه فارابی یا صفی‌الدین آنها را اختراع کرده باشند. «گریستن» در کتاب خود «ایران در زمان ساسانیان» می‌نویسد: «بنابر آنچه گذشت دستگاه‌های موسیقی منسوب بباربد (مرکب) از هفت خسروانی و سی لحن و سیصد و شصت دستان بوده که با ایام هفته و سی روز ماه و سیصد و شصت روز سال ساسانیان تناسب داشته است. در دیوان منوچهری و بسیاری از نویسندگان ایرانی اسامی بسیاری از آوازهای موسیقی می‌بینیم ولی از هیچیک آنها معلوم نمی‌توان کرد که آیا مقصود یکی از سی لحن است یا یکی از سیصد و شصت دستان. «یزدان آفرید» ظاهر آسرود مذهبی بوده است. بعضی از دستانها حوادث تاریخی قدیم ایران را بیان می‌کرده است که از قرن پنجم میلادی بعد ساسانیان علاقه بسیار بیادآوری آنها نشان می‌داده‌اند. یکی از این سرودهای حماسی «کین ایرج» نام داشته و دیگری «کین سیاوش» و امثال آن دستانهای دیگری در وصف قدرت و ثروت

خسرو پرویز بوده است مثل «باغ شیرین» و «باغ شهریار» و «اورنگیک» یعنی «سرودنخت» و «نخت طاقدیس» و «هفت گنز» و «گنزواد آورد» و «گنز گاو» و «شبدیز». داستانهای دیگری در وصف جشنهای فصول مختلف خاصه در تهنیت مقدم بهار و مناظر طبیعت و مسرت حیات بوده است. از قبیل «نوروز وزرک» و «سروستان» و «آریش خورشید» و «ماه ابر کوهان» (ماه بالای کوهسار) و «نوشین بهمنان» (نوشین لبان) و غیره. در اصطلاح موسیقی آن زمان «راست» نام یکی از آوازاها بوده و امروز هم یکی از دوازده دستگاه موسیقی ایران و عرب باین اسم موسوم است.

«ودیع صبرا از جمله آخر گفته» «پرودان پروست» (۱) «یونانیها گام طبیعی را از مشرق گرفته اند ما نتوانسته ایم گامهای ژاپنی را بوسیله گام هارمونیک» بدست آوریم و این همان گام اعراب و ایرانیهاست. تاریخ همواره یکنوع درس حجبی است.

چنین نتیجه میگیرد که مقصود گوینده اشاره باین است که اروپائیها گام طبیعی بزرک را کشف نکرده اند. خوبست و دیع صبرا باین عقیده اضافه کند که مقصود آنست که این گام پیش از آنکه باعراب رسیده باشد در دست ایرانیها بوده است.

«باین مختصر روشن شد که اگر در حقیقت فارابی و صفی الدین مخترع و مروج گام فیزیکی در مشرق زمین بوده اند افتخار کشف آن و یادست کم سهم اعظم آن نصیب ایرانیان است. بویژه اگر ایرانی بودن این دودانشمند در نظر گرفته شود عنوان رساله و دیع صبرا خود بخود مفهوم خود را تغییر میدهد.

«مانیز امیدواریم ایران شناسان و علاقه مندان باین کشور باستانی از

نظر ادای حق علم با کوشش بیشتری در صدد جستجوی مدارك مثبت از موسیقی ایران برآمده و تاریکی های آنرا روشن سازند و روزی فرارسد که ایران زمین مانند دوران پرافتخار گذشته منبع فیض معنوی برای بشر گردد (۱)



(۱) موسیقی دوره ساسانی، مهدی برکشلی، شهر یور ۱۳۲۴ و فرانسه آن بعنوان:

L'Art Sassanide Base de La Musique Arabe, 1947

فهرست علوم ایرانیان بترتیب الفبایی* (۱)

ص ۱۵-۱۶: علوم ایرانیان

- ۱- علم الآثار
- ۲- علم آداب الدرس
- ۳- علم آداب کتابت المصحف
- ۴- علم آداب الملوك
- ۵- علم آداب الوزارة
- ۶- علم الآلات الحربية
- ۷- علم الآلات الرصدية
- ۸- علم الآلات الساعة من الصناديق والضواري
- ۹- علم الآلات الظلية
- ۱۰- علم الآلات العجيبة الموسيقية
- ۱۱- علم الآلات المبنية على ضرورة عدم الخلاء
- ۱۲- علم الاحاجي والاعلوطات
- ۱۳- علم الاحتساب
- ۱۴- علم احكام النجوم
- ۱۵- علم احوال رواة الاحاديث

(۱) مفتاح السعادة طاشكبرى، زاده، چاپ حيدرآباد هندوستان م.

- ۱۶- علم اخبار الانبياء
- ۱۷- علم الاختلاج
- ۱۸- علم الاختيارات
- ۱۹- علم الاخفاء
- ۲۰- علم الاخلاق
- ۲۱- علم الادعية والاوراد
- ۲۲- علم ادوات الخط
- ۲۳- علم الادوار والاكوار
- ۲۴- علم الاساير
- ۲۵- علم اسباب ورود الاحاديث وازمنته وامكانته
- ۲۶- علم الاستحضار وهو استنزال الارواح في قوالب الاشباح
- ۲۷- علم الاستعانة بخواص الادوية والمفردات
- ۲۸- علم استعمالات الالفاظ
- ۲۹- علم استنباط المعادن والمياه
- ۳۰- علم الاشتقاق
- ۳۱- علم اصول الفقه
- ۳۲- علم اطعمة والمزورات
- ۳۳- علم اعداد الوفق
- ۳۴- علم الاكتاف
- ۳۵- علم الاكر
- ۳۶- علم الاكر المتحركة
- ۳۷- علم الالغاز

- ۳۸- علم الالهی
- ۳۹- علم امارات النبوة من الارهاصات والمعجزات
- ۴۰- علم الامثال
- ۴۱- علم الاملاء الخط العربی
- ۴۲- علم انباط المباه
- ۴۳- علم الانشاء
- ۴۴- علم الاوزان والموازن
- ۴۵- علم الاهتداء بالبراری والاقفار
- ۴۶- علم الباه
- ۴۷- علم البديع
- ۴۸- علم البنکامات
- ۴۹- علم البيان
- ۵۰- علم البیطرة
- ۵۱- علم البيطرة
- ۵۲- تاريخ خلفاء
- ۵۳- علم تأویل اقوال النبی ﷺ
- ۵۴- علم تحسین الحروف
- ۵۵- علم تدبیر المنزل
- ۵۶- علم ترتیب حروف التهجی
- ۵۷- علم الترسل
- ۵۸- علم ترکیب اشکال بسائط الحروف
- ۵۹- علم ترکیب انواع المداد

- ۶۰- علم تسطیح الكرة
- ۶۱- علم التشریح
- ۶۲- علم التصحیف
- ۶۳- علم التصرف بالحرف والسماء
- ۶۴- علم التصرف بالاسم الاعظم
- ۶۵- علم التعابی العددية فی الحروب
- ۶۶- علم تعبیر الرؤیا
- ۶۷- علم التعديل
- ۶۸- علم تعلق القلب
- ۶۹- علم تفسیر القرآن
- ۷۰- علم تقاسیم العلوم
- ۷۱- علم تلفیق الاحادیث
- ۷۲- علم التوارینخ
- ۷۳- علم الجبر والمقابلہ
- ۷۴- علم الجدل
- ۷۵- علم الجدل ☆
- ۷۶- علم الجراجة
- ۷۷- علم جبر الانتقال
- ۷۸- علم جغرافیا ومعناه صورة الارض
- ۷۹- علم الجفر والجامعة
- ۸۰- علم الجناس
- ۸۱- علم الجواهر

- ۸۲- علم الحیجامة
- ۸۳- علم الحروف النورانیة والظلمانیة
- ۸۴- علم الحساب
- ۸۵- علم حساب التحت والمیل
- ۸۶- علم حساب الخطائین
- ۸۷- علم حساب الدرهم والدينار
- ۸۸- علم حساب الدور والوصایا
- ۸۹- علم حساب الفرائض
- ۹۰- علم حساب العقود
- ۹۱- علم حساب النجوم
- ۹۲- علم حساب الهواء
- ۹۳- علم حکایات الصالحین
- ۹۴- علم الحیل الساسانیة
- ۹۵- علم الحيوان
- ۹۶- علم خط العروس
- ۹۷- علم خط المصحف
- ۹۸- علم الخلاف
- ۹۹- علم الخلاف (۱)
- ۱۰۰- علم الخواص
- ۱۰۱- علم خواص الاعداد المتحابة والمتباغضة
- ۱۰۲- علم خواص الاقالیم

۱۰۳- علم خواص الحروف

۱۰۴- علم خواص الروحانية من الاوافق العدديه والحرفية والتكسيرات
العدديه والحرفية

۱۰۵- علم دراية الحديث

۱۰۶- علم الدعوة الكواكب

۱۰۷- علم دفع مطاعن الحديث

۱۰۸- علم دفع مطاعن القرآن

۱۰۹- علم الدواوين

۱۱۰- علم رسم كتابة القرآن في المصاحف

۱۱۱- علم الرقص

۱۱۲- علم الرقى

۱۱۳- علم الرمل

۱۱۴- علم رموز اقوال النبي و اشاراته صلى الله عليه وسلم

۱۱۵- علم الرمي

۱۱۶- علم رواية الحديث

۱۱۷- علم الريافة

۱۱۸- علم الزهد والورع

۱۱۹- علم الزيجات والتقويم

۱۲۰- علم السباحة

۱۲۱- علم السحر

۱۲۲- علم السياسة

۱۲۳- علم سير الصحابة والتابعين

- ۱۲۴- علم السیمیا
- ۱۲۵- علم الشامات والخیلان
- ۱۲۶- علم شرح الحدیث
- ۱۲۷- علم الشروط والسجلات
- ۱۲۸- علم الشروط والسجلات (۱)
- ۱۲۹- علم الشعبیة والتخیلات
- ۱۳۰- علم الصرف
- ۱۳۱- علم صلاة الحاجات الواردة فی الاحادیث
- ۱۳۲- علم صور الكواكب
- ۱۳۳- علم الصيدلة
- ۱۳۴- علم طب النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
- ۱۳۵- علم الطب
- ۱۳۶- علم طبخ الاشربة والمعاجين
- ۱۳۷- علم طبقات الاطباء
- ۱۳۸- علم طبقات الحكماء
- ۱۳۹- علم طبقات الحنابلة
- ۱۴۰- علم طبقات الحنفیه
- ۱۴۱- علم طبقات الشافعیه
- ۱۴۲- علم طبقات القراء
- ۱۴۳- علم طبقات المالکیه
- ۱۴۴- علم طبقات المحدثین
- ۱۴۵- علم طبقات المفسرین

(۱) مکرر دراصل .

- ۱۴۶- علم طبقات النحاة
 ۱۴۷- علم الطبيعى
 ۱۴۸- علم الطلسمات
 ۱۴۹- علم الطيرة والزجر
 ۱۵۰- علم العدد
 ۱۵۱- علم العرافة
 ۱۵۲- علم العروض
 ۱۵۳- علم العزائم
 ۱۵۴- علم عقود الابنيه
 ۱۵۵- علم علل القرائات
 ۱۵۶- علم عمل الاسطرلاب
 ۱۵۷- علم عمل ربع الدائرة
 ۱۵۸- علم غرائب لغات الحديث
 ۱۵۹- علم الغنج
 ۱۶۰- علم الفال
 ۱۶۱- علم الفتاوى
 ۱۶۲- علم الفراسة
 ۱۶۳- علم الفرائض
 ۱۶۴- علم فروغ القرائه
 ۱۶۵- علم الفصد
 ۱۶۶- علم الفقه
 ۱۶۷- علم الفلاحه

- ۱۶۸ - علم الفلقطيرات
 ۱۶۹ - علم القرائات
 ۱۷۰ - علم القراءة
 ۱۷۱ - علم قرص الشعر
 ۱۷۲ - علم القرعه
 ۱۷۳ - علم القضاء
 ۱۷۴ - علم قلع النار من الشياطين
 ۱۷۵ - علم القوافي
 ۱۷۶ - علم قوانين الكتابه
 ۱۷۷ - علم قود العساكر والجيش
 ۱۷۸ - علم قوس قزح
 ۱۷۹ - علم قيافة الاثر ويسعى علم العيافة
 ۱۸۰ - علم قيافة البشر
 ۱۸۱ - علم كتابة التقاويم
 ۱۸۲ - علم الكحالة
 ۱۸۳ - علم الكسر والبسط
 ۱۸۴ - علم كشف الدك و ايضاح الشك
 ۱۸۵ - علم الكلام
 ۱۸۶ - علم الكون والفساد
 ۱۸۷ - علم الكهانة
 ۱۸۸ - علم الكيفية الارصاد
 ۱۸۹ - علم كيفيته تولد الخطوط عن اصولها

- ۱۹۰ - علم الكيمياء
 ۱۹۱ - علم اللغة
 ۱۹۲ - علم مبادئ الانشاء وادواته
 ۱۹۳ - علم مبادئ الشعر
 ۱۹۴ - علم المحاضرة
 ۱۹۵ - علم مخارج الالفاظ
 ۱۹۶ - علم مخارج الحروف
 ۱۹۷ - علم مخارج الحروف (۱)
 ۱۹۸ - علم مرا كز الانفال
 ۱۹۹ - علم مرا يا المعرقة
 ۲۰۰ - علم المساحة
 ۲۰۱ - علم مسالك البلدان والامصار
 ۲۰۲ - علم مسامرة الملوك
 ۲۰۳ - علم المعادن
 ۲۰۴ - علم المعاني
 ۲۰۵ - علم معرفة آداب تلاوة القرآن و تاليه
 ۲۰۶ - علم معرفة الآيات المشتهات
 ۲۰۷ - علم معرفة الادغام والاطهار والاختفاء والاقبال
 ۲۰۸ - علم معرفة السماء الارضى والسماوى
 ۲۰۹ - علم معرفة من نزل فيهم القرآن
 ۲۱۰ - علم معرفة اسمائه و اسماء سوره
 ۲۱۱ - علم معرفة اعجاز القرآن

(۱) مكرر در اصل .

- ۲۱۲ - علم معرفة اعرابه
 ۲۱۳ - علم معرفة افضل القرآن وفاضله
 ۱۱۴ - علم معرفة اقسام القرآن
 ۲۱۵ - علم معرفة الاماله والفتح و ما بينهما
 ۲۱۶ - علم معرفة امثال القرآن
 ۲۱۷ - علم معرفة اول منازل
 ۲۱۸ - علم معرفة الايجاز والاطناب
 ۲۱۹ - علم معرفة بدائع القرآن
 ۲۲۰ - علم معرفة البردو مسافاتها
 ۲۲۱ - علم معرفة بيان الموصول لفظاً المفصول معنى
 ۲۲۲ - علم معرفة تحقيق الهمزة
 ۲۲۳ - علم معرفة تشبيه القرآن و استعاراته
 ۲۲۴ - علم معرفة تفسيره وتاويله و بيان شرفه والحاجة اليه
 ۲۲۵ - علم معرفة جدل القرآن
 ۲۲۶ - علم معرفة جمعه وترتيبه
 ۲۲۷ - علم معرفة جواز الاقتباس و ما جرى مجراه
 ۲۲۸ - علم معرفة الحصر والاختصاص
 ۲۲۹ - علم معرفة الحضرى والسفرى
 ۲۰۳ - علم معرفة حفاظه ورواه
 ۲۳۱ - علم معرفة حقيقة الفاظ القرآن ومجازها
 ۲۳۲ - علم معرفة حكم الشرائع
 ۲۳۳ - علم معرفة الخبر والانشاء

- ۲۳۴ - علم معرفة خواتم السور
 ۲۳۵ - علم معرفة خواص القرآن
 ۲۳۶ - علم معرفة الزائرجة
 ۲۳۷ - علم معرفة سبب النزول
 ۲۳۸ - علم معرفة شروط المفسر وآدابه
 ۲۳۹ - علم معرفة الشواذ وتفرقتها من المتواتر
 ۲۴۰ - علم معرفة الصيغ والشتائى
 ۲۴۱ - علم معرفة طبقات المفسرين
 ۲۴۲ - علم معرفة العالى والنازل من اسانيدہ
 ۲۴۵ - علم معرفة عام القرآن وخاصه و مجملہ و مفصلہ
 ۲۴۴ - علم معرفة عدد سورة وآياته و كلماته و حروفه
 ۲۴۵ - علم معرفة العلوم المستنبطه من القرآن
 ۲۴۶ - علم معرفة غرائب تفسير
 ۲۴۷ - علم معرفة غريب القرآن
 ۲۴۸ - علم معرفة الفرائش والنومى
 ۲۴۹ - علم معرفة فضائل القرآن .
 ۲۵۰ - علم معرفة فوائج السور
 ۲۵۲ - علم معرفة فواصل الآى
 ۲۵۲ - علم معرفة قواعد مهمه يحتاج اليها المفسر
 ۲۵۳ - علم معرفة كنايات القرآن و تعريضاته
 ۲۵۴ - علم معرفة كيفية انزال القرآن
 ۲۵۵ - علم معرفة كيفية تحمل القرآن

- ۲۵۶ - علم معرفة ماتا آخر حكمه عن نزوله وماتا آخر نزوله عن حكمه
 ۲۵۷ - علم معرفة مانكر نزوله
 ۲۵۸ - علم معرفة ما نزل على لسان بعض الصحابة رضى الله عنهم اجمعين
 ۲۵۹ - علم معرفة ما نزل مشيعاً وما نزل مفرداً
 ۲۶۰ - علم معرفة ما نزل مفرداً وما نزل مجعماً
 ۲۶۱ - علم معرفة ما نزل منه على بعض الانبياء و ما لم ينزل منه على احد قبل النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم .
 ۲۶۲ - علم معرفة ما وقع فى القرآن من الاسماء الكنى والالقب
 ۲۶۳ - علم معرفة ما وقع فيه بغير لغة الحجاز
 ۲۶۴ - علم معرفة ما وقع فيه من غير لغة العرب
 ۲۶۵ - علم معرفة مبهمات القرآن
 ۲۶۶ - علم معرفة المتواتر والمشهور والاحاد والشاذ والموضوع والمدرج
 ۲۶۷ - علم معرفة المحكم والمتشابه
 ۲۶۸ - علم معرفة المدد والقصر
 ۲۶۹ - علم معرفة مرسوم الخط وآداب كتابته
 ۲۷۰ - علم معرفة مشكل القرآن وموهم الاختلاف والتناقض
 ۲۷۱ - علم معرفة مطلق القرآن ومقيده
 ۲۷۲ - علم معرفة المعاد
 ۲۸۳ - علم معرفة معانى الادوات التى يحتاج اليها المفسر
 ۲۷۴ - علم معرفة مفردات القرآن
 ۲۷۵ - علم معرفة مقدم القرآن ومؤخره
 ۲۷۶ - علم معرفة المكى والمدنى من الآيات

- ۲۷۷ - علم معرفة الملكيه
 ۲۸۸ - علم معرفة مناسبتها الآيات والسور
 ۲۷۹ - علم معرفة منطوق القرآن ومفهومه
 ۲۸۰ - علم معرفة ناسخ القرآن ومنسوخه
 ۲۸۱ - علم معرفة النفوس الانسانية بدأ وعودا
 ۲۸۲ - علم معرفة النهارى والليلى
 ۲۸۳ - علم معرفة وجوه مخاطباته
 ۲۸۴ - علم معرفة الوجوه والنظائر
 ۲۷۵ - علم المعنى
 ۲۸۶ - علم المغازى
 ۲۸۷ - علم المغازى والسير
 ۲۸۸ - علم مقادير العلويات
 ۲۸۹ - علم المقادير والاوزان
 ۲۹۰ - علم مقالات الفرق
 ۲۹۱ - علم المقلوب
 ۲۹۲ - علم الملاحم
 ۲۹۳ - علم الملاحه
 ۲۹۴ - علم منازل القمر
 ۲۹۵ - علم المناظر
 ۲۹۶ - علم المناظرة
 ۲۹۷ - علم المنطق ويسعى علم الميزان
 ۲۹۸ - علم مواسم السنه

۲۹۹ - علم المواعظ

۳۰۰ - علم المواقیت

۳۰۱ - علم المواقیت الصلاة

۳۰۲ - علم الموسيقى

۳۰۳ - علم ناسخ الحديث ومنسوخه

۳۰۴ - علم النبات

۳۰۵ - علم النحو

۴۰۶ - علم نزول الغیث

۳۰۷ - علم النظر

۳۰۸ - علم النظر

۳۰۹ - علم النیر نجات

۳۱۰ - علم الوضع

۳۱۱ - علم وضع الاسطرلاب

۳۱۲ - علم وضع ربع الدائرة المجیب المقنطرات

۳۱۳ - علم وقائع الامم ورسومهم

۳۱۴ - علم الوقوف

۳۱۵ - علم الهندسه

۳۱۶ - علم الهیئته (۱)

بیان رسید ملحقات وضمایم تاریخ علوم ایرانیان، بعد از

این تاریخ پزشکی و هنرهای زیبای ایران، و سپس تاریخ

مذاهب و ادیان (ملل و نحل ایران) خواهد بود. تهران

۱۳۳۸ هجری شمسی

(۱) مکرر در اصل، نقل از مفتاح السعادة طاشکبری زاده، طبع حیدرآباد هندوستان

فهرست تحلیلی مندرجات

تاریخ علوم ایرانیان (جلد پنجم و ششم)

صفحه

۸-۵	مقدمه مترجم
۱۰-۹	کلیات علوم - دانش از شرق آمده
۱۱-۱۰	دوبرهان قاطع از پزشکی و اخترشناسی
۱۱	فیثاغورث در هندوستان
۱۱	ثوری اتم ذیمقراطیس از هنداست
۱۲-۱۱	زادگاه علوم
۱۳-۱۲	نبوغ عظیم ایرانیان در علم و دانش
۱۳	ایرانیان دانشمندان را بسیار عزیز می‌داشتند
۱۴-۱۳	يك نکته بسیار تقدیر کردنی در زندگی فرهنگی
۱۵-۱۴	طلبه - کیست ، مجتهد معروف
۱۶-۱۵	در هفتاد دوره از علوم
۱۶	فقط يك نفر مجتهد دیدم
۱۷-۱۶	طلاب علوم بهیات فیلسوفانند
۱۷	دانشمند در نظر ایرانیان کیست

صفحه

۱۷	کسیکه شك نکند و نیاندیشد کور است
۱۸	اکتشافات جدید علمی در کتب قدیم ایرانی مندرج است .
۱۸	پزشکی و اختر شماری پر در آمدترین
۱۹	عربیت و مقایسه آن بالائن
۲۰-۱۹	مؤلفین در ایران سه گونه اند
۲۰	استادان باستانی فلسفه و پزشکی و ریاضیات و نجوم
۲۲-۲۱	خواجه نصیرالدین طوسی
۲۴-۲۳-۲۲	خواجه نصیر و آلفونس پادشاه اسپانیا
۲۴	زیج الغبیک
۲۷-۲۶-۲۵-۲۴	تدوین زیج الغبیک
۲۷	زیجهای دیگر ایرانیان
۲۸-۲۷	ماوراءالنهر میهن منجمین است
۲۹-۲۸	شاهپزشکان جهان
۳۲-۳۱-۳۰	ترجمه ها و تألیفات مختلف علمی که مورد استفاده ایرانیانست
۳۲	یکی از علل عدم پیشرفت کامل
۳۶-۳۵-۳۴-۳۳	شیوه نگارش دیباچه ها
۳۷	تأثیر محیط در اساس تعلیم و تربیت
۳۷	مدارس در ایران فراوانست
۳۹-۳۸	شیوه تدریس و قیل و قال مدارس
۴۰-۳۹	خرج تحصیل بسیار اندك میباشد ، شرح تحف و هدایای تقدیمی
۴۱	رسم الخط، کتابت

صفحه

۴۲-۴۱	مدرسه و مدرس
۴۳-۴۲	وضعیت اقتصادی و اجتماعی مدارس
۴۴-۴۳	يك داستان از مدارس
۴۴	صحت و دقت در انجام وظایف و رایگان بودن مدارس
۴۵-۴۴	بودجه فرهنگی بسیار هنگفت و دردهات نیز مدرسه وجود دارد
۴۶-۴۵	شیوه خیرات و مبرات و متولیان
۴۶	پنجاه هفت باب دانشکده در پایتخت کشور
۴۷	نسخ و استنساخ
۴۸-۴۷	در ایران عنایت بعلم و دانش موجب شهرت عظیم انسانست
۴۸	ریاست دانشگاه بمهده صدور دانشمند است
۵۰-۴۹-۴۸	اسلوب تعلیم و تعلم در دانشکده های ایرانی
۵۰	در طب و حقوق ، بحث و درس عمومی وجود ندارد
۵۰	مربیان و معلمین سرخانه
	نبوغ و استعداد عظیم علمی ایرانیان در نتیجه روش غلط وضنت
۵۱-۵۰	استادان...
۵۲-۵۱	عجب و غرور دانشمندان ایرانی
۵۳	زبانهای سه گانه ایران
۵۴-۵۳	ترکی زبان دربار و سپاهیان و بزرگانست
۵۴	يك ضرب المثل معروف برای سه زبان
۵۵-۵۴	مقایسه السنه ایرانی با زبانهای اروپائی
۵۶-۵۵	يك داستان راجع بفقہ اللغه ایران

صفحه

۵۶	در ایران بقر کی بیشتر از فارسی سخن گفته میشود
۵۶	در دربار مغول کبیر فارسی معمول است
۵۷-۵۶	مقایسه تر کی آذری و تر کی عثمانی
۵۸-۵۷	عیوبات عظیم رسم الخط عربی
۶۰-۵۸	یک نکته شایان توجه در السنه شرقی
۶۱-۶۰	مقایسه و مناسبات السنه عربی و عبرانی
۶۲-۶۱	رسم الخط متغیر و فاقد اصالت الهی است
۶۴-۶۲	تاریخچه پیدایش و تکامل لسان عرب
۶۵-۶۴	دو نکته مهم در زبان عربی
۶۶-۶۵	تبصره ثانی
۶۶	زبان فارسی بعد از اسلام
۶۶	لغات فارسی در السنه اروپائی
	وحدت ریشه زبان فارسی با السنه اروپائی و مقدمات پیدایش تئوری
۶۷-۶۶	هند- اروپائی
۶۸-۶۷	زبان کتب دینی قدیم ایرانی غیر از لسان پارس باستانی است
۶۹	خصوصیات عالیّه زبان فارسی
۷۰-۶۹	انشای فارسی با عربی بسیار همانند است
۷۱-۷۰	حروف الفبای ایرانیان و خصوصیات آن
۷۲-۷۱	اساس الفبای فارسی و فرانسیسی از دو شکل تشکیل می یابد
۷۴-۷۲	اشکالات عمده قرائت و کتابت
۷۵-۷۴	فلسفه پیدایش و لزوم حروف مصوت

صفحه

	علائم تجزیه کلام در زبانهای فارسی و عربی و ترکی وجود ندارد (سجاوندی)
۷۵	
۷۵	یونانی و لاتین در ایران
۷۶	کتابت ایرانیان - مقدمه
۷۷-۷۶	کاغذهای ساخت ایران از اطلس بهتر است
۷۸-۷۷	احترام مکتوبات در میان ایرانیان
۷۸	مرکب و خصوصیات و ترکیب آن
۷۹	نی قلم و خصوصیات ساختمان آن
۸۰	صنعت چاپ و چاپخانه
۸۱	اقسام خطوط
۸۴-۸۲	خط فارسی آیت زیبایی و مظهر هنرهای زیباست
۸۴	مینیا تیوهای حواشی و جداول
۸۴	فلک کج و تراست از خط ترسا
۸۵	نامه‌های ایرانی سخت خوش منظر و پر نقش و نگار است
۸۶-۸۵	کتاب و استنساخ آن
۸۶	مرد و نتیجه کارنساخ
۸۷	علل پیدایش اغلاط بشمار در کتب خطی
۸۸	پیشنهاد شاه عباس ثانی
۸۹-۸۸	یک نکته فلسفی و اجتماعی
۸۹	خط رمز ایرانیان
۹۰	دستور زبان و معانی و بیان مقدمه

صفحه

۹۱-۹۰	علم تصریف
	تشابه عظیم زبان فارسی با السنه اروپائی ، زبانی اینقدر کم قاعده
۹۱	ویراطمینان وجود ندارد
۹۲-۹۱	معانی و بیان
۹۴-۹۳	حساب - حساب الهند
۹۶-۹۵-۹۴	چهار قسم اعداد دیگر
۹۶	عبارات تاریخی ایرانیان و تازیان و ترکان
۹۷	« خراب دمشق خراب »
۹۸	انتقاد از اصول قدیم حساب (جدول ستین)
۱۰۰-۹۹-۹۸	دستگاه عمل ضرب ایرانیان بسیار روشن و اطمینان بخش است
۱۰۰	شیوه شمارش ایرانیان
۱۰۲-۱۰۱	جبر و مقابله
۱۰۲	اقتباس مقدمات ریاضی از هندیان
۱۰۴-۱۰۳	نمونه طرز محاسبات هندیان
۱۰۴	سنجش فن حسابداری شرق و غرب
۱۰۵	محاسبه برهمنان ازلیت و ابدیت جهانرا
۱۰۷-۱۰۶	موسیقی- کتاب موسیقی که از ایران باروپا بردم
۱۰۷	نتمهای موسیقی ایرانیان مفصلتر و مهمتر از مال فرنگ است
۱۰۹-۱۰۸	تعریف و توصیف نتمهای کتاب موسیقی ایرانیان
۱۱۰-۱۰۹	آهنگهای ایرانی بمثل نغمات یونان باستان است
۱۱۱-۱۱۰	موسیقی و خصوصیات اختراعی آن در ایران

صفحه

۱۱۲-۱۱۱	شرح آلات موسیقی ایرانیان
۱۱۳	تعریف و توصیف دیگر آلات موسیقی ایرانیان
۱۱۴-۱۱۳	سنج، سنتور یا استخوانهای صدا دار
۱۱۴	علل عدم پیشرفت فن موسیقی
۱۱۵	وضع رقت بار هنرمندان موسیقی
	رقص در میان رومیان و ایرانیان ، خصوصیات صنعت
۱۱۶-۱۱۵	رقص ایرانی
۱۱۷	مدت رقص چهار ساعت است ولی هنوز هم تمام نمیشود
۱۱۹-۱۱۸	ریاضیات - عظمت و شهرت ایرانیان در علوم ریاضی
۱۱۹	خواجہ نصیر الدین طوسی علوم ریاضی یونان را ترقی عظیمی بخشیده
۱۲۰-۱۱۹	قضیهٔ عروس و اخت عروس
۱۲۱-۱۲۰	نظریهٔ شکفت انگیز مأمون الرشید راجع بر ریاضیات و منطق
۱۲۲-۱۲۱	اطلاعات وسیع ایرانیان در علوم و فنون ریاضی
۱۲۴-۱۲۳	هیأت و نجوم
۱۲۵-۱۲۴	ترقیات عظیم علوم فلکی در میان ایرانیان
۱۲۶-۱۲۵	اختر شماران بشمارهٔ اختران ...
۱۲۷-۱۲۶	خراسان ، منشأ دانشمندان فلکی ایران
۱۲۸-۱۲۷	پنجاه هزار لیره حقوق سالیانهٔ يك دانشمند
۱۲۸	میرزا شفیع منجم باشی
۱۳۰-۱۲۹	نمونه‌ای از ستمگری و سبعت شاه صفی
۱۳۰	حضور دائم منجمین در درگاه شاهنشاه

صفحه

۱۳۱-۱۳۰	منجمین در همه چیز مشار و مشیرند
۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱	صاحب طالع مارا بگو!
۱۳۴-۱۳۳	مأخذ هیئت و تعریف نجوم ایرانی، وزیج
۱۳۵-۱۳۴	مزایای زیجهای ایرانی بر جداول نجومی اروپایی
۱۳۵	زیجهای خواجه نصیر و الغبیک
۱۳۶-۱۳۵	شرح محتویات زیج خواجه
۱۳۷-۱۳۶	زیج الغبیک
۱۳۷	صفای هوای ترکستان و مساعدت محیط در تحقیقات علمی
۱۳۸-۱۳۷	تحقیق خسوف و کسوف ایرانیان
۱۳۸	اختلاف حساب عمده رصد ایرانیان با اروپائیان
۱۳۸	خسوف و هراس ایرانیان از ستاره‌های دنباله‌دار
۱۳۹	کیسودار، نیزه‌دار، دنباله‌دار
۱۴۰	اقدام بساختن کرات فلکی در ایران
۱۴۰	صور فلکی عبدالرحمن صوفی
۱۴۱	علل اختلاف طول و عرض ستارگان در ایران و فرنگستان
۱۴۲-۱۴۱	نامهای صور فلکی در میان ایرانیان
۱۴۲	صور منطقة البروج
۱۴۳	صور فلکی جنوبی
۱۴۴-۱۴۳	افسانه‌های اسامی صور فلکی
۱۴۵	اصطلاحات نجومی مأخوذ از عربی
۱۴۵	صور فلکی جنوبی

صفحه

۱۴۵	ابزار و آلات نجومی ایرانیان
۱۴۶-۱۴۷	ربع مجیب (ذات السموت) و...
۱۴۷-۱۴۸	در ساختمان اسطرلاب ایرانیان استادتر از اروپائیانند
۱۴۸-۱۴۹	استاد اسطرلاب ساز، آخوند محمد امین
۱۴۹	تبصره در تاریخ علوم
۱۴۹-۱۵۰	اجتماع منجمین اسلامی در اروپا
۱۵۰-۱۵۱	ششصد اصطلاح نجومی فارسی و عربی متداول در السنه اروپائی
۱۵۱-۱۵۲	اسطرلاب
۱۵۲-۱۵۳	انواع اسطرلاب
۱۵۴	مزیت اسطرلابهای ایرانی بر اسطرلابهای اروپایی
۱۵۵-۱۵۷	فواید اسطرلاب
۱۵۷-۱۵۸	اندامهای اسطرلاب
۱۵۸-۱۶۰	نامهای خطهای اسطرلاب
۱۶۰-۱۶۱	مقنطرات وافق مشرق و مغرب
۱۶۱	اسطرلاب تمام، ونیمه و جزاین چون باشند
	اسطرلابهایی که مخالف این اسطرلاب وصفات او باشند ،
۱۶۲-۱۶۳	کدامند؟
۱۶۳	این رقمها که بر پشت اسطرلاب بوده چیست ؟
۱۶۳-۱۶۴	پس ارتفاع چون باید گرفتن با اسطرلاب ؟
۱۶۴	دانستن سایه و ارتفاع از یکدیگر
۱۶۵-۱۶۷	طالع دانستن از قبل ارتفاع آفتاب

صفحه

- ۱۶۷ چگونه دانسته آید آنچه از روز گذشته باشد
اگر ساعات گذشته از روز حاصل بود ، و خواهیم که طالع
- ۱۶۸ و ارتفاع آفتاب دانیم
- ۱۶۸ ساعات معوج چون باید دانستن
- ۱۶۹-۱۶۸ این چیزها از ساعات شب دانیم
- ۱۶۹ ارتفاع کواکب ثابته چون باید گرفتن
- ۱۶۹ طالع از او چون باید دانستن
- ۱۶۹-۱۷۰ چون دانیم از وی که چند از شب گذشت
- چگونه توان دانستن برآمدن یا فروشدن ستاره که بشب
- ۱۷۰ باشد یا بروز
- ۱۷۲-۱۷۰ دوازده خانه رانسویت چگونه باید کردن
- ۱۷۲ طالع چگونه توان دانستن اگر دیگر روند معلوم باشد
- ۱۷۳-۱۷۲ دانستن پهنای جوی ...
- ۱۷۳ دانستن مغی چاه (زرفی)
- ۱۷۴-۱۷۳ دانستن درازی مناره یا دیواری ...
- ۱۷۵-۱۷۴ دانستن بالای مناره یا دیوار یا عمود ...
- ۱۷۶-۱۷۵ تقاویم ایرانی و طرز استخراج آن
- ۱۷۸-۱۷۶ احکام و اختیار نجومی
- ۱۷۹-۱۷۸ مأخذ احکام و احتمالات نجومی در ایران فقط ..
- ۱۷۹ شیوه بیان احکام و اختیارات منجمین ایرانی
- ۱۸۰-۱۷۹ چگونه پیشگوییهای منجمین ...

صفحه

۱۸۰	سالی نیست که در ایران بفرمان شاه ...
۱۸۱-۱۸۰	منجمین طراز اول دربار شاهنشاهی
۱۸۲-۱۸۱	داستانی از کذابی منجمین در عصر شاه سلیمان
۱۸۳-۱۸۲	مشاجره منجمان و طبیبان ...
۱۸۳	تقویم مخصوص شاه سلیمان که با اروپا ارمغان رفته
۱۸۵-۱۸۴	احکام فلکی و اختیارات نجومی ...
۱۸۶-۱۸۵	نمونه تقویم ایران در عهد صفویه
۱۸۷-۱۸۶	دیباجه تقویم چگونه است
۱۸۷	بندهای دوم و سوم از دیباجه تقویم ..
۱۸۸	نکته نهایی در دیباجه تقویم ایرانی
۱۸۹-۱۸۸	مواد دوم و سوم از بند چهارم دیباجه
۱۹۰-۱۸۹	مواد ششم و هفتم و هشتم از
۱۹۱-۱۹۰	مواد نه یاده ، یازده ، دوازده
۱۹۲-۱۹۱	خصوصیات عمومی دیباجه تقویم
۱۹۲	جداول نجومی در تقویم استخراجی
۱۹۳-۱۹۲	تاریخ معتقدات نجومی ایرانیان
۱۹۵-۱۹۳	در شرح تاریخ و تقویم ...
۱۹۵	تقاویم ادوار دوازده ساله ...
۱۹۵	محاسبات مالیه ایران بر حسب ...
۱۹۶	زادوبوم اولیه ایرانیان بعقیده شاردن
۱۹۶	مبنای پیدایش نام سالهای ترکی
۱۹۶	پیدایش جهان از تاریخ ترکان

صفحه

۱۹۷	اسلوب محاسبات تاریخ ترکان
۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹	تاریخ محاسبه وقت و زمان در مشرق زمین
۱۹۹-۲۰۰	تقویم ایرانیان در عهد صفویه
۲۰۰-۲۰۱	ماه مصنوعی و ماه طبیعی
۲۰۱	مشاجرات راجع بآغاز ماه نو قمری
۲۰۱-۲۰۲	یک نظریه فلسفی
۲۰۲	کیفیت استهلال و اعلام ماه نو...
۲۰۲	نظریه شاردن راجع به گاهشماری قمری
۲۰۳	گاهشماری شمسی در بین زردشتیان و ...
۲۰۳	گاهشماری قمری مشترک بین اهل عبا و اهل قبا
۲۰۳-۲۰۴	نامگذاری ماههای قمری و قاعده تطبیق...
۲۰۴-۲۰۸	وجه تسمیه شهر قمری
۲۰۸-۲۰۹	ترتیب رؤیت هلال ماه نو و تعیین قطر آن
۲۰۹-۲۱۰	ترتیب تعیین فصل عید نوروز
۲۱۰-۲۱۱	مبدأ تاریخ ایرانیان
۲۱۱-۲۱۶	تاریخ رومی (اسکندری)
۲۱۶	ترتیب شهر رومی
۲۱۷	ماه نisan در گاهشماری یهود
۲۱۷	دو گونه تقویم یهود
۲۱۸-۲۱۹	تاریخ یزدگردی ایرانیان
۲۱۹-۲۲۰	خصوصیات تاریخ یزدگردی

صفحه

۲۲۲-۲۲۰	تاریخ جلالی ایرانیان
۲۲۲	مقایسه تقویم جلالی با گاهشماری گرگوارى ...
۲۲۴-۲۲۲	نامهای شهور جلالی
۲۲۴	گاهشماری نبوکدنزری
۲۲۵-۲۲۴	گاهشماری فیلقوسی
۲۲۵	گاهشماری میلادی
۲۲۶	تقویم عام الفیل
۲۲۷	گاهشماری ادواری ایرانیان
۲۲۷	نظریه کلی راجع به گاهشماربهای ایران
۲۲۸	گاهشماری قوم یهود
۲۲۸	دو تاریخ دیگر یهود
۲۳۱-۲۲۹	وقایع عمده تاریخی
۲۳۲-۲۳۱	خصوصیات اعیاد اسلامی
۲۳۴-۲۳۲	ملاحظات در باره اعیاد و تاریخ اعراب جاهلیت
۲۳۵-۲۳۴	خمسه مسترقه (پنجگه دزدیده)
۲۳۶-۲۳۵	اختلافات گاهشماری خورشیدی ...
۲۳۷-۲۳۶	یک نکته در باره تقویم تازیان
۲۳۷	فصل حج ، و ماه بهیزک ، والغای آن
۲۳۸-۲۳۷	بانای مراسم زیارت مکه
۲۳۸	اعیاد مذهبی ایرانیان
۲۴۰-۲۳۸	جداول حرکات ستارگان هشتگانه (سکیزیولدوز)

صفحه

۲۴۰	جدول مه گرفت و خور گرفت
۲۴۱-۲۴۰	سرنوشت شاه عباس ثانی و پیشگوئی ...
۲۴۲	درغیبگوئی و پیشگوئی - ایمان ایرانیان ...
۲۴۳	اراده خداوند تجلی میکند
۲۴۴-۲۴۳	استادان پیشگوئی در فن نجوم
۲۴۴	قیام فقهای بغداد علیه کندی
۲۴۵-۲۴۴	مباحثه کندی با دانای دینی در حضور مأمون
۲۴۶-۲۴۵	اعجاز دیگر الکندی
۲۴۷-۲۴۶	ایمان و اعتقاد ایرانیان به ...
۲۴۷	رمل و اسطرلاب و تفاؤل و ...
۲۴۸	استادان پیشگوئی و رمالی
۲۴۹-۲۴۸	تأیید مقامات روحانی فالکوبی و غیبکوبی را
۲۴۹	سیمیا و تعریف و توصیف آن
۲۵۰-۲۴۹	استخاره و استعمال از قرآن و کتب دیگر
۲۵۱-۲۵۰	مراجعه بمقامات روحانی و ...
۲۵۲-۲۵۱	نیرنجات و کلابتین
۲۵۳-۲۵۲	حجرات پیشگویان و فالگیران و مرکز عملیات ایشان
۲۵۴-۲۵۳	کتاب حضرت سلیمان «تسخیر اجنه و ارواح»
۲۵۶-۲۵۴	طلمسم در ایران و یونان و در میان یهود
۲۵۷-۲۵۶	شان نزول و انبکاد
۲۵۷	سی فصل طلمسمات «روح تعارف»

صفحه

۲۵۹-۲۵۷	طبابت جادوانه ، یاپزشکان ساحر
۲۵۹	نذرونیاز یا کفاره گناهان
۲۵۹	درمان زنان سترون از طریق سحر و جادو
۲۶۰	اسم اعظم ، معجزات پیغمبران
۲۶۱-۲۶۰	سعدونحس زمان و وحشت ایرانیان از آن
۲۶۱	بحرینۀ ایرانیان در مقابل تهاجم قزاقان
۲۶۲-۲۶۱	چهارشنبه و فضایل آن
۲۶۲	عقیده بنفرین و لعنت در میان ایرانیان
۲۶۷-۲۶۳	بحث در فلسفه ایران - ماوراء الطبیعه و علم کلام
۲۶۹-۲۶۸	حکمت مشرق زمین فلسفه مشائی است
۲۷۰-۲۶۹	يك بحث تاریخی راجع بآثار ارسطو
۲۷۰	متون اصلی آثار ارسطو، و تفسیر آن
۲۷۱-۲۷۰	خصوصیات و امتیازات تفاسیر فلسفی ...
۲۷۲-۲۷۱	تقسیم حکمت در میان ایرانیان
۲۷۴-۲۷۳	عقیده فیلسوفان ایرانی درباره زمین و ...
۲۷۵-۲۷۴	دانشمندان ایرانی ، که هزار سال قبل از وجود امریکا ...
۲۷۶	ابیعقور ، ذیمقراطیس و فیثاغورس در میان ایرانیان
۲۷۷-۲۷۶	صوفیه و فلسفه تصوف
۲۷۸-۲۷۷	بحث در وجه تسمیه صوفیه و تصوف
۲۷۸	اهل صفة ، زهاد صدر اسلام
۲۷۸	پشمینه پوشی صوفیه «صوف»

۲۷۹	الصوفی شخصی، که در سده سوم می زیسته
۲۷۹	اشتقاق صوفیه از «صف»
۲۸۰	اشتقاق تصوف از «سوفوس» یونانی
۲۸۱-۲۸۰	عقیده مصنف درباره اشتقاق لغت صوفی
۲۸۱	پشمینه پوشی در عهد عمیق و در میان مسیحیان باستان
۲۸۲-۲۸۱	تاریخ پیدایش و تکوین اصلی تصوف، و...
۲۸۳-۲۸۲	کلمش راز در فلسفه والهیات
۲۸۴-۲۸۳	نظریات و عقاید صوفیه و اصول ثلاثه ...
۲۸۵	اصل شك و تردید و فلسفه آزمایش عمل ...
۲۸۶	تأثیرات فیثاغورث در فلسفه تصوف
۲۸۶	حق منم «انا الحق» اساس تصوف
۲۸۷	تکفیر صوفیه از طرف فقهای اسلامی
۲۸۸-۲۸۷	داستان ضرب و شتم يك آخوند اصفهانی بدست...
۲۸۸	اهل تصوف بوصول خداوند مباحات دارند
۲۸۹-۲۸۸	توصیف مجالس رقص و سماع صوفیان
۲۸۹	مشابهت صوفیان بایغمبران
۲۸۹	الهامات صوفیان و اطلاع از آینده
۲۹۰-۲۸۹	ریاضت صوفیان خارق العاده است
۲۹۰	تعریف و توصیف مراسم چله صوفیان
۲۹۱-۲۹۰	نمره چله صوفیان
۲۹۲	تقابل ضدین : مکاشفه و منطق

صفحه

۲۹۲	قرآن در نظر صوفیان
۲۹۳-۲۹۲	علت مخالفت روحانیون ظاهری
۲۹۳	بشر دوستی و نوع پرستی صوفیان
۲۹۳	بهشت و دوزخ از نظر صوفیان
۲۹۴	صوفی اصفهانی که طالب تعویض ...
۲۹۵-۲۹۴	يك نظریه اجتماعی فلسفی
۲۹۵	شاهنشاه صوفیه و مشاهیر صوفیان
۲۹۶-۲۹۵	آثار منظوم و منثور صوفیه
۲۹۶	سخنمان مثنوی عالی و اعجاز آمیز است
۲۹۶	در ثنای خداوند
۲۹۹-۲۹۶	در شرح فراق و عشق و اشتیاق بدر گاه اله
۲۹۹	راه آزادی
۲۹۹	اباحت
۳۰۰	اتصال و اتحاد
۳۰۰	اصحاب وصال
۳۰۰	مثال اتصال
۳۰۱	اتحاد کل
۳۰۱	مثال اتحاد
۳۰۲	مسالك مختلفه اتحاد
۳۰۲	مرگ اختیاری
۳۰۳-۳۰۲	اصل مرگ ، مرگ نفس است

صفحه

۳۰۳	تبدیل حالات و تکامل کائنات
۳۰۴-۳۰۳	اجل ، مرگ
۳۰۵-۳۰۴	احسان با عدو
۳۰۵	اخلاص باغرض و متعرض
۳۰۶-۳۰۵	صورت و سر حسن خلق ، اخلاق
۳۰۷-۳۰۶	ادب و درخواست توفیق ادب
۳۰۸-۳۰۷	ارتقا و تکامل - رهایی از عقل ، حرص و طلب علم
۳۰۸	خشم و شهوت
۳۱۳-۳۱۱	اضداد - اجتماع ضدین
۳۱۳	اعتصام بحبل الله
۳۱۴-۳۱۳	اقتداء ، پیر ، دلیل
۳۱۴	مدعیان باطل
۳۱۵	معنی امتحان
۳۱۵	عالم اصغرو اکبر
۳۱۶-۳۱۵	آدمی مظهر الوهیت
۳۱۷-۳۱۶	علوم مرتبت انسانی
۳۱۸-۳۱۷	قوت اصلی بشر نور خداست
۳۱۸	آدمی پنهان ترازیریان بود
۳۱۹	مغزو پوست
۳۱۹	آزادی از قیود

صفحه

۳۱۹	معنی ابدال
۳۱۹	فعل حسن
۳۲۰	مقام درویشان و اولیاء الله
۳۲۱	صحبت درویشان
۳۲۲-۳۲۱	فرق میان درویشان و غیرایشان
۳۲۲	کیفیت کسب قلوب و ضمائر
۳۲۲	معراج درویشان حق
۳۳۰-۳۲۳	مقامات اولیای صوفیه
۳۳۰	نعمه اولیاء الله
۳۳۰	ایمان ، اتحاد ، اتصال
۳۳۱	حقیقت ایمان
۳۳۱	کفر و ایمان
۳۳۲-۳۳۱	بدایت و نهایت
۳۳۲	بذل و ایثار - جود و سخا
۳۳۲	ترك لذت
۳۳۳-۳۳۲	التفات بغمگینان و حاجتمندان
۳۳۳	ریاض حسن ربانی
۳۳۳	نور دل - نور خدا
۳۳۴	دوزخ و بهشت
۳۳۵-۳۳۴	خواب و بیداری
۳۳۷-۳۳۵	پیر ، شیخ ، مرید

صفحه

۳۳۹-۳۳۷	پیغمبران ، وحدت انبیاء
۳۳۹	طبیعیان روحانی و طبیعیان جسمانی
۳۴۰-۳۳۹	ترك و تجرد
۳۴۲-۳۴۰	اندیشه و گمان و خیال با فکر و عقل
۳۴۲	ترك تردد
۳۴۲	تسبیح و تحمید در میان ملل گوناگون
۳۴۴-۳۴۲	تسلیم و رضا
۳۴۴	اجتناب از تقلید ، طلب تحقیق
۳۴۷-۳۴۴	درون و برون ، جان و تن
۳۴۷	توبه و انابت و اجابت
۳۵۰-۳۴۸	توحید ، وحدت (تعدد اعیان)
۳۵۲-۳۵۰	جبر و اختیار ، قضا
۳۵۳-۳۵۲	جف القلم
۳۵۴-۳۵۳	قضا و چاره قضا
۳۵۶-۳۵۵	للخبیثات الخبیثون ، للطیبین الطیبات
۳۵۶	فضایل مجاعت
۳۵۶	جهاد ظاهری
۳۵۸-۳۵۷	فضایل جهاد باطنی
۳۵۹-۳۵۸	جهد و کسب ، و توکل و تفویض
۳۶۰-۳۵۹	حال و قال ، فیضان غیب ، قابلیت
۳۶۰	حج عوام ، حج خواص

صفحه

۳۶۱-۳۶۰	حرص و طمع ، طمع خام
۳۶۳-۳۶۱	حسن و ادراک
۳۶۳	حسن ، نکس حسن ، وجه نکسن
۳۶۳	حشر و رستخیز
۳۶۴	حقایق و مظاهر
۳۶۵	حکمت دنیوی و دینی
۳۶۵	حیات جاودانی
۳۶۶-۳۶۵	حیرت و تحیر
۳۶۸-۳۶۶	استدلال بر وجود باریتعالی
۳۶۹-۳۶۸	درون و برون ، خشوع و خضوع
۳۶۹	خواب اهل الله
۳۶۹	بندگی و خواجگی
۳۷۰	تقوی خوب خدا و امید
۳۷۱-۳۷۰	دل ، اتحاد قلوب
۳۷۱	خریداری دل
۳۷۲	دل بی نور
۳۷۲	رضای حق ، رضای دل
۳۷۲	فرق درمیان دلها
۳۷۲	نیروی دل
۳۷۲	گلشن دل
۳۷۳	مقام دل

صفحه

۳۷۴-۳۷۳	دنیا و عقبی
۳۷۴	عشق - ضعف دوزخ
۳۷۴	ادیان در نظر صوفیان
۳۷۵-۳۷۴	ذکر و فکر - صفای قلب
۳۷۵	راز و اختفای راز
۳۷۵	رحمت عام
۳۷۶	رزق - روزی
۳۷۷-۳۷۶	روح - اتحاد ارواح
۳۷۸-۳۷۷	مدارج روح
۳۷۸	روزه، صوم ظاهری و باطنی
۳۸۹-۳۷۸	سلطنت و ریاست حکومت
۳۷۹	ریاضت
۳۸۰-۳۷۹	تجلی
۳۸۰	سماع
۳۸۱-۳۸۰	شیطان شیطنت
۳۸۱	صحبت پاکان و عاقلان
۳۸۲-۳۸۱	صوفی و صف صوفیه
۳۸۳-۳۸۲	عارف بالاتر از کفر و ایمان
۳۸۴-۳۸۳	طلب، صدق طلب
۳۸۵-۳۸۴	طالب و مطلوب
۳۸۶-۳۸۵	صورت و حقیقت ظاهر و باطن

صفحه

۳۸۸-۳۸۶	عزالت و خلوت
۳۹۹-۳۸۷	عیش بالاتر از کفر و ایمان
۴۰۵-۳۹۹	عقل، حد عقل، عقل کلی، عقل جزوی، عقل عقل
۴۰۵	فلسفه و فلسفی
۴۰۶	ملاحده و اهل طریقت
۴۰۶	مقایسه صوفیه با متصوفین اروپایی
۴۰۶	تصوف از شرق بغرب آمده
۴۰۷-۴۰۶	تبصره نهایی درباره صوفیه و سلسله صوفیه
۴۰۸	در اخلاق ایرانیان - اخلاق ایرانیان در دوره صوفیه
۴۰۹-۴۰۸	موازین اخلاقی ایرانیان
۴۰۹	خصوصیات امثال حکم ایرانیان
۴۱۱-۴۱۰	خصوصیات قصص و داستانهای ایران
۶۱۲-۴۱۲	امثال و حکم ایرانیان
۶۱۷-۶۱۰	داستانهای ایرانیان - اختراع موسیقی
۶۲۱-۶۱۷	اکتشاف شراب
۶۲۴-۶۲۳	رشید و طواط و سلطان سنجر
۶۲۵-۶۲۵	حکیم فرخی در سمرقند
۶۲۸-۶۲۶	حکایت بزرگمهر
۶۲۹-۶۲۸	بقراط و کسری
۶۳۱-۶۲۹	ابو مسلم و اشجع ترسا
۶۳۴-۶۳۱	خسرو پرویز و خوش آرزو

سیاحتنامه شاردن

۱۲۳۵

صفحه

۶۳۵-۶۳۴	درمناظره دبیر وامیر
۶۳۷-۶۳۵	مسیب ناصح و عبدالله بن المبارک
۶۳۸-۶۳۷	حکایت امیر المؤمنین مهدی
۶۴۱-۶۳۸	حکایت لقمان
۶۴۲-۶۴۱	بہلول و ہارون الرشید
۶۴۳-۶۴۲	مار و موش
۶۴۵-۶۴۴	صعوه و بیل
۶۴۹-۶۴۶	رای ہند و وزیر
۶۵۱-۶۵۰	داستان آبکامہ و ہمسایگان
۶۵۲-۶۵۱	ملاح و خادم
۶۵۳	داستان فیلسوف بامشتری
۶۵۸-۶۵۳	شیر و فیل
۶۶۳-۶۶۰	خسرو و دیوانہ
۶۶۳-۶۶۱	گرو و بزغالہ
۶۶۵-۶۶۳	شہر یار ملکہ
۶۶۶-۶۶۵	پادشاہ و منجمان
۶۷۲-۶۶۷	سفیر شیر و رسول روبہ
۶۷۳-۶۷۲	مار و مار افسا
۶۷۵-۶۷۴	آیین خسروان پارس
۶۷۸-۶۷۵	حمد و ننگان و روزبہ
۶۸۵-۶۷۸	کبک و طیور

صفحه

۶۸۹-۶۸۵	زن و دهقان
۶۹۱-۶۸۹	اله و شبان
۶۹۳-۶۹۱	ابونصر غازی و حسن بویی
۶۹۳	طبل و روباه
۶۹۷-۶۹۳	زاغ و مار
۶۹۹-۶۹۷	شیر و خرگوش
۷۰۰-۶۹۹	حیلۀ ماهیان
۷۰۱-۷۰۰	داستان بوزینگان
۷۰۷-۷۰۲	جغرافیا و تاریخ
۷۶۵-۷۰۸	فصل سیزدهم از تاریخ علوم ایرانیان
۷۶۷-۷۶۵	اطلاعات عمومی راجع به جغرافیای ایران
۷۷۴-۷۶۹	تاریخ ایران بقیۀ فصل سیزدهم
۷۷۵	ضمایم و تعلیقات بخش تاریخ
۷۷۶-۷۷۵	تاریخ و تقسیمات آن در آثار ایرانیان
۷۷۷-۷۷۶	از کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون
۷۸۵-۷۷۷	از مقدمۀ ابن خلدون
۷۸۷-۷۸۵	فضیلت فن تاریخ از نقطۀ نظر ابن خلدون
۷۹۲-۷۸۷	نظریۀ رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ
۷۹۵-۷۹۲	نظریۀ ابن الاثیر
۷۹۵	تاریخ الافرنج رشیدی
۷۹۷-۷۹۶	تاریخ بناکتی

صفحه

۸۰۳-۷۹۸	هلند در تصرف اسپانیا
۸۱۰-۸۰۴	از تاریخ هرودت راجع به اصول حکومت ایران در عهد باستان
۸۱۴-۸۱۰	اصول حکومت ایران در دوره اشکانیان
۸۱۷-۸۱۵	تاریخ ایران پیش از اسلام
۸۵۷-۸۱۸	مورخین ایران و آثار تاریخی ایرانیان
۸۶۳-۸۵۸	میرخواند و روضه الصفا
۸۸۵-۸۶۳	خواند میر و حبیب السیر
۸۹۳-۸۸۶	فردوسی
۹۳۴-۸۹۳	تاریخ ایران و کتب بهدینان
۹۳۶-۹۳۵	روش تاریخ طبری
۹۳۶	روش تاریخی ابن کثیر
۹۴۵-۹۳۷	فصل چهاردهم - ادبیات منظوم ایران
۹۴۹-۹۴۶	تعلیقات ادبیات منظوم ایران
۹۵۷-۹۴۹	گاتها
۹۶۴-۹۵۸	یشتها
۹۷۶-۹۶۵	بادکار زریر
۹۸۰-۹۷۷	درخت آسوریک
۹۸۵-۹۸۱	آثار منظوم مانویان
۹۹۰-۹۸۶	اخبار ادبیات منظوم ایران در دوره ساسانی
۹۹۲-۹۹۱	تحول عظیم در ادبیات منظوم ایران بعد از اسلام

صفحه

شاعران ذوالسائین ایران در دوره طاهریان، صفاریان و

۱۰۴۳-۹۹۲

سامانیان و غزنویان

۱۰۵۹-۱۰۴۴

عروض و بحور عرب

۱۰۷۳-۱۰۵۹

بحر متقارب و فهلویات

۱۰۷۵-۱۰۷۴

انواع و اقسام شعر پارسی

۱۰۷۷-۱۰۷۵

قافیه

۱۰۷۷

عیوب قافیه

۱۰۷۹-۱۰۷۷

محاسن شعرو صنایع شعری از ترجمان البلاغه

۱۰۸۲-۱۰۸۰

اجناس شعر

۱۰۸۳

دبیری - خط

۱۰۹۴-۱۰۹۳

خط در داستان ایران

۱۱۰۵-۱۰۹۴

خط میخی از سوهروا کد بر خاسته است

۱۱۰۸-۱۱۰۵

خط میخی هخامنشی

۱۱۱۸-۱۱۰۸

الفبای فنیقی

-۱۱۱۸

الفبای یونانی

۱۱۳۴-۱۱۲۴

الفبای آرامی

۱۱۴۹-۱۱۳۴

الفبای سریانی

۱۱۴۹-۱۱۴۷

موسیقی و تمدن ساسانی

۱۱۵۳-۱۱۵۰

آلات موسیقی در عصر ساسانیان

۱۱۵۶-۱۱۵۴

موسیقیدان

۱۱۶۰-۱۱۵۷

سرکش و باربد

۱۳۳۹

سیاحتنامه شاردن

صفحه

۱۱۶۴-۱۱۶۱

موسیقی ایران (دردوره ساسانی)

۱۱۷۰-۱۱۶۵

موسیقی عرب از موسیقی ایران . . .

۱۱۷۶-۱۱۷۰

کام طبیعی

۱۱۸۳-۱۱۶

هارمنی

۱۱۹۰-۱۱۸۳

مقامات

۱۱۹۲-۱۱۹۰

چگونگی نفوذ موسیقی ایران در عرب

۱۱۹۶-۱۱۹۲

نتیجه

۱۲۱۱-۱۱۹۷

فهرست علوم ایران بترتیب الفبایی

۱۲۳۹-۱۲۱۲

فهرست تحلیلی مندرجات



Encyclopédie de la Civilisation Iranienne

Voyage de Chardin en Perse et autres Lieux de l'Orient

Traduction, Introduction, Annotations
avec Glossaire et Index

Par

M. M. Abbassy

La Description des Sciences et des Arts
libéraux des Persans

Tome V Part. II



Téheran 1959 - 1338